**نشریه حوزه**

**ویژه روحانی مجاهد شهید حجت الاسلام میرزا کوچک جنگلی**

نام نشریه: دوماهنامه حوزه

موضوع این شماره: ویژه روحانی شهید حجت الاسلام میرزا کوچک جنگلی

صاحب امتیاز: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

مدیر مسئول: محمد جعفری گیلانی

سردبیر: زیر نظر شورای سردبیری

تاریخ انتشار: مرداد، شهریور، مهر و آبان 1381

شماره مسلسل: شماره 111 و 112 (شماره 3 و4، سال 19)

مكان چاپ: قم

دانلود از: سایت رنگ ایمان، موسسه مطالعات مبارزات اسلامی گیلان [www.rangeiman.ir](http://www.rangeiman.ir)

**فهرست**

http://www.hawzah.net/CMS-Files/FA/Default/Images/HomePage/BookView/blt_fehrest.pngسرمقاله: قبله و قبیله میرزا- مجتبی احمدی

http://www.hawzah.net/CMS-Files/FA/Default/Images/HomePage/BookView/blt_fehrest.pngپاسخ به یک پرسش درباره میرزا کوچک خان- محمد باغستانی

http://www.hawzah.net/CMS-Files/FA/Default/Images/HomePage/BookView/blt_fehrest.pngهیأت اتحاد اسلام گیلان خودی یا بیگانه- محمدصادق مزینانی

http://www.hawzah.net/CMS-Files/FA/Default/Images/HomePage/BookView/blt_fehrest.pngمیرزا، نُماد حوزه شیعه - سیدعباس رضوی

http://www.hawzah.net/CMS-Files/FA/Default/Images/HomePage/BookView/blt_fehrest.pngمیرزا کوچک، سردار اسلام- غلامرضا جلالی

http://www.hawzah.net/CMS-Files/FA/Default/Images/HomePage/BookView/blt_fehrest.pngمیرزا کوچک و رابطه با شوروی- علی اکبر ذاکری

http://www.hawzah.net/CMS-Files/FA/Default/Images/HomePage/BookView/blt_fehrest.pngسیری در نهضت جنگل- سعید خومحمدی

http://www.hawzah.net/CMS-Files/FA/Default/Images/HomePage/BookView/blt_fehrest.pngآسیب شناسی نهضت جنگل- حسین لطیفی

**سرمقاله: قبله و قبیله میرزا**

**پدید آورنده : مجتبی احمدی**

|  |
| --- |
| صفحه 1  در هنگامه ها گیرودارها کشمکشها غوغاها و غوغاسالاریها حکمروایی کرکسها دونان و زبونان که هر آن تباهی بر تباهی سیاهی بر سیاهی نگون بختی بر نگون بختی افزوده می شود از آسمان بلا می بارد و از زمین درد و اندوه می جوشد انسانها گوهر خویش را می نمایانند.  در گاه گردبادهای سهمگین هر دیرکی یارای آن را ندارد که خیمه وجود انسانی را از فرو ریختن و از هم گسستن در امان بدارد و نگذارد خیمه و خرگاه وجود انسان اسیر پنجه های باد شود و از هم بر دَرَدْ.  آن که درونی پاک دارد زیبایی در جانش ریشه دوانیده در همه آنات زندگی از سیاهیها تباهیها و پلشتیها دامن گرفته و خود را به ننگ و نکبت نیالوده اسیر پنجه های بی رحم گردبادها نمی گردد و در گردابهای بلا نمی افتد بادهای صَرصَر را از سر می گذراند شبهای دیجور و دیر پا را در پرتو چراغ دل خویش سپری می کند تا زوزه های هول انگیز و دهشت بار بادهای وحشی به پایان رسد و سپیده چشم بگشاید.  امّا آن که درونی ناپاک دارد و مرغانِ بلند آشیان خویها و منشهای انسانی در بلندای قلبش آشیان نگزیده اند از پلشتیها دامن نگرفته و به سوی قلّه های زیبایی و خوبی ره نپوییده در هنگامه های شکننده و توان سوز و در روزگاران پریشان و پرآشوب و درگاهِ گذر از گردنه های سخت گذر روزگاران باژگونه برکه وجودش به  ( 2 )  تلاطم می افتد و لجنهای بویناک ته نشین شده روزگاران آرامش و بی فتنه گیها به حرکت در می آیند و آب زلال برکه وجودش را کدر و بویناک می سازند و مشام آزار.  بسیارند کسانی که در دوران آرامش و بی غوغاییها گمنام و ناشناخته اند و گنجینه سر بر مُهرند و گوهرهای وجودشان از دید دیگران به دور مانده و حتی خود به رخشانی چشم نوازی زیبایی و گرانبهایی و بهامندی آنها پی نبرده اند و نمی دانند هر یک از این گوهرها در روزگار بی گوهریها چسان کارامدند و نقش آفرین و زیر و زِبَر کننده سامانده و آبادگر.  در روزان و شبانی که پی در پی می آیند و می گذرند و ملتی در ناز و نعمت به سر می برد و مردمان شادمانه می زیند و چرخهای زندگی بر مدار درست می چرخند و خطر بر دَرْ نمی کوبد و ابرهای فتنه بر آسمان خیمه نمی افرازند زمین دفینه های معنوی خود را آشکار نمی سازد و جانهای شعله ور در شاهراه زندگی آن امت قرار نمی گیرند که بدل و مانند بسیار دارند و برای مردمان فرو رفته در عیش و خوشی سر مستی و بی خبری بازشناسی جانهای شیفته و شعله ور از جانهای فُسرده و خموش; اما داعیه دارد و پرهیاهو سخت دشوار است. حتی برای آنان که در عیش و خوشی چنان فرو نرفته اند که پیرامون خود را نبینند و یا چنان از باده دنیا ننوشیده اند که خرد از کف دهند و در بی خبری باشند نیز شناخت جانهای شعله ور سخت دشوار می نماد که رهزن بسیار است.  امتهای سالم و دارای روح و روان شاداب و به قلّه ها فرا رونده و به سوی عرصه ها و میدانهای مجد و بزرگی به پیش تازنده خوگر با خوبیها و گریزان از زشتیها و ناآلوده به تبهگنی زاینده و بالنده همیشه و در همه حال قهرمانان می زایند و در دامن خود قهرمان می پرورند.  هیچ امت سرزنده و شاداب پرهیزگار و ناآلوده و دارای ریشه های سالم و پایه ها و ارکان استوار دچار بلای خانمان سوز ویران گر و تباهی آفرین بی قهرمانی نمی شود.  ( 3 )  از آن سوی بسیارند کسانی که در دوران رفاه و امنیت سرخوشی و شادابی جلال و شکوهِ امتی بر اریکه جلال و شکوه شادان و دل فراز بر فراز اند; امّا درگاه خطر چَکاچاک شمشیرها عربده مستانه ستم پیشگان ویران گر و تباهی آفرین یورش ددان و دیوان به دروازه های کلان شهر امت و دژهای ایمنی بخش بسان کفتار به بیغوله های خود می خزند تا روزی که نوای خوشی بشنوند.  هر امتی در خیزابها و لجن زارها و مردابهای خود از این دست جانوران که خیلی زود رشد می کنند و عرصه زندگی و جامعه را بر همه کس و همه چیز تنگ می گردانند می زاید و می پرورد; امّا در بین ملتها و امتهای شاداب با آداب و تربیت پرهیزنده از آلودگیها و ستیزنده با لجن زارها بسیار کم تر زاده می شوند و می بالند و رشد می کنند و در بین امتها و ملتهایی که راه را بر آلودگیها و سیلاب گناه باز گذاشته اند بیش ترند; از این روی همیشه در کانون خطرند و آماجِ یورشِ آزمندان که تن به پستی دهندگان شان افزون ترند.  از این روی اسلام به تعلیم و تربیت بها می دهد و جامعه را بر این دو رکن استوار می سازد. این از روی شناختی است که از انسان و جامعه انسانی دارد. انسان و جامعه انسانی تنها با این دو بال است که می تواند از پستی به درآید و به اوج آسمانها پرواز کند و از لجن زارها و مردابهای عفن خود را بیرون بکشد و به چشمه ساران و مَرغزارها درآید.  انسان مسلمان اگر به درستی آنچه را اسلام برای زندگی و سعادت جاودانه روا می داند بیاموزد و از آنچه آلودگی می داند بپرهیزد و در راه ها و مسیرهایی که فرا راه او می نمایاند گام نهد امت وسط بنیان گذارده می شود و در امت وسط عرصه و بستری برای رویش و زایش انسانهای پست سرشت که درگاه خطر تن به پستی دهند پا نمی گیرد.  مردم ایران از آن روزی که خورشید اسلام در بلندای جانشان طلوع کرد به تلاش برخاستند تا کانون امت وسط را به پا دارند. از دریاهای پرهول و  ( 4 )  هراس و بیابانهای بی پایان و دهشت انگیز گذشتند سختیها و دشواریها را به جان خریدند و از جان ما یه گذاشتند تا به دامن اهل بیت آویختند کانون گرم و گرمابخش امت وسط.  در پرتو این نور با هر چه تاریکی و پستی بود در افتادند و هر صباحان نسیم روح انگیز کوی یاران را به هر کومه و کوی سرزمین خود وزاندند تا عطر سُکرآور آل رسول راه را بر بوی مشام آزار رذیلتها پستیها و فرومایگیها ببندد و مشامها با بوی خوش فضیلتها راستیها و درستیها خو بگیرند و با این عشق و شیدایی مدینه ای لبالب از عشقهای پاک پیوندهای استوار مهربانیها و مهرورزیها درستیها و راستیها دلدادگیها و شیداییها ایثارها و از جان گذشتگیها همدلیها و همراهیها نوع دوستیها و ستم ستیزیها بنا کنند و زمین بارور و زاینده این سرزمین و زهدان مادران پاک و پاکدامن این دیار همیشه سربلند را برای زایش و رویش قهرمانان یلان و شب شکنان مهیا سازند.  اسلام به هر جا که نسیم دل انگیز خود را می وزاند و در هر سرزمینی که مدینه خود را بنیان می گذارد بیش از هرکاری زمینه را برای پرورش و ساختن انسانهای شجاع که طلسم شب را بشکنند دیو ستم را به زانو درآورند پنجه در پنجه فرعونیان درافکنند با آتش خشم نمرودیان درافتند نور امید بیفشانند مشعلهای روشنایی آفرین را در تاریکیها و دل سیاهیهای هراس انگیز بیفروزند مستضعفان و بینوایان را از چنگ دَدان برهانند از هر جهت آماده می کند.  اسلام به قهرمانانش وابسته است. با قوت بازو جرأت جسارت و بی باکی آنان بتها را می شکند بت پرستان قدرت مند را به سُخره می گیرد رو در روی ستم پیشگان بدکیش می ایستد و آنان را زمین گیر می کند و پست و خوار می سازد.  اسلام بر دوش توان مند قهرمانان خود بیابانهای بی فریاد را می پیماید دریاها را می نوردد تا به قاف آرزوهایش دست می یابد.  ( 5 )  شیعیان پیروان راستین علی(ع) از آغاز تاکنون این مهم را به درستی پاس داشته و در کانون شیعه ایران اسلامی در پرتو اسلام ناب و با الهام از آن و سیره و منش معصومان و بزرگان دین قهرمانانی پروریده که هرچندگاه رستاخیز بزرگی آفریده اند که اسلامیان را از بند ذلت رهانده و اسلام را از رکود به درآورده و به اوج رسانده است.  خلافت عباسیانِ مرز ناشناس تباهی آفرین ناهماهنگ با روح ایرانی را قهرمانان شیعی از هم گسستند.  خواجه نصیر طوسی با اندیشه تدبیر تیزبینی درایت و هوشیاری درگاهِ فروپاشی این دستگاه ستم به دست هلاکوخان مغول چنان زیبا ماهرانه و داهیانه نقش آفرید که هم بنای بیدادی که عباسیان افراخته بودند در هم ریزد و هم در شیرازه امت اسلامی گسستی وارد نیاید. هم زمینه برای یگانگی یکدلی همراهی و همدلی امت اسلامی با رواج اندیشه ناب شیعی فراهم آید و هم با حکمرانی و فرمانروایی مغولان جهل و خرافه خیمه نیفرازد و امت اسلامی در این مجال که او به ناگزیر در بَر مغولها قرار گرفته به بامِ دانش فرا رود و از جهل و خرافه که دستاورد شوم خلافت عباسیان و درگیریها و کشمکشها و کشت و کشتار فرقه ای است رها شود.  او با تدبیر و قهرمانی در عرصه های گوناگون مغولانِ بی فرهنگ و بی دانش را که جز به ویران کردن و کشتار مردم نمی اندیشیدند از ویران گری و کشتار بازداشت و به سوی ساختن رصدخانه مراغه و آبادانی قناتها و سامان دادن به کشاورزی کشاند.  بسان این فراز با شکوه حماسی و رستاخیز آفرین در تاریخ شیعه و در ایران اسلامی بسیار پدید آمده که به اراده قهرمانان و تدبیر آنان ورق برگشته و ایران از فرو رفتن در تیرگیها و تاریکیها نجات یافته و به سوی افقهای روشن حرکت خویش را بیاغازیده است.  ( 6 )  ایران شیعی با پروریدن سید جمال الدین اسدآبادی در دامن خود ثابت کرد که حیات و حرکت در آن موج می زند زنده و زاینده است و در اوجِ شکوه آفرینی درخشندگی و بالندگی.  سید جمال از دامن ملتی بیدار قد برافراشت و به بام گیتی فرا رفت و بیداری را فریاد کرد و نفخه روح شیعی را بر کالبد جهان اسلام دمید و اسلامیان را با این نفخه از خواب گران برخیزاند.  او با خطابه های پرشور و پراحساس خود در دل و جان مسلمانان شورانگیخت و شرار حمیت دینی و اسلامی را در دل فرد فرد آنان افروخت.  گرچه در هیچ کجا از هویت تبار نامه و قبیله خود سخن نگفت و نه خود را شیعی دانست و نه سنی تا بتواند مرزها را در نوردد و به درون جامعه ها رخنه کند و پیام راستین خود را که لبالب از شور و شوریدگی عزت و عزت مداری بود به همگان برساند و اسلام ناب را جرعه جرعه در کامهای تشنه فرو چکاند; امّا آگاهان اهل بصیرت از درد و آه او از سوز و گداز او از شیدایی و شوریدگی او از آهنگ سخن او از خطابه های پرشور و دگرگون کننده او دریافتند از تبار علی(ع) است و عاشورایی.  این رستاخیز بزرگ بیداری میمنه و میسره استعمار را در کشورهای اسلامی در هم کوبید و دستاوردهای شگرفی برای جهان اسلام به ارمغان آورد که جنبش تنباکو یکی از آن دستاوردهای مبارک بود.  این جنبش به رهبری قهرمانی دیگر از سلاله پاکان میرزای شیرازی هیمنه استعمار را در هم شکست و آن را از اریکه به زیر آورد و پرچم عزت و اقتدار ایران اسلامی را بر بام گیتی افراشت.  قهرمانان دوشادوش هم در حرکت بودند زمین زیر گامهایشان می لرزید ستم پیشگان زوزه کنان به بیغوله ها می خزیدند و استعمار سخت در تنگنا افتاده بود.  ( 7 )  حوزه شیعی دست پروردگان خود را یکی پس از دیگری به میدان کارزار با استعمار می فرستاد و چه قهرمانانه پشت دشمن را به زمین می کوبیدند و نقشی زیبا و ماندنی در عرصه کارزار می آفریدند.  استعمار زخم خورده روز به روز بیش تر کین می توزید. پیاده و سواره خود را به کار گرفت تا روحانیت را از اوج به زیر آورد و هیمنه و شکوه آن را در هم بشکند.  استعمار از پایگاه های خود که کاخ استبداد و برج و باروی روشنفکران باشد علیه پایگاه دینی و مردمی روحانیت به لجن پراکنی پرداخت و عرصه را بر مردم تنگ گرفت.  استبدادیان یله و رها از هر قید و بندی بر جان مال و ناموس مردم می تاختند و هر جا دارایی ملک و مزرعه خوبی می دیدند آزمندانه به چنگ می گرفتند و هر که علیه این بیدادگری سخنی می گفت خشماگین و بی رحمانه در هم می کوبیدند و هیچ فریادی جز نعره مستانه خود آنان به گوش نمی رسید و مردمان بسان شمع در کنار سفره خالی و تن برهنه فرزندانشان می سوختند و آب می شدند. هیچ فریاد رسی نبود. از صدر تا ذیل شاهزادگان بودند که زندگیها را در آتش بیداد خود می سوزاندند و خاکسترش را به باد می دادند و آنان هم دست در دست هم داشتند و در این بین فریاد و ناله مردم به گوش هیچ تنابنده ای نمی رسید.  روحانیت با شناختی که از استبداد پایگاه چندین و چند ساله استعمار داشت به این نتیجه رسید تا این پایگاه برجاست همیشه و همه گاه گرد و غبار ذلت به روی ملت می افشاند دست در دست استعمار دارد به بیگانگان امتیاز می دهد و به مردم جفا روا می دارد راه رهایی از قید و بند استعمار ممکن نیست.  از این روی به میدان آمد و مردم را علیه استبداد برانگیزاند و باتلاش شبان و روزان خطابه های آتشین افشاگریهای درهم کوباننده بیدارگریهای انگیزاننده  ( 8 )  استبداد را به زانو درآورد.  استعمار وقتی چنین دید و دید نمی تواند از این پایگاهِ بدنام و مورد نفرت و انزجار مردم به هدفهای خود برسد در پایگاه روشنفکری خود سنگر گرفت و روشنفکران دست پرورده خود را یکی پس از دیگری به بیرون از بیغوله های خود فرستاد و در صف مقدم علیه استبداد جای داد. با تبلیغات بسیار و بزرگ کردن روشنفکران وابسته به خود و آب و رنگ زدن به سخنان آنان و حکیمانه و به روز و مترقیانه جلوه دادن آنها برای این سِفلگان روشنفکر نما که هیچ گاه در بین مردم مطرح نبودند همدرد و هم آوا هم سنخ و هم طبقه با مردم نبودند و مردم از آنان شناختی نداشتند در آوردگاه مبارزه علیه استبداد پایگاه زد. درگیر و دار مبارزه در گرماگرم ستیز با شاهزادگان فرومایه این پایگاه مرموزانه به تکاپو افتاد و نام کسانی بر سر زبانها افتاد که در هیچ آوردگاه مردمی از آنان نامی برده نمی شد. این پهلوان پنبه ها در سپیده دم پیروزی و درگاه به ثمرنشستن تلاشها و تکاپوهای مردمی پیشقراول شدند و هیاهو به راه انداختند و بلند تر از صدای مردم علیه استبداد فریاد کشیدند. وقتی این میهمانان ناخوانده خود را جاگیر و پاگیر کردند با شایعه پراکنیها تفرقه افکنیها ایجاد هرج و مرج هیاهو و غوغا دشمن اصلی را از تیررس دور کردند و از دیدها پنهانش داشتند و آدرس را عوضی دادند و شماری از مردم را به سفارت انگلیس کشاندند و افزون بر پلو شعار جدیدی هم به حلقوم آنها فرو کردند: (مشروطه).  این شعار که از دیگ پلو سفارت انگلستان به درآمد برای مردم گنگ بود و نامفهوم که باید خود پلوپزها آن را تفسیر می کردند. با تفسیری که آنان ارائه کردند و تبلیغاتی که به راه انداختند و پولهایی که در بین سِفله مردمان پاشاندند شعار اصلی و خواست حقیقی مردم را به زاویه راندند که همانا پیاده کردن قانونها و آیینهای اسلامی باشد.  این فریب دستان و خدعه بزرگ و تباهی آفرین را برای نخستین بار عالم  ( 9 )  بیدار تیزهوش و تیزنگر شیخ فضل الله نوری فهمید. او وقتی کار کرد رفتار و مشی نابهنجار و ناهماهنگ با آموزه های اسلامی روشنفکران را با این شعار در کنار هم قرار داد آه از نهادش برآمد. فریاد زد قهرمانانه به میدان آمد و اعلام کرد: خواست علما و ملت ما مشروطه مشروعه است نه مشروطه ای که شعبده بازان انگلیسی از آن سخن می گویند! امّا کار از کار گذشته بود. روشنفکران وابسته با برنامه ریزی تمامی شریانها و اهرمهای قدرت را در دست گرفته بودند و آنان با همراه و همگام نشان دادن خود با شماری از رهبران روحانی و نزدیک شدن به آنان لجن پراکنی علیه شیخ فضل الله را شروع کردند. با تبلیغات گسترده و سیاه باورها و اندیشه های او را تیره و تار ارتجاعی واپس گرایانه ناهماهنگ با روزگار جدید و پیشرفتهای نوین نمایاندند و فضا را چنان آلودند و مردم را و فرهیختگان را در بهت و حیرت و سردرگمی فرو بردند که بسیاری راه از بیراه باز نمی شناختند و آنان که می شناختند یارای آن را نداشتند که در این فضای آلوده پرغوغا و هیاهو و هراس انگیز به دفاع از شیخ برخیزند که گردبادی که دستان آلوده انگیخته بودند آنان را نیز در هم می کوبید.  در این فضای سنگین شکننده و در هم کوباننده که صدا به صدا نمی رسید همه از هم گریزان بودند چهره از هم نهان می کردند هیچ اطمینان و اعتمادی در بین نبود زن از شوهر در واهمه بودو شوهر از زن و فرزند از هر دو روشنفکران غدّاره بند شیخ را کشان کشان به میدان توپخانه آوردند و مظلومانه و غریبانه آن نُماد اسلام راستین را به دار آویختند و پرچم استیلای انگلیس را دگربار برافراشتند.  به بهانه درهم کوباندن شیخ فضل الله نوری جایگاه قدسی و هیمنه و شکوهی برای روحانیت نگذاشتند همه را از هم فرو ریختند و اوباش ها را در هر کوی و برزن به جان تک تک آنان انداختند و به بهانه نقد اندیشه ها و باورهای ضدمشروطه ساخته و پرداخته غرب با اندیشه های ناب دینی در افتادند و اَجامِر  ( 10 )  قلم به دست که از پول سفارت انگلیس کله شان داغ شده بود به هر چه زیبایی و شکوه ارزش و والایی بود تاختند و احکام و آموزه های دینی را به سُخره گرفتند و قرون وسطایی خواندند.  پس از شهادت شیخ فضل الله دیگر رهبران روحانی چه آنان که در عتبات به سر می بردند و چه آنان که در ایران بودند با این که روشنفکران سنگ همراهی و همگامی با آنان را به سینه می زدند از دستان و دسیسه این سفلگان روشنفکرنما در امان نماندند.  پس از اجرای حکم اعدام شیخ فضل الله نوری به دستور هیأت مدیره انقلاب مشروطه (شرح حال رجال ایران ج104/3) که اعضای آن عبارت بودند از: حسینقلی خان نواب محمد ولی خان تنکابنی سردار اسعد بختیاری مرتضی قلی خان صنیع الدوله سید حسن نقی زاده حسن وثوق الدوله ابراهیم حکیم الملک سردار محیی در دادگاه فرمایشی که اعضای آن عبارت بودند از: منتصرالدوله پیشکار سپهدار نظام سلطان وحیدالملک شیبانی جعفر قلی خان استانبولی سالارفاتح یمین نظام میرزا علی محمد خان (خواهرزاده تقی زاده) میرزا محمد خان عمیدالسلطان میرزا محمد مدیر روزنامه نجات اعتلاء الملک سید محمد امامزاده جعفرقلی خان بختیاری شیخ ابراهیم زنجانی نماینده مردم زنجان فقیه و فراماسون نوبت به سید عبدالله بهبهانی از رهبران مشروطیت رسید که با طرح و نقشه فرقه دموکرات که سید حسن تقی زاده در رأس آن قرار داشت از میان برداشته شد.  ابراهیم صفائی (رهبران مشروطه ج199/1) می نویسد:  (اعتدالیون مجلس که اکثریت داشتند بیش تر از بهبهانی تبعیت می کردند. به همین مناسبت دموکراتها [در رأس آنها تقی زاده] که جبهه تند رو و انقلابی مجلس بودند و با بهبهانی مخالف شدند. ظاهراً معتقد بودند که او نفوذ خودش را برتر از مشروطه می داند و  ( 11 )  مجلس را تضعیف می کند. ولی در باطن شخصیت و نفوذ او را مانع پیشرفت مقاصد خود می دانستند به همین دلیل نقشه قتل بهبهانی کشیده شد. جمعه 8 رجب 1328ق/24 تیرماه 1289ش در آغاز شب حیدر عمو اوغلی و رجب سرابی و دو نفر دیگر طبق نقشه ای که با نظر سران دموکرات طرح شده بود در حالی که سروصورت خود را مستور کرده و به قیافه رهزنان نقابدار درآمده بودند به منزل بهبهانی رفتند با عجله راه پله های ایوان تابستانی را پیش گرفتند و با سه گلوله پیاپی او را به قتل رساندند.)  در این روزگار تیره و تار که عزت ایرانی پس از آن عزت آفرینی آسمانی در پای دار آن مرد قدسی زیر پای مستان صهبای پیروزی که شادانه می شنگیدند چکمه پوشان حرمت شکن جانیان روشنفکرنما و هرزه درایان لگد کوب شد خورشیدِ حماسه ای دیگر از افق سرزد و از قاف تا قاف را در پرتو خود گرفت تیرگیها و یأسها را از کرانه زندگی مردمان و افق سینه ها زدود روشنایی و امید آفرید.  آن خورشید که در ستیغ قلّه این امت در روزگار جگر خستگیها خلیده دلیها دل مردگیها دل ریشیها شکفت مردی از تبار شعله ها بود و قبیله خون.  او با روح دردمند قبیله مجروح خود را بر دوش گرفت و از شهر پرغوغا و مخوف که نیکان یکی پس از دیگری به داس بیداد درو می شدند رخت کشید و به کُنام خویش جنگل پناه برد.  او نتوانست غوغا و هیاهوی دشنه به دستان شهر را تاب بیاورد و عربده مستانه بیگانگان و ایادی آنان را بشنود و فقر و فاقه مردم را ببیند و بی حرمتی به دین و آیین را تماشاگر باشد و در سکوت شبهای خود مویه و زَنجموره کند.  او با این که از پیشاهنگان مشعل افروزان زخم و زجردیدگان مشروطه  ( 12 )  و با استبداد در آویختگان بود وقتی امیدها و آرزوهای خویش را بر باد رفته دید خود را به زاویه انزوا کشید و به اندیشه فرو رفت که چسان قبیله زخم خورده اش را از این یخبندان کولاک و سرمای سوزان به در برد.  او روح سیه پوش قبیله اش را می دید که بر سر هر کوی و گذری و بر دَرِ هر کومه و کوخی غریبانه مویه می کند و نام قهرمانان گُردان و دلیرانش را می برد که در لُجّه خون شناور شدند و از هفت خانِ ستم گذشتند تا به قاف سعادت عروج کنند.  او می دید مادران سیه پوش قبیله را مویه کنان موی افشان بر سر و سینه زنان شِکوه کنان و مرثیه خوانان: ای دادار! مباد این خبر راست باشد که: خون قهرمانان را از در و دیوار شهر می شویند جای گامهای مردانه آنان می سترند فریادهای استقلال طلبانه آزادی خواهانه شریعت مدارانه شان را در غوغاها غریوها هیاهوها نعیب و نعیقها گم می کنند نام بلندشان را از دروازه های شهر به پایین می کشند چهره های انگیزاننده شوق انگیز معنویت افشان و امید آفرین شان را به گِل می اندودند و….  قهرمان سلامها را بی پاسخ می یابد و سرها را در گریبان شهر را بی قهرمان می بیند و سِفلگان را در میدان دارها را افراشته می بیند و قهرمانان را بردار استبدادیان را بر صدر می بیند و ارزش مداران را خوار.  شگفتا چرا این همه باژگونگی حیا چه شد مروت و مردانگی کجا رفت! زانوانش از درد می خمند پنجه بغض گلویش را می فشارد درد به جگرش چنگ می افکند زخمه بر جانش می زند و سر بر دیوار می گذارد و زار می گرید.  ( 13 )  تاب و توان ماندن ندارد. با جانی تافته دلی آزرده و غمین شهر آرزوها را به قصد زاد بومش ترک می گوید تا هم زخم روحش را التیام بخشد و از عشقِ بی آمیغ و نابِ مردمان آن دیار مرهمی سازد و بر زخمش نهد و هم آوردگاه دیگر به سوی دشمن بگشاید و قهرمانانی تازه نفس از گنجینه خداوندگاری به در آورد و رو در روی دشمن به صف کشد.  امّا قهرمان با دیاری طاعون زده رو به رو می شود با مردمانی رنجور دلمرده خسته دل بی فریاد رس فقیر و بینوا مال و ناموس از دست داده لت و پار زیر دست و پای اربابان بی رحم و درّنده خوی:  (به بهانه عدم پرداخت غرامت (مال الاجاره) و یا دیر پرداخت آن گرده زارع از شلاق مباشر سیاه می گردید و یا به حبس می رفت و یا جریمه می پرداخت.) سردار جنگل/ 28  آنچه بیش از هر چیز شکننده دل آزار و زخم کاری بر جان می زد در هم کوفته شدن و فرو ریختن برجِ عزت حمیّت و غیرت مردان بود در گرداب هوسرانی و شهوترانی اربابان:  (پسر و دختر دهقان بدون اجازه ارباب حق عروسی نداشتند و بدون تقدیم (ولیمه) به ارباب یا مباشر کار عروسی به اشکال بر می خورد و گاهی این (ولیمه) به جای این که پول نقد یا سکه طلا باشد نفیس ترین و شرم آورترین هدیه ها یعنی گوهر شرافت دهقان زاده بود که ارباب بی مروت به مطالبه اش اصرار می ورزید.) همان/ 29  میرزا با دیدن و شنیدن این صحنه های زشت و نفرت انگیز و شِکوه ها و مویه های خونین و جان شکار مردان و زنان هستی از کف داده به آتشفشانی بدل شد و شراره ها و اخگرهای درون خویش را بر سر بیگانگان که ریشه همه این تباهیها بودند و استبدادیان که نوکر و فرمانبر اینان بودند فرو ریخت و  ( 14 )  جهنمی شگرف و هراس انگیز آفرید.  انگلیس که از جنوب می تاخت و مردم محروم را در راه آزمندیهای خود از دَمِ تیغ می گذراند و در مرکز نوکران و فرمانبرانش به ساز سفارت خانه اش مستانه و سرخوشانه دست می افشاندند و روس که از شمال می تاخت و کرکس وار مردم بی پناه را می درید و اربابان هار را به جانشان می انداخت همه و همه سرآسیمه شدند و از این پدیده شگرف به شگفت آمدند که چگونه و چسان در پیش چشم آنان در دل این دریای پر موج و خروش و در شکم نهنگ یونس چنین بالید قد کشید قد افراشت و صاعقه جانشان شد.  سه اهریمن: روس انگلیس و استبداد بر آن شدند که این آتشفشان را خاموش کنند هر چه در توان داشتند به کار گرفتند: دسیسه ها و دشنه ها. هم از صلح و فرمانروایی ایالت بخشیدن با او سخن می گفتند هم نقشه قتل او را در سر می پروراندند و قاتلان حرفه ای را به سراغش می فرستادند. هم بذر نفاق و تفرقه در بین یاران حماسه آفرین او می افشاندند و هم در جنگلهای انبوه دست خویش را به شکار یلان و شیران همراه وی می آلودند.  هشت سال با همه سختیها دربه دریها در سرما و یخبندان در برف و بوران در کولاکهای سهمگین شعله انقلاب مقدس جنگل را افروخته نگاه داشت و با نگهداشت جانب مردم و به در آوردن آنان از فقر و فاقه و کوتاه کردن دست اربابان در منطقه خوشرفتاری با تک تک رعایا و دهقانان پایگاه های رزماوران خود را در قلب آنان استوار ساخت و دشمن را سخت زمین گیر کرد و دمار از دژخیمان دژمنش برآورد و دَمان به چَکاد پیروزی نزدیک می شد و اندکی بیش نمانده بود که استبداد را از اریکه به زیر آورد و ریشه تباهیها را بخشکاند که به ناگه افق تیره و تار شد.  ابر سیاه بر آفتاب تابان روشنایی افزا و تاریکی زدا چیره شد. کاروان از حرکت بازایستاد کاروان سالار به تکاپو پرداخت. فانوس افراخت که به کاروانیان  ( 15 )  راه را بنمایاند که شب خیمه افراشت و تاریکی بر تاریکی فزود.  قهرمان نه در دشتی فراخ که در تنگه ای سخت هراس انگیز که دشمن از هر سوی می تاخت و هر شبان و بامدادان شبیخون می زد دچار گرگهای نفاق شده بود که یاران را یکی پس از دیگری می دریدند و چهره نهان می کردند.  نبرد سخت هراس انگیز بود. در شب دیجور در سرمای سخت در زیر آتش دشمن خنجرهای آخته نفاق دَم مسموم دو چهرگان عرصه را بر قهرمان تنک کرده بود.  او با همه رزماوری میدان داری چیرگی در برون رفت از تنگناها دامها و تله های دشمن کینه توز در این دام گرفتار آمد و هر چه پند داد خطرها را نمود دسیسه ها و دستانهای دشمن را یک به یک بازگو کرد از نقشه ها و طرحهای دشمن سخن گفت گذشته را به یاد آنان آورد پرده از افقهای روشن آینده برداشت تاریکی و تیرگی پشت به مردم کردن و رو به دشمن آوردن را نمایاند نتیجه نداد که دشمن قوی بود و غدّار چرب و شیرین دنیا هوس انگیز و اشتهاآور ایمانها سست و بی بنیاد راه میرزا پر خطر و ترسناک.  یکی افق را تاریک می دید و یکی آینده را مه آلود.  ییکی به یاران می نگریست کم بی توش و توان برهنه بی پای افزار گرسنه و بی خانمان نه جان پناهی نه کُنامی نه آشنایی و نه غریب نوازی.  دیگری به دشمن می نگریست انبوه با ساز و برگ بسیار با هیمنه و شکوه خیره کننده و….  آن دیگری از درون تهی شده بود انگیزه ای برای نبرد و گلاویز شدن با دشمن نداشت. در تاریکیها در شبهای ساکت در گاه زوزه گرگها وزش بادهای تند در پناه سنگی بوته ای تپه ماهوری با خود واگویه می گرد چه ایران برود و چه ایران بماند چه دشمن چیره شود و چه نشود چه هستی این سرزمین به یغما رود و چه نرود سهم من پا برهنگی سفره خالی آوارگی  ( 16 )  بی خانمانی بی توش و توانی است.  شماری از آغاز نه برای به اریکه نشاندن حق و گستراندن عدل و داد که برای بیرون آمدن از گمنامی و رسیدن به جاه و مقام دوشادوش قهرمان حرکت می کردند خیز بر می داشتند فریاد می کشیدند رجز می خواندند و به میمنه و میسره دشمن می تاختند جولان می دادند مردم را می انگیزاندند قهرمان را می ستودند بر هر مخالفی می خروشیدند بی باکانه و بی محابا با دشمن در می افتادند.  گروهی از آغاز مأمور بودند و معذور اجیر دشمن بودند و برای ضربه زدن به قهرمان و یاران او گام در گام آنان می گذاردند و همه سو نگرانه یاران قهرمان را می پاییدند که کدام یک اثرگذارتر است و کدام یک نقش آفرین تر و در هنگامه ها و روزگار خطر با تدبیرتر. نقشه و تدبیر چیست. از چه روزنه و رخنه ای می شود وارد این حصار و برج و بارو شد و از درون آن را در هم کوبید و به دشمن ره نمود که همان نقطه ها را آماج قرار دهد.  انقلاب اکتبر پس از تردیدها دغدغه ها و دل نگرانیهای نخستین شعله امیدی در دل میرزا افروخت. شعارهای سران و آفرینندگان انقلاب بالشویک و مانیفست انقلاب نه دل او که دلِ بسیاری از رهبران مردمی دنیا استبداد و استعمار ستیزان فرهیختگان روشنفکران پا برهنگان به بندکشیدگان از نا و نوا افتادگان بیچارگان کشاورزان و کارگران همه و همه را ربود و فوج فوج مردمان رو به سوی این قبله کردند که غل و رنجیر از دست و پای دربندیان و بینوایان بگشاید و بذر عدل و داد در زمین بیفشاند به در افتادگان با ستم یاری رساند و استبداد را بمیراند و استعمار را بتاراند.  میرزا با این امید دل به بالشویک بست که از تنگنایی که استبداد و استعمار برای او و یاران پدید آورده بودند به در آید و به یاری درهم کوبندگان کاخ تزار کاخ عدل را در این سرزمین برافرازد.  پیمانی عزت مندانه با بالشویکها بست و در این پیمان راه هرگونه دخالت  ( 17 )  رهزنی چپاول پست انگاری مردم ژاژخایی و هرزه درایی به دین و آیین اسلام و ارزشهای والای آن را سدّ کرد و سر فرازانه به جنبش جانی دیگر دمید.  امّا دیری نپایید که این امید به یأس دگر شد. بالشویکها و کمونیستهای وابسته و پیشقراول پیمان شکستند و از عهدی که بسته بودند سر بر تافتند و گستاخانه و بی باکانه با پشتگرمی روسیه شوروی بر مردم جفا روا داشتند و روی استبداد و استعمار را سفید کردند!  میرزا تلاش کرد به یاران دیروز که در این ریزش بزرگ رو به سوی شوروی داشتند و به بالشویک گرویده بودند اندرز دهد و آنان را بر سر مهر آورد و از آتش افروزی باز دارد و از نوکری بیگانه پرهیز دهد و به آنان گوشزد کند که: ستم را ستم بدانند از هر کس و از هر گروه با هر شعار و داعیه دست از جفاکاری بردارند و به مردم بی پناه آسیب نرسانند و به نام انقلاب حرمتها را نشکنند و هرج و مرج پدید نیاورند و… ره به جایی نبرد و بیش از پیش تنها ماند.  جان آفریننده حماسه بزرگ جنگل را دَمَه و زَمهَریر نفسرد که یارانِ نیمه راه ریزشهای بیگه و نابهنگام خیانتها دوچهرگیها دَمان برجان او وزیدند بهار او را خزان کردند و خزان او را زمستانی سخت سرد و هراس انگیز.  از سرما لب بر دندان او نفسرد که دَمِ سردِ دل خوش کنندگان به وعده و وعیدهای بیگانگان بی آزرم و پیمان شکن حکمرانان فرمانبر بیگانه و جفاپیشگی بی ایمانان او را در کولاک خویش گرفتار ساختند و از پای درآوردند.  با این که او در سرمای سوزان و برف و بوران فسرد و خاموش شد; امّا شعله ای که او در دَمَهْ و زَمهَریر بیداد و ستم و در شبهای دیرپای این دیار افروخت همیشه و همه گاه برای در سرما گرفتار آمدگان پابرهنگان در تاریکی ماندگان و ره گم کردگان گرما زاست و روشنایی آفرین.  روحش شاد و راهش پر رهرو باد |

**پاسخ به یک پرسش درباره میرزا کوچک خان**

**پدید آورنده : محمد باغستانی**

|  |
| --- |
| صفحه 21  بی گمان, نهضت جنگل, که بین سالهای 1293 تا 1300هـ.ش. در گیلان رخ داد, از رویدادهای مهم تاریخ ایران در آغاز سده حاضر است.  در مدت این هفت سال, که نهضت و انقلاب جنگل, در شمال ایران پرتوافکن بود, ایران, رنج افزاترین دوران خود را سپری می کرد. دامنه رخنه گریهای انگلیسیها روز به روز, بیش تر می شد تا این که در سال 1299 هجری شمسی, کودتای آنها به فروپاشی پادشاهی قاجاریان انجامید و دیکتاتوری رضاخانی را در ایران پابرجا ساخت.1  میرزاکوچک خان که چند سال پیش از این رویداد مهم, در شمال ایران, پرچم استقلال طلبی را علیه همه بیگانگان برافراشته بود, از بازدارنده های مهم حضور و استقرار بیگانگان در این کشور به شمار می آمد.  در روزگار دشوار و پیچیده سیاسی ایران آن روز, انقلاب اکتبر روسیه به پیروزی رسید و بزرگ ترین نظام مارکسیستی جهان در کشوری که شوروی  ( 22 )  نامیده شد, پدید آمد.  کمونیستها با شعارهای تند در پشتیبانی و هواداری از کارگران و طبقه محروم, درافتادن با هرگونه سلطه امیرپالیسم و ردّ آن, به زودی در بین شماری از مردم, جای پا باز کردند و در عمل نیز, نیروهای مرزشکن و تجاوزگر روسیه تزاری را از سرزمینهای شمالی ایران بیرون بردند و اعلام کردند هیچ گونه چشمداشتی به خاک ایران ندارند و در امور داخلی آن دخالت نخواهند کرد. همچنین سیاست خارجی خود را پشتیبانی از همه نهضتهای ضداستعماری همه پابرهنگان و واپس نگه داشتگان در سراسر جهان اعلام داشتند.2  این شعارها, به همراه کارکرد نخستین کمونیستهای تازه به قدرت رسیده در شوروی, چهره ای درخور پذیرش از آنان در میان ایرانیان, که همسایگان آنان بودند و سالها نیز از دست یازیها و فروگیریهای استعماری انگلیس و روسیه تزاری رنج می بردند, ترسیم کرد. هر چند دیدگاه های ایدئولوژیک آنان, که ردّ هرگونه اعتقاد دینی بود, برای مسلمانان ایرانی پذیرفته نبود.  از آن جا که گیلان, محل رشد و شکوفایی نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک خان در همسایگی دولت شوروی قرار داشت, نسیم انقلاب اکتبر روسیه, زودتر از دیگر بخشها و سرزمینهای ایران, به این سامان وزید و مبارزان مسلمان جنگلی را که در آخرین نبردها از انگلیسیها شکست خورده بودند, به آینده امیدوار ساخت. نوید دهی ها و وعده های حکومت شوروی, روزنه امیدی پدید آورد, تا این مبارزان بتوانند سلطه انگلیس و دولت وابسته به آن را در ایران زمین گیر و نابود سازند.  از این زمان, نهضت جنگل, وارد مرحله تازه ای از تاریخ خود شد که پیوند همکاری با حکومت شوروی و بنیانگذاری جمهوری سوسیالیستی گیلان برای مبارزه با انگلیسیها و کودتای کمونیستی عوامل شوروی و شهادت میرزا  ( 23 )  حاصل این مرحله تاریخی بود.  در این مرحله, میرزا کوچک خان, همکاری خود را با نظام کمونیستی شوروی آغاز کرد و در نامه های بر جای مانده از او, اصول سوسیالیسم به عنوان (آرمانهای حقّه)3 و از رهبران شوروی, مانند لنین, به بزرگی یاد شده است.4  درباره همکاری میرزا با شورویها, مقاله هایی تاکنون نوشته شده و هواداران و دوستداران و پشتیبانان میرزا کوشیده اند تا چگونگی همکاری او را با کمونیستهای شوروی, به عنوان یک دولت بیگانه شرح داده و در خور پذیرش سازند. اینان, با بررسی زمینه های تاریخی, بر آن شدند نشان دهند که این همکاری و بستگی, در هنگامه دشوار و پیچیده سیاسی که میرزا در آن قرار داشته, نه تنها کاری لازم و پسندیده بود, بلکه با درنگ روی رویدادهایی که در ادامه همکاری جنگلیها با کمونیستها, پدید آمده, می توان به راستگویی و درستکاری میرزا و استقلال طلبی او پی برد و این که او هرگز بر آن نبود پای کمونیستها را به جای انگلیسیها, به ایران بکشاند.5  امّا از جنبه دینی این پرسش می تواند همچنان مطرح باشد که اگر استقلال طلبی و بیگانه ستیزی میرزا پذیرفته شد, همکاری او با کمونیستها را به عنوان یک مسلمان انقلابی و طلبه حوزه, چگونه می توان در خور پذیرش شناخت؟  آیا میرزا کوچک جنگلی, به عنوان یک مسلمان, بر پایه اصول اسلامی, می توانسته و بر او روا بوده با کمونیستهایی که اساس نظام توحیدی را در جهان به چالش خوانده بودند, همکاری کند؟  آیا این همکاری, تنها یک تاکتیک سیاسی بوده است, یا نشان از دگرگونی دیدگاه های دینی و مذهبی میرزا کوچک خان در مسیر مبارزه با چیرگی  ( 24 )  بیگانگان دارد و میرزا, آیاتی چون: (لن یجعل اللّه للکافرین علی المؤمنین سبیلاً) را نادیده انگاشته است؟  و در فرجام, می توان پرسشهای پیشین را در قالب یک پرسش گردآورد و این گونه مطرح کرد:  با وجود همکاری میرزا کوچک خان و ستودن و به نیکی یادکردن از اصول سوسیالیزم, آیا باید نهضت جنگل را در شمار نهضتهای اسلامی به رهبری و ایثارگری روحانیت در ایران به شمار آورد, یا نهضت و جنبشی که هر چند در آغاز اسلامی بوده, ولی در ادامه به اصول کمونیسم تن داده و از شمار نهضتهای اسلامی بیرون رفته است؟  **مبانی میرزا در همکاری با کمونیستها**  در این نوشتار, کوشش شده تا با استفاده از روش درون دینی, مبانی مشروعیت کار میرزا به دست آید. این کوشش, از آن روی بایسته است که براساس داده های تاریخی, نه کمونیستها, شعارهای ضددینی خود را پنهان می کردند و نه میرزا دست از انجام کارهای مذهبی و اسلامی برداشته بود; تا آن جا که در هنگام شهادت, قرآنی و مهر نمازی همراهش بود.6  این رخشانی و روشنی دو سویه, به عنوان دو واقعیت و رویداد غیر درخور خدشه تاریخی و نیز همکاری و بستگی میرزا با کمونیستها و جانبداری از شعارهای آنها به عنوان پدیده تاریخی سوم, هر پژوهش گری را که بخواهد در باب اصول و اندیشه حاکم بر رفتار سیاسی میرزا به جست وجو و کندوکاو بپردازد, وادار می سازد تا باز هم بپرسد که مبنای این همکاری نخستین میرزا از چشم انداز دینی چگونه بوده است؟  به دیگر سخن, آیا میرزا با پشتوانه مبانی دینی خود به این کار دست یازیده؟ یا تنها به دلیل زمینه های سیاسی موجود, با چشم پوشی از روایی و  ( 25 )  ناروایی دینی, همانند دیگر سیاستمداران آن روز ایران, بر آن بوده از زمینه های به وجود آمده, بیش ترین سود و بهره سیاسی را ببرد؟  برای به دست آوردن مبانی مشروعیت دینی کار میرزا کوچک خان در بستگی با کمونیستها, دو راه درخور انگار است:  **الف. نگاهی دوباره به سخنان برجای مانده از میرزا و نهضت جنگل:**  در این باره, نخستین نشانه بر جا بودن اعتقاد مذهبی میرزا, اعلامیه های او به عنوان رهبر نهضت جنگل است. در همه آنها از آغاز نهضت تا پایان و حتی پس از بنیان گذاری جمهوری سوسیالیستی گیلان, با همکاری شورویها, عنوان (هوالحق) به چشم می خورد.7 و این که در همین اعلامیه, پس از بنیان گذاری جمهوری سوسیالیستی گیلان, با پافشاری میرزا, اصل محترم بودن شعائر اسلامی, به خلاف مخالفت کمونیستها با آن, گنجانده شده است8 و در پاره ای از نامه های دیگر میرزا, به مصادره دارایی مردم, که با اصول مسلم اسلام ناسازگاری دارد, برخورد و خرده گرفته شده است.9  البته این که میرزا در دوران همکاری خود با کمونیستها, به شرح علت, یا علتهای در پیش گرفتن این سیاست از چشم انداز دینی نپرداخته, می تواند به چند انگیزه باشد:  1. عمر کوتاه همکاری میرزا با کمونیستها, که بیش از چند ماه به درازا نکشید10 و پرسشی را از سوی دوستان میرزا مطرح نکرده, تا او در صدد پاسخ گویی برآید.  2. روشن بودن باورهای مذهبی میرزا برای یاران و همراهان او و نیز مردم گیلان.  به این معنی که یاران و مردمان مسلمان گیلان, چنان به میرزا اعتماد داشته اند که به خلاف همکاری او با کمونیستها, جایگاه سیاسی او را درک کرده و هرگز در باورهای دینی او گمان به خود راه نداده اند, تا نیاز افتد که میرزا, به آن پاسخ گوید.  ( 26 )  3. جدایی خیلی زود میرزا از کمونیستهای جمهوری گیلان نیز, خیلی روشن و شفاف و زودهنگام, جدایی اندیشه میرزا را از کمونیستها نشان داده و راه هرگونه پرسش احتمالی را بسته است.  4. شهادت میرزا در پایان نهضت جنگل که در اثر کودتای کمونیستها رخ داد, جدایی ژرف اندیشه میرزا را با کمونیستها, به خوبی نماینده است, بدان سان که دوستان و دشمنان وی حتی, در دینداری و راستی و درستی او شک نکردند.  **ب. بررسی منابع دینی به طور آزاد:**  این که ما نمی توانیم در سخنان برجای مانده از میرزا کوچک خان جنگلی, مبانی مشروعیت همکاری کوتاه او را با کمونیستهای شوروی, به دست آوریم, همان گونه که گفته شد, می تواند نتیجه و پدیده یکی از سببها و علتهای چهارگانه پیشین باشد و نبودن سندهای کافی, دلیل نداشتن دلیلهای دینی برای همکاری با کمونیستها از سوی میرزا کوچک خان, به عنوان طلبه و تربیت یافته حوزه علمیه نیست.  میرزا نیز همانند هر طلبه حوزه, اصول اساسی آموزه ها و باورهای اسلامی را فرا گرفته بود11 و به نیکی از آنها آگاهی داشت. در ادامه مقاله می کوشیم تا سرچشمه هایی را که می توانند مشروعیت بخش همکاری میرزا باشند, به ترتیب بایستگی و سزاوارتری نشان دهیم.  **قرآن کریم**  آیا در قرآن کریم می توان به آیه یا آیاتی دست یافت که براساس آنها, تلاش میرزا در نزدیک شدن به کمونیستها و همکاری با آنان , مشروعیت دینی داشته باشد؟ در قرآن, به خلاف آن که کفر و شرک یکی از بیماریهای روحی انسان به شمار می آید12, خداجویی و در مسیر حق قرار گرفتن, فطرت نخستین همه انسانها به شمار است13, گرایش به توحید امری خردمندانه و گرایش به شرک, پنداری دور از حقیقت و مایه شگفتی دانسته شده است14 و آدمیان به خلاف انکار  ( 27 )  زبانی, به هنگام روبه رو شدن با سختیها و دشواریها, خداوند یگانه را خالصانه, به یاری می خوانند15. با این حال, انسانها در پیروی از خداوند و سر از فرمان او برتافتن, مختار آفریده شده اند16 و انتخاب راه رهایی یا هلاکت به دست خود آنان است.17 و سنت خداوندی, برخلاف فرستادن و گسیل داشتن پیامبران برای دعوت به ایمان و از میان برداشتن اختلاف, اجبار آدمیان به ایمان و نداشتن اختلاف و کشتار نیست.18 پیامبر(ص) روشنگر و ارائه دهنده بینش صحیح به مردم است, نه نگهبان و وادار کننده آنان به پذیرش آن.19 و خداوند, همواره خواهان ایمان آزادانه و انتخابی آدمیان است.20  اینها و دهها نمونه دیگر از آیات قرآن. نشان دهنده عقیده و راه قرآن درباره پدیده شرک, کفر و ایمان است. به همین دلیلها, برخوردهای گوناگونی با مشرکان و کافران در آیات قرآنی دیده می شود. هر چند اساس کفر و شرک هرگز پذیرفته نشده; اما در برخورد عملی, قرآن کریم نیز سویه ای تاریخی دارد و به سازواری و اندرخوری چگونگیها و حالهای گوناگون, سفارشهایی پیامبر(ص) درباره مشرکان و کافران دارد.  ناگفته نماند که تقسیم کافران به اهل کتاب و غیر آنان, گذشته از هر انگیزه و علت دیگری, نشانه احترام ژرف قرآن به باورهای پیشین آدمیان است, هر چند که آیین اهل کتاب را در گذشت زمان, تحریف شده می داند و روشنگریهایی درباره آنان انجام داده است. حتی قرآن در برخورد با مشرکان به هنگام حضور پیامبر اکرم(ص) در مکّه, با هنگام مهاجرت حضرت به مدینه فرقها و ناسانیهایی دارد. در مکّه پیامبر مأمور شد تا به مشرکان بگوید: با آیین آنان کاری ندارد.21  حتی پس از مهاجرت به مدینه و تشکیل جامعه اسلامی و بارها جنگیدن با کافران, باز هم در وصف اخلاقی شماری از اهل کتاب, خداوند امانت دار بودن  ( 28 )  آنان را ستوده است22 و حتی از پیامبر(ص) خواسته: اگر مشرکی به او پناهنده شد, او را در پناه خویش بگیرد, تا به سر منزل برسد.23 حتی در پیمان صلحی که پیامبر(ص) با کافران مکّه بست, از سوی خداوند بازداری و بازداشتی صورت نگرفت و از آن به عنوان فتح مبین یاد شد24 و نشان داد که مسلمانان, هرگاه که به مصلحت و خیرو صلاح خود دیدند, می توانند با مشرکان و کافران نیز, بستگی و پیوند صلح آمیز داشته باشند. آنچه از آیات قرآنی استفاده می شود این حقیقت است که در درجه نخست, وحی الهی با پدیده شرک و کفر در ناسازگاری اساسی قرار دارد, نه با انسان مشرک و کافر. هر چند خواهان نابودی کفر و شرک است, نمی خواهد در نخستین مجال, انسانهای مشرک و کافر را نیز از میان بردارد, بلکه با تمام توان می کوشد تا زمینه های روحی, مهرورزانه و خردورزانه را برای گسترش توحید در میان انسانها فراهم آورد و در این مرحله بندی, با فرستادن پیامبران و پیامهای انسانی آنان, گام به گام به پیش می رود و نابودی مشرکان و کافران, تنها در مرحله فرجامین, که همه راه ها بسته می شد و آنان نیز از نیرنگ و دستان خود برای نابودی جامعه اسلامی باز نمی ایستادند, تنها به عنوان (حق دفاع مشروع) برای مسلمانان و جامعه اسلامی روا گردیده است. این موضوع, حتی  ( 29 )  در جهاد ابتدایی نیز مطرح است; چه آن که نخست مشرکان و کافران به پذیرش اسلام فرا خوانده می شوند و اگر اهل ذمّه باشند, آیین آنان محترم خواهد بود و حتی به همکاری و انبازی در تلاشها, فرا خوانده می شدند25 و اگر نمی پذیرفتند, جنگ راه حل پایانی بود.  اگر آنچه گفته شد, پذیرفته شود, همکاری میرزا با کمونیستهای شوروی که نظامی تازه بنیاد داشتند و در همسایگی قلمرو او به سر می بردند و داعیه های انسانی را شعار خویش قرار داده بودند و قول پشتیبانی و همکاری با نهضت ضدستم و بیداد میرزا را دادند و بویژه وعده دادند که با انگلیسیها, که دولت کودتا را در ایران بر پا کرده بودند, به مبارزه بپردازند, می تواند پشتوانه های قرآنی داشته باشد. جایی که در قرآن , شماری از مشرکان به امانت داری ستوده می شوند, میرزا نیز می تواند مارکسیستهای دوران خود را, به سبب پشتیبانی از محرومان جهان و شعار برابری و مبارزه با ستمگری بستاید و از این اصول, به عنوان (اصول حقّه) نیز یاد کند; چه آن که این اصول: (عدالت طلبی, برابری و ستم ستیزی) در آیات قرآنی به فراوانی مورد پشتیبانی قرار گرفته اند.  حتی اگر میرزا در اعلامیه های خود, فرازهایی آورده که شماری به استناد آنها, وی را مارکسیست انگاشته اند, می تواند همانند داستان ایمان عمار یاسر باشد که در زیر فشار شکنجه های مشرکان, از خدای پیامبر(ص) دوری جست, امّا از آن جا که ایمان قلبی است, در قرآن کریم این عمل عمّار نه تنها نکوهش نشد که در روزگار ناگزیری, برای رهایی جان انسان مسلمان نیز روا شد.26  پس ناگزیری فردی اگر انجام پاره ای از کارها را روا کند, به گونه ای که از سوی جامعه کافران, به عنوان دگردیسی یک مسلمان انگاشته شود و از آزار او خودداری ورزند, در ناگزیری و ناچاری اجتماعی, حکایت سرنوشت یک  ( 30 )  ملّت است.  آیا در ناگزیری و ناچاری که میرزا, در بندان آن بود و در هنگامه رخنه بیگانگان انگلیسی که به روشنی و آشکارا و با دریدگی تمام و جسارت غیر در خور وصف و با غرور و نخوت,از حق حاکمیت خود در ایران سخن می گفتند, هر چند اعتقاد به خدا داشتند و از سویی دیگر, بر پا شدن دولتی که هر چند با دین مخالف بود, اما پشتیبانی از محرومان و عدالت طلبان را شعار خود قرار داده بود (هر چند پوچی همین شعارها را نیز میرزا با رفتار سیاسی خود نشان داد) عقل سیاسی شخصیتی انقلابی,مانند میرزا, حکم نمی کرد تا از زمینه های به وجود آمده, برای نابودی دشمنی چون انگلیس استفاده کند; و چون در حال ناچاری و ناگزیری به سر می برد, با کمونیستهاهمکاری کند؟ و برای این کار نیز, مبانی قرآنی در اختیار داشته باشد؟  بی گمان پاسخ مثبت است و میرزا به اندازه کافی, دلیلهای قرآنی برای کار خود داشته است.  **سیره نبوی**  همان گونه که در بحث نخست, توانستیم آیاتی را در قرآن بیابیم که مشروعیت همکاری میرزا را با کمونیستها درخور پذیرش سازد, از جست و جو در سیره نبوی نیز, می توانیم این مشروعیت را به چنگ آوریم; زیرا پیامبر اکرم(ص) پیاده کننده همان آیات قرآنی است که از آنها سخن به میان آمد.  پیامبر اکرم(ص) در سال سیزدهم بعثت, در هنگامه ای سخت و از روی ناچاری در گاه بر گشت از طائف, در پناه مشرکی وارد مکّه شد.27امّا رویداد صلح حدیبیه , مهم تر از این بود; زیرا پیامبر اکرم(ص) بارها پیش از این تاریخ (سال ششم هجری) با مشرکان جنگیده بود و در آخرین نبرد نیز توانسته بود, مکّه رااز در بندان ایشان به در آورد.از این روی, در زمان و هنگامه ای که مسلمانان از جایگاه برتر نظامی و سیاسی برخوردار بودند,صلح حدیبیّه پیش آمد و پیامبر اکرم(ص) به خلاف مخالفت شماری از اصحاب سرشناس خود, صلح حدیبیّه را پذیرفت و حتی حاضر شد, پاره ای از شرطهای مشرکان, مانند برداشتن نام خدا از متن قرارداد صلح و نیز صفت رسول اللّه را هم بپذیرد و بپذیرد اگر مشرکی به مسلمانان پناه آورد, او را بازگرداند, ولی اگر مسلمانی به نزد مشرکان رفت, آنان چنین وظیفه ای ندارند. همچنین همه در امنیّت باشند, چه مسلمانان و چه مشرکان. اگر سود و بهره ای در بین بود, به هر دو گروه باز گردد. مسلمانان می توانستند آزادانه تبلیغ آیین جدید کنند, مشرکان نیز می توانستند از آیین خود پشتیبانی و آن را تبلیغ کنند.28 اما همین که مفاد قرارداد از سوی مشرکان نادیده گرفته شد, پیامبراکرم(ص) برای جنگ با آنان آماده گردید و نشان داد که پیش گرفتن این سیاست تنها نقشه و تاکتیکی بود, برای بهبود بخشیدن به جایگاه نظامی و امنیتی مسلمانان. از این روی, بین سال ششم تا هشتم هجری, در سایه آرامش ناشی از قرارداد صلح, سپاه ده هزار نفری را برای فتح مکّه گسیل داشت.29  اگر به حال و روز میرزا نظر بیفکنیم و برهه ای را که او به سر می برده, دقیق بشکافیم, مجاهدی را خواهیم دید که در آخرین نبرد خود از نیروهای انگلیس شکست خورده و در تنگنای شدید گرفتار آمده و از آن طرف, دولت کودتا, قدرت را در مرکز به دست گرفته, دولتی که فرمانبر بیگانگان در این کشور بود. اینک و در چنین روزگاری, نیرویی که در صحنه سیاست جهانی پدیدار گردیده که شگفت انگیز بود. و قرار داشتن آن در همسایگی ایران و در قلمرو قیام میرزا (گیلان) می توانست چنین سیاستی را در ذهن میرزا بپروراند که با در پیش گرفتن تاکتیک و روش و نقشه ای خردمندانه می تواند از چنین نیروی نظامی بزرگی به سود مردم ایران و در راه مبارزه با رخنه گریها و دست یازیهای نیروهای انگلیسی, بهره ببرد, هر چند در راه این همکاری, ناگزیر شود تا از پاره ای از اصول سوسیالیزم (که در واقع کم و بیش,با اسلام هم, همخوانی داشتند, مانند: عدالت و ستم ستیزی) به نیکی یاد کند و یا در افتادن کمونیستها را با عقاید دینی, نادیده انگارد; امّا همه اینها یک تاکتیک و نقشه بود, نه روی گردانی از باورهای دینی, و میرزای مسلمان باورمند و روحانی که با سیره نبوی آشنا بود, می توانست در شرایط ناچاری و ناگزیری سیاسی با اقتدا به سیره نبوی, راه همکاری تازه ای را بیابد که همین اتفاق افتاد. و چون در اصول قرارداد, پیاده نکردن اصول اقتصادی مارکسیسم در گیلان و نگهداشت قانونهای اسلامی در نظر گرفته شده بود و کمونیستها برخلاف متن قرارداد عمل کردند, میرزای مسلمان نتوانست برتابد و به شتاب از این جمهوری سوسیالیستی تازه بنیاد, جدا شد و از این چشم انداز, به گفته یکی از مارکسیستهای همروزگار ایرانی, 30 میرزا نخستین رجل سیاسی بود که توانست دوگانگی و ناراستی و ناراست گویی سردمداران شوروی را نشان دهد و مارکسیسم را با یک پرسش جدّی رو به رو کند.  **سیره علمای شیعه**  در داستان حمله مغول به ایران, که قومی بت پرست بودند و به آیینهای توحیدی باوری نداشتند , شماری از علمای شیعه, مانند: خواجه نصیرالدین طوسی پای در راه همکاری با این کافران گذاشتند و کسی چون سیدبن طاووس, که حتی برای دیدن والی شهر کوچک حلّه در عراق, که برگمارده خلیفه وقت بود, به استخاره پناه می برد;31 امّا در همکاری با بت پرستان مغول هیچ تردیدی به خود راه نداد و با این سیاست, توانست از حمله آنان به پاره ای از شهرهای عراق جلوگیری کند.32  ییا خواجه نصیرالدین طوسی, عالم بزرگ شیعه, که در رکاب هولاکوخان قرار گرفت و به مقام وزارت او رسید33 و توانست از این راه, کارهای بزرگ و ارزنده ای برای اسلام, تشیّع و ایران انجام دهد. به گفته یکی از محققان:  (خواجه نصیرالدین طوسی, احیا کننده دو پایگاه معنوی عمده محسوب می گردد: یکی تشیّع, که تبلور اندیشه ایرانی بود و طی قرون به دلیل و وجود دستگاه خلافت و حکومتهای سنّی مذهب در ایران, در اختفا به سر می برد و مجال جولان نمی یافت, و اینک به پیشتیبانی خواجه سر برون کرده, جایگاهی مردمی و حتی سیاسی می یافت و پایه های خود را در جامعه برای روزی که دین رسمی ایران گردد, استوار می ساخت و دیگر, ایجاد کانون علمی ـ هنری مراغه بود که می توان آن را گنجینه علوم و هنرهای ایران از آغاز تا آن زمان نام نهاد. با استقرار این کانون, نه تنها نمونه های تمدن ایرانی را که در شهرها رو به ویرانی نهاده بود, گردآوری, متمرکز و حراست کرد, بلکه سبب گردید با تجمع بخشیدن به دانشمندان و هنرمندان خودی و بیگانه از هر قومی و گروهی, افکار جدید شرق و غرب را با تمدن ایرانی ترکیب کند و نفخه نو و تر و تازه ای به آن بدمد تا بتواند چهره ای جهانی به خود گیرد, نمونه این تلاش عظیم, رصدخانه مراغه است.)34  چنانکه علاّمه حلّی, که به گفته ابن بطوطه, ندیم سلطان محمد خدابنده, در حال کفر بود, توانست چنان مذهب تشیّع را بر مذهبها و آیینهای دیگر در نظر سلطان برتری بخشد که او مذهب شیعه را برگزیند.  بنابراین, اصل همکاری با مشرکان و بت پرستان در زمینه ها و برهه های گوناگون, افزون بر قرآن و سنّت , در سیره علمای شیعه نیز دیده شده است.دستاوردهای آن, همان گونه که در بالا اشاره شد, به سود مردم و اصول اعتقادی آنان بوده است. البته ناسانی آنچه در گذشته رخ داده,با آنچه در عهد همکاری میرزا با کمونیستها رخ داد, در این بود که چون این همکاری, کوتاه مدت بود و به زودی از هم فرو گسست و افقهای گشوده شده جهانی نیز, دگرگون گردید, آثار آشکار و روشنی در داخل ایران بر جای نگذاشت و میرزا نتوانست در دراز مدت از این همکاری به سود ایرانیان مسلمان استفاده کند.  آنچه گفته شد می تواند در یک تحلیل درون دینی, مبانی مشروعیّت حرکت و تلاش میرزا را در بستگی و پیوند با کمونیستهای شوروی, نشان دهد. تلاش سیاسی میرزا, هم پشتوانه قرآنی داشته است,هم ریشه در سنّت نبوی و نیز جایی و رد پایی در سیره علمای پیشین شیعه. و بر این اساس, بدون هیچ گمانی, نهضت جنگل را باید در شمار نهضتهای اسلامی یک صد سال اخیر تاریخ ایران به رهبری روحانیت به شمار آورد. هر چند شخصیت علمی میرزا, فرقها و ناسانیهایی با کسانی چون میرزای شیرازی, سید جمال الدین اسدآبادی و دیگران دارد و میرزا هرگز به رتبه نامبردگان نرسیده است; امّا به سبب طلبه بودن و آشنائیش با اصول اولیه اسلامی و به کار بستن آنها در نهضت, می توانیم نهضت او را با دقت تاریخی, در شمار نهضتهایی بدانیم که یک روحانی و طلبه درس خوانده حوزه, رهبری کرده, نه یک مرجع شیعی. امّا این نکته هرگز از ارزش کار میرزا و به شمار آوردن او به عنوان یک روحانی نمی کاهد. بلکه نشان می دهد که در حوزه, روحانیان در رتبه های گوناگون علمی, هر یک با توان و استعداد ویژه خود و در سطح تواناییهای خویش, در اندیشه بهروزی مردم ایران بوده و به هنگام گرفتاریها و سختیها, همواره, یکی از پناهگاه های ایرانیان, به شمار می آمده اند.  در ادامه, به عنوان تأییدی از نوع دیگر و به مصداق:(الفضل ما شهدت به الاعداء) مقاله یکی از مارکسیستهای ایرانی را بررسی می کنیم که توانسته است چهره مذهبی میرزا را به خوبی نشان دهد.  **پیوند میرزا با کمونیستها**  بررسی زوایای این پیوند و شخصیت مذهبی میرزا و نهضت جنگل را از دیدگاه مصطفی شعاعیان, نویسنده کتاب: نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل, پی می گیریم به دلیل ویژگیهای زیر:  الف. این کتاب در سال 1347 ش.هـ.سه سال پس از نشر کتاب سردار جنگل, نوشته ابراهیم فخرائی, نگاشته شده و نویسنده با اشراف کامل بر اسناد, از خیانت شورویها پرده برداشته است.  ب. سویه تحلیلی کتاب, گذشته از درستی ونادرستی همه داده های آن, با هدف ما که پاسخ تحلیلی به چند پرسش دربارٌ کارکرد میرزا کوچک خان است, سازگاری دارد.  ج. نویسنده خود از هواداران مارکسیسم در ایران است و به خلاف این اعتقاد, مذهبی بودن میرزا را به خوبی ثابت می کند.  د. با توجه به زمان نگارش کتاب (که بر اساس نوشته های نخستین آن, ساواک, از نشر آن جلو گرفته بود) نهضتهای مارکسیستی در میان انقلابیون ایران, پذیرش همگانی داشت و حتی سازمانی مانند مجاهدین خلق(منافقین) به اندیشه های مارکسیستی گراییده بودند و حدود نیم قرن از سرکوب نهضت جنگل و شهادت میرزا می گذشت, حکایت گر هوش سرشار ایرانی در شناخت دوستان و دشمنان واقعی خود است. مسیری که همواره جوانان ایرانی باید در آن گام بردارند.  نویسنده, بر خلاف اعتقاد به مارکسیسم, به خاطر زمینه های مذهبی فراوان در جامعه ایران, نمی تواند رگه های مذهبی خود را پنهان بدارد و همین زمینه, انگیزه های فراوانی در درون او, به وجود آورده تا چهره واقعی میرزا را نشان دهد, چهره ای که در پایان تلاش نویسنده, وجهه مذهبی آن بر وجوه دیگر غلبه داشته و همان باورها, سبب پیدایش روحیات دیگری در او, مانند استقلال طلبی و آزادگی است.  فخرائی, که خود, مهم ترین کتاب را درباره نهضت جنگل نوشته, این اثر را ستوده است:  (مصطفی شعاعیان, در کمال دقت و بردباری و از روی نهایت حوصله و صداقت… به معرفی جنگل و انقلابش همت گماشته است.)36  شعاعیان, یگانه راه نجات را یک رشته نبردهای انقلابی طبقه کارگر جهان, علیه هر گونه امپریالیسم می داند و شعار: (کارگران جهان انقلاب کنید) را در رأس شعارهای خود قرار داده است (مقدمه مؤلف) او, حتی روحیه انتقادی خود را در کتابش , الهام گرفته از اندیشه استالین می داند, هرچند او را دیکتاتور می خواند.37  نویسنده در نخستین انتقاد خود به شورویها, آن گاه که می خواهد از چشمداشتها و انتظارهای بحق یک مارکسیست از بزرگ ترین نظام مارکسیستی جهان سخن بگوید و شگفتی خود را از رفتار شورویها ابراز کند, وجه مذهبی نهضت جنگل و میرزا را پیش چشم آورده و می نویسد:  (وقتی که انقلاب, با همه مُهری که از مذهب خورده بود, معهذا به هیچ وجه شوروی و ارتش سرخ را به بهانه عقاید ضد مذهبی و بی اعتقادیشان درباره خالق, مطرود نمی داند و بالاتر از آن حاضر می شود که با آنها وحدت یابد و علیه استعمار, که هرگز توهین به هیچ خدایی را جائز نمی شمارد, وارد جنگ شود, وقتی که میرزا از سوسیالیسم به مثابه (آمال حقه) نام می برد و به ارزشهای انسانی, ضد استعماری و انقلابی آن احترام می گذارد.)38  در این فراز, به روشنی, اندوه و افسوس یک مارکسیست را از همکاری نکردن بزرگ ترین نظام مارکسیستی جهان با یک انقلاب, با مُهر مذهبی, می توان دریافت.  به دیگر سخن, در نظر این مارکسیست ایرانی, نهضت جنگل به خاطر ریشه ژرف مذهبی و اعتقاد محوری به امر توحید, به عنوان یک اصل اساسی, هرگز نمی توانسته با نظامی که از اساس به وجود خداوند باور ندارد, همکاری داشته باشد.  حتی از این که میرزا از سوسیالیسم به مثابه (آمال حقّه) نام می برد ابراز شگفتی کرده, امّا بی درنگ, خواسته یا ناخواسته , به تفسیر چگونگی این اعتقاد میرزا اشاره می کند:  این اعتقاد, از روی احترام به ارزشهای انسانی, ضد استعماری و انقلابی این اصول بوده که میرزا آنها را (آمال حقّه) می نامد.  در این جا نیز می توان زمینه های مذهبی خود نویسنده را دریافت که چگونه با آگاهی از پیش زمینه ذهنی درباره کاربرد واژه (حق) و وصف پدیده ها به (حقّ) و (ناحق) که از پایه ها و محورهای اساسی در اسلام است, به تحلیل دیدگاه میرزا پرداخته است.  **میرزا و پای بندی به اصول**  از آن جا که بر اساس دیدگاه های مارکسیستها, هدف وسیله را توجیه می کند, پاره ای از انتقادهای نویسنده به شخصیت میرزا, که به وجه مذهبی او باز می گردد, چنین در کتاب بازتاب یافته است:  (جناح اصیل جنگل, یعنی جناح میرزا, به نوعی معنویت و اخلاقیات غیر انقلابی, بیش از آن اتکاء داشت, تا به اخلاقیات جنگلی و انقلابی و طبعاً , دور از اخلاق می دانست که در جوانب یاران خود دامهایی پهن کند, تا در صورت انحراف, در آنها بیفتند. همین معنویت بیش از حدّ, ضمناً, انگیزه ای جدّی در کاهش تحرک انقلابی جنگل محسوب می شد و به دشمن امکان می داد, تا آن را در هم شکند.  میرزا کوچک, بیش از حدّ لازم در نقش یک رهبر انقلابی دل رحم و مهربان بود و به همین دلیل, اغلب مواجهه های نظامی با ارتجاع را, نوعی برادرکشی تصور می کرد و در نتیجه فرصتهای ضربتی را از دست می داد.)39  در این فراز نیز, شعاعیان پای بندی خود را به اصول مارکسیسم, مانند هدف وسیله را توجیه می کند, نشان می دهد. میرزا با عنوان یک طلبه روحانی, هر چند در یک مرحله به همکاری سیاسی و نظامی با کمونیستها روی می آورد; اما هرگز مسلمانان و مردمان این مرز و بوم را فراموش نمی کند که خود برخاسته از میان همانان بود و با آرزوی بهروزی همان مردم قیام کرده بود. البته که میرزا کشتن یک سرباز ایرانی مسلمان را, در نگاه اول یک برادرکشی می دانست و برابر همان اصول اسلامی, نمی توانست از کشتن آنان شادمان باشد, هرچند این مسلمانان گمراه شده بودند و بازیچه دستان آلوده استعمار.  امّا با این حال, از دید او, اینان به رتبه خوارج ناآگاه زمان امام علی(ع) نمی رسیدند. امام, با خوارج , بردبارانه رفتار کرد و تا آن جا که ممکن بود, با آنان از در جنگ وارد نشد و هنگامی که هیچ راه گریزی نبود, دست به شمشیر برد و به فرو نشاندن فتنه, با کم ترین کشته, بسنده کرد. میرزا نیز با پیروی از چنین سیره ای, نمی توانست با برادران دینی و هموطن خویش, بی رحمانه و سنگدلانه بجنگد و خون آنان را بریزد.  و این که میرزا بیش تر می خواسته با قوای انگلیس یا روس مصاف دهد,40 تا با قوای دولت مرکزی که به گفته شعاعیان, نشانه وابستگی مذهبی او و پر بودن انقلابش از اندیشه های روحانی بوده و نیز ریشه در باورهای مذهبی او داشته واقتدایش به سنّت نبوی بوده است و کوشیده تا اشداء علی الکفّار باشد. و این که شعاعیان انجام انفجارها و آتش سوزیهای گوناگونی را در سرزمینهای نفتی به میرزا توصیه می کند41 نیز, همان دیدگاه مارکسیستی است نه دیدگاه یک مسلمان روحانی که در حرکت خود باید جنبه معنوی و هدایتی هم داشته باشد.  **ماهیت مذهبی انقلاب جنگل**  (انقلاب جنگل, با این که توسط عده ای افراد معتقد (و چه بسا متعصّب) به مذهب و دین و خدا رهبری می شد, و در عوض, انقلاب روسیه, به همان ترتیب که تزار را در صحنه عملی انقلاب, به آتش می کشید, ادیان و خدایان را نیز, در انقلاب فرهنگی و تئوریک خویش می سوزاند, معهذا, از آن جا که آرمانِ جنگل, با شور و شرافتی ملّی و انقلابی همراه بود, نویدهای ضداستعماری دولت و حزب بلشویک را با همه صمیمیت ایده آلیستی خویش, پذیرفت و مشفقانه, نسبت به آن گرایش و هم دردی پیدا کرد.  اعتقادات مذهبی, نتوانست جنگل را از مبارزات ضد استعماریش منع کند. جنگل, بین آن که استعمار را می کوبید و خدایی را نمی شناخت, و آن که خدایی را ستایش می کرد و استعمار را تقویت می نمود, اولی را که ضمن نفی خدا, استعمار را نیز نفی می کرد, مورد تأیید قرار داد.)42  از این فراز به خوبی بر می آید که میرزا کوچک خان جنگلی و نهضت او, همکاری با کمونیستها را از روی نقشه و تاکتیک برگزیدند و هرگز از مرام, دین و آیین خویش دست نکشیدند.  **نابخردی کمونیستها:**  نویسنده, درگاه اشاره به تبلیغات ضددینی کمونیستها, پس از وارد شدن به گیلان می نویسد:  (آقایان انقلابیون وراء مرزها, با بلاهت تمام, ناگهان به میهمانی انقلاب ایران, انقلابی که بزرگ ترین رهبر, نخستین مشتعل کننده آن, مردی مذهبی, متدین و به قولی, حتی خرافی می باشد, قدم گذاشته اند و پیش از آن که عرق راه شان بچاید, می خواهند به همان پیشوای انقلاب بقبولانند که می بایستی علیه خدا و دین و مذهب, دست به تبلیغ و مبارزه زد.)43  **همکاری در پرتو اصول:**  به نظر نویسنده, اصل عدم اجرای اصول کمونیزم از حیث مصادره اموال و الغاء مالکیت و ممنوع بودن تبلیغات ضد اسلامی, از اسلامی ترین اصولی است که میرزا در سخنان خود به نماینده شورویها پس از برپایی جمهوری سوسیالیستی گیلان, ابراز می کند.44  **پیگیری هدفهای اسلامی:**  در نخستین اطلاعیه میرزا پس از پذیرش همکاری با شوروی در رشت, افزون بر نقش (هوالحق) در بالای اطلاعیه, از هدفهای نهضت جنگل, توسعه اصول عدالت و برادری را در ایران و جهان اسلام یاد کرده است45 و در چهارمین اصل از اصول این اعلامیه, گنجانده شده که حفظ شعائر اسلامی از فرایض دولت جدید است.46  **خشم کودتاگران, از میرزا:**  به گفته شعاعیان, عناصر گویا سوسیالیست و عناصر گویا چپ و عناصر گویا انقلابی, در جنجالها و هوچی گریهای تبلیغاتی خویش, علیه میرزا و جریان اصیل جنگل او را به خاطر وابستگی به اعتقادات اسلامی مورد حمله قرار می دادند در حالی که میرزا از آنان انتظار داشت تا برابر پیمان نامه, علیه اسلام تبلیغ نکنند و کودتاگران این خصلت را ضدانقلابی می دانستند; چنانکه از مخالفتهای میرزا با دخالتهای شوروی در نهضت جنگل, نا خرسند بودند.  شعاعیان, در پاسخ به اینان می نویسد: میرزا هرگونه دخالت خودسرانه شوروی و ارتش سرخ را در امور داخلی انقلاب نادرست می دانست و محکوم می کرد. به نظر او, شوروی دست بالا, می توانست به مثابه مشاوری که هیچ گونه حقی جهت به کار بستن نفوذ خود نخواهد داشت, از سوی انقلاب ایران به مشاوره دعوت شود. و هرگونه تلاش یک جانبه در جهت به هم زدن عهدنامه هایی را که دو سوی, با رایزنی هم بسته اند, باعث از میان رفتن اصول همکاریهای مشترک می دانست.47  **اصول اسلامی و اصول کمونیسم: به گفته شعاعیان:**  (میرزا و جنگل در شرایط مبارزاتی ملت ایران, به طور نسبی و روی هم رفته, آن چنان رهبر و سازمانی بودند که از لحاظ اجتماعی, بدون غلطیدن به راست و یا به چپ, راه صحیح و اساسی مبارزه را دنبال می کردند. و ضمن جلو بودن از توده مردم, ارتباط خود را با آنان نگسیخته بودند. این رهبری, مادام که شعارها و جنجالهای چپ روانه لوچ ها پیش نیامده بود, تا حدود قابل تقدیری وحدت انقلاب را در مقابل ارتجاع حفظ می کرد, ولی همین که پای عناصر مریض چپ به نهضت باز شد و شعارهای ترش و ملس لوچ ها پاره ای دهان آب انداخت, وحدت انقلاب نیز متلاشی گشت.  وقتی میرزا, نخستین ماده مورد توافق جنگل و شوروی را این طرز تنظیم می کند: (عدم اجرای اصول کمونیزم از حیث مصادره اموال و الغاء مالکیت و ممنوع بودن تبلیغات کمونیستی و ضداسلامی.)  در واقع, علاوه بر تشخیص اوضاع و احوال زمان خویش, دچار مرض بچه گانه چپ روی و یا صحیح تر گفته شود: مرض خائنانه چپ روی نشده است. ولی وقتی که کودتاچیان رشت, لغو هرگونه اختیارات مالکین و خلع ید از هر مالکی را در دستور روز خویش می گذرانند, اگر هم نگوییم که به مرض خائنانه چپ روی مبتلا شده اند, لااقل می بایست اعلام داریم که: دچار عارضه مهلک مرض بچه گانه چپ روی گشته اند. میرزا, حمایت و پشتیبانی انقلاب را از اموال و جان مردم, به مثابه وظیفه ای برای انقلاب تعیین می کند و حمایت مردم رشت را با رفع وحشت آنها از مصادره اموال و اخذ دارائیشان توسط انقلاب جلب می کند. [میرزا] در واقع قرنطینه ای در مقابل میکروب ضد انقلابی چپ روی و تندروی بر پا می دارد. اما هنگامی که کودتاچیان با ضبط اموال ساکنین رشت به وسیله حاکم نظامی و تهدید آنها به پرداخت پول با کندن قبر و اعلام این که عدم پرداخت پول, مستلزم زنده به گور شدن آنهاست, در واقع, انقلاب را از مردم با اشاعه طاعون چپ روی جدا می کنند.)48  پشتیبانی از مال و جان مردم, از اصول بی گمان و بی چون و چرای اسلامی است که میرزا به اجرای آن از سوی دولت, پافشاری می کرده است.  **مرامنامه جنگل,برنامه کودتاچیان**  در ماده نخست برنامه کودتاچیان آمده است:  (تشکیلات ارتش ایران, مانند تشکیلات ارتش سرخ روسیه) شعاعیان, این ماده و نیز تلگراف محرمانه کاراخان, معاون کمیسر خارجه شوروی را, که از گرایش میرزا به بنیان گذاری دولت شوروی در ایران و کمیته مرکزی اشتراکی به راسکولینکف, فرمانده جهازات جنگی شوروی در دریای خزر گزارش می دهد (سردار جنگل260/) چنین توجیه می کند:  (حداکثر, آنچه در این باره به نظر می رسد, این است که اگر هم میرزا, مایل به چنین کاری بود, در واقع بر مبنای سخنانی قرار داشت که شورویها بیان می کردند; یعنی تساوی ملل شوروی در تعیین سرنوشت خود و آزادی آنها در درون شوراها. و از آن جا هم که پیوسته, مبارزه با هرگونه استعمار و کمک به هر ملتی در به دست آوردن آزادی و استقلال خویش, اینها بوده اند مواد کاغذین سیاست خارجی شوروی. لذا برای میرزا, تأسیس دولت شوروی ای در ایران, که دارای آزادی و استقلال داخلی و حق رأی و مشاوره در امور سیاست خارجی داشته باشد, مغایرتی با هدفهای انقلاب ایران, نداشته است.  و به همین مناسبت, نسبت به تأسیس دولت شوروی در ایران, مخالفت شدیدی ابراز نمی کرده و حتی در این باره, تمایل نیز نشان می داده است.)  سپس شعاعیان می افزاید:  (با این وصف, آنچه اصولاً صحیح به نظر می رسد, هیچ یک از احتمالات فوق نیست. بلکه این است که میرزا, تنها تمایل به دادنِ تشکیلاتی نظیر تشکیلات شوروی, برای انقلاب و برای ایران بوده است.)49  در ماده سوم برنامه کودتاچیان (رفع احتیاجات اصلی کارگران شهرها و دهات) مورد توجه قرار گرفته است. در حالی که در ماده هشتم کار در مرامنامه جنگل (که پیش از ورود شورویها نگاشته و سامان داده شده است) چهار قاعده برای کار ذکر شده که عبارتند از:  (ممنوع بودن کار و مزدوری برای اطفالی که سنشان به 14 سال نرسیده.  بر انداختن اصول بیکاری و مفتخواری, به وسیله ایجاد مؤسسات و تشکیلاتی که تولید کار و شغل نماید.  ایجاد و تکثیر کارخانجات, با رعایت حفظ الصحة کارگران. تجدید ساعات کار در شبانه روز, منتهی به هشت ساعت. استراحت عمومی و اجباری در هفته یک روز.)  شعاعیان می نویسد:  (جنگلیها, با توجه به شرایط, اصولاً, موضوع کارگری را از زاویه صحیح تری, که همانا, خود (کار) باشد, مورد مطالعه و قضاوت قرار دادند. به همین دلیل, هرگونه وعده و وعیدی را درباره چگونگی شرایط کار و وضع کارگران, مستقیماً, منوط به ایجاد و تهیه (کار) کردند و هرگونه حمایت از کارگرانی موهوم و یا رفع احتیاجات کارگرانی خیالی را, در حالی که اصولاً, خود (کار) وجود ندارد, و همچنین بخشیدن هزاران هزار امتیاز کارگری را به کارگران, ضمن فقدان خود (کار) و درنتیجه ضمن فقدان خود (کارگر), فقط حاصل رژیمها و عناصری در ایران دانستند که بخواهند عوام فریبی… کنند.)50  در ماده چهارم اقتصاد که کودتاگران از اصول اقتصادی کمونیزم سخن می گویند, مرامنامه جنگلیها, عاقلانه تر و واقع بینانه تر به بحثهای مالکیت و تقسیم زمینها و تولیدکننده ها پرداخته است.51  **نفاق کودتاگران**  آنان پس از کنار زدن میرزا, در نخستین اطلاعیه خود علیه او نوشتند:  (ما به هیچ وجه به عادات و آیین کشور و روحانیت اهانت روا نمی داریم.)52  شعاعیان درباره این بند از اطلاعیه می نویسد:  (اینان [کمونیستها] برای تحبیب قلوب مردم این کار را انجام دادند, در حالی که قبلاً میرزا را به خاطر اصرار بر همین اصول اسلامی, به عنوان ضد انقلاب طرد کرده بودند.)53  **دستاورد پیوند میرزا و شوروی**  به نظر مصطفی شعاعیان, آن گاه که میرزا در پاسخ به نماینده شورویها اعلام می کند:  (عقاید شما و عملیات شما از هر زهرکشنده, کشنده تر است)54 شاید نخستین کسی در تاریخ بود که رسماً به شورویها اعلام داشت که, با کارگر و انقلاب و سعادت و فقر و یک مشت دیگر از کلمات مجرد و خشک و خالی, نمی توان واقعیات را در تاریخ پنهان کرد… او اولین کسی است که در تاریخ رسماً هشدار می دهد که این چنین اعمالی که به نام کمونیزم و سوسیالیزم انجام می شود, همان اعمالی است که قرنهاست شاهسونها, بدون این که چنین عنوانی نیز برای خود گذاشته باشند, بدان عمل می کردند.)55  بی گمان آنچه را که این نویسنده مارکسیست ایرانی, به خلاف بستگی خاطر فراوان به اصول سوسیالیسم درباره باورهای مذهبی میرزا نوشته است, با توجه به این که انگیزه او, پشتیبانی از اسلام و اندیشه اسلامی نبوده, جالب و درخور توجه است. زندگی و مبارزات میرزا کوچک, چنان شفاف و روشن عقاید اسلامی او را نشان می دهد که پس از حدود پنجاه سال از پایان آن, کسی بدون انگیزه دفاع از اسلام و اندیشه اسلامی نیز, به روشنی از این باورها سخن می گوید. بنابراین, با توجه به جُستارهای بخش نخستین مقاله, و آنچه که این مارکسیست ایرانی نگاشته, تردیدی نمی ماند که نهضت جنگل, یکی دیگر از نهضتهای اسلامی یک صدسال اخیر ایران به رهبری روحانیت است.  **پی نوشتها:**  1. خاطرات سرّی آیرونساید, به انضمام متن کامل شاهراه فرماندهی219/, مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی رسا, 1373.  2. سردار جنگل, فخرائی109/.  3. همان320/.  4. همان361/.  5. همان6/.  6. همان386/.  7. همان246/.  8. همان247/.  9. همان290/.  10. همان246/ ـ 268.  11. همان36/.  12. سوره انفال, آیه 55.  13. سوره اعراف, آیه 16.  14.سوره انعام, آیه 95.  15. سوره انعام, آیه 41.  16. سوره بقره, آیه 35.  17. سوره بقره, آیه 195.  18. سوره بقره, آیه 253.  19. سوره انعام, آیه 106.  20. سوره انعام, آیه 107.  21. سوره کافرون, آیه 6.  22. سوره آل عمران, آیه 75.  23. سوره انعام, آیه 69.  24. سوره فتح, آیه 1.  25. سوره آل عمران, آیه 64.  26. سوره نحل, آیه 106.  27. طبقات ابن سعد, ترجمه دکتر مهدوی دامغانی, ج198/1, فرهنگ و اندیشه.  28. همان, ج96/2.  29. همان132/.  30. نگاهی به روابط شوروی با نهضت انقلاب جنگل, مصطفی شعاعیان320/, چاپخانه ارژنگ, تهران1349.  31. فتح الابواب… فی الاستخارات, سید بن طاوس233/ ـ 234.  32. الفخری, ابن طقطقا17/.  33. تاریخ مغول در ایران, عباس اقبال101/, امیرکبیر, 1364.  34. همان102/.  35. سفرنامه, ابن بطوطه, ترجمه محمد علی موحد, ج218/1, بنگاه ترجمه و نشر کتاب.  36. نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل, مصطفی شعاعیان, مقدمه1 .  37. همان19/.  38.همان24/.  39. همان128/.  40. همان129/.  41. همان130/.  42. همان154/.  43. همان174/.  44. همان175/.  45. همان183/.  46. سردار جنگل 249/ ـ 250.  47. نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل 197/ ـ 198.  48. همان201/.  49. همان202/ ـ 204.  50. همان205/.  51. همان206.  52. سردار جنگل306/.  53. نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل 346/.  54. همان320/.  55. همان334/. |

**هیأت اتحاد اسلام گیلان خودی یا بیگانه**

**پدید آورنده : محمدصادق مزینانی**

|  |
| --- |
| صفحه 50  هیأت اتحاد اسلام, به سال 1333هـ.ق, همزمان با شکل گیری نهضت جنگل در شمال ایران, پدیدار گشت و پا به عرصه اجتماع گذارد و در گوناگون عرصه ها و میدانهای اجتماعی, به تلاش برخاست.  این گرانیکا, کارهای مهم و برنامه ریزیهای دقیق دگرگونی آفرینی و هدایت گری نیروهای خداجوی و مردمی را به عهده داشت و با دوراندیشیهای دقیق, افق گشایی می کرد و راه را برای حرکت ترازمند و سنجیده, فراروی دلاوران شب شکن جنگل, می نمایاند.  این هیأت, بسان مغز هدایت گر و برنامه ریز, از کمیته هایی کارامد برخوردار بود و هر کدام دارای نقشی درخور, سازنده و سنجیده و از پیش روشن برای سامان دهی, در تکاپوها و تلاشهای اسلامی و مردمی: کمیته هایی چون: جنگ, امور مالی, امور داخلی, سازمان قضایی, بهداشت, معارف, مدارس, سازمان ویژه گسیل مبلغ, به این سوی و آن سوی و برگماری نمایندگانی  ( 51 )  در جای جای ایران اسلامی و….  این کمیته ها, می باید آنچه را هسته مرکزی و گرانیکای اتحاد اسلام, که بیش تر عالمان دین بودند, پس از رایزنیهای بسیار و گفت وگو می پذیرفتند و روا می دانستند, به کار اندازند و در جامعه روان سازند و اجرا کنند.  انقلاب جنگل, یک حرکت کور و بی برنامه و بیرون از رهبری رهبران خردمند و هوشیار نبود, که چند جوان پرشور و هیجان, در دِل جنگلهای شمال به ماجراجویی بپردازند, بلکه به گفته فخرایی که خود در این حماسه سهمی داشته و نقشی:  (مرکز ثقل و مغز متفکر جنگل را هیأت اتحاد اسلام, تشکیل می دهد که افرادش به استثنای چند نفر, همه از علما و روحانیون بودند.)1  نه این که تنها خودیها بگویند و بنویسند مغز هدایت گر و برنامه ریز انقلاب جنگل, گروه اتحاد اسلام بوده که بیگانگان آگاه از جریانهای داخل ایران, از جمله ژنرال دونسترویل, فرمانده قوای انگلیس نیز, رهبری نهضت جنگل را از آن گروه اتحاد اسلام دانسته است.2  هیأت اتحاد اسلام را چون انسانهای شریف, والا, آراسته به خویها و ویژگیهای اسلامی, مردم گرا و عالمان برجسته و فرهیختگان هشیار, سازمان و سامان داده بودند و هدایت می کردند, و هر کدام در بین مردم از پایگاه بلندی برخوردار بودند, خیلی زود اوج گرفت و دامن گسترد و در بَست و گشاد کارها, نقش آفرین شد و چتر قدرت خود را در خطّه شمال و دیگر جاها, گستراند.  در این باره, در یکی از اسناد دولتی آمده است:  (تقریباً, از یک سال قبل و مخصوصاً از چند ماه پیش تاکنون, نفوذ هیأت اتحاد اسلام در خطّه گیلان, طوری بود که هر یک از مأمورین دولتی برای این که بتوانند انجام وظیفه نمایند, مجبور بوده اند که با حضرات, روابطی داشته باشند.)3  ( 52 )  و در سندهای دیگری اشاره شده که هیأت اسلام, کمیسیون تحقیقی تشکیل داده بود برای:  \* رسیدگی به کارهای حکومتی و عدلیه.4  \* بازرسی و بررسی رمزهای کارگزاری.5  \* برخورد با رشوه خواری در اداره ها و از جمله دستگیری رئیس عدلیه گیلان به همین بزه.6  \* بر قرار ساختن محاکم تحقیقاتی در تمام بخشها و ناحیه های گیلان, تنکابن, آستارا, خلخال, طارمات7 و….  اینها همه, نشان قدرت و نفوذ هیأت اتحاد اسلام, در گیلان, ناحیه ها, بخشها و پیرامون آن است. اتحاد اسلام, در گوناگون جاها و شهرهای دور و نزدیک به گیلان, راه یافت و پایگاه زد و مردمان آن دیارها را زیر چتر خویش گرفت و در زندگی آنان پرتو افکن شد:  در شرق تا استرآباد, در غرب تا زنجان, در شمال تا آستارا و اردبیل, در جنوب تا طارم سفلی گسترش یافت.8  بسیاری از مردم به ستوه آمده از هرج و مرج و ستم و بیداد بیدادگران, عالمان, بزرگان, فرهیختگان و سیاستمداران نگران از نابسامانیهای داخلی و مرزشکنیهای دشمن خارجی, برای بِه سامانی کشور و بست وگشاد کارها و برگرداندن آرامش به شهرها و برخورد با دشمن خارجی, به اتحاد اسلام و مغزهای تدبیرگر آن, دل بسته بودند.  مردم تهران و عالمان و فرهیختگان آن به میرزای غیور و مؤمن, مردم گرا و وطن دوست, دل بسته بودند. آنانی که از فریبکاران و دغلکاران که به نام آزادی خواه و مشروطه طلب, این جا و آن جا پرسه می زدند و دست به هر زشتی می آلودند, به تنگ آمده و خسته شده بودند, به میرزا کوچک خان  ( 53 )  جنگل, که آوازه زیبا رفتاریها, نرمخوییها و برخوردهای اسلامی و دادگرانه او را شنیده بودند, امید بستند و در تهران, از نماینده هیأت اتحاد اسلام, با اصرار می خواستند از میرزا بخواهد به تهران بیاید و قدرت را در دست بگیرد.9  شیخ احمد سیگاری, نماینده اتحاد اسلام در تهران, از علاقه مردم تهران به هیأت اتحاد اسلام و بازوی پرتوان آن, دلاوران جنگل, و اعلام آمادگی برای پیوستن به صف جنگلیها و یاری اتحاد اسلام, سخن گفته است.10  شیخ احمد سیگاری, در گزارشی, پس از اشاره به حرکتهای نابهنجار انگلیسیها در دامن زدن به هرج ومرج, مرزشکنی, احتکار و انبارکردن مواد غذایی, پدیدآوردن صحنه های زشت گرسنگی و قحطی و… درباره امید بستن مردم به دلیران نستوه جنگل می نویسد:  (بدون تعارف و ظاهرسازی, تمام مردم از سر دسته, بلا استثناء و بدون خروج فردی از طبقه زارع و کارگر, تا اعیان و علما و اشراف, یگانه راه علاج را به وجود جنگلیها می دانند, حتی احزاب سیاسی هم عاجز از هرگونه اقدامات هستند. چاره به جز تهیه مقدمات برای ورود جنگلیها نمی دانند.)11  **اتحاد اسلام, منشأ و هدفها**  اتحاد اسلام, برای پایان دادن به درگیریها و نزاعها و اختلافهای خانمان برانداز و زندگی بر باد ده اسلامیان, پاگرفت و بر آن بود که مسلمانان را که به خاطر اختلاف و دوگانگی زبون دست دشمنان بودند, از زبونی برهاند و جامعه ای براساس برادری و همدلی اسلامی بنا نهد.  بزرگان تشکیل دهنده این کانون و انجمن مقدس, تنها راهی که برای رویارویی با دشمن, کارامد و دژی استوار یافتند و بر آن شبان و روزان تأکید ورزیدند, کنارگذاردن اختلافها, برادری, همدلی و همرنگی تک تک  ( 54 )  مسلمانان بود. هر تلاش و تدبیری را بدون همدلی و برادری اسلامی خنثی و ناکارامد می دانستند; از این روی به تلاش برخاستند تا در جای جای این سرزمین بزرگ و مقدس, پرچم وحدت و یکدلی و یکرنگی را برافرازند و از دوگانگیها و کشمکشها, همگان را پرهیز دهند و همه توانها و نیروها را علیه جبهه باطل و استعمار جهانی و ستم پیشه و بنیاد برانداز, به کار بیندازند و بسیج کنند.12  روزنامه جنگل که بازتاب دهنده اندیشه و مرام و آیین این گروه است, در یکی از شماره ها می نویسد:  (بلی, ما به نام اتحاد اسلام قیام کرده ایم و به این جمعیت منتسبیم; ولی باید دانست که طرفدار اتحاد اسلامیم, به معنای ساده آن: (انّما المؤمنون اخوه) یعنی می گوییم در این موقع که تشتت و اختلاف اسلامیان, مسلمانان را به دست دشمن عمومی زبون کرده, نباید برادرکشی کرد و به نام عناوین مذهبی, به جان هم افتاده و مجال استفاده به دشمن عمومی بدهند.)13  این حرکت خردمندانه, در آن حال و روز, که ایران در بندان قدرتهای بزرگ بود, از هدر رفتن و هرز شدن نیروها در کشاکشها و درگیریهای هواپرستانه جلو گرفت و امیدهایی را برانگیخت و پشتوانه ای سخت استوار برای مردم شد و از دل این جریان, دلیرمردان جنگل, با گوناگون سلیقه ها روییدند و در برابر استعمار و استبداد قد برافراشتند.  **اندیشه اتحاد اسلامی در جهان اسلام:**  البته, این تلاش, با همین عنوان: (اتحاد اسلام), در بین مسلمانان, بویژه شیعیان, حرکت تازه و نوپیدایی نبود. نخستین گام بلند را در این وادی, سید جمال الدین اسدآبادی بزرگ فریادگر  ( 55 )  سده اخیر برداشت و حماسه ای بزرگ آفرید و از همدلی و همبستگی اسلامیان, به زیباترین وجه, در جای جای جهان اسلام, سخن گفت و طرحهای جاودانه و کارامدی درافکند و جان خویش را در همین راه مقدس فدا کرد.14  طرح اصلاحی سیّد, در همبستگی بزرگ جهان اسلام, هر چند آن گونه که او می گفت و دلسوزانه و عاشقانه از آن, این جا و آن جا سخن می گفت, به حقیقت نپیوست, ولی انقلابی شگفت آفرید و آن تقویت روح برادری و همدلی و همبستگی و برادری اسلامی در جهان اسلام و رشد و شکوفایی این جنبش و رستاخیز بود.  با این حرکت و تلاش, جنبشهای بزرگی در گوشه و کنار جهان اسلام و کران تا به کران آن شکل گرفت و افقهای نوینی به روی دنیای اسلام گشوده شد و دلیر مردانی فرهیخته و برخوردار از دانش و بینش و جهان نگری و جهان بینی واقع گرایانه, در سرزمینهای اسلامی, از لاک فرقه, آیین و مذهب خود بیرون آمدند و به یگانگی و همبستگی همه فرقه ها, مذهبها و آیینها و گروه های اسلامی اندیشیدند و یگانگی و همدلی جهان اسلام را خواستار شدند و پراکندگی و نزاع و درگیری را بلای بنیاد برافکن دانستند و با تمام توان, در گوناگون حوزه هایی که سخن و اندرز و پندشان, کاربرد داشت, به تلاش برخاستند تا دلها را خردمندانه و عاشقانه به هم نزدیک سازند و فرهنگی نو پدید آورند و در کنار هم و زیر پرچم توحید زیستن را با گوناگون اندیشه ها, به گونه فرهنگ برای مسلمانان درآورند. به گونه ای که هیچ گاه بر سر باورها و  ( 56 )  اندیشه ها و علاقه های مذهبی و آیینی, به جان هم نیفتند و از دشمن مشترک غافل شوند و هستی و سرمایه خود را بر باد دهند و تباه سازند.  این اندیشه را, بسیاری از عالمان و اندیشه وران شیعی و سنی در عراق, ایران, مصر, هند و… پاس داشتند و از طرح سیّد دفاع کردند و هر یک خود, طلایه دار اتحاد اسلامی شدند15 و فضای بسته جامعه اسلامی را گشودند و به دستاوردهای بس بزرگی نیز دست یافتند.  تا آن جا که اقبال, در جلسه سالیانه حزب مسلم لیک, در هند, به سال 1930 میلادی در اله آباد گفت:  (اسلام به جای خود یک سرنوشت است و هیچ سرنوشت, به سرنوشت دیگر ضرر و زیانی نمی رساند. اگر شما در حال حاضر, تمام توجه تان را به کانون اسلامیت معطوف دارید و از افکار حیات بخش دائم آن الهام بجویید, خواهید توانست نیروهای پراکنده خویش را جمع آوری کنید و ترقیات از دست رفته تان را باز یابید.)  **حکومت عثمانی و اندیشه اتحاد اسلام:**  اندیشه های سید جمال, بویژه ناله های جانگداز او از درد پراکندگی, سستی, زبونی, در به دری, بی فرهنگی, عقب ماندگی, واپس گرایی, جهل و خرافه که جهان اسلام از درون می کاهید و تهی می ساخت و می سوزاند و خاکسترش را بر باد می داد, و طرحها و پیشنهادهای او برای اتحاد اسلامی, نه تنها روشن اندیشان و فرهیختگان جهان اسلام را دگرگون کرد و شمع وجودشان را از درد آب کرد, که در شماری از حاکمان نیز اثرگذارد و آنان به تلاش برخاستند که نَفْخه ای از اندیشه های بیدارگرانه و وحدت آفرین سید را در کالبد سرد و بی روح سرزمین خود بدمند,  ( 57 )  تا مگر زندگی را از سر بگیرد. سلطان عبدالحمید, پادشاه امپراتوری بزرگ عثمانی از آن جمله بود. او سیّد را به اسلامبول فراخواند, تا سیّددر پرتو قدرت او, اندیشه های وحدت آفرین خود را, کران تا به کران جهان اسلام بپراکند. سیّد براساس این وعده, آغاز به کار کرد و گروهی از ایرانیان, عراقیان, مصریان, شامیان و… را پیرامون خودگردآورد و با علمای بزرگ به نامه نگاری پرداخت و طرحی را برای اتحاد اسلام با آنان در میان گذاشت.16  حکومت عثمانی, سیّد و اندیشه های والای او را برنتابید و احساس خطر کرد و ناجوانمردانه سیّد را از میان برداشت و به زندگی سرتا پا شور و شورانگیزی او پایان داد.  حکومت عثمانی در گاه جنگ اول, به آلمان نزدیک شد و به پیشنهاد آلمان و شوق انگیزی آن کشور, دو کشور بر آن شدند که از اتحاد اسلام, در راستای سیاست مشترک دفاعی خود استفاده کنند. این سیاست, از سوی اسلامبول و برلن, با شوق و ذوق فراوان, پی گیری می شد.17 و هر دو کشور امید داشتند که با این سیاست, از بن بستی که فرا روی داشتند, رهایی یابند و بتوانند, با نیروی بی کران جهان اسلام, بر دشمن مشترک پیروز شوند و از این گرداب هول انگیز به درآیند.  این حرکت و تلاش, به بار ننشست و دستاوردی نداشت; زیرا که یک سوی آن, مسلمان نبود و هدفها و برنامه های خود را دنبال می کرد که به احتمال فرجام خوشی برای جهان اسلام نداشت و یک سوی آن, در پی گستراندن قدرت و سیطره خویش بر تمام دولتها و ملتهای اسلامی بود. یعنی به عهده گیری رهبری کل جهان اسلام و پذیرش رهبری دولت عثمانی از سوی دولتها و ملتهای اسلامی, طرحی که در آن زمان, با شناختی که ملتها از امپراتوری عثمانی و حاکمان آن داشتند و به خاطر کارکرد ناشایست آن  ( 58 )  حکومت در فراز و نشیبهای گوناگون در خور پذیرش از سوی ملتها و دولتهای اسلامی نبود و افق آن را تیره و تار می دیدند.  شهید مدرس,شاید نخستین عالم سیاستمدار, زیرک و باهوشی بود که به روشنی, پی به نقشه عثمانیها برد و نظر مخالف خویش را درباره این اتحاد اسلامی ابراز داشت و پذیرش رهبری حکومت عثمانی را ناممکن دانست. او, به خوبی دریافته بود, حکومت عثمانی به خاطر بینش و منشی که دارد و کارکرد آن در طول سالیان گواه آن است, شایستگی رهبری جهان اسلام را ندارد. از این روی, در پاسخ مفتی اعظم عثمانی, به روشنی گفت:  (تشکیل چنین دولتی, ممکن نیست, مگر با تصدیق حضرت علی بن ابی طالب جدّ گرامی من.  زیرا در زمان خلفای ثلاثه راشدین اولیه, بین مردم عرب و نژادهای دیگر, فرق گذاشتند…. فقط حضرت علی(ع) بود که خواست تمام مردم به یک نظر نگریسته و عرب را بر سایر اقوام ترجیح ندهد و خلافت دنیای اسلامی تشکیل دهد.  قوم عرب, به دسائسی, از قبیل جنگ جمل, صفین و نهروان, با او مقاومت کرد و مانع پیشرفت نهضتش شد.  آیا حضرت قاضی القضات, از نژاد ترک یا نژادهای دیگر, انتظار بیش تری از قوم عرب دارد, یا مقصود استعمار ملل است.)18  شهید مدرس, وقتی آرمان بلند خویش را این گونه بی پرده ابراز داشت و ناشایستگی و نژادگرایی عثمانیها را بازگفت و عثمانیها دریافتند که نمی توانند شهید مدرس را به عنوان نماینده ملت ایران و زبان گویا و بُرّای تشیع راضی کنند که زیر بیرق اتحاد اسلامی حکومت عثمانی دربیاید و از آن به دفاع برخیزد, تهدید کردند که از راه دیگری وارد خواهند شد; یعنی دست به سلاح  ( 59 )  می برند و وارد سرزمین ایران می شود.  در برابر این گستاخی, مدرس قهرمانانه می گوید:  (من همین قدر می دانم که هر کس به حدود مملکت ما تجاوز کرد, تفنگ برمی داریم واول او را می کشیم و بعداً اگر در او اثری از مسلمانی دیدیم, بر او نماز می گزاریم و بر طبق آداب اسلامی, او را به خاک می سپاریم.)19  از آنچه یادآور شدیم, روشن شد که در هنگام پا گرفتن و شکل گیری اتحاد اسلام در گیلان, سازمانی به نام اتحاد اسلام در اسلامبول و برلن, در تلاش بوده و هوادارانی نیز داشته و در ایران نیز, گه گاهی از این سازمان نام برده می شده است.  این که شماری از روی غرض و شماری بدون این که غرضی داشته باشند, گفته و نوشته اند:  اتحاد اسلام گیلان, ریشه در اتحاد اسلام اسلامبول و برلن دارد, گویا بر همین اساس بوده است.  اکنون در این بخش, سخن در این است که آیا چنین بوده و آبشخور اتحاد اسلام گیلان, در آن سوی مرزها و در اتحاد اسلام اسلامبول ـ برلن بوده, یا خیر, آبشخور آن, اندیشه های ناب و رستاخیزی سید جمال الدین اسدآبادی , فریادگر شرق, بوده است؟  گروهی براینند و گروهی بر آن. گروهی با ارائه شاهدها و گواه هایی تلاش می ورزیده و می ورزند, سرچشمه این رود بزرگ و جان بخش و روح افزا را آن سوی مرزها بدانند و گروهی با ارائه شاهدها و گواه هایی به ویژه ساختار اندیشه رهبران آن, این سخن را بی پایه و واهی می دانند و با استناد به زلالی و بالندگی آن, سرچشمه آن را اندیشه های ناب سید جمال الدین می دانند.  ( 60 )  **دیدگاه گروه نخست: استقلال اتحاد اسلام:**  ایران, به سال 1333 ـ 1330, بر اثر پیامدهای قرارداد 1907 , به دو منطقه نفوذ, تقسیم شد و ناخواسته در آتش جنگ جهانی اوّل, گرفتار آمد. انگلیسیها, به جنوب دست انداختند و آن ناحیه را زیر نگین قدرت خود درآوردند و روسها به شمال تاخت زدند.  در این برهه بود که شماری از علمای بزرگ و سیاستمداران, چاره کار را در اتحاد اسلام می جستند و این اندیشه را تبلیغ می کردند. اینان, عبارت بودند از: سید محمد رضا مساوات, سید محمد کمره ای, سلیمان محسن اسکندری, سید یحیی ندامانی (ناصر الاسلام) میرزا طاهر تنکابنی, سید حسن مدرس و ادیب السلطنه سمیعی.20  اینان, هر چند سازمان و انجمنی به نام اتحاد اسلام سامان ندادند, ولی در راه همبستگی اسلامی, به تکاپو برخاستند و تلاش بسیار کردند.21  میرزا کوچک خان, با اندیشه بلندی که داشت و آشنایی با اندیشه های سید جمال الدین و نشست و برخاست با اندیشه وران و مصلحان, از جمله سید حسن مدرس, رهایی از این بن بست را درآویختن به ریسمان الهی و همبستگی مسلمانان می دید و از اتحاد اسلام به سختی دفاع می کرد. او, نجات ایران از چنگ بیگانگان را در اتحاد اسلام می دید و بس.22  میرزا, برای به حقیقت پیوستن اندیشه ها و آرمانهایی که داشت, به تلاش و تکاپو برخاست و با عالمان بزرگ به گفت و گو پرداخت و پس از رایزنیها و گفت و گوهای بسیار, این نتیجه به دست آمد که اگر کانون ثابتی برای هدایت و سیاستگذاری پدید آید, سبب می شود از برخوردهای پراکنده جلوگیری شود و از فشار به مردم کاسته شود و سد و دژی باشد در برابر بیگانگان.23  میرزا کوچک خان, برای پیاده کردن این هدف, راهی گیلان شد و هیأت اتحاد اسلام, را در آن جا پایه گذاری کرد.  ( 61 )  به نظر می رسد که عنوان هیأت اتحاد اسلام از آن جهت از سوی میرزا و یاران او برای نهضت جنگل, برگزیده شد که هدف آن مانند اتحاد اسلامی که سید جمال الدین بنیاد نهاد, مبارزه با استعمار و عوامل آن, در پرتو همبستگی همه مسلمانان بود. بنابراین, اندیشه اتحاد اسلامی, اندیشه ای بین المللی و جهانی است و همه مسلمانان را در همه کرانه ها و سرزمینهای دور و نزدیک, به همبستگی و بازسازی نیروهای خودی و بهره گیری از همه توانهای جهان اسلام فرا می خواند.  میرزا, در بیش تر سخنرانیهای خود از همبستگی اسلامیان در برابر بیگانگان سخن می گفت. از باب نمونه, وی, پیش از نخستین درگیری با قوای قزاق روسی خطاب به دلیر مردان جنگل چنین گفت:  (برادران عزیزم! مشاهده وضع اسفناک کشور ایران, در اثر دخالت بیگانگان, در تمام شؤون ملّی و دولتی و فشار روزافزون همسایگان شمالی و جنوبی اجازه می دهد که عموم افراد غیرتمند ایرانی با هم متحد شده و به این زندگی ننگین خاتمه دهند…ما از سرسلسله مجاهدین اسلام; یعنی حضرت سیدالشهداء(ع) سرمشق می گیریم; چه اقتدار یزید و دولت اموی کم تر از دولت تزاری و جمعیت آن سرور نیز بیش از این جمعیت نبود. گرچه در ظاهر حضرت امام حسین(ع) مغلوب شد, ولی نام نامی و اسم گرامی آن بزرگوار, قلوب آزادیخواهان را همیشه به نور خود منور داشته است.)24  در چهارده ذیقعده 1333, که نیروی قزاق, بر اثر رشادتهای جنگلیها زمین گیر شد و شکست خورد, میرزا خطاب به یاران جنگلی خود گفت:  (برادران عزیز! نتیجه اتحاد و اتفاق را دیدید و فرشته پیروزی را  ( 62 )  مشاهده نمودید…. من همیشه گفته و باز هم می گویم: مادامی که از حقّ و حقیقت منحرف نشویم و از اتحاد و اتفاق روی برنگردانیم و تغییر عقیده ندهیم, خداوند نیز کمک خود را از ما دریغ نخواهد کرد.)25  میرزا کوچک خان, هماره,برهمبستگی, برادری و یکدلی پای می فشرد. و با تکیه بر این شعار, جنبش و نهضت محلّی خویش را به جنبش منطقه ای در شمال ایران , دگر کرد و بر آن بود که آن را به همه ایران سریان دهد و مشعل مقدس آن را همه جا برافروزد.  به سال 1335, پس از شکست امیر مقتدر (ضرغام السلطنه) و هم پیمانان شاهسون او از دلیر مردان و برقراری پیمان همبستگی بین خانهای شاهسون خلخالی با هیأت اتحاد اسلام, زمینه برای کار و تلاش هیأت در خلخال فراهم شد و پس از مدتی, این ناحیه به یکی از کانونهای پرتلاش و پرتکاپوی هیأت اتحاد اسلام دگر شد.  میرزا کوچک خان, در یکی از سخنرانیهای خود در خلخال, با اشاره به پیامدهای زیانبار دوگانگیها, اختلافها و درگیریها, چاره درد ایران را همبستگی همگان دانسته و می گوید:  (خاطر شریف حضار از اوضاع دوازده ساله مملکت بلا آمده ایران, مستحضر است که تا چه درجه, امورات مملکت, دچار هرج و مرج شده و چگونه به واسطه نفاق و اختلاف داخلی, اجانب از هر طرف به وطن عزیز ما حمله ور گردیده و حقوق ملّی و استقلال شش هزار ساله ما را دچار لطمات نمودند. همین طور در سوء اثر اختلافات داخلی و نفاق برادران ایرانی بود که اهالی مملکت به جان هم افتاده, به عنوانات مختلف, به تحریک  ( 63 )  یکدیگر کوشیدند و ایران را به این فلاکت و بدبختی انداختند. اجانب استفاده از موقع کرده و اتصالاً دامن آتش افروخته تا کار به جایی منجر گردیده که دولت ما را دچار ضعف و انکسار نمودند. به اندازه ای که حتّی از تأمین داخله عاجز گردیدند. اشخاصی که در این چند سال برای حفظ استقلال و اصلاحات مملکتی قیام کردند با این که می دانستند چاره درد ایران, فقط اتفاق و اتحاد است و لاغیر, مع هذا نکردند….  ولی هیأت مقدس اتحاد اسلام که از دو سال و نیم قبل در گیلان تشکیل یافته, مانند یک نفر حکیم حاذق تشخیص داده است که: برای مرض مملکت ایران, علاجی جز اتحاد و اتفاق عموم عناصر ایرانی متصور نیست. امنیّت و انتظام داخلی و حفظ استقلال وطن میسّر نگردد, مگر با فراهم ساختن یک رشته اتحاد و اتفاق صمیمانه در میان ملت ایران, اعم از عشایر و شهری و غیره. مدتی این مقصود مقدّس, به واسطه موانع و محظوراتی, که از طرف اجانب اتخاذ می شد,در بوته اجمال باقی بود و از حدود گیلان تجاوز نمی کرد. از آن روزی که موانع خارجی مرتفع گردید, هیأت مقدس اتحاد اسلام, با جدیت تمام, داخل عملیات گردیده و با صدای رسا, این ندای حیات بخش را به گوش دور و نزدیک رسانید.)26  میرزا کوچک خان, به فراست دریافته بود هم استعمار انگلیس را که در لایه های گوناگون حاکمیت رخنه کرده بود, باید با همبستگی اسلامی از این دیار راند و هم شورویها را و هم کمونیستهای جاده صاف کن آنها را.  میرزا پس از همکاری کوتاه با کمونیستها, به خوبی دریافت که اینان  ( 64 )  نقشه های دیگری در سر دارند و برآنند که ایران را به زیر بیرق کشوری بیگانه و مخالف با اسلام و قرآن ببرند. افزون بر این, حرکتهای نابهنجاری نیز از خود بروز داده و در امور کشور دخالتهای بی جا کرده و به قتل و یغماگری دست زده اند, آن هم, زیر لوای دوستی.  از این روی در برابر این هنجارشکنی ایستاد و در اعلامیه ای, به مردم گوشزد کرد که هوشیارانه همه چیز را زیر نظر داشته باشند, فریب نخورند و از همبستگی و همراهی و همدلی با هم, آنی غافل نباشند:  (کمونیستها, هم دخالت در امور داخلی ما کردند; قتل و غارت و تعدّی نمودند. آنها مثل انگلیسیها و دولت ایران و مستبدین, ضرر خواهند داشت; بلکه چون اینها به اسم دوستی آمدند, ضررشان مؤثر خواهد بود. بر فرض که عدّه ای ایرانی باشند, با بی اطلاعی از اوضاع وطن, با این اخلاق و عادات افراطی, با این مسلک و عقیده حاضر , در مقابل کرورها ایرانی نمی توانند حاکم ما یرید باشند. در این صورت, تکلیف شماها چی است؟ بیدار باشید, فریب نخورید و در تحت لوای کلمه اتحاد و اتفاق, همه چیز خودتان را از خودسری و افراط این آقایان حفظ کنید. هر که مداخله در امور داخلی شما کرد, او را دشمن بدانید. هر که صمیمانه با شما مساعدت کرد, آنها را دوست فرض کنید. آنها که تخم نفاق کاشتند, از جامعه ملت, اخراج کنید….)27  **دیدگاه گروه دوم: وابستگی هیأت اتحاد اسلام:**  گروهی از نویسندگان و تاریخ نگاران وابسته به بلوک شوروی و گروهی از وابستگان به انگلیس, و شماری از نویسندگان وابسته به دولت استبداد, همان گونه که خود وابسته و  ( 65 )  سر در آخور بیگانه و قدرتها داشته و زندگی سرتا سر ننگ و نکبت و فرومایگی, انگاشته اند که هیچ حرکت و جنبشی نمی تواند بدون وابستگی و روی پای خود به تکاپو بپردازد و باید حتماً زیر یکی از بیرقهای خارجی, با نکبت و پستی, خودی بنمایاند.  اینان با دیکته دیگران, با تکاپو و تلاش بسیار, هیأت اتحاد اسلام گیلان را وابسته به اتحاد اسلامِ اسلامبول ـ برلن پنداشته و بر این انگارند که از آن گروه سازمان یافته بیرون از مرزها, خط می گرفتند و اثر می پذیرفته است.28  شماری بر این گمانند که این سازمان را عثمانیان در تهران, به سبک و روش فراماسونری بنیاد نهاده اند و میرزا کوچک خان عضو آن بوده است!29  شماری بر این انگارند که این هیأت را آزادی خواهان بنیان نهاده اند. اینان در ابتدا, با عالمان نجف در پیوند بودند و سپسها با اتحاد اسلامبول ـ برلن.30  شماری از بنیان گذاری این سازمان با نظارت نمایندگان اسلامبول ـ سخن گفته اند.31  این گروه, سخت آشفته سخن گفته که نشان گر بی پایگی و بی مدرکی سخن آنان است.  همان گونه که یادآور شدیم دو گروه ازگزارش گران, نویسندگان و تاریخ نگاران بر این پندارند: خارجی و داخلی:  **الف. گزارش گران و نویسندگان خارجی:**  ژنرال دونستریل, فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران, پس از آن که از هیأت اتحاد اسلام و شعبه های آن به نام کمیته یاد کرده, می نویسد:  (عمال و آژانسهای آلمان و ترک و تبلیغات و تحریکات آنها, محرّک کمیته ها می باشند.  قوای میرزا کوچک خان , تحت فرماندهی (فن پاشن) آلمانی  ( 66 )  قرار گرفته و مشّاقان اطریشی آنها را تعلیم می دهند. توپهای مسلسل و تفنگهای ساخت عثمانی, عمده ترین قسمت اسلحه آنان را تشکیل می دهد.)32  1. اگر بنابر پندار ژنرال یاد شده, اتحاد اسلام گیلان, با اتحاد اسلام اسلامبول ـ برلن, هماهنگی و همگامی داشت و پیاده کننده برنامه های آن سازمان و گروه خارجی بود, می باید بنیان گذاران اتحاد اسلام گیلان, از آن نام می بردند و به سود آن سخنی بر زبان جاری می ساختند و از آن به نیکی یاد می کردند و حال آن که در هیچ یک از بیانیه های هیأت اتحاد و سخنرانیهای اعضای آن ونشریه های وابسته و حتی روزنامه جنگل, که ارگان رسمی هیأت اتحاد اسلام به شمار است, چنین چیزی دیده نمی شود.  2. افزون بر آن, روزنامه جنگل در شماره 13 و 23 33,بر این پندار ژنرال انگلیسی, پاسخ درخور می دهد و انگیزه بنیان گذاران هیأت اتحاد اسلام را از برگزیدن این نام برای هیأت خود, مسلمان بودن مردم ایران می داند که با همبستگی می توانند از پراکندگی رهایی یابند و در برابر دشمن بایستند و بر آن چیره شوند.  3. رهبری نهضت, میرزا کوچک خان, در گوناگون سخنرانیها, با دلیل و با بیانی شورانگیز و آمیخته به سوز و گداز, این سخن را ردّ و واهی بودن آن را ثابت می کند و از جمله در بیانیه ای به سال 1336هـ.ق.با عنوان (ما حق  ( 67 )  دفاع داریم) می نویسد:  (هیچ با حسّی نمی تواند کسی را که خانه و ناموس خود را حفظ می کند, ملامت کند.دفع ضرر از حقوق مشروعه هر ذی روحی است. کسی که ازخود, دفع ضرر نکند, کسی که حق مشروع خود را حراست ننماید, کسی که دین و وطن و ملیت خود را حفظ ننماید, بلاشبهه, بی دین و بی وجدان است.  سفسطه و اشتباه کاری دشمن ضعیف آزار ما را, اگر چه همه مسبوق هستند; ولی ما هم لزوماً توضیح و واضح می نماییم. چرا فداکاری می کنیم؟ چرا جوانان خود را به کشتن می دهیم؟ چرا سه سال است مشقت های گوناگون را تحمل می کنیم؟ چرا به آسایش و زندگانی راحت پشت پا زده ایم؟ آیا برای دولت آلمان و عثمانی است؟ یا برای بسط قدرت دیگران است؟  زهی حق سوزی که چنین نسبت بی شرمانه ای را دشمن به ما می دهد. پول گرفتن از غیر و فنا شدن طریقه اشخاص دنیّ وفرومایه است. آن هم مخصوص بعضی از درباریان امروزی ایران است. ساحت تمام فدائیان گیلان, مقدّس تر از آن است که به چنین رذالت هایی تن در دهند.  باز مقالات سابقه خود را مکرر می کنیم که ما, فقط, برای حفظ دیانت و شرافت خود قیام کرده ایم. ما برای استقلال وطن فدا می شویم. برای آزادی و حرّیّت ایرانی قربانی می دهیم.  انگلیسیها, به زور اسلحه و پول و فریب دادن مردم نادان و بعضی از بی همّتانی که در غیاب مجلس شورای ملّی در مملکت ایران به غارت و یغما مشغول گشته, می خواهند استقلال ما را  ( 68 )  محو کنند; می خواهند قومیت ما را پایمال نمایند. در این حال, آیا ما حقّ دفاع نداریم؟ آیا کسی ما را در این دفاع مقدس ملامت می کند؟ آیا کسی ما را از این مبارزه حیاتی, نهی خواهد کرد؟ زهی بی انصافی!  تکلیف دشمن متجاوز, تهمت و افترا است که تا بدین وسیله, ظلم خود رامستور سازد. ولی این گونه مسائل, چیزی نیست که مستور بماند. عملیات غدارانه این دشمن حقیقی ما را, هر طفل غیربالغی هم فهمیده است. این کسی است که در ایران مداخله می کند و مداخله او, سبب مداخله دیگران شده است. این کسی است که نمی گذارد ایرانی به اصلاحات مشغول شده و استقلال خود را محکم نماید. در این صورت, اشتباه کاری و اباطیل را رونقی نخواهد بود. ما به پاس حقوق این آب و خاک, برای حفظ مدفن نیاکان بزرگوار و بالاخره برای حفظ قوانین اسلامی, تا آخرین سر حد امکان, دفاع کرده, فدا می شویم. یقین داریم که هر حساس منصفی, تصدیق خواهد کرد که ما حقّ دفاع داریم.)34  4. اختلاف نظر علما و سیاستمداران مهاجر, با فرمانروایان و علمای عثمانی, و بازتاب آن در بین مردم, هرگونه هماهنگی و همراهی جنگلیها را با عثمانیان, ناممکن می ساخته است. یعنی گیریم که نهضت جنگل بر آن بوده که پیوند و بستگی با عثمانیان داشته باشد, خواسته های نابخردانه ترکهای عثمانی و رفتار ناشایست آنان با گروه مهاجر, که ازگلایه و شکوه مهاجران بر می آید, هر گونه پیوند و بستگی با آنان, خلاف مصالح کشور و نابخردانه جلوه می کرده و ناگزیر, جنگلیها از آن پرهیز داشته اند.  5. امّا این که ژنرال انگلیسی نوشته: (قوای جنگل, تحت فرماندهی (فن پاشن) آلمانی قرار گرفته) نخست آن که او از سوی مقام رسمی به جنگل فراخوانده نشده بود. دکتر ابوالقاسم فربد, که برای کار شخصی و یا به سمت نمایندگی به تهران رفته بود, وی را به جنگلیها معرّفی کرد. و او, مدتی رئیس مدرسه نظام ملی گوراب زرمخ گردید و به دستور او پادگان منجیل تشکیل شد و پس از شکست جنگلیها در جنگ منجیل, برای همیشه جنگل را ترک گفت و ناپدید شد.35  افزون بر (پاشن) 5 یا 6 نفر دیگر, با ملیتهای گوناگون: آلمانی, لهستانی, اتریشی و عثمانی, در کسماء, گوراب و زرمخ بودند که همه ستوان دوم و در روسیه, دوران اسارت خود را می گذراندند که با انقلاب کمونیستها, از آن جا فرار کرده و به جنگلیها پناه آورده بودند.  اینان, نزدیک به دو ماه, به جوانان رشت, آموزشهای نظامی می داده اند. این افراد نیز, پس از قراردادی که بین نهضت جنگل و انگلیسیها به سال 1336هـ.ق. بسته شد, جنگل را ترک گفتند. درباره کمک مالی آلمانی به نهضت جنگل, با همه پافشاری سفارت آلمان و خواستاری آن سفارت از نماینده جنگل, وی به دستور مرکز (اتحاد اسلام) از پذیرش آن سرباز می زند. این که هزینه جنگل از چه راهی برآورده می شده است؟ باید گفت از کمکهای مردمی و عشرّیه. جنگلیها, به خاطر وابستگی به مردم, از نظر مالی در تنگنا نبوده و حتی برای نجات مردم تهران از قحطی و گرسنگی, بارها به تهران برنج فرستاده اند و زیر نظر شهید مدرس, بین مردم پخش شده است.  درباره اسلحه دریافتی از عثمانیها, داستان از این قرار است: دولت ایران, در شرفخانه تبریز, اسلحه داشته که روسها پس از شکست ایرانیان در آذربایجان, آنها را به تصرف خود در آورده و پس از شکست روسها از عثمانیها, اسلحه های شرفخانه تبریز, به دست عثمانیها افتاده است. نماینده عثمانیها, پس از گفت و گو با جنگلیها, دربازگشت به تبریز, همان اسلحه ها را به جنگل می فرستد. پس اسلحه ها از ایران بوده که آلمان و عثمانی, در برابر مهمان نوازیهای جنگلیها و نگهداری از اسیران فراری آن دو کشور از روسیه, به جنگلیها اهدا کردند.36  ییکی از نویسندگان روس, همین تهمت را به گونه دیگر باز می گوید: (اطلاعاتی در دست است که کوچک خان, حتی پیش از شروع جنبش جنگلیها, در تهران با وابسته نظامی آلمان ملاقات کرده بود.)37  فخرایی یاد آور می شود: این سخن, هیچ مدرکی ندارد و هیچ انگیزاننده ای, به جز آنچه در پیش گفتیم (مذاکره با علما و سیاستمداران…) در نهضت جنگل, نقشی نداشته است.  سپس می افزاید: ممکن است اظهار نظر بالا, مستند به نوشته روزنامه (روسکو اسلو) باشد که از روی ناآگاهی نوشته است:  (جنگلی ها منتسب به فرقه ژون ترک اتحاد و ترقی می باشند که با پول سفارت خانه های آلمان و عثمانی طهران به وجود آمده اند.)38  روزنامه جنگل, پس از درج این افترا از روزنامه (روسکو اسلو)39 به شرح از آن پاسخ می دهد. از جمله در بخشی از آن می نویسد:  (عجبا, به ما نسبت می دهند که با دولت عثمانی متحدیم و با پول آلمان و ترک قیام کرده ایم! آن نگارنده محترم را از ذکر این جمله چه مقصود است. اگر وحدت دیانتی ما را می خواهد مطرح نماید,جای انکار نیست; زیرا همه مسلمانیم و متدین به یک دین و برای جلب خاطر آن نویسنده محترم, تمام ملت ایران نمی توانند از دیانت اسلامیه صرف نظر نمایند. اگر مقصود تشکیل هیأت اتحاد اسلام است, مسلّم است تأسیس این اساس, برای رفع اختلاف جزیی مذهبی بین تمام مسلمین دنیاست, اختصاص به دولت عثمانی ندارد. و هیچ عاقل منصفی نمی تواند بگوید: در این مقصد, سیاستی بوده و یا خواهد بود. همه شعبات ادیان عالم, اگر در دفع اختلاف جزئیه دینیه بین خود اقدام کنند, بی شبهه انتقاد بر آنها, خلاف انصاف خواهد بود. امّا اتحاد پلتیکی,و سیاسی اگر مقصود باشد, صریح و واضح می گوییم: چنانچه مکرر گفته و عملاً هم امتحان داده ایم, برای ما عثمانی, آلمانی, روس و بریتانی ندارد, بلکه با روسیه از جهت همسایگی, بیش تر در مقام یک جهتی وداد بوده ایم.  ما می خواهیم مملکت ما از تعرض بیگانگان محفوظ باشد, هر که به ما تجاوز کرد او را خصم خود می دانیم و هر که به ما زحمتی وارد نسازد, با او صمیمانه دوست خواهیم بود. هر کس به مملکت ما سوق قشون نمود و بی طرفی ما را نقض کرد, او را متعدی و متجاوز خواهیم دانست, خواه روس و انگلیس باشد, و خواه عثمانی یا آلمان.)40  نکته دیگری که بر نادرستی سخنان (ایوانف) دلالت دارد, فراز بعدی نوشته اوست:  (افسران آلمانی توانستند کوچک خان را راضی کنند تا چند دسته مجاهد به کمک واحدهای آلمانی و عثمانی, که در حوالی همدان و کرمانشاه فعالیت می کردند, بفرستد.)41  این سخن, سست است و بی هیچ شاهد تاریخی هیچ گاه, جنگلیها, در سراسر دوران قدرت خود, دست به چنین کاری نزده اند.  گیریم که جنگلیها به این کار تن در می دادند, بی گمان از عهده آن بر نمی آمدند, چرا که از قلمرو و اقتدار و تواناییهای آنان بیرون بود. پیش قراولان جنگل, تنها یک بار توانستند تا (آق بابای) قزوین بروند. ناگفته نماند که واحدهای آلمانی, در همدان نبودند, تا نیاز به کمک داشته باشند.42  **ب. نویسندگان داخلی:**  شماری از نویسندگان داخلی, آگاهانه و یا ناآگاهانه, آنچه را نویسندگان وابسته به شرق و یا غرب و گزارش گران مأمور گفته و نوشته اند, بدون پژوهش و کندو کاو و دقت و باریک اندیشی, که شرط تاریخ نگاری و نویسندگی است, همان سخنان را بی کم و کاست, تکرار کرده و کارنامه ای زشت و نفرت انگیزی از خود بر جای گذاشته اند:  1. احسان طبری,نویسنده ای که تا واپسین روزهای زندگی وفادار به ایدئولوژی مارکسیسم بود و هوادار کشور شوراها و از سران و ایدئولوکهای حزب توده و در پایان راه, به جرم شرکت در کودتای حزب منحله توده علیه جمهوری اسلامی دستگیر و بازداشت شد و در بازداشتگاه, پی برد که عمر خود را در کژراهه گذرانده است. وی در روزگاری که اندیشه های خطا را می پراکنده و در کژراهه زندگی را سپری می کرده است, درباره نهضت جنگل و اتحاد اسلام, به تقلید از گزارش گران روسی, نوشته است:  (اقدام کوچک خان به قیام, طبق تشویق فن پاشن, سفیر آلمان در ایران و یک آلمانی, به نام گائوک, مشهور به هوشنگ , که از مصاحبان دائمی و وفادار او بود, انجام گرفت.)43  2. ملک الشعراء بهار, که خود به روشنی یادآور می شود: در شرح رویدادهای تاریخی, بیش تر مطالب (کتاب تاریخ احزاب سیاسی) را از کتاب (احمد شهریور) نقل کرده است, که روح مخالفت با جنبش جنگل و پشتیبانان آنها, در این نقل قولها دیده می شود, ناآگاهانه و ندانسته, همان راهی را رفته که بدخواهان این مرز و بوم رفته اند.44  وی می نویسد:  (دو نفر از دعات ترک : بهابیک و روشن بیک, به عنوان دعوت به اتحاد اسلام, وارد تهران شدند و با دموکراتها, که از دولت وقت ناراضی بودند, به هم درساختند, لژی شبیه به دستگاه فراماسون, دایر کردند و مردم را جلب کرده و آن نقطه, با چشم بسته حاضر کرده و به اتحاد اسلام و فداکاری در این راه دعوت می کردند.  مؤسس , دو نفر ترک و مرحوم سید محمدرضا مساوات بود. و میرزا کوچک خان هم, جزء اعضای مؤسس این جمعیت داخل گردید و از سردار محیی و حزب اعتدال جدا شد و دعوت اتحاد اسلام را پذیرفت.)45  همو می افزاید:  (این حزب, بعدها به هم خورد, ولی میرزا کوچک خان,با عقیده به اتحاد اسلام, به گیلان رفت و مقدار اسلحه,به وسیله دعات ترک و آلمان, به او رسید.)  بی پایگی این سخن را پیش از این, در پاسخ به دیگران, که آن را واگویه کرده بودند, نمایاندیم و چگونگی رسیدن اسلحه از سوی عثمانیها به جنگلیها را شرح دادیم و از اعلامیه ها و سخنرانیهای میرزا, فرازهایی را آوردیم که وی, هر گونه همبستگی سیاسی به عثمانیها و آلمانیها را ردّ کرده است.  حال ملک الشعراء بهار, بر چه اساس و پایه ای این سخن واهی را واگویه کرده, با این که بی گمان, از جریانها آگاه بوده و دستان پیدا و پنهان را می شناخته است.  گمان بریهایی در این باره وجود دارد: یا این که , همان گونه است که خود گفته: (رویدادهای تاریخی را از کتاب احمد شهریور نقل کرده), بدون آن که خود به کندوکاو بپردازد و یا بر همین عقیده بوده, آن هم بر اثرِ اثرپذیری از دیگران و یا آن که به سفارش نوشته است. یعنی به خوبی می دانسته جریان چیست, امّا به خاطر دنیا لغزیده و کژراهه را برگزیده و قلم به جفا رانده است.  ملک الشعرای بهار, لغزشها و اشتباه های بزرگ سیاسی دارد و این اشتباه ها و لغزشها در تاریخ نگاری او نیز بازتاب یافته است . بر اهل پژوهش و تحقیق و کندو کاوگران تاریخ در سده اخیر, بایسته است اظهار نظرهای تاریخی و موضع گیریهای سیاسی وی را که در تاریخ سده اخیر بازتاب یافته, به دقت بنگرند و مباد با اثرپذیری از شخصیت سیاسی وی, به باتلاقی گرفتار آیند که بیگانگان ساخته و پرداخته اند.  وی, دلیر مردان و شب شکنان جنگل را, که خواب از چشم بیگانگان ربودند و به اعتراف دوست و دشمن, ایران را از تجزیه حتمی رهاندند, (متجاسرین),(یاغیان) و (عناصر نامطلوب)دانسته که زهی بیدادگری است.  وی, از سیاستمدار بدنام و اهریمن صفتی چون وثوق الدوله فراماسون, عاقد قرارداد ذلت بار و استعماری 1919, به نیکی یاد می کند و از اتحاد اسلام و نهضت جنگل مخالف سرسخت قرارداد, به بدی!46  این گونه تاریخ نگاری و این گونه تحلیل و بررسی, و به جا گذاردن آن برای نسلهای بعدی, بزرگ ترین خیانت و جفاست.  دفاع از کسانی که نکبت و ننگ, اهریمنی و دون صفتی و شارلاتانی و مزدوری , از سر تا پای آنان می بارد, و سرتا سر زندگی آنان را فرا گرفته و بوی خفقان آور این جرثومه های پلید, مشام هر انسان صاحب دردی را می آزارد, خوب جلوه دادن مزدوری و وطن فروشی و خیانت به آب و خاک است.  و یورش زهرآگین و آکنده از حقد و کینه به پاکبازان راه استقلال, آزادگی و شرف, چه چیزی را به ارمغان خواهد آورد, جز این است که در ذهن نسلهای بعدی جا خواهد انداخت, انقلابی گری و خیزش علیه ستم و بیداد و ایستادگی در برابر بیگانگان یاغی و تجاوزگر, با پول و تبلیغ همان ستمگران و بیگانگان حق ستیز و شرف بر باد ده, و خریدن وجیه المله ها, آنان که در بین سرها, سری بلند کرده اند, سپسها واژگونه جلوه می شود و به پاخاستگان و قهرمانان علیه بیداد و بیگانه, متجاسر, یاغی و… برای نسلهای بعدی شناسانده می شوند.  قرارداد از صدر تا ذیل ننگ و نکبت 1919, از جمله آلوده ترین قراردادهایی است که انگلیسیها با رشوه به کارگزاران ناپاک و دامن آلوده و شماری از مدیران نشریه ها بر ایران تحمیل کردند. انگلیسیها, خود گفته اند: برای قرارداد یاد شده, یکصد و سی هزار لیره هزینه کرده اند. از این مبلغ, به وثوق الدوله, فراماسون و طرف ایرانی پیمان, صد هزار تومان, به نصرت الدوله, صد هزارتومان, به صارم الدوله, وزیر مالیه وقت, صد هزار تومان پرداخته شده است.  افزون بر یادشدگان, از این مبلغ, مقداری هم بین مدیران روزنامه ها و نشریه های موافق و بلند پایگان طرفدار قرارداد, پخش شده است.47  گفته اند: از جمله مدیران نشریه هایی که از خان انگلیس بهره مند شده اند, ملک الشعرای بهار است. از این روی, به اتحاد اسلام و نهضت جنگل, که با این قرارداد ننگین به مخالفت برخاسته بودند,ناسزا می گوید و از آنها به زشتی یاد می کند و از قرارداد استعماری و عاقد قرارداد, به دفاع بر می خیزد و کارنامه خویش را به این ننگ و نکبت می آلاید.  علی اکبر دهخدا در حاشیه نسخه ای از کتاب: زندگی احمد شاه, که درکتابخانه اش بوده, به خط خود نوشته است:  (این ارباب جراید: 1. زین العابدین رهنما. 2. سید محمد تدیّن. 3 . ملک الشعراء بهار. 4. سید ضیاء الدین. 5. یک تاجر سیاسی که بعدها وکیل دماوند شد, فعلاً, نامش را فراموش کرده ام.گویا کسرایی. 6. علی دشتی, مدیر روزنامه شفق, بودند.  از پول مزبور, به شش نفر فوق, داده نشد… به ایشان, اجازه صدور مقدار زیادی خواربار و کفش داده شد و آنها, آن اجازه نامه را در بازار تهران فروختند و هر کدام, چند هزارتومانی به دست آوردند که تدّین, خانه شهری و تجریش را از آن پول خرید و ملک الشعراء بهار, خانه شهری خرید.)48  3. اسماعیل رائین در مقدمه ای که به کتاب: قیام جنگل, یادداشتهای میرزا اسماعیل جنگلی, خواهرزاده میرزا کوچک خان, نگاشته, می نویسد:  (قبل از این که ماجرای تشکیل (اتحاد اسلام) در گیلان را شرح دهیم, لازم می دانیم, علت انتخاب نام اتحاد اسلام, به وسیله میرزا و یارانش و سابقه کوتاهی از تشکیلات را که یکی دو سال قبل از واقعه جنگل و به همین نام, به وجود آمده بود, ذکر کنیم. آن زمان در تهران دو نفر از نمایندگان سلطان محمد پادشاه عثمانی, برای اتحاد مسلمین شرق میانه و الحاق ایران به تشکیلات اتحاد اسلام (که از اکثر ممالک سنی تشکیل شده و سطان عثمانی سردمدار آن بود) فعالیت می کردند. این دو نفر از جانب سلطان سنی عثمانی, مأموریت داشتند تا به هر وسیله شده, دربار قاجاریه و نیز حتی المقدور مردم ایران را که پیرو مذهب شیعه جعفری اثنی عشری بودند, وادار کنند, تا وارد جرگه (اتحاد اسلام) شوند و پایه های (خلافت اسلامی) را برای پادشاه عثمانی مستحکم کنند. ولی دربار قاجاریه و هیچ یک از رجال و بزرگان مملکت ـ و بخصوص علماء شیعه ایران و بین النهرین پیشنهاد آنها را نپذیرفتند. نمایندگان که دست خالی و بدون اخذ نتیجه به اسلامبول باز می گشتند. به دربار ایران اخطار کردند که پس از مراجعت به پایتخت عثمانی, به همه مسلمین جهان خواهیم گفت که ایرانیان به مذهب اسلام عقیده ای ندارند و مسلمان نیستند.  دربار قاجاریه, برای این که نمایندگان اعزامی شاه عثمانی را خوشحال کرده باشند, مخفیانه به حاج معین بوشهری, حاج محتشم السلطنه و مساوات دستور داد تا تشکیلات سری (اتحاد اسلام) را در تهران دایر و عده ای را وارد جمعیت سری (اتحاد اسلام) نمایند. این سه نفر تشکیلات پنهانی مخصوصی را ترتیب دادند و در یک زیرزمین مخفی, داوطلبان ورود به این جمعیت پنهانی را طی مراسمی با چشمان بسته به جلسات خود می بردند.تازه وارد, قبل از ورود به محل مخفی کفن سفید می پوشید و چشمان او تا شرکت در جلسه همچنان بسته می ماند.وقتی وارد زیرزمین می شدند, چند نفر کفن پوش و سیاه پوش که روی خود را بسته بودند, تازه وارد را قسم می دادند که اسرار آنها را فاش نکنند.سپس یکی از آنها مطلبی درباره عظمت اسلام و مسلمین و انحطاط و بدبختی مسلمانان جهان ـ که بیش تر آنها تحت سیطره دول استعماری و اروپائی بودند بیان می کرد. در بین کسانی که وارد این تشکیلات شدند, از جمله میرزا کوچک خان, حسن روشنی و بهاء بیک بودند که با کمک حاج محتشم السلطنه وارد تشکیلات مخفی (اتحاد اسلام) شدند, بدون این که بدانند چرا و چگونه تشکیلات مخفی به وجود آمده است. این سه نفر با داشتن تعصب مذهبی در راه پیشبرد هدفهای (اتحاد اسلام) کوشا بودند و بدین سبب وقتی میرزا در جنگل پیشرفت کرد, نام تشکیلات خود را (اتحاد اسلام) گذاشت.  در مدتی که میرزا کوچک در شهر رشت بود, یک تشکیلات مخفی ترتیب داده, کمیته مرکزی مرکب از هفت نفر از رفقایش را که تا کنون رسماً شناخته نشده اند, تشکیل داد. افراد این کمیته مجالسی که هدف آن به ظاهر بیش تر عیش و عشرت و خوش گذرانی بود, ترتیب می دادند و دراین گونه مجالس در حالی که رقاص ها و ساز زن ها مشغول پای کوبی و دست افشانی بودند, افراد کمیته اصلی با آزادیخواهان رشت مذاکره می کردند و آنها را برای پیوستن به تشکیلات آماده می ساختند.)49  با دقت و درنگ روی جمله جمله این فراز که نویسنده سر هم کرده و آورده, برای کسی که شناخت اندکی از میرزا کوچک خان داشته باشد, بی پایگی و سستی ادعای نویسنده روشن می شود. زیرا:  میرزا کوچک خان, از طلاب و روحانیان آگاه و پرجوش و خروش, دارای اندیشه های سیاسی, اهل نشست و برخاست و رفت و آمد با عالمان آگاه و فرهیختگان و سیاستمداران نامور بوده و به طور طبیعی از جریانهایی که در شهر و در محفلهای ویژه رخ می داده, به خوبی آگاه می شده, حال چطور شده که از عثمانی دو نفر برای راه انداختن و سامان دهی اتحاد اسلام آمده و با دربار و علمای نامور تهران دیدار داشته و درباریان و علما از همراهی با آنان سرباز زده اند و میرزا کوچک خان از جریان آگاه نشده است؟  دیگر آن که چطور می توان پذیرفت که میرزا کوچک خان, بدون رایزنی و هماهنگی با علمای بزرگ شیعه, که پیوند تنگاتنگ و ژرف با آنان داشته, به سازمان پنهانی پیوسته که به اشاره و فرمان دربار تشکیل شده است. و شگفت این که حاضر شده با چشمان بسته, به زیرزمین برده شود, کفن بپوشد و در برابر چند نفر کفن پوش و سیاه پوش با صورتهای بسته, بنشیند و سوگند یاد کند که اسرار آنان فاش نگوید و سپس یکی از آنان, مطلبی درباره عظمت اسلام و مسلمین و… بگوید و میرزا هم, بدون این که چون و چرا کند و پرسشی داشته باشد و بداند که چرا وچگونه این تشکیلات مخفی به وجود آمده است و… خود را در اختیار آنان قرار دهد. جناب نویسنده, خوب می دانست که روحانیت شیعه, چه در روزگاری که او از آن سخن می گوید و چه پیش و چه پس از آن, اهل این گونه پنهان کاریها و سیاه بازیها نبوده, بلکه آشکارا و بدون هیچ ترس و واهمه, با استعمارگران به رویارویی برخاسته, اتحاد و همبستگی اسلامیان را فریاد کرده و از مسجد و منبر سخن و برنامه خود را برای شیفتگان راه حق و ستیزندگان با استعمار اعلام کرده است و اگر پنهان کاری هم داشته, به سبک و روش فراماسونها , که ذهن و فکر نویسنده را به خود مشغول داشته نبوده است, بلکه به سبک و روش اسلامی و به گونه تقیه بوده وبا آشنایی کاملی که دلیر مردان عرصه های خطر , با یکدیگر داشته اند و آن هم, نه با چشم و صورت بسته, که باز و در روشنایی کامل.  نوشته است:  (میرزا در رشت کمیته مخفی تشکیل داد که اعضای آن تا کنون شناخته نشده اند افراد این کمیته, مجالسی که هدف آن, به ظاهر, بیش تر عیش و عشرت و خوش گذرانی بود, ترتیب می دادند و در این گونه مجلس, در حالی که رقاص ها و ساز زن ها مشغول پای کوبی و دست افشانی بودند, افراد کمیته اصلی, با آزادیخواهان رشت مذاکره می کردند و آنها را برای پیوستن به تشکیلات آماده می ساختند.)  نخست آن که میرزا چنان پنهان کاری که نویسنده می پنداشته, نداشته و این چنین نبوده که اعضای کمیته ناشناخته باشند, بلکه برای آگاهان و خواص و هر اهل پژوهشی, اعضا شناخته شده بودند. مردم, علمای بزرگ و اهل پرهیز و احتیاط و همه سونگر و دقیق, از کسی پشتیبانی نمی کنند که نمی شناسند, یا گروه مخفی ناشناخته ای دارد و با آنان همفکری و رایزنی و برنامه ریزی می کند. این که علمای بزرگ آن روزگار, از سر تا سر ایران, از میرزا به نیکی یاد کرده و نهضت او را اسلامی و مقدس شمرده و برای مردم, آشکارا باز گفته اند و مردم خطّه شمال و بسیاری از غیور مردان از دور و نزدیک به میرزا و نهضت او پیوسته اند, نشان گر شناخت روشنی است که از میرزا داشته اند. حرکت میرزا, یک حرکت مردمی تمام عیار بوده و با مردم و انگیزانندگان آنان, که علمای پرهیزگار و آگاه باشند, سر وکار داشته است و باید آنچه در نهضت می گذشته, برای مردم و علما روشن باشد که با او همراهی و همکاری و همفکری کنند و گرنه, آن گونه که نویسنده پنداشته مخفی باشد, بسان فراماسونها, در مرحله نخست خود رهبری از مردم دوری می گزیند , تا اسرار سازمانش فاش نشود و در مرحله بعد, مردم از این چنین سازمان ناشناخته ای, دوری می گزینند; آن هم شیعه, که هیچ چیز را بدون چون و چرا نمی پذیرد.  این که نوشته: (افراد این کمیته مجالسی که هدف آن, به ظاهر, بیش تر عیش و عشرت و خوش گذرانی بود و رقص و پای کوبی, ترتیب می دادند.) چطور مردم مسلمان, شیعه و باور مند به ارزشها وادبها و سنتهای اسلامی, حاضر شدند از کسانی پیروی کنند و حرف شنوی داشته باشند و در پناه خود بگیرند که این چنین محفلها و مجلسهایی داشته اند. فرض این است که مردم, از تشکیل جلسه های کمیته در پشت صحنه مجلسهای عیش و نوش, برای کارهای مبارزاتی بی خبر بوده اند. یعنی مردم, ظاهر قضیه را می دیده اند. حال چگونه این مردم, با دیدن چنین مجلسهایی, عاشقانه در راه مقدسی که میرزا برای آنها ترسیم کرده, جان نثار می کردند؟  به گفته نویسنده, و به اعتراف همه کسانی که میرزا را می شناخته اند, میرزا سخت به آداب و آیین و دستورها و آموزه های اسلامی پای بند بوده, حال چگونه راضی شده این گونه مجلسهایی به نام حرکت او, بر پا شود و در پرتو رقص و پای کوبی و دست افشانی, نشستهای سرّی خود را برگزار کند.  نویسنده که:  (با ساواک ارتباط داشت و از همکاران اداره کل نهم ساواک, که محل تجمع اندیشمندان و نخبگان وابسته به ساواک بود, محسوب می شد .)51  و به گفته نورالدین کیانوری:  (در آغاز عامل انگلستان بود, ولی بعد ارباب عوض کرد. آمریکاییها به او پیشنهاد کردند که تو کتاب فراماسونری را چاپ کن و پول مفصل آن برای خودت .واقعاً هم پول مفصلی درآورد و ثروتی به هم زد.)52  تلاش ورزیده, در پرتو مقدمه ای به یادداشتهای میرزا اسماعیل جنگلی و به ظاهر خدمت به نهضت جنگل, نهضت ضدّ انگلیسی و بیگانه ستیز جنگل و رهبری آن را, به گونه ای گرفتار در تارهای عنکبوتی فراماسونری جلوه بدهد و از این راه, هم چهره رخشان, با صفا, مؤمن, انقلابی و مردمی میرزا, را خدشه دار کند و هم نهضت پرشور و خروش و حماسه آفرین جنگل را وابسته به بیگانگان جلوه دهد و از الگو شدن آن برای نسلهای بعدی جلوگیری کند و از این راه خدمتی به اربابان خود بکند.  **افقهای نگاه اتحاد اسلام**  **1.استقلال در پرتو اتحاد:**  نهضت جنگل و اتحاد اسلام, سرچشمه, آبشخور فکری, مرامی, آیینی و روشی آن, با هدف و آرمان بلند همبستگی اسلامیان, تا راندن نیروهای بیگانه از مرز و بوم اسلامیان, کوتاه کردن دستان آلوده از دسیسه بازی و دستان و دست اندازی در قلمرو مسلمانان, در افتادن با بیدادگران و استبداد پیشگان و تلاش برای بهروزی, سرافرازی, شکوه و مجد مسلمانان و در هم کوباندن بازدارنده ها و هموار کردن راه های تعالی و پیشرفت اسلامیان و… پا گرفت. یعنی همان هدف و آرمانی که سید جمال, داشت, با همان افقهای نگاه و چشم اندازها, البته در قلمروی که عرصه میدان داری داشتند و توان فکری و ذهنی آنان یاری می کرد.  در روزگاری اتحاد اسلام درخشید و شمع جمع اسلامیان ایران زمین و چلچراغ شبهای دیجور شد که ایران سخت در تنگنا قرار گرفته بود و از هر سویی, آزمندان, به آن چشم دوخته بودند و برای مجالی لحظه شماری می کردند که چشمهای بیدار فروهشته شوند.  اتحاد اسلام, گروه عالمان بیدار و آگاه و هوشیار, در این مجال و هنگامه سخت جان سوز و توان فرسا, که نفسها در سینه ها حبس شده و قلبها به تپش افتاده بود, با شناخت دقیق و همه سویه زمان و درک بهنگام, رویدادهای جهانی, برای جلوگیری از قطعه قطعه شدن سرزمین مقدس ایران, به دور از هر نوع تنگ نظری و بسته فکری به پاخاست و همگان را به یکدلی, همبستگی و اصلاح بین خود و دوری گزینی از دشمنیهای فرقه ای, گروهی و قبیله ای فرا خواند. و به نیکوترین روش برنامه های خود را پیش برد و تلاش ورزید, همگان را بر مدار اسلام ناب, رفتار برادرانه و دادگرانه به گردش درآورد و از نیروهای خودی, دژی استوار, در برابر یورش گران و آزمندان به سرزمین اسلامی ایران بنا کند که در این راه, گامهای بلندی برداشت و توانست دست اهریمنان و یغماگران را از این مرز و بوم کوتاه کند و پاسداری از استقلال کشور اسلامی ایران را در آن برهه پرحادثه و سرنوشت ساز, به نام خود, در قلب تاریخ, جاودانه سازد.  در روزنامه جنگل, ارگان هیأت اتحاد اسلام, آمده است:  (ما قبل از هر چیز, طرفدار استقلال مملکت ایرانیم. استقلال, به تمام معنی کلمه; یعنی, بدون اندک دخالتی و نظریاتی, از هیچ دولت اجنبی, و از نقطه نظر, تمام دول, چه همجوار, و چه غیرهمجوار, در مقابل یکسان است. اصلاحات اساسی مملکت و رفع فساد تشکیلات دولتی, که هر چه بر سر ایران آمده از فساد تشکیلات است.  ما, به نام اتحاد اسلام قیام کردیم و به این جمعیت مقدس منتسبیم… نباید مسلمانان برادرکشی کنند و به نام شیعه و سنّی و سایر عناوین مذهبی, به جان هم افتاده و مجال استفاده به دشمن بدهند…. هر جمعیتی که خدمتگزار ایران است, برادر موافق ماست و با دستجات منحرف از ایرانیت, سروکاری نداریم… این است نظریات اساسی ما که تمام ایرانیان را به هم صدایی دعوت کرده و خواستار مساعدتیم.)53  **2. استقلال طلبی در دل بحرانها:**  اتحاد اسلام و بازوی توان مند آن, نهضت جنگل, با این نگاه و افق زیبا و دلگشای دید, در روزگاری که هرگروه و هر صاحب نام و سیاستمداری, تلاش می ورزید خود را با یکی از قدرتهای برترِ جهانی هماهنگ کند و در زیر بیرق آن به حرکت خود ادامه دهد, برجستگی خود و مرام خود را نمایاند و جایگاه بلند و عزت مندانه بینش و منش اسلامی را به زیبایی جلوه گر ساخت و در همان زمان نمایاند و گذشت زمان هم, نشان داد که این حرکت, بسیار خردمندانه و از پشتوانه خردورزانه ای برخوردار بوده است. این گروه, این همه را از اسلام و روحانیت با معنویت, پرهیزگار و آگاه به زمان و آشنای به آموزه های تعالی بخش و عزت آفرین اسلام داشت. اگر نبود این پشتوانه استوار و این بینش افق گشا و نورافشان, بی گمان, در آن هنگامه های سخت و غبارانگیز و دهشتناک که هر گروهی بر طبلی می کوبید, هر سیاستمداری به راهی می پویید و هر تنابنده ای بانوایی همنوا می شد و هیچ چیز و هیچ کس برمدار درست و درخور پذیرش در حرکت نبود, می لغزید و به بی راهه فرو می افتاد.  در روزگاری دلیرانه و بی باکانه از استقلال سخن گفت و زدن تو دهنی به بیگانگان مرز شکن و یغماگر را راه و رسم خود ساخت که بسیار کسان و گروه ها, در پناه پرچمِ بیگانه ای, بر آن بودند جان خود را از معرکه سالم به دَرْ برند و لقمه نانی به دریوزگی به کف آرند و به اشاره و کمک اربابان خارجی, به کرسی قدرتی دست یابند.  **3. اسلام خواهی در روزگار فتنه ها:**  در گاهی از اسلام سخن گفت و زیباییها و آموزه های تعالی بخش, عزت آفرین و روح نواز آن را نمایاند که نام و یاد خدا در جهان, به فراموشی سپرده شده بود و کلیسا و کنشت و مسجد, از مدار خارج و زور و زر بود که حرف اول را می زد و مرزها را, یکی پس از دیگری, در می نوردید و هیچ کورسوی معنویتی جلودار آنها نبود.  کمونیزم, با شعارهای برانگیزاننده, به ظاهر انسانی و به سود رَسته های فرودین جامعه, با یورش به ارزشها و باورهای دینی و حذف خدا از متن زندگی, بارور ساختن, گستراندن و برانگیزاندن نیازهای مادی انسان و بی نیاز جلوه دادن انسان از نیازهای معنوی و تکیه بیش از اندازه بر بُعد حیوانیت انسان و در افتادن شدید, خشن, بی باکانه و حیوانی, با هر کس و هر ایده و مکتب, که در برابر افسار گسیختگی و آزمندیهای حیوانی انسان می ایستاد و یا می خواست در راه اصلاح و در مسیر درست قراردادن آن به تلاش برخیزد, عرصه دار بود و قدرت مندانه به پیش می تاخت. این موج جدید, به خاطر شعارهای نو و ضد سرمایه داری, ضد استبداد و نظام ارباب رعیتی, گرچه از نگاه تیز نگران, دنیا را به سوی تباهی پیش می برد و از مدار خارج می کرد, امّا در چشم بسیاری از مردمان: فرو دستان, کشاورزان, کارگران, فرهیختگان, سیاستمداران, اهل حلّ و عقد, صاحب نفوذها, دانش مردان, روشنفکران, نویسندگان, هنرمندان, صاحبان حرفه و فن, بویژه جوانان احساسی و پرهیجان از رَسته های بالا و فرودین جامعه, جلوه ای زیبا داشت و مردمان فوج فوج, به کشور شورا و حکومت جدید و رهبران آن, که غریوشان گوشها را کر کرده بود, روی آورده بودند و آن جا را قبله آمال خود ساخته بودند.  در چنین دنیایی و در چنین زمانه پر از هیاهو و غوغا, کشاکش و هجوم گسترده و بی امان به باورها, ارزشها, سنتها, ادبها, فرهنگها و دینها, سخن از دین گفتن, آن را آیین زندگی خویش ساختن و در تمام زوایای زندگی سریان دادن, آن هم دینی که افیون خوانده شده و ابزار دست قدرت مندان و اربابان, برای استثمار و استعمار انسانها, نشان گر پای بندی ژرف, همه سویه, دقیق و از روی آگاهی و ایمان به دین خداست.  اتحاد اسلام, جنبش رهایی بخش جنگل, این که توانست در آن هیاهوی بزرگ, طوفان بنیاد برافکن و خانمان برانداز و در دل آن شعله های سرکش و سهمگین, از اسلام سخن بگوید و بر پیاده کردن فرمانها, دستورها و آموزه های آن پای بفشارد و هیچ گونه سستی در این امر مهم را از هیچ کس نپذیرد و در سَرّا و ضَرّا, گامی از هدفهای بلند و متعالی اسلام و اصول اساسی آن واپس ننشیند, معجزه بزرگ الهی و نمایان گرِ پر کششی و پرجاذبگی اسلام و دژ بودن قرآن و آیه آیه آن درگاه سختیها و بلاها و مصیبتهای بزرگ و هستی سوز بود که در دل تاریکی, شعله ای از آن را جنگلیهای خداجوی, برافروخته بودند.  اتحاد اسلام, در دل چنین آتشفشانی, استوار می ایستد و بی هیچ ترس و دهشتی, دقیق تر, سنجیده تر و واقع گرایانه تر از هر مرام و هر مکتبی, از حقوق مادی و معنوی انسانها سخن می گوید و بر ستم, چه ستم ارباب بر رعیت و چه ستم حاکمان بر مردمان, چه ستم فرا دستان بر فرودستان, چه ستم مردمان بر زنان, پدران بر دختران و یا شوهران بر همسران, می تازد و زشتی و تباهی آن را می نمایاند و از غیرت و حمیّت به دفاع بر می خیزد بر هرگونه بی حمیّتی یورش می برد و مالکیتهای درست و بر مدار انسانی و به دور از بهره کشیها و حق کشیها را, پاس می دارد و از مصادره داراییها, به ناحق جلو می گیرد و در برابر بستنها و کشتنها, به نام انقلابی گری سرسختانه می ایستد و از هرج و مرج به راه انداختن, سوزاندن و برانداختن, به نام مبارزه با اربابان و استبدادگران باز می دارد, و در برابر بی حرمتی و پست انگاری زنان, به نام آزادی, سرسختانه و شدید می ایستد و واردشدگان به این حریم مقدس را تنبیه می کند و در اوج کشاکشها, نزاعها, جنگ و گریزها و در افتادن با قوای استبدادیان و بیگانگان, راضی نمی شود به کسی ستم روا داشته شود, مالی به یغما برود, خانمانی برانداخته شود و بدون محاکمه کسی تنبیه, زندان و یا به دار آویخته شود.  **دشمن در برابر زیبا رفتاریها**  اتحاد اسلام و نهضت جنگل, با کارکرد زیبای خود, درازعمرترین حرکتی بوده که در خطّه ای از این سرزمین درخشیده, بالیده و پرتوافکنده است. از این روی, از آن جا که به خاطر زیباییها و جلوه هایش, آراستگی, مردانگی, غیوری و بی باکیِ دلاورانش, بویژه رهبر خوش قامت و خوش رفتارش, می توانست برای همه نسلهای بعدی الگو قرار بگیرد و هر چند گاه در گوشه ای از این سرزمین دلاور خیز, گروهی از جوانان علیه استبداد و استعمار قدبرافرازند, هجومِ همه جانبه به برج و باروی مقدس اتحاد اسلام و نهضت جنگل, از آغاز تاکنون, بسیار بوده و قلمها و حلقومهای زهرآگین, همیشه و در همه حال به کار بوده اند, تا به گونه ای این حرکت را از جلوه و الگو شدن بیندازند. در این تلاش و حرکت اهریمنی, هم کمونیستهای وطنی و وابسته, بسیار به تکاپو پرداخته و هزارها هزار صفحه به ننگ یورش بر قهرمانان جنگل آلوده اند و هم وابستگان به انگلستان, آمریکا و صهیونیزم جهانی و هم کژاندیشان بسته فکر.  تلاش همه اینها بر یک مدار می گردد و آن جلوگیری از الگو شدن یک خیزش دینی و پای بند به اصول و ارزشها.  براساس همین هدف است که مزدورانی در لباس روشنفکری و روشن اندیشی, وقتی همه راه ها را به سوی خود بسته دیده اند, بدون آن که مدرک, شاهد و گواهی درست و درخورِ اعتنا و اعتمادی ارائه دهند, یا آن را با فراماسونرها پیوند زده اند و یا با مارکسیستها و کشور شوراها و یا نابخردانه و از روی کوتاهی فکر و اندیشه, خیزش آفرینان جنگل, بویژه پیشاهنگ آنان را, کم خرد و ساده دل انگاشته اند که زهی بی شرمی!  **\* بررسی نسبتها:**  حال, با این سیمایی که از اتحاد اسلام و نهضت جنگل و دشمنان آنها رسم گردید, بر هر اندیشه ور, پژوهش گر تاریخ و جست وجوگری بایسته است که آنچه به این نهضت و خیزش مقدس نسبت داده می شود, به درستی, همه سویه, ژرف کاوانه, با در نظر گرفتن همه زیر و بم های حرکت و تنگناها, بنگرد و به ارزیابی بنشیند و روی نسبتهایی که داده شده و می شود و خاطراتی که گفته شده و می شود و سندهایی که ارائه شده و می شود و جُستارهایی که نوشته شده و می شود, درنگ ورزد که مباد دست فراماسونی در کار باشد که بخواهد همه حرکتهای انسانی, از جمله حرکت جنگل را به گروه خود وابسته جلوه دهد, یا دست مارکسیستی در کار باشد, که بخواهد خیانت بزرگ و جبران ناپذیر کمونیستها و کشور شوراها را بپوشاند و همه گناه ها و کوتاهی ها, بی تدبیریها و خیانتها و… را به گردن جنگلیهای باورمند و خداجوی بیندازد و از الگو شدن قهرمانِ بزرگی که اولین انقلابی بیدار جهان بود که با تکیه به اسلام ناب, در برابر کمونیست, در همان آغاز تولد, ایستاد و همه آن هیمنه و شکوهی را که برای خیلی ها, دروغین بودن آن روشن نبود, به سُخره گرفت, جلو بگیرد و سدّی بین او و جوانان, در همه عصرها و مصرها, برپا سازد.  ییا دست وابسته قدرتهای بزرگ دیگری در کار باشد که بخواهد اسلام ناب و روحانیت خیزش آفرین را از گردونه زندگی انقلابیون دور سازد.  **\* اتحاد اسلام و مرامنامه 1299:**  از این روی, ما از این زاویه به مرامنامه ای که به اتحاد اسلام و جنگلیهای مسلمان و ناب اندیش, نسبت داده شده می نگریم و این مرامنامه را به خاطر ابهامها, ناخالصیها و ناهمخوانیهایی که با ایدئولوژی, مرام و مسلک اتحاد اسلام و جنگلیها, در پاره ای از بندها دارد, نمی توانیم بپذیریم و بگوییم: جنگلیها و اتحاد اسلام, به دور از تنگناها, فضاسازیها, جوآفرینیها و شانتاژها و در فضایی باز و آزاد, تک تک این بندها را پس از بررسی و کندوکاو همه سویه و همه سونگرانه, پذیرفته و گذرانده و فرا راه مبارزه خویش قرار داده و به آن عمل کرده و پای بندی نشان داده اند.  این نگاه نخست و فهم و برداشت بالبداهه از مرامنامه است که با این نگاه, ناخالصیها و ناهمخوانیهایی می بینیم و در این صورت:  1. با توجه به مرام و ایدئولوژی اتحاد اسلام و جنگلیها, که بارها بار در سخنرانیها و بیانیه های میرزا کوچک خان و اعلامیه ها و بیانیه های اتحاد اسلام, پیش و پس از تصویب مرامنامه اعلام شده و روی آن تأکید گردیده, اصل چنین مرامنامه ای را منکر می شویم که از جنگلیها و اتحاد اسلام باشد. بویژه در یکی از شماره های روزنامه جنگل (شماره 27, 7جمادی الثانی 1336/8) در پاسخ به نامه ای, مرام هیأت اتحاد اسلام, چنین شناسانده و شرح شده است:  (مرام هیأت اتحاد اسلام, حفظ استقلال اسلام و ایران و استقرار مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی و پاک کردن مملکت از لوث وجود خائنین است. ابداً منسوب به هیچ حزب و فرقه مخصوص نخواهد بود. افراد صالح ایرانی را از هر حزبی باشد, مقدس دانسته, او را با آغوش باز پذیرفته, به اتفاق او مشغول کار می شود. بدکار را, از هر فرقه باشد, بد دانسته و ردّ می نماید.)54  2. پاره ای از بندهای آن را که اوج دارند و همخوانی با ایدئولوژی جنگلیها و مبانی اسلام, می پذیریم و پاره ای دیگر را رد می کنیم, با این گمان, که شاید دستهایی, چند بند ناهمخوانِ با مبانی فکری اتحاد اسلام را, در مرامنامه گنجانده و بعدها نشر داده اند.  3. می پذیریم که همه مرامنامه, بی گمان از جنگلیها و اتحاد اسلام است, با گمان بَریها و احتمالهای زیر:  الف. جنگلیها تغییر ایدئولوژی داده و کمونیزم و مرام سوسیالیزم را پذیرفته اند.  این احتمال و گمان بَری, به گوناگون دلیلها پذیرفته نیست و باطل بودن آن بر هر کسی که اندک آشنایی با جنگلیها و اتحاد اسلام داشته باشد, روشن است. از جمله: از موضع گیریها و برخوردهای میرزا با بالشویکها و جریان کمونیست و نفاقها و خراب کاریهای کمونیستها در گرماگرم نبرد جنگل با قوای انگلیس و استبداد داخلی, می توان به این نتیجه رسید که میرزا به همکاری با بالشویکها در مبارزه با استعمار انگلیس و کوتاه کردن دست ایادی استعمار, عقیده داشته و در این راه صادقانه گامهایی برداشته, نه چیزی فراتر از این که عقیده مندی و باور به مرام و مسلک آنان باشد.  میرزا در سخنرانیها و بیانیه ها, می گوید و می نویسد: کمونیستها چنین و چنان کردند. این گونه بیانها و نوشته ها نشان گر این است که آنان جدای از گروه زیر فرمان او بوده و خط مشی و منش و مسلک جدایی داشته اند.  میرزا در یکی از بیانیه ها, خطاب به برادران مجاهد می نویسد:  (… فعلاً از طرفی در فشار دشمنان و از طرفی در فشار کمونیستها هستیم. در این صورت, آنها دشمن ما را تقویت می کنند, آنها خیانت می کنند. فردا وقتی دشمن به خانه ما وارد شد, این عدّه منافق, با اموال غارت شده گیلان, فرار می کنند… امّا عقاید من و رفقایم را در برابر همه اینها گفته و می گویم: باید استقلال ایران محفوظ باشد. باید ملت ایران آزاد باشد. باید رشته انقلاب و زمام حکومت ایران, در دست ایرانی باشد. باید مقدرات ایران, در عهده ایرانی باشد….  کمونیستها, حق دخالت ندارند. عقاید و مسالک آزاد است, ولی نه به طوری که مخالف انتظامات اجتماعی باشد.  با انگلیسیها چرا طرفیم, برای این که در ایران آمدند و دخالت در امورات کردند. هر چه گفتیم, نرفتند. با دولت ایران چرا طرفیم, برای این که ظلم می کنند و به جان و مال مردم تعدی و تجاوز می کنند.  کمونیستها هم, دخالت در امور داخلی ما کردند. قتل و غارت و تعدّی نمودند. آنها مثل انگلیسیها و دولت ایران و مستبدین, ضرر خواهند داشت. بلکه چون اینها به اسم دوستی آمدند, ضررشان مؤثرتر خواهد بود.  …تکلیف ما این است که کمونیستها, انگلیسیها و دولت مستبدِّ ایران را در یک ردیف حساب کرده, به نام حفظ وطن و حفظ ایرانیت, محافظه حقوق اجتماعی, از همه دفاع کنیم و یقین داریم که خدا, یار و مددکار ما خواهد بود….)55  در تاریخ 15 ذیقعده سال 1338, به مدیوانی, از رهبران سوسیالیست خطّه گیلان می نویسد:  (به اسم سوسیالیستی حرکاتی را درباره ما مرتکب شدید که سزاوار قشون مستبده نیکلا و قشون سرمایه داری انگلیس است. با یک فرقه آزادی طلب, نوع پرست و یک جمعیت انقلابی, که مشقتهای پی در پی چندین ساله دیده و هنوز هم, محصور دشمنان آزادی است, این نوع معامله می کنید.)56  در تاریخ 16 برج عقرب 1299 در نامه ای که به احسان اللّه خان و خالوقربان, با عنوان: (هوالحق) می نویسد, چنین آمده است:  (اسم سوسیالیستی و بالشویکی در ایران به حدی منفور شد که درخواب هم میل ندارند این حرف را بشنوند.)57  در تاریخ 23 ذیحجة الحرام 1338 در نامه ای به یوسف ضیاء بیک می نویسد:  (اگر امثال اینها [کمونیستها و طرفداران بالشویکها] آزادی طلب و انقلابی هستند, بکشند و کشته شوند. خراب کنند و غارت نمایند, تا همه ببینیم که عملیات شان, چه مقدار ضرر تولید کرده و احساسات مسلمین ایران را که بالنتیجه, مستلزم نفرت عموم مسلمانان از بالشویکها, صریحاً تحریک نمایند.  برای نطقهای علنی بر ضد اسلامیت, مردم را شورانیدند. همه ما را از مسیر انقلابی بازداشته, انقلاب مقدس را کشتند. در اول کار و اول قدم, این منظره هولناک و این همه نفرت بی حد و حصر را ایجاد کردند که اصلاحش را مگر یک دست غیبی کند.  با عملیات خود, انگلیسیها را به قدری تقویت کردند که صدهزار قشون و هزار اراده توپ به انگلیسیها آن قدر کمک نمی کرد که عملیات حضرات نمود.)58  پس از ورود بالشویکها به ایران و درخواست ملاقات با میرزا در انزلی, و تأکید پیاپی بزرگان تهران و آزادیخواهان به میرزا برای پیوستن به آنان, میرزا و مجاهدین جنگل, به این نتیجه رسیدند که برای جلوگیری از دست اندازیها و خراب کاریهای ارتش سرخ, دعوت بالشویکها را بپذیرند و به خواست بزرگان و آزادی خواهان پاسخ مثبت دهند. از این روی, میرزا به انزلی رفت و بدین منظور:  (در کشتی کورسک, مجلسی مرکب از راسکولنکوف, فرمانده بحر خزر, و ارژنکیدر, کمیسر عالی قفقاز و اعضای کمیته عدالت ایران[کمونیستهای مهاجر به بادکوبه, که به دستور بالشویکها, برای به دست گرفتن دولت انقلابی در آینده, حزب کمونیست را تشکیل دادند.] اعضای کمیته انقلاب ترکستان, تشکیل یافت, به میرزا کوچک خان, قبول حکومت ایران را با طرز بالشویکی, پیشنهاد کردند. ولی این پیشنهاد مورد قبول واقع نگردید. بعداً در نظر گرفتند حکومت مختلطی از عدالتیها [کمونیستها] و جنگلیها تأسیس شود, باز میرزا کوچک خان, اظهار داشت که چون اعضای کمیته عدالت, سالها از ایران دور و به اخلاق محیط آشنا نیستند, باید زمام امور, دست کسانی باشد که از روحیات جامعه, با خبر و آگاه باشند.  پس از مباحثات طولانی, مقررات ذیل, با عدم رضایت و اعتراضات فرقه عدالت تصویب گردید:  1. عدم اجرای اصول کمونیزم, از حیث مصادره و ضبط اموال و الغاء مالکیت و منع تبلیغات.  2. تأسیس جمهوری انقلابی موقتی.  3. پس از ورود به طهران و تأسیس مجلس مبعوثان, هر قسم حکومتی را که نمایندگان ملت پذیرفتند, معمول بشود.  4. سپردن مقررات انقلاب, به دست این حکومت و عدم مداخله روسها در آن.)59  ب. اتحاد اسلام و جنگلیها, روش حکومت بالشویکها را, حفظ اصول اسلامی و بدون درآمیختگی با کمونیستها در حکومت انقلابی, پذیرفته و به برنامه سوسیالیزم, گردن نهاده و مرامنامه رابر این سیاق سامان داده اند, بی هیچ گرایشی به عقیده آنان, آن هم به گونه گذرا و کوتاه مدت, تا هنگامی که تهران فتح گردد و در تهران, برگزیدن هر گونه حکومتی و روشی, بر عهده نمایندگان مردم خواهد بود.  این گزینه و انگاره قرینه ها و نشانه هایی دارد:  1. قرارداد میرزا کوچک خان, با بالشویکها در بندر انزلی, در کشتی کورسک, و بیانه جنگلیها در تاریخ 18 رمضان1338, پس از قرارداد انزلی, نشان گر این معناست.  2. کنگره کسما که به عقیده فخرایی:  (در کنگره منعقده در کسما, به سال 1299 شمسی, روش اجتماعیون را انتخاب و مشی آینده جنگل , روی مقررات مدونی, به مبنای اصول سوسیالیزم, بنیاد نهاده شد.)60  البته اگر بالشویکها و کمونیستهای هوادار آنان, به قرارداد انزلی پای بند می ماندند, با تدبیری که میرزا در پیش گرفته بود, به سود ملت ایران و اسلام تمام می شد, ولی چون بالشویکها, نقشه دیگری در سر داشتند, به قرارداد پای بند نماندند و دیری نپایید که قرارداد از هم گسست و به مفاد آن عمل نشد و باخیانتهای کمونیستها و خنجرهایی که آنان از پشت به میرزا و یاران وی زدند, مجالی برای ثمردهی قرارداد نماند.  ج. شاید پذیرش روش بالشویکها و مرام و مسلک سوسیالیزم و تصویب مرامنامه با گرایش سوسیالیستی, از روی تاکتیک و نقشه بوده است, برای خام کردن بالشویکها و استفاده از آنان در راه مبارزه با استبداد داخلی و استعمار انگلیس و برای جلوگیری از ریزش نیروهای هوادار; امّا ناآشنای به دقایق مبانی و اندیشه اسلامی, و برون رفت از تنگناهای سه مثلث شوم: استبداد, انگلیس و بالشویکها.  این انگاره و گزینه هم, قرینه ها و نشانه هایی در نهضت جنگل دارد که از مطالعه فراز و نشیبهای آن به خوبی به دست می آید و با مبانی اسلامی هم, هماهنگی دارد که در جایی دیگر (در همین شماره, مقاله پاسخ به یک پرسش) به آن پرداخته شده است.  3. از نگاهی دیگر و با درنگ بیش تر روی مرامنامه, می پذیریم که تمام بندهای مرامنامه از اتحاد اسلام و جنگلیهاست, بدون هیچ یک از گمان بَریها و احتمالهای یاد شده, بدین معنی که اتحاد اسلام و جنگلیها , با توجه و بدون این که از اصول و مبانی خود دست بشویند و از ایدئولوژی و مرام و مسلک خود روی برگردانند, این مرامنامه را سامان داده اند و آن دو بندی که به ظاهر شاید به پندار شماری از صاحب نظران, ناسازگار و ناهمخوان با مبانی اسلامی و مبانی اندیشه و فکر جنگلیها و اتحاد اسلام, بنماد, هیچ گونه ناسازگاری ندارند. بدین شرح:  **اتحاد اسلام و تساوی حقوق زن و مرد:**  در بند 9 ماده 2 مرامنامه آمده: تساوی زن و مرد در حقوق مدنی و اجتماعی.  تساوی زن و مرد در حقوق مدنی و اجتماعی, اگر به معنای تشابه, همانندی و یک نواختی باشد, درست نیست و اسلام آن را نمی پذیرد و با مبانی اتحاد اسلام و جنگلیها, به هیچ روی سازگاری ندارد و باید احتمالها و گمان بَریهای پیش گفته, را پذیرفت و به آن گردن نهاد, ولی اگر به معنای برابری باشد و به این معنی باشد که هیچ گونه برتری و امتیازی مردان بر زنان ندارند, درست است و با مبانی اسلامی سازگاری دارد.  شهید مطهری می نویسد:  (باید ببینیم, آیا لازمه تساوی حقوق, تشابه حقوق هم هست, یا نه؟ تساوی, غیر از تشابه است. تساوی, برابری است و تشابه, یک نواختی. ممکن است پدری ثروت خود را به طور متساوی میان فرزندان خود تقسیم کند; امّا به طور متشابه تقسیم نکند. مثلاً, ممکن است این پدر چند قلم ثروت داشته باشد, هم تجارتخانه داشته باشد, هم ملک مزروعی و هم مستغلات اجاری, ولی نظر به این که قبلاً فرزندان خود را, استعداد یابی کرده است, در یکی ذوق و سلیقه تجارت دیده است, در دیگری, علاقه به کشاورزی و در سومی مستغل داری, هنگامی که خواهد ثروت خود را در حیات خود, میان فرزندان تقسیم کند, با در نظر گرفتن این که آنچه به همه فرزندان می دهد, از لحاظ ارزش مساوی با یکدیگر باشد و ترجیح و امتیازی از این جهت در کار نباشد, به هر کدام از فرزندان خود, همان سرمایه را می دهد که قبلاً در آزمایش استعدادیابی , آن را مناسب یافته است.  کمیت, غیر کیفیت است. برابری, غیر از یک نواختی است. آنچه مسلم است, این است که اسلام, حقوق یک جور و یک نواختی برای زن و مرد, قائل نشده است. ولی اسلام, هرگز, امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان, نسبت به زنان, قائل نیست. اسلام اصل مساوات انسانها را درباره زن و مرد , رعایت کرده است. اسلام, با تساوی حقوق زن و مرد, مخالف نیست, با تشابه به حقوق آنها مخالف است.)61  **اتحاد اسلام و روحانیت:**  در بند 18 ماده 5 مرامنامه آمده: انفکاک روحانیت از امور سیاسی و معاشی.  اگر جدایی روحانیت از سیاست, به معنای جدایی روحانیت هشیار, زمان شناس, همه سونگر, آشنای با دقیقه های سیاسی و اجتماعی, پرهیزگار, شجاع, خشماگین در برابر ستم, استعمار, استثمار و استحمار و دفاع گر از مرز و بوم کشور و کیان دین و ناموس مردم باشد, هیچ خردمندی و هیچ انسان دارای اندک شعوری, با جدا بودن این چنین گروهی, با این ویژگیها, از گردونه سیاست, خرسند نیست و تن به آن نمی دهد و این جدایی را کمک به بنیاد ستم و بیداد می داند و به دور از شعور و شمّ سیاسی و میدان دادن به هر گونه ستم, هرزگی, بی قانونی, مرز و ساختار شکنی و استعمار و استبداد.  روشن است که اتحاد اسلام و جنگلیها, با آن کارنامه درخشان, از آغاز , تا فرجام, و آن آگاهی بالا و درک دقیق از جریانها و نقشه های شوم قدرتهای خارجی و ایادی آنان در داخل, نمی توانند در جرگه بی خردان و ناآگاهان به زیر و بمبهای سیاسی باشند, و ناسازگار با شرکت جریان آگاه و دقیق و روشن اندیش و ضد ستم زمان خود, در حرکتهای ضداستبدادی و استعماری.  اتحاد اسلام و دلیر مردان جنگل, آگاهان, خردمندان و شعورمندان زمان خود بودند و در دارا بودن این ویژگیها, زبانزد خاص و عام و دوست و دشمن.  دیگر آن که : از موضع گیریها, برخوردها و نامه های میرزا به شخصیتهای سیاسی زمان خود بر می آید که آن خردمند بزرگ, درهر کسی, از هر فرقه و نژاد, از هر قوم و ملیت, گمان می برد که شاید در او توانی باشد و بتواند در حرکت بزرگ و مردمی جنگل, نقشی بیافریند,او را با آغوش باز به شرکت در این رستاخیز بزرگ مردمی فرا می خواند و از اومی خواست که به جرگه حق بپیوندند و حتی از کسانی که پیشینه ننگینی داشتند و می دانست که پندها و اندرزهایش در آنان اثر نمی گذارد و آنان, روش و منش خود را رها نخواهند کرد و از بستر نرم و راحت, دل نخواهند کند و به جبهه حق نخواهند پیوست, با این حال, می انگارد شاید خداوند در آنان گنجی از شعور و معنی و آرمانهای بلند انسانی ذخیره ساخته باشد و در هنگامه ای برون افتد و به کار آید و سرزمینی را عطرآگین کند; از این روی از آنان می خواهد, به جبهه حق بپیوندند و گذشته خود را جبران کنند و نام نیکی از خود به یادگار بگذارند.62  حال, با آن شعور و این اعتقاد و باور بلند, که در رهبری نهضت جنگل موج می زد و هر تماشاگری را به شگفتی فرو می برد, می توان پذیرفت که در مرامنامه این جریان مقدس, چنین بند سخیف و به دور ازخرد انسانی و کمال انقلابی گنجانده شده باشد؟  افزون بر همه اینها, اتحاد اسلام را روحانیت اصیل, انقلابی, آگاه, پرهیزگار و شجاع بنیان گذارده و نهضت جنگل, به رهبری روحانی آگاه و پرهیزگار و خردمند, پرتوی است از آن خورشید نیم روز.  حال, چگونه ممکن است با نقش آفرینی روحانیت بیدار و آگاه و زمان شناس, آشنای با سیاست و خوگر با زندگی مردم مخالف باشد؟  پس, یا این بند از مرامنامه را دستان آلوده گنجانده و نگاشته اند و یا این که هدف چیز دیگر است.  حرکت و خیزش بزرگ جنگل, با این که از آغاز تا فرجام, در پرتو رهنمودها, تدبیرها وهدایتهای روحانیت اسلام شناس و جریان شناس و آگاه به سیاست و آشنای با سیاستمداران, پوییده و به اوج خود رسیده و هیچ گاه از پرتو این نور درخشان بر کنار نبوده; امّا در برهه ای احساس می کند و با آگاهی از حال و روز روزگار خود, به این نتیجه می رسد: اکنون که حرکت اوج گرفته و پرشتاب به پیش می تازد و باز دارنده ها را یکی پس از دیگری در هم می کوبد و با هرسه اهریمن: استبداد داخلی, استعمار انگلیس و بالشویک خائن, به خوبی دست و پنجه نرم می کند, این مثلث شوم, شماری از روحانیان ناآگاه, واپس گرا و جامد اندیش را, در شهرها, روستاها و قریه های گوناگون برانگیخته و اینان, در کار حرکت و خیزش مردمی خلل پدید می آورند و نهضت را از حرکت و پویش باز می دارند و از این شمار, شماری آگاهانه به جبهه باطل گراییده اند و از استبداد جانبداری می کنند و شماری ناآگاهانه و بر اثر تبلیغات, سخنانی بر زبان جاری می سازند که پیوند مردم را در بحرانی ترین روزها و آنات خیزش, از نهضت می گسلند و در دل و ذهن نیروهای وفادار به جنگل, شک و شبهه پدید می آورند و شماری از نیروهای انقلابی و وفادار به نهضت را دچار ریزش می کنند و به سوی دشمن سوق می دهند و یا به گونه ای به مخالفت خشماگین علیه روحانیت اصیل و عرصه دار, بر می انگیزند, از این روی, اتحاد اسلام, به فکر چاره می افتد و چاره ای که در این روزگار و در چنان حال و روزی, به فکرش می رسد این است که: در برابر این روحانی نماها و دین به دنیا فروشان و آخوندهای درباری و یا روحانیان بیرون از تشکیلات, که به خاطر در جریان امور نبودن و از سیاستهای پشت پرده آگاهی نداشتن, سخنانی بر زبان جاری می کنند که به گونه ای, حرکت مردم را از پیش روی باز می دارند, در مرامنامه خود, این بند را می گنجاند, تا از نقش آفرینی روحانی نماها و روحانیان ناآگاه و درباری و وابسته و بیرون از گردونه نبرد حق و باطل جلو بگیرد و از همه مهم تر در برابر کمونیستها که سخت علیه جنگلیها سمّ پاشی و تبلیغات مسموم به راه انداخته بودند, بتواند بایستد و از بهره برداری کمونیستها از کارکرد و موضع گیری این بدنامان در لباس روحانیت و دین, علیه جنگل و آیین و مرام آن و روحانیت خوش فکر و خوش نام, جلو بگیرد.  کمونیستها, پس از ورود ارتش سرخ به ایران به سال 1299(سال نگارش و تصویب مرامنامه از سوی جنگلیها, یا نسبت دادن آن به جنگلیها) عرصه را بر قهرمانان جنگل, که از استبداد داخلی و استعمار خارجی زخمها خورده بودند, تنگ کردند و علیه جنگلیها و میرزا, دست به تبلیغات و شانتاژهای گسترده زدند, تا آن جا که میرزا , از روی اعتراض رشت را ترک و به فومن کوچید و اعلام کرد:  (مادام که بی تربیتیهای جاری رفع نشود و افراد حزب عدالت, از پرخاش و ستیزه جویی و تبلیغات مردمی دست برندارند, از فومن برنخواهد گشت.)63  شماری از نیروهای جنگل, برای درافتادن با کمونیستها و رهایی از بن بستی که آنان علیه نیروهای مذهبی پدید آورده بودند, فرقه ای به نام فرقه دمکرات تشکیل دادند, 64 تا بتوانند نام دیگری و از روزنه دیگری علیه مرزشکنان کمونیست به تلاش برخیزند و جوانان را از هرز شدن باز دارند.  از این روی نوشته اند:  (جنگلیها, پس از ورود روسهای انقلابی به ایران, برای آن که در مقابل فرقه و مرام کمونیزم, دارای مرام و تشکیلات حزبی باشند, خود را (اجتماعیون) نامیدند و مرامنامه را به اکثریت,تصویب نمودند.)65  **فرجام کار**  میرزا کوچک خان, هیچ گاه و به هیچ روی از آیین و راه خود, که همانا اسلام ناب باشد, آنی دست برنداشت. تا آخرین آنِ زندگی بر همان راهی پویید که آغاز کرده بود. هیچ یک از سه اهریمن شوم: استبداد داخلی, استعمارانگلیس و بالشویکها, با همه دسیسه ها و دستانها نتوانستند او را از مسیر راهی که برگزیده بود, برگردانند و آهنگ او را سست کنند و وی را از تلاش و ستیز علیه قدرتهای بیگانه و ستم داخلی باز دارند. او را همه کسانی که بهره ای از داد و انصاف داشته اند, ستوده و از وی, به بزرگی یاد کرده اند که مردی باایمانی ژرف, اراده ای پولادین و عشقی بی کران به اسلام و سرزمین خود, انقلابی ژرف آفرید و ایران را از چنگ بیگانگان رها ساخت. با پیکار, تلاش, نستوهی, مردانگی, غیوری, دلاوری, روح امید در کالبد مسلمانان دمید و آنان را از افسردگی, پژمردگی رهاند و فهماند که تلاش در راه ایمان, به ثمر خواهد نشست, چه دیر و چه زود و آنچه می ماند و الگو می شود و ملتها را برای همیشه بر می انگیزاند و علیه ستم و بیداد می شوراند, تلاش در راه برافراشتن پرچم حق و ایستادگی از روی عشق و ایمان به خدا, در برابر بیداد و ستم است و مردان به ننگ آلوده و وطن فروش, کف روی آب هستند و خیلی زود از بین می روند و تا همیشه تاریخ از آنان به بدی یاد می شود.  امّا درباره اتحاد اسلام, که آیا تا پایان راه, به همان راه پویید که آغاز کرده بود و یا نه باید گفت: پس از اوج گیریها و شکوه آفرینیها , کم کم از فراز به فرود آمد و به خاطر از دست دادن پیوستگی و به هم بافتگی فکری, رخنه گری چند تن غیر روحانی و از اکثریت افتادن روحانیان ناب اندیش در آن, از پویش باز ماند و آن پرتو افشانی را نداشت و میرزا کوچک خان, در این مرحله (گویا از سال 1337 به بعد) این تهیگاه را خود به تنهایی و با تمام توان پر می کند و روی اسلامی بودن حرکت, بیش ترین تأکیدها را دارد.  ییعنی هسته مرکزی هیأت اتحاد اسلام, دو دوره ناسان را پشت سر گذارده: در دوره نخست, بیش تر اعضای آن علما و روحانیان بوده اند و در دوره دوم, اکثریت با غیر روحانیان بوده است.  فخرایی می نویسد:  (مغز و ثقل جنگل را هیأت اتحاد اسلام تشکیل می داد که افرادش به استثناء چند نفر, همه ازعلما و روحانیون بوده اند.  این وضع, که تعدادی از روحانیون, زمام امورِ کار را به دست گرفته, کارگردانی و رهبری امور انقلاب را عهده دار شده اند, به مذاق عده ای گوارا نیامد و ترتیبی دادند که هیأت اتحاد اسلام, به (کمیته) تبدیل شود, و در نتیجه این تغییر نام, افراد غیر روحانی نیز توانستند به عضویت رسمی هیأت اتحاد اسلام درآیند و اکثریت اعضاء کمیته را به دست آورند.)66  املشی, که تشکیلات قضایی جنگل را اداره می کرده, در این باره می نویسد:  (بعد از دو ماه, به کسماء احضار شدم, وضع را به کلی برخلاف سابق دیدم. جمعی مردم خلق الساعه, فرزندان روز, که در همه زمان و دور دیگ آش پخته جمع می شوند و پزندگان آش را گرفته و محروم می کنند, در کسماء و زرمخ جمع شده, سنگ محبت میرزا کوچک و دسته دیگر, سنگ محبت حاج احمد را بر دل می کوبیدند . از آن جمله میرزا حسن خان کسمایی, آزادی خواه دوره اول مشروطیت, وارد جنگل شد.این دسته تازه وارد و تقسیم بندی آنها مرا به یقین وادار نمود که اینها, مخصوصاً از طرف متنفذین مقیم تهران, مأموریت دارند که به وسیله نفاق , جنگل را منحلّ کنند. اول به هیأت اتحاد اسلام, ایراد لفظی گرفتند و آن را به کمیته تبدیل نمودند….)67  روشن شد که اتحاد اسلام, تا آن جایی که مجال یافت, به راه خود پویید و در پرتو رهنمودهای علمای بزرگ و رایزنی با عالمان خوش نام, در عرصه های گوناگون اجتماعی و خدماتی: راه سازی, مدرسه سازی, مبارزه با قحطی و رساندن آذوقه به جاهایی که مردم از نبود آذوقه در تنگنا بودند, مبارزه با رباخواران, احتکارگران, ساخت و تعمیر مسکن برای بینوایان و تهی دستان , سامان دادن پرورشگاهی برای یتیمان و… به تلاش برخاست و این کارهای مهم راسرلوحه و برنامه خود قرار داد و مهم تر و سرنوشت ساز تر از همه در برابر دشمنان داخلی و خارجی اسلام و مردم ایستاد و قهرمانانه مقاومت ورزید و مردم را, با دوراندیشی و برنامه ریزی دقیق, علیه این تبهکاران شوم, بسیج کرد و حرکت, انقلاب و خیزشی بزرگ و ماندگار بیافریند و با این حرکتها و شورآفرینیها و دلسوزیها و خدمتها برای مردم این مرز و بوم, به همگان نمایاند که خودی است و با بیگانه هیچ پیوند و بستگی ندارد.  **پی نوشت ها:**  1. سردار جنگل, ابراهیم فخرایی/ 96, جاویدان.  2. نهضت روحانیون ایران, علی دوانی, ج73/2, بنیاد فرهنگی امام رضا(ع), به نقل از: امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز, دنسترویل 41/,166.  3.نهضت جنگل, به روایت اسناد وزارت خارجه, به کوشش: رقیه سادات عظیمی 5/, انتشارات وزارت امور خارجه.  4. همان22/.  5. همان26/.  6.(گنجینه اسناد, فصلنامه تحقیقات تاریخی, شماره 35/43, سند شماره 6.  7. همان29/,43, سند شماره25, به نقل از روزنامه ایران. شماره203 رجب 1336 هـ.ق.2/.  8. همان27/.  9. نهضت جنگل, اسناد محرمانه و گزارشها, به کوشش: فتح اللّه کشاورز 56/; سردار جنگل, ابراهیم فخرایی367 ـ 368,451.  10.نهضت جنگل, کشاورز56/ ـ 57.  11. همان56/.  12. مجلّه حوزه, شماره 130/61.  13. نهضت جنگل, کشاورز, به نقل روزنامه جنگل, شماره 28 سال اوّل 1335هـ.ق.  14. مجلّه حوزه, شماره 130/61.  15. نقش سید جمال الدین در بیداری مشرق زمین, محیط طباطبایی113/ ـ 128, انتشارات دارالتبلیغ اسلامی.  16. همان 102/ ـ 103.  17. همان 106/ ـ 120.  18. نهضت روحانیون ایران, علی دوانی, ج113/2 ـ 114.  19. نقش سیدجمال الدین در بیداری مشرق زمین 121/.  20. سردار جنگل22/ ـ 23.  21. همان23/.  22. همان 24/,گنجینه اسناد 52/ , به نقل از: جریده ستاره ایران, شماره 46, سوم ذیحجه2/1335 ـ 3.  23. سردار جنگل24/.  24. تاریخ انقلاب جنگل, به روایت شاهدان عینی, محمد علی گیلک30/ ـ 31, نشر گیلکان, رشت.  25. همان 35/.  26. گنجینه اسناد 52/, به نقل از جریده ایران, شماره 46, سوم ذیحجّه 1335.  27.تاریخ انقلاب جنگل, گیلک 330/ ـ 331.  28. همان 134/.  29. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران, ملک الشعراء بهار, ج167/1,پاورقی, امیر کبیر.  30. سردار جنگل464/.  31.دکتر حشمت و اندیشه اتحاد اسلام در جنبش جنگل, سید محمد تقی میر ابوالقاسمی 34/, نشرندا.  32.تاریخ انقلاب جنگل, 134/.  33. سردار جنگل, 145/.  34. قیام جنگل, یادداشتهای میرزا اسماعیل جنگلی, خواهرزاده میرزا کوچک خان, با مقدمه و کوشش اسماعیل رائین 78/ ـ 77, جاویدان.  35. تاریخ انقلاب جنگل 137/.  36. همان 139/.  37. سردار جنگل26/.  38. همان 37/.  39.تاریخ انقلاب جنگل 61/.  40. همان 65/ ـ 66, به نقل از : روزنامه جنگل, شماره 15.  41. سردار جنگل 26/.  42. همان 27/.  43. سردار جنگل, 545/.  44. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران, ج167/1.  45. همان.  46. گنجینه اسناد, فصلنامه تحقیقات تاریخی, شماره 102/43. بهار در اشعار خود, از نهضت جنگل به عنوان دوست دزدان یاد می کند.  47. زندگی سیاسی احمد شاه, حسین مکی 110/ ـ 113,امیر کبیر.  48. گنجینه اسناد, فصلنامه تحقیقات تاریخی, شماره 102/43; زندگی سیاسی احمد شاه 113/.  49. قیام جنگل 16/ ـ 18.  50. از صبا تا نیما, یحیی آرین پور, ج204/2, زوّار.  51 . ظهور و سقوط سلطنت پهلوی, ج2 / 243, انتشارات اطلاعات.  52 . خاطرات نورالدین کیانوری/ 414, انتشارات اطلاعات.  53 . سردار جنگل, 51 ـ 52, به نقل از روزنامه جنگل, شماره 28.  54 . گنجینه اسناد, فصلنامه تحقیقات تاریخی, شماره21/43.به نقل از روزنامه جنگل, شماره 27/.  55 . قیام جنگل 167/ ـ 168.  56 . همان 170 ـ 171.  57 . همان 201/.  58 . همان 190/.  59 . همان 137/ ـ 139.  60 . سردار جنگل 52/.  61 . نظام حقوق زن در اسلام, شهید مطهری 144/,صدرا.  62 . قیام جنگل 235/, نامه میرزا به رشید الممالک.  63 . سردار جنگل 269/.  64 . تاریخ انقلاب جنگل 290/.  65 . همان 526/.  66 . سردار جنگل 96/ ـ 97.  67 . دکتر حشمت و اندیشه اتحاد اسلام 62/ ـ 63. |

**میرزا، نُماد حوزه شیعه**

**پدید آورنده : سیدعباس رضوی**

|  |
| --- |
| صفحه 106  روحانیت آگاه, در درازنای تاریخ اسلام و تشیّع, مهم ترین پشتوانه استقلال سیاسی و جغرافیایی سرزمینهای اسلامی بوده است و ستیزها و تلاشهای آزادی خواهانه و ضداستبدادی, در جای جای سرزمینهای اسلامی, بویژه آن جاها که شعله های تشیّع افروخته بوده, بیش تر ریشه در این پایگاه داشته است.  در تاریخ ایران, هرگاه عزت و حرمت مردم, از سوی حاکمان خودسر و هوسران لگدکوب شده, یا استقلال و تمامیت ارضی ایران, به خطر افتاده است, عالمان آگاه و مبارز, قدم پیش نهاده و با شور و حرکتی قهرمانانه و بهنگام, توده ها رابرای رویارویی با استبداد ویورش بیگانگان بسیج کرده اند. جنبش تنباکو, نهضت مشروطه, قیام سید عبدالحسین لاری, مقاومت علمای تنگستان علیه سلطه پلیس جنوب و… نمونه ای از این خیزشهاست. اگر این مبارزه ها و ستیزها و رویاروییهای پی گیر و فداکارانه نبود, ایران, اکنون بر جای نبود و طعمه دیگران بود و عزت و حرمت آن پایمال بیگانگان.  ( 107 )  قیام میرزا کوچک خان نیز, از پایگاه مقدس روحانیت برخاست واز این چشمه جوشید و سرچشمه گرفت و توانست در برهه ای حساس و بحرانی, دشمنان خارجی و مستبدان داخلی را از رسیدن به هدفها و برنامه های شوم خود, بازدارد و ناکام گرداند و سدی پولادین در راه فزون خواهیهای بداندیشان و بیگانگان بر پا دارد و پرچم استقلال ایران را بر فرازد.  حرکت میرزا برآمده از آموزه ها و تربیتهای ویژه حوزوی بود. عمل به وظیفه ها و مسؤولیتهای دینی او را بر آن داشت که درس و بحث را ازحجره های مدرسه به کوه و جنگل بکشاند و بحثهای دفاع, جهاد, امربه معروف و نهی از منکر, تولّی و تبرّی را از ذهن به خارج بکشاند و در عرصه و میدان عمل, آنها را عرضه بدارد. دستورها و فرمانهای اجتماعی اسلام را به مرحله آزمون در آورد.  میرزااز آغاز تا انجام کار, از زیّ طلبگی و نهاد حوزوی خود جدا نشد و ریشه های خیزش پربرکت نهضت جنگل را از کان تقوا و دانش حوزه, همه آن, سیراب می کرد و سرانجام در راه به کرسی نشاندن رسالت پرشکوه دینی خود, از جان مایه گذاشت. روحش بلند آشیان باد.  رسالت این نوشته, نمایاندن بیش از پیش پیوندهای حوزوی میرزا کوچک خان است و پاسخ به کسانی که بر این پندارند: میرزا به جز مدتی کوتاه پرداختن به درس و بحث, پیوند و بستگی با حوزه ها نداشته و حرکت و خیزش او, از حوزه ها سرچشمه نگرفته و حرکت دینی ـ حوزوی به شمار نمی آید.  زندگی علمی میرز  ییونس, معروف به میرزا کوچک خان, در مدرسه حاج حسن صالح آبادی رشت به فراگیری دانش پرداخت.1گامهای نخستین را در این مدرسه برداشت پس از آموختن ادبیات فارسی, عربی, صرف, نحو و قرآن به جرگه طلاب مدرسه مسجد جامع که از سطح بالاتر در ارائه درسها برخوردار بود,رفت و  ( 108 )  شروع به فراگیری کرد.2  هوش و استعداد سرشار میرزا, سبب شد در مدت کوتاهی بتواند گامهای بلندی بردارد و پایه آگاهیهای خود را بالا ببرد وبه گونه رسمی در سلک رسته روحانیت در آید و عکسهایی از میرزا با لباس روحانی, که با همشاگردیها گرفته, در دست است.3  این مدرسه, سرچشمه شد برای رویش انسانهای والا و کارآمد و انقلابی و نقش آفرین در عرصه های گوناگون عزت آفرینی. بسیاری از درس آموختگان این مدرسه به نهضت جنگل پیوستند, و نقشهای درخور ستایشی آفریدند و در تاریخ حرکتها و خیزشهای ضدّ ستم, نامشان جاودانه شد.  از آن جمله اند: میرزا اسماعیل جنگلی, خواهرزاده میرزا, که نقش پراهمیتی در جنگل بر دوش داشت. و شیخ حسن فداکار, از دست اندرکاران روزنامه جنگل که پس از میرزا مرجع مردم در بست و گشاد کارهای قضائی بود.  شیخ علی شیشه بر, به همراه شیخ حسن زرگر در فراهم آوری اسلحه برای نهضت تکاپو داشت.  محمودرضا طلوع,4 و مسعودالحکماء در عرصه تعلیم و تربیت و آموزش نوجوانان دست اندرکار بود.5  اسماعیل دهقان زاده در اداره روزنامه جنگل, نقش داشت.6  و….  میرزا کوچک خان, پس از چندی برای دستیابی به مدارج بالاتر, از رشت به تهران هجرت کرد. در آن روزگار, تهران از کانونهای بزرگ علمی و فرهنگی بود و استادان برجسته و شایسته ای در ده ها کانون علمی در کارآموزاندن فقه و اصول, ادبیات, حکمت و ریاضی به علاقه مندان و جویندگان دانش بودند.  ( 109 )  او در تهران به کامل کردن دانستنیهای خودپرداخت و در دانش حوزوی پیشرفت درخور توجهی پیدا کرد.  (بداشتن نیروی اراده و آزادمنشی و قوه استدلال و قدرت تفکر در میان طلاب معروف بود.)7  از مجالهای آموزشی و استادان سرآمد و با تجربه استفاده ها برد و در گسترش و ژرفا بخشیدن به دانش خود کوشید.  او در مدرسه های محمودیه, فخریه8 (یا مدرسه مروی) و صدر تهران,9 تحصیل کرده است:  (میرزا کوچک خان, پیش از آن که زعامت انقلابیون جنگل را بر عهده بگیرد, در این مدرسه (محمودیه), که به کلبه علوم قدیم شهرت داشت, کسب دانش می کرد.)10  در دوران تحصیل میرزا در مدرسه محمودیه, سرآمد استادان مدرسه, شیخ عبدالنبی نوری, بود.11وی از شاگردان برجسته میرزای شیرازی بود و در تدریس فقه واصول یگانه روزگار خود به شمار می رفت:  (…در آن موقع تنها مرجع تقلیدی که در تهران بود, مرحوم شیخ عبدالنبی نوری به شمار می رفت.)12  شیخ عبدالنبی , بسیار با مردم حشر و نشر داشت و بر این باور بود که عالم دینی نباید تنها به تبلیغ و تدریس بسنده کند, بلکه می باید در برطرف کردن گرفتاریها و سر و سامان دادن به کارهای مردم بکوشد و خود در رفتار نیز چنین بود و ایشان را به عنوان پشتیبان رنجدیدگان و محرومان می شناخته و می ستوده اند.13  بزرگان بسیاری, از جمله آقای مرعشی نجفی, در مدرسه محمودیه, از محضر علامه نوری بهره برده اند.مدرسه محمودیه, از نظم و روش آموزشی و  ( 110 )  تربیتی دقیق و برنامه ریزی شده ای برخوردار بوده است. بر اساس وقف نامه, طلاب نیک اندیش و کوشا و درسخوان, باید پذیرش می شده اند; طلابی که از هرگونه بیهوده کاری بپرهیزند و تلاوت و قراءت قرآن را, به اندازه یک حزب, در برنامه کاری خود قرار دهند:  (طلبه باید متقی و طالب علم و مشغول به تحصیل علوم فقهیه شرعیه… باشد و شرط است که تحصیل او, حکمت فقط نباشد… مگر آن که یک دوره فقه واصول را دیده باشد و…و نیز جمعی که خود را به شکل طلبه می نمایند… حق سکونت این مدرسه ندارند.)  دوره تحصیل مدرسه, که بیش تر درسهای آن را فقه و اصول پوشش می داد, دوازده سال به درازا می کشید.طلاب, هر چند گاه, باید در آزمون شرکت می جستند.و کسانی که نمی خواستند خود را با برنامه های تربیتی و درسی مدرسه هماهنگ سازند, از آنچه که مدرسه ارائه می داد از کمک هزینه و برنامه های آموزشی ویژه, بی بهره می شدند.  طلاب, افزون بر درس و فراگیری دانشهای بایسته و مورد نیاز, درکارها و برنامه های مدرسه, شرکت داده می شدند. از باب مثال, نظارت بر دست اندرکاران مالی بر عهده طلاب بود14 که این حرکت بر سلامت گردش امورمالی کمک شایانی می کرد و به طلاّب تجربه می آموخت که در عرصه های اجتماعی به کارشان آید.  مدرسه فخریه, از مدرسه ها و کانونهای علمی برجسته بود و دانشهایی چون: منطق, فقه , حکمت و ریاضیات, در آن, آموزانده می شد. در آن هنگام, استادان مشهوری چون ملاعبدالرحیم نهاوندی, میرزا ابوالقاسم کلانتر و… درس می گفتند.15 در وقف نامه این مدرسه نیز بر بایستگی کوشایی  ( 111 )  طلاب و تلاش آنان برای پرورش روح و توجه به قرآن تأکید شده است:  (…و هرگاه کسی است که نباید درس بخواند در تدریس و تألیف کوتاهی ننماید… و هریک از طلبه با عدم عذرشرعی هر روز اقلا یک حزب کلام اللّه مجید تلاوت کند.)16  میرزا در کانون فروزان تربیتی این مدرسه ها, با اثرپذیری از سیرت پارسایان:  شیخ عبدالنبی نوری و سید حسن مدرس, گامهای بلندی در آراستگی نفس برداشت و در بین همگنان, به پارسایی و وارستگی و اخلاق و رفتار نیک و خلق و خوی خوش, مهربانی, مهرورزی, همراه و همگام با ستم دیدگان و علیه ستم پیشگان شهره بود:  (…از لحاظ اجتماعی مؤدب و متواضع و خوش برخورد و از جنبه روحی, عفیف و با عاطفه و معتقد به فرائض دینی و مؤمن به اصول اخلاقی.)17  ییاران دوران مدرسه او را به ویژگیهای عالی اخلاقی ستوده اند:  (هر کس, به دیگری تعدّی می کرد, یا کم ترین اجحاف و بی اعتدالی روا می داشت, مشت میرزا, بالای سر متعدی بلند می شد و تجاوز دانش آموزان دینی را, مطلقا, به حقوق یکدیگر, چه در داخل و چه در خارج از آن, بی کیفر نمی گذاشت.)18  عبداللّه مستوفی می نویسد:  (در جوانی, طلبه علوم دینی بوده است, وارد سیاست شده, و با  ( 112 )  اخلاق نیک جبلّی خود, که از تعلیمات مذهبی, پاک تر و صاف تر هم شده بود. عده ای دور خود جمع کرده و مدت چهار ـ پنج سال, یک ناحیه مهم کشور را, تا حدّی از تعدی و تجاوز خارجی حفظ کند.)  این بلندی روح و پاک سرشتی و اخلاق متعالی را, نه در مدرسه, و درگاه راحت و در روزگار بی کشاکش طلبگی, که در گرماگرم ستیز با استبدادیان و بیگانگان حریم نشناس نیز , در اوج خود, پاس می داشت و به آن مدارمقدّس ره می پویید:  (این مرد پاک, مساوات مسلمانی را در تمام کارهای خود, کاملاً رعایت می کرده و با افراد خود یک جور غذا می خورد و یک جور لباس می پوشیده و هیچ گونه داعیه و علاقه ای حتی به خانه و زن و فرزند هم از خود نشان نمی داد و همواره, فکرش این بوده که قدرتی را که روزگار, برایش تدارک دیده است, در راه خیر جامعه به کار اندازد.)19  همیشه و همه حال, جان و روح و دانش را با همه آیات روح انگیز قرآن جلا می داد و زنگارهای روح را با چشمه قرآن می زدود. گفته اند: 20 همیشه بین دو نماز آیات شریفه زیر را زمزمه می کرد:  (و من یتوکّل علی اللّه فهو حسبه.) طلاق30  هرکس به خدا توکل کند, بسنده اوست.  و می خواند:  (قل اللّهمّ مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممّن تشاء, وتعزّ من تشاء وتذلّ من تشاء بیدک الخیر انّک علی کلّ شیء قدیر.) آل عمران 26  ( 113 )  بگو بار خدایا, تو دارنده ملک و خداوند پادشاهی هستی, به هر کس بخواهی پادشاهی دهی, و از هر کس خواهی, پادشاهی ستانی, هر که را خواهی عزیز می کنی و هر که را خواهی ذلیل می گردانی . همه نیکیها به دست توست که تو بر هر کاری توانا هستی.  و با آیه شریفه زیر اُنسی جانانه داشت و ورد زبانش بود و گویا همیشه آرزو داشت که از این سرای به سرای جاودانه رخت کشد:  (ولا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل اللّه امواتاً بل احیاء عند ربّهم یرزقون.)آل عمران 169  مپندار آنان که در راه حق کشته شدند, مرده اند, نه, بلکه نزد خدای خویش زنده و روزی داده می شوند.  پاک بود و پاک زیست, قانع بود و از آزمندی به دور و هر افسونی در او ناکارآمد:  (انگلیسیها, در این چهار پنج ساله رفت و آمد خود, از کنار قوه جنگل, البته به فکر بندو بست با میرزا کوچک خان,هم افتاده و شاید بدشان نمی آمد که با میرزا کوچک خان هم, بند و بستی, نظیر قرار و مدار با رضاخان افسر قزاق بکنند, منتهی, میرزا کوچک خان, به افسون آنها فریفته نشده و از راه وطن پرستی و دیانت, از برآوردن تقاضای آنها, تن زده است.)21  به مبادی دین سخت پای بند بود و در هیچ حالی, از انجام فریضه های دینی, کوتاهی نمی ورزید و زیستی ساده و زاهدانه داشت:  (میرزا کوچک خان, در پاکدامنی و ایمان به مبادی دینی و انجام وظایف مذهبی, شهرت بسزایی داشت و در تمام دوره مجاهدت  ( 114 )  و جنگها, نماز و روزه در او ترک نمی شد و حتی پس از آن که در جرگه مجاهدین مشروطه خواه وارد شد, از گرفتن جیره و مواجب, خودداری کرد و به مختصر عایدی که داشت, قناعت نمود.)22  این زیست ساده و زاهدانه که از مدرسه داشت و حجره طلبگی و پارسا مردانی که او را در همه آنات زندگی الگو بودند, در حساس ترین و سرنوشت سازترین آنات زندگی او را به کار آمد, از جمله:  عبداللّه مستوفی می نویسد:  (ماژورنوئل… از اشخاصی بوده که انگلیسیها برای فریفتن میرزا کوچک خان, به جنگل فرستاده بودند. ولی میرزا, فریب آنها را نخورده و ماژور را در جنگل حبس کرد.تا بعدها, به موجب قرارداد مسالمت بین قوای جنگل و انگلیسیها, از زندان میرزا خلاص گشت.  ماژورنوئل, عملیات خود را در جنگل, پنهان نمی کرد, چنانکه از اعتراف به رشوه دادن خود به خوانین بختیاری هم, استنکافی نداشت.  بعد از مراجعت رضاشاه پهلوی از کرمان, خود ماژور برای من نقل می کرد که در روز شرفیابی اعلیحضرت, از من پرسیدند: شما به چه منظور, به خانهای بختیاری رشوه می دادید؟  عرض کردم: برای این که مانع اقدامات ما در کارهای نفت جنوب نباشند.  فرمود: امروز هم از این قماش کارها می کنید؟  عرض کردم: امروز کشور ایران, سرپرستی مثل اعلیحضرت  ( 115 )  همایون شاهنشاهی دارد, دیگر حاجتی به این خرده کاریها نداریم!)23  پرورش یافته حوزه و دامن پارسایان است که چنین سرفرازانه از گرفتن هر پیشکشی و پذیرش کرسی قدرتی و جاه و مقامی, و آینده راحتی و آرامش خیالی, سرباز می زند و بسان سران بختیاری و رضاخان قزاق, به لجن دنیا و چرک دست بیگانگان خود را نمی آلاید و وطن و سرمایه ها و ذخایر و گنجینه های آن را و از همه مهم تر, ملت شریف ایران را به رایگان در اختیار دزدان و چپاولگران و غارتگران بین المللی و انگلستان غارت گر وا نمی گذارد.  آموزه های سیاسی و اجتماعی  درمدرسه های آن روز تهران, افزون بر ادبیات و فقه و اصول, ریاضیات و حکمت نیز به جویندگان دانش و طالب علمان, آموزش داده می شد. درس ریاضی و فلسفه به باروری و روشنگری ذهنها و تواناسازی بنیادهای آن می افزود و بدانان کمک می کرد افقهای گسترده تری از دانش و بینش را بنگرند و فراروی و چشم انداز اندیشه خود بنمایانند و به افکار و اندیشه های ژرف تری درباره انسان و جهان دست یابند.  فقه سیاسی و اجتماعی در حوزه تهران, جایگاه والایی داشت و روشن تر و همه سویه تر و ژرف تر از دیگر حوزه های علمی بود. این, از آن روی بود که بسیاری از دست پروردگان میرزای شیرازی و تربیت شدگان مکتب سامرائی, در تهران به کار علمی و اجتماعی مشغول بودند و کسانی مانند شیخ عبدالنبی نوری, سید محمد طباطبایی, شیخ فضل اللّه نوری, آشتیانی, میرزا عبدالله نجم آبادی, شیخ عبدالنبی تهرانی, شیخ هادی تهرانی و… از شاگردان میرزا و تربیت شدگان مکتب سامرائی, در حوزه تهران, پرتوافشانی می کردند و بسان چشمه ای گوارا و زلال در دشت سینه ها, جاری بودند و اندیشه های  ( 116 )  سیاسی اسلام را ژرف و دقیق, برای طلاب بیان می کردند و آنان را برابر معیارهای روشن و بی ابهام اسلام, به مسؤولیتهای اجتماعی و جایگاه عالمان دین متوجه می ساختند. سید محمد طباطبایی, از شاگردان میرزای شیرازی در پرورش فکری طلاب کوشش داشت و بدانان آگاهی می داد که در نشر عدالت اجتماعی و پیاده کردن دستورها و فرمانها و آموزه های اسلام در جامعه بکوشند و برای انجام این مسؤولیت بزرگ ضرورت دارد طلاب خود را با آگاهیهای جدید روزگار بیارایند.  به طلاب سفارش می کرد: افزون بر درسهای رسمی حوزه, علوم جدید: مانند حقوق بین الملل, علوم ریاضی, زبان خارجه و دانش تاریخ را نیز یاد بگیرند, تا در پرتو آشنایی بهتر با جهان, در دام ترفندها و دسیسه های بیگانگان گرفتار نشوند و با آگاهیهای اسلامی ژرف تر, به آزادی دست یابند.  طباطبایی, پرورش یافته مکتب سامرا و شاگرد برجسته میرزای شیرازی, در یکی از سخنرانیهای شورانگیز و حماسه آفرین خود در جمادی الاولی 1324, به بیان دردهای خانمان سوز می پردازد و درمان آن را ریشه کن کردن استبداد, بیداری مردم و قانون می شمارد و با بیانی آتشین, برابر معیارها و آموزه های اسلامی, شعله های ضداستبدادی را در سینه ها می افروزد و اخگر به جانها می افکند و جانهای آماده را شعله ور می سازد و از جمله, کسانی مانند میرزای خوش سیرت و خوش باطن را به آتشفشانی دگر می کند و در وجود او شعله هایی را می افروزاند که همه قدرتهای جهان دست به یکی می شوند, نمی توانند این آتشفشان را فرو نشانند.  اکنون, آن سخنرانی داد آفرین بیداد سوز, بیدارگر ِشعله افروز را, که در روزگار خفقان و در اوج بیدادگریهای خاندان قاجار, بر زبان عالمی نامور و بیدارگری معجزه آفرین جاری شده, فرا روی می گذاریم,تا هم ما و هم شما به خوبی دریابیم در حوزه دینی تهران, چه شعله هایی افروخته بوده و چه جانهایی شعله ور بوده اند و چه چشمه های گوارایی در دشت و دمن جاری بوده و میرزا از کدام سرچشمه سیراب شده و کدامین اخگر و به دست کدامین اخگرافروز در جان او افتاده و او را به چنین آتشفشانی دگر ساخته است که آن چنان مردانه در برابر بیداد ایستاده و آن چنان بی باکانه قدرتهای بزرگ آن روزگار را به سُخره گرفته و در باتلاق خود ساخته فرو برده است:  (اعوذ باللّه من الشّیطان الرجیم  ییا داود انّا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین النّاس بالحق ولاتتّبع الهوی فیضلّک عن سبیل اللّه.  ییعنی: ای داود, به درستی که گردانیدم تو را جانشین در روی زمین. یعنی تدبیر امور عباد را در کف با کفایت تو نهادیم.پس حکم کن میان مردمان به راستی و درستی, یعنی بر وفق امر ما, اشیاء را در موضع خود وضع نما و پیروی مکن هوای نفس و آروزهای آنان را, که اگر تابع نفس شوی و به خلاف حق حکم کنی, پس گمراه سازد تو را هوای نفس و بگرداند تو را از راه خدا و طریق حق, که آن جاده شریعت و قانون خدایی است.  خداوند حکم می فرماید بر آن که: مردم به طریق عدل رفتار نمایند. انبیاء و اولیاء مردم را واداشتند به عدل. با این که عدل و مساوات تکلیف اولیه انسانیت است و بقاء نوع منوط به عدل است و در قرآن و اخبار معصوم تأکید شده است به عدل:  انّ اللّه یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل انّ اللّه نعما یعظکم به انّ اللّه کان سمیعاً بصیراً.  ییا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین للّه شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنآن قوم علی الاّتعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوااللّه انّ اللّه خبیر بما تعملون.  امروز کفار و ملل اجانب طریق عدل را مسلوک داشته اند, ما مسلمانان از طریق عدل منحرف شده ایم. یا ظالم و ستمکاریم و یا معاون ظلمه می باشیم.  هشت ماه, بلکه زیادتر می باشد که به جز این یک کلمه عدل دیگر چیزی نگفته ایم. درخلوت و جلوت, در بالای منبر, در مسجد و خانه واضح و آشکار, صراحة و علناً این کلمه را گفتیم و از دولت تا کنون جز عدل چیزی نخواسته ایم. حالا بعضی می گویند ما مشروطه طلب و یا جمهوری طلب می باشیم. به خدای عالمیان و به اجداد طاهرینم قسم است که این حرفها را مردم به ما می بندند. اگر گفتیم معدلت می خواهیم, غرض این بود که مجلسی تشکیل شود و مجلس و انجمنی داشته باشیم که در آن مجلس به داد مردم برسند, و بدانند که این رعیّت بیچاره چه قدر از دست ظلم حکام ستم می کشند و به چه اندازه نفوس و عرض رعیت از ظلم دیوانیان در سال تلف می شوند.  ما نگفتیم پادشاه نمی خواهیم, ما نگفتیم دشمن پادشاه می باشیم. مکرر, چه در حضرت عبدالعظیم و چه در شهر و چه در منبر, تمام را از این پادشاه اظهار رضایت کردیم. الحق و الانصاف پادشاه رؤف و مهربان و رحم دل می باشد و اگر عدالتخانه بر پا شود در عهد این پادشاه رؤف و رحم دل می باشد, اگر اصلاحی شود در زمان این پادشاه مسلمان خواهد شد, حالا مرض و ناخوشی و علت و بی حالی مانع باشد ربطی به او ندارد.  ولی, آنچه داد کردیم و آنچه نوشتیم, تمام را به عکس حالیش کردند, و گفتند مردم تو رانمی خواهند و غرض شان عزل شاه می باشد, و حال آن که به تمام انبیاء و اولیاء قسم است که به جز مجلسی که جمعی در آن باشند که به درد مردم و رعیت برسند, کاری دیگر و غرضی نداریم, قدری که سخت می گیریم, می گویند: مشروطه و جمهوری می خواهند, زمانی که سکوت می کنیم, می گویند: آقایان زیر زانویی گرفته اند که دیگر صدایشان بریده شده است. یک دفعه می گویند بیست هزار تومان گرفته اند, یک دفعه می گویند مقصودشان مدرسه خان مروی است. آخر ای مردم فکر کنید مدرسه خان بر فرض که به متولی شرعی برگردد, چه به درد ما می خورد؟  اگر زیر زانویی می خواستیم, تا به حال صد مرتبه کار گذشته بود. به خدا قسم است که این مطالب و شایعات دروغ است, مدرسه را می خواهیم چه کنیم؟ قصد ما عدل و رفع ظلم است که رعیت از دست نرود. مردم به خارجه پناه نبرند, مملکت خراب نشود. از بس که حکام ظلم و ستم به مردم می کنند, می ترسم رفته رفته رعیتی باقی نماند.  ییک سال است اهل فارس متظلم اند, چندین تلگراف کرده اند, جواب ندادند, حال یک ماه است دکاکین را بسته اند. در این خصوص کراراً عریضه به شاه نوشتیم,جوابش را اتابک نوشته و شاه هم دستخط کرده است که املاک مال دولت است و به شعاع السلطنه مرحمت کردیم, رعیت حق گفت و گو ندارد و به علاءالدوله, که حاکم فارس شده است, حکم کردیم که رسیدگی نماید.اعظام الممالک که جواب را آورد, به او گفتم: شاه خالصه فارس را داده است به شعاع السلطنه, نه املاک مردم را, شعاع السلطنه, هر ملک خوبی را در فارس تصرّف کرده است. صاحب ملک عارض شده که این ملک است, نه خالصه, مطالبه سند کرده اند از متصرف.  اگر صاحب ملک قباله نداشته است, که ملک او را به بهانه خالصه تصرّف کرده اند و اگر اظهار قباله و حکم شرعی کرده است, اسناد او را گرفته و پاره کرده اند. هرکس هم از طرف دولت برود به فارس, ملاحظه پسر شاه را می کند. گفتم صحیح و مناسب این است که خود درباریان رسیدگی نمایند و در دفتر و کتابچه خالصه جات رجوع نمایند و صحیح نیست که این گونه به اهالی فارس رفتار شود و اگر رعایای فارس, مأیوس شوند خوش آیند نخواهند بود. جواب دادند شاه دستخط فرموده که املاک را دادیم به شعاع السلطنه و باید بر طبق دستخط عمل شود.  گفتم: همین دستخط را در جواب اهالی فارس مخابره می کنم. گفت مخابره کنید.باز سه مرتبه پیغام دادم که اگر این دستخط به اهل فارس برسد نتیجه خوشی نخواهد داشت. جواب دادند که جواب همین است که گفتیم, ما هم تلگراف کردیم.  همین که اهالی فارس دیدند که این گونه جواب آنها رادادند به قونسولخانه انگلیس پناهنده شدند. آنچه نباید بشود شد.  حالافارس هم از دست ما رفت. نه تنها فارس خواهد رفت, بلکه تمام بنادر و سرحدات ایران رفته است. اگر این مطالب را به طوری که ما می گوییم به شاه بگویند و برسانند, گمان ندارم که کارها این شکل بشود. از قراری که یکی از اهل درب خانه نقل کرد و می گفت: آنچه شماها می گویید به شاه نمی رسانند, و اگر بعض اوقات به عرض شاه برسانند, می گویند که اینها شاه را نمی خواهند, اینها جمهوری طلب می باشند.واللّه به خدا و به اجداد طاهرینم و به صد و بیست و چهارهزار پیغمبر قسم است که مقصود ما یک کلمه عدل است; مگر در مملکتی که پادشاه هست نباید مجلس عدلی بوده باشد؟ این یک مشت مردم بیچاره ایران به که عرض و داد کنند. شماها نمی دانید که در ولایتها این حکام چه ظلمها می کنند. رعیت بیچاره ایران خودش و اهل وعیالش باید نان ذرت و جو بخورند که مالیات دیوان را بپردازند, نه رعیتی باقی مانده و نه در خزانه پادشاه چیزی موجود است.  پادشاه, به واسطه خزانه, پادشاه خواهد بود, و خزانه معمور نمی شود, مگر به واسطه آبادی مملکت, و مملکت آباد نمی شود مگر به واسطه عدل.  حکایت قوچان را مگر نشنیده اید, که پارسال زراعت به عمل نیامد و می بایست هر یک نفر مسلمان قوچانی, سه ری گندم[دوازده من به وزن تبریز] مالیات بدهد.  چون نداشتند و کسی هم به داد آنها نرسید, حاکم آن جا, سیصدنفر دختر مسلمان را در عوض گندم مالیات گرفته, هر دختری به ازاء دوازده من گندم محسوب و به ترکمان فروخت. گویند بعضی از دخترها را در حالت خواب از مادرهایشان جدا می کردند, زیرا که بیچاره ها راضی به تفرقه نبودند.  حالا انصاف دهید! ظلم از این بیش تر تصور می شود. همه جا خراب است. از تهران بگذرید, هر چه باشد پایتخت است, به ملاحظه ما هم باشد چندان متعرض نمی شوند. در سایر ولایات نه رعیتی مانده و نه مالی مانده, چیزی نگذرد که تماماً خودشان را از دست این ظلمها به روس و انگلیس خواهند بست. خداوند خودش رحم کند, هر چه ما داد می کنیم به خرج نمی رود و مردم نمی فهمند که غرض ما غرض شخصی نیست. واللّه به خدا و انبیاء و اولیاء قسم است اگر مجلسی باشد, هم به جهت دولت خوب است و هم برای ملت و رعیت; اما کو کسی که بفهمد. اگر هم هزار مرتبه در بالای منبر بگوییم و فریاد کنیم که نخواهند فهمید.  ای مردم بدانید و بفهمید همه شماها مکلفید به رفع ظلم. در زمان حضرت امیرالمؤمنین, علیه السلام, اهل مصر خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) شکایت از عمال عثمان کردند. حضرت فرمود:عده مظلومین زیادتر است یا عده ظالمین؟ عرض کردند: عده مظلومین زیادتر است.  فرمودند: پس سبب ظلم خودتان می باشید.  عارضین مقصود را درک کرده جمع شدند و عثمان را از بین برداشته, عمال عثمان را از کار انداختند و ریشه ظلم را کشیدند.  اینک به شما اعلام می دهم: امروز هم باعث ظلم یک نفر شده است که اتابک باشد, او را علاج کنید. شاه رؤف و مهربان و مریض است, راضی به ظلم و تعدی نیست, خبر از مملکت ندارد.  آه, چه کنیم که همین مقصود و حرفهای مرا نمی فهمید و عمل نمی کنید, گوش به موعظه و نصیحت نمی دهید, کوکسی که بفهمد؟  حکایت ما و شما, حکایت آن واعظ است که در بالای منبر موعظه می کرد و در پای منبرش یکی ازهمه بیش تر گریه می کرد و به سر و سینه می زد.  واعظ به مردم گفت: خوب است همه شماها مثل این مرد چیز بفهمید و متعظ و متأثر شوید. ببینید این مرد چگونه گریه می کند و چطور موعظه و پند در او اثر کرد, پس معلوم می شود که این مرد پیر چیز فهم و عاقل و باشعور است.  آن مرد گفت:واللّه من هیچ نمی فهمم که آقای واعظ چه می فرمایند.  مردم گفتند: پس برای چه گریه می کنی و بر سر و سینه می زنی؟  گفت: از فراق, از فراق, از جدائی, از جدائی.  مردم گفتند: خوب است واضح تر بگویی و سبب فراق و گریه و زاری خود را به ما نقل کنی.  گفت: سبب گریه من این است: وقتی که آقای واعظ حرف می زند ریشش تکان می خورد و من به یاد بزی که داشتم می افتم که آن ریشی داشت مانند ریش آقای واعظ و تکان می خورد و می لرزید مانند ریش آقا.  حالا شما هم در پای این منبر که موعظه مرا ظاهراً استماع می نمایید, هر کدامی, به خیال کارهای شخصی خودتان می افتید.  بلی, بعضی در این مجلس می باشند که می فهمند من چه می گویم, ولی آنها هم که چیزی از آنها ساخته نیست و کاری از دست آنها بر نمی آید و نمی توانند کاری صورت بدهند, آنها هم که کاری و باری دارند, متصل در خیال جمع مال و اندوخته می باشند; و هیچ نمی دانند و فکر نمی کنند که اگر عدل و معدلت باشد, برای آنها بهتر است. سابقاً مردم می گفتند: ما می خواهیم کاری صورت بدهیم, آقایان علماء مانع می شوند و نمی گذارند.  ای مردم, حال چه شده است که هر چه ما داد می زنیم کسی نمی شنود. نه غیرت در شما مانده و نه تعصب. همین ظلمهاست که روز به روز زیادتر می شود. حاکم وقتی که دید مردم کنیز و غلام اویند, معلوم است که آن وقت هر جا زن خوشگل ببیند می برد و هر جا مال و ملک خوبی دید تصرف می کند. من که چیزی ندارم که به جهت خودم دفع ظلم را طالب باشم, و اگر هم داشته باشم می توانم مال خودم را حفظ کنم. تمام این دادو فریادها به جهت شماست. شما نمی دانید که معنی سلطنت چیست, شما نمی دانید که معنی عدل چیست, از تاریخ ربطی ندارید, از علوم جدید اطلاعی ندارید.  ییک وقتی مردم علوم قدیم را تحصیل می کردند و در صدد علوم جدید نبودند. حال می گویم که علوم جدید هم دانستنش لازم است. هر وقت اقتضائی دارد. شما باید علم حقوق بین المللی را هم بدانید, بلکه علوم ریاضی, بلکه زبان خارجه را تا یک اندازه باید بدانید. چه سبب داردکه از تمام ملل داعی و نماینده به طرف ژاپون رفت و از ایران نرفت؟ چرا باید در یک ایران یک نفر از علماء زبان خارجه را نداند؟  شما اگر از علوم جدیده ربطی داشتید, اگر از تاریخ و علم حقوق اطلاعی داشتید, اگر عالم بودید, آن وقت معنی سلطنت را می دانستید.در بین حیوانات, انسان مدنی بالطبع است, انسان محتاج به تمدن است, زیرا که خداوند عالم, هر حیوانی را که خلق کرده است اسباب معاش آن را هم با خود آن خلق کرده است. مثلا شیر محتاج است به چنگال که بدرد و به دندان که بخورد و به پوست محکمی که از سرما و گرما محفوظ باشد, هر سه را هم با خود دارد و کذا سایر حیوانات. لکن انسان در امور معاش چنین نیست, محتاج به امور متعدده و اسباب و آلات زیاد است. آب و آتش و نان و لباس و دوا و غذا و مسکن و عمارت و خیلی چیزها را لازم دارد. یک نفر نمی تواند همه را مهیا و آماده نماید. مثلا در امر غذا; نان می خواهد, نان از گندم به عمل می آید, گندم از زراعت حاصل می شود, زراعت آب و آهن و آتش و خیلی چیزهای دیگر. خیاط لازم است که لباس بدوزد, آهنگر لازم است که اسباب زراعت را درست نماید, بافنده لازم است که نخ لباس را ببافد, زارع لازم است که پنبه را زراعت کند, نجار لازم است, خباز لازم است و…  ییک نفر نمی تواند همه اسباب و ادوات و لوازم را مهیا نماید. پس باید جماعتی تشکیل شود برای انتظام امر یک نفر, و این جماعت به واسطه دو قوه شهویه و غضبیه که دارند با هم مزاحمت خواهند کرد. زیرا که شهوت جذب ملایم است و غضب دفع منافر.هر شخصی به واسطه قوه شهویه طالب است ملایم را و هر کس مخالف او شود در مقام دفع او خواهد برآمد و کذلک رفیقش. پس معلوم شد که انسان محتاج است به تمدن و اجتماع با نوع خود و این است معنی الانسان مدنی بالطبع.  عقلا و دانشمندان, یک نفر را مشخص و معیّن و انتخاب نمودند برای حفظ نوع خود و گفتند: ما مال و جان می دهیم که تو ما را حفظ کنی از این که به یکدیگر ظلم و ستم و اجحاف و تعدّی نماییم. ما مال, یعنی مالیات و جان, یعنی سرباز می دهیم و تو به قوه جان و مال ما حافظ و نگاهبان ما باش. این شخص را پادشاه گویند. پس پادشاه یعنی کسی که از جانب ملت منصوب شود و مالیات و سرباز بگیرد برای حفظ رعیت از ظلم کردن به یکدیگر. این پادشاه مادامی که حفظ کند رعیت را و ناظر به حال رعیت باشد, رعیت باید مال و جان بدهد.اما اگر پادشاه بی حال وشهوت پرست و خود غرض باشد, رعیت باید مال و جان به او ندهد و مال و جان رابه کسی دیگر بدهد که حافظ رعیت باشد. زیرا که مالیات باید به مخارج قشون برسد, تا آن که قشون در حراست و حفظ آنها مستغنی باشد. پس سلطان یعنی کسی که داد مظلوم را از ظالم بگیرد, نه این که هر کار دلش بخواهد بکند و مردم را عبیدو اماء خود داند. پس علوم جدیده لازم است که همه کس آن راتحصیل کند تا معنی سلطنت را بدانند.  بابا جان! پادشاه هم مثل ما یک نفر است, نه این که به قول بعضی مالک الرقاب و آنچه بخواهد بکند. مگر در اروپا پادشاه نیست؟ کی این کارها که در این مملکت اتفاق می افتد آن جا باشد. روز به روز کارشان بهتر و مملکتشان آبادتر. هر چه خرابی و ظلم هست در سر این یک مشت ایرانی بیچاره است و این هم به واسطه این است که نمی دانیم معنی سلطنت را. تمام انبیاء برای عدل و داد آمدند. این همه شورش در خارجه برای عدل است و ما هرچه داد و فریاد می کنیم به خرج مردم نمی رود و تمام را مشتبه کاری می کنند که آقایان ریاست می خواهند. ما که ریاست نمی خواهیم, جمهوری طلب نیستیم, به این زودی مشروطه نمی خواهیم, یعنی مردم ایران هنوز به آن درجه تربیت نشده اند و قابل مشروطیت و جمهوریت نمی باشند. زیرا که مشروطیت در وقتی است که افراد ملت عالم باشند. مامی گوییم این همه ظلم و ستم به رعیت چرا می کنید؟ آخر اگر این رعیت نباشد تو هیچ نداری. مثل این که رعیت فراری شده, خزانه تهی گردیده, چیزی ندارد, حتی لجنش هم تمام شده.این همه قرض, باز هم سعی در قرض. طولی نمی کشد که این کارها رعیت و مملکت را به خارجه خواهد داد, یعنی داده و می دهد.  مطالب و مقاصد ماها, این است والاّ به من تنها چه می شود؟ چه کارم خواهند کرد؟ برفرض گفتند ازاین جا بروید, یا این که آمدند مرا کشتند, باز اولادهایم می مانند و این حرفها را خواهند گفت. به قول آقا سید قاسم مرحوم که گفت: ای مردم می گویند آقا سید حسن مرحوم شده این آقا سید حسن آن آقا سید حسن و اولادهای آقا سید حسن را نشان می داد. فرض می کنیم مرا کشتند. اولادم به جای خواهد ماند. سایرین را کشتند, اولادهایشان باقی خواهند ماند. آنها مقاصد ما را اجراءخواهند داشت. به اجدادم قسم است که تا زنده ام دست بردار نیستم. وقتی که من نباشم سایرین هستند. من که باید بمیرم, حال کشته شوم بهتر است.جدم را کشتند, اسم مبارکش شرق و غرب عالم را گرفت, یک روز و یک شب تشنه ماند, دین اسلام را آبیاری و زنده داشت. من هم اگر کشته شوم اسمم تا دامنه قیامت باقی خواهد ماند. خون من عدالت را استوار خواهد نمود. و ظلم ظالمین را دافع و مانع خواهد گردید….  من نمی گویم فلان لوطی را تنبیه نکنید, من نمی گویم نظم ندهید, آخر سیاست و نظم حدی دارد. مثلا مهدی گاوکش را گرفته اید که هرزگی کرده است, بد به اتابک گفته است, دیگر بچه شیرخواره اش چه کرده است که او را از بغل مادرش بگیرند ودر آب حوض اندازند و او را غرق کنند؟ زنش چه تقصیر کرده بود که با زخم شمشیر او را مجروح کرده اند؟ جوان شانزده ساله او را چرا به ضرب ته تفنگ کشتند؟  عجب است که مردی می رود پی طبیب که بچه اش خناق گرفته, بلکه او را معالجه کند, در راه بیچاره را گرفته تا صبح نگاه می دارند, صبح که برمی گردد که پسرش مرده است. زن حامله است, می روند پی (ماما) و قابله, او را می گیرند, صبح که بر می گردد, زن و طفل هر دو مرده اند. کدام یک از کارها را بگویم؟ اگر بدانید در این شبها چه ظلمها که می شود! مردم که یاغی دولت نمی باشند, یک کلمه عدل که این همه داد و فریاد و صدمه ندارد.  باری, ای مردم بیدار شوید, درد خود را بدانید, دوای درد را پیدا کنید و زود در مقام معالجه برآیید. هر دردی یک دوایی دارد. انسان وقتی که سرش درد بگیرد همان سرش درد دارد دوای آن را استعمال می کند, دست وپایش درد کند دوایش را که استعمال کرد, دست و پایش خوب و مرض او رفع می شود. دلش درد کند, سایر اعضایش دیگر درد ندارد. اما ظلم دردی است که تمام اعضاء را به درد می آورد.(عالجوا دائکم بالدواء) معالجه داء را به دوا کنید. داء به معنی درد است. دوا چیزی است که رفع درد را کند. بعضی می گویند: داء ظلم است و دوایش عدل است, چون عدل ریشه کن ظلم است; فلذا دوایش عدالت است. بعضی گویند: داء شرک است (انّ الشرک لظلم عظیم) و دوایش توحید است. بعضی می گویند: داء استبداد است و دوایش شور ومشاورت است. معنی استبداد این است که چیزی را که شهوت و نفس اماره می خواهد او را بکند.  انسان که خالی از شهوت نیست. همین استبداد است که وقتی زن خوش صورت می بیند دلش می خواهد, حاکم هم که هست مانعی ندارد, یا ملک خوبی می بیند می خواهد. استبداد ضد عدل و انصاف است. همین استبداد بود که جده ام زهرا را سیلی زدند. برای مطالبه حقوقش بود, که استبداد بازویش را به تازیانه سیاه کرد. استبداد طفلش را سقط نمود. آه! همین استبداد بودکه حضرت سید الشهداء را شهید کرد, چه آن حضرت فرمود: ای مردم بنشینید مجلس کنید, با هم شور و مشاورت نمایید, ببینید صلاح است که مرا به قتل آورید…الی آخر.  [پس از ذکر مصیبت فرمود:] امروز پادشاه حقیقی و بزرگ ما امام زمان, عجل اللّه تعالی فرجه, می باشد و ما نوکر آن حضرت می باشیم و از احدی ترس و واهمه نداریم و در راه عدالت کشته شویم و از آن حضرت کمک می خواهیم و مدد می طلبیم و در سر این مقصود باقی هستیم. اگر چه یک سال یا دهسال طول بکشد. ما عدل و عدالتخانه می خواهیم, ما اجرای قانون اسلام را می خواهیم, ما مجلسی می خواهیم که در آن مجلس شاه و گدا در حدود قانونی مساوی باشند. ما نمی گوییم مشروطه و جمهوری, ما می گوییم مجلس مشروعه عدالتخانه.)24  این اندیشه های نو, انگیزاننده, ستم سوز و بیدارگر طباطبایی, رهبر بزرگ ضد استبداد, و دیگر همفکران و هم اندیشان وی, موجی از بیداری , خیزش و تکاپو آفرید.  طباطبایی و همفکرانش, اندیشه های سیاسی و تراز مند و شکوه آفرین میرزای شیرازی را در چگونگی دستیابی به راه های عزت اسلامی و بایستگی بیداری و هشیاری روحانیان و عالمان دینی و مبارزه بی امان و خستگی ناپذیر با استعمار و استبداد, با بهترین و زیباترین شیوه به حوزویان آموختند و سینه های آنان را شعله ور ساختند و راه حق را به آنان نمایاندند و به بازوان و زانوان آنان توان و نیرو بخشیدند که با اعتماد به نفس و شجاعت تمام در برابر همه تباهی آفرینان بایستند و نگذارند این مرز و بوم عاشورایی, لگدمال یزیدیان شود. همیشه و همه گاه عاشورا آفرینی کنند, تا نهال تشیّع نپژمرد.  در حوزه بیدار و شکوه آفرین تهران, اندیشه های سیدجمال الدین اسدآبادی, قهرمان بزرگ اسلامی, بازتاب شگفتی داشت و روحانیان و علمای دین و همه بیداران دیندار را سخت به خود مشغول کرده بود. این همه, زمینه ها و بسترهای مناسبی بود برای پرورش خرد و استواری اندیشه های میرزا کوچک خان, این زمینه ها و این چشمه های همیشه جوشان, این اخگرهای همیشه افروخته, جوان ما را پرشور, آرمانخواه, رشد داد, اوج داد تا به یک حماسه بزرگ دگرگونش ساخت.  سرانجام, سینه ها, یکی پس از دیگری شعله ور شد.طلاب تهران, به خیزش خود شتاب بخشیدند.برای مبارزه با حاکمان قاجار, قهرمانانه گام در میدان گذاردند. مدرسه صدر که میعادگاه طلاب آزادیخواه بود, میرزا نیز با شورانگیزان و طلاب بیدار آن در پیوند بود, با هدیه کردن نخستین شهید خود به دوست, به راه بی بازگشت گام گذاشت.وقتی که شهید سید عبدالمجید, به دست اشقیا از پای درآمد, رستاخیزی به پا شد و مردم, فوج فوج, به خیزش پیوستند و کاخ بیداد سخت به لرزه افتاد.25  با شهادت این سیّد پاک سرشت, طلاب خود را برای مبارزه پردامنه آماده کردند. کوچک خان, که پیشاپیش, آینده ای خونین را در جریان مبارزه با دین ستیزان قاجار پیش بینی می کرد و به خوبی دریافته بود, استبدادیان دین ستیز و هوسران, به آرامی تن به قبول خواسته های اسلام خواهان, نخواهند داد, طلاب را به ورزشهای رزمی و یادگیری فنون جنگ و جهاد برمی انگیخت و بدانان یادآور می شد: به کرسی نشاندن اسلام و شریعت تنها با دعا و خانه نشینی و بی طرفی ممکن نیست. باید به میدان رفت , سینه سپر ساخت و خطر کرد. از این روی, برای این حرکت و خیزش, انجمنی از طلاب گیلان سامان داد و برای آنان لباس یکسان رزمی آماده کرد و روشهای جنگی را بدانان آموزش داد. نام این جمعیت (انجمن روحانیان ایران) بود.26  همزمان تلاش در انجمن روحانیان, در هیأت ابوالفضلی نیز, نقش آفرینی می کرد.27  این سازمانها و جمعها وگروه های مذهبی, در پیروزی جنبش مشروطه نقش بسزایی داشتند.پس از انحراف مشروطیت در جریان دست اندازیها و مرزشکنیهای روس و انگلیس, میرزا گامهای بزرگی در راه دفاع از اسلام و ایران برداشت و توانست پرتوی از احکام نورانی اجتماعی اسلام و عدالت علوی را بدون وابستگی به شرق و غرب, به مردم بنمایاند و فرا راه همه آزادی خواهان, مشعل آن را بیفروزد.  همین پیوند دین و سیاست در اندیشه و رفتار جنبش جنگل بود که فراماسونرها, که هسته اصلی کارشان بر جدایی دین و دنیا استوار بود, همه توان خود را برای مبارزه با کوچک خان به کار گرفتند.28  وثوق الدوله خود با فراماسونرها ارتباط داشت و به همراه محمدعلی فروغی, اسناد بنیادی فراماسونری را به فرمان لژ بیداری ایرانیان, از فرانسه به فارسی برگردانید.29  در زمان دولت وی, فتح الله خان سردار رشتی, که در کابینه اش وزیر جنگ بود, مأمور سرکوبی نهضت جنگل گردید.30  شماره2 هوالمؤلف روح و ریحان و جنة و نعیم  عنوان جناب مستطاب آقای میرزا کوچک خان ابن مرحوم آقا میرزا بزرگ  شئون از اعضای محترم انجمن مقدس روحانیان گیلان است  حرفه از سلسله جلیله طلاب و اهل علم است  جغرافیا مکان رشتی الاصل والمسکن  هندسه زمان بسن 25 سالگی خود را بفصول نظامنامه مسئول داشته است  تاریخ فی 28 جمادی الثانیه قری ئیل سنه 1325  ثبت دفتر شد محل مهر  مهر و امضا رشت ـ انجمن روحانیون ایران ـ گیلان  استادان میرزا کوچک خان  در حوزه های علمیه و در مدرسه های علمی, طالب علمان, از گوناگون فرزانگان و استادان خودساخته و پرهیزگار, به طور معمول, بهره می برند و از آنان الگو می پذیرند و راه و روش زندگی اجتماعی, سیاسی و علمی.  میرزا کوچک خان هم از این قاعده جدا نبود, بلکه به فراخور سن, فهم و درک خود, از محضر بزرگان حوزه, چه آنان که سمت استادی داشتند و چه آنان که نداشتند و چه آنان که در مدرسه به کار آموختن و آموزاندن مشغول بودند و چه آنان که در مدرسه و به گونه رسمی معلم نبودند و درس نمی گفتند و در بیرون از مدرسه محضر و محفل علمی پُر رونق داشتند, دانش فرا می گرفت و اخلاق می آموخت و راه و روش زندگی اجتماعی و سیاسی را آموزش می دید.  میرزا کوچک خان در مدرسه های محمودیه و مروی, از محضر استادان پرهیزگار و آگاه به زمان, بهره های بسیار می برد و در نزد آنان دانشهای معمول حوزه را فرا می گرفت; امّا از آن جا که روح ناآرام, کنجکاوگر و بی قرار داشت, همیشه در تکاپو و در پی سخنان جدید, پیامهای نو و برداشتهای زیبا از اسلام و قرآن بود, به هر محفل و محضری سر می کشید و هر جا چشمه ساری, می دید و سایه ساری, لختی آرام می گرفت, تا بهره گیرد و روح تشنه خود را اندکی از تشنگی به در آورد.  او در این جست وجوها, گاه به مردان صاحب دانش و بینش و عالمان هشیاری گذرش می افتاد که از توانایی بالایی در دگرگون آفرینی برخوردار بودند و او را سخت به تکاپو وامی داشتند و در اندیشه و رفتار او, اثر ژرف می گذاشتند و آینده زیبا و باشکوهی را برای او رقم می زدند.  میرزا کوچک خان, با ذهن و اندیشه و خرد سره از ناسره شناس خود, به هر بوستان اندیشه و فکری سر می زد و گوناگون اندیشه و فکرها را به ارزیابی می نشست و از زبان این و آن تجربه ها, اندیشه های ناب و آنچه زندگی ساز بود و افق گشا, می شنید و به گوش جان می نیوشید و یک به یک به کار می بست.  این اندیشه ها, تیزنگریها, بیانها و سخنهای روشن در باب رمز واپس ماندگی مسلمانان, از این مرد عمل و از آن مرد اندیشه و خردورزی, از او در مدتی کوتاه, انسانی والا ساخت و استعدادهای او را شکوفاند و گنجینه های نهفته در درون او را آشکار کرد و نُمادی شد, زیبا و پرجلوه برای حوزه ها و یار و یاوری راستین برای اسلام و بازویی پرتوان برای مسلمانان و دژی استوار برای مرزهای ایران زمین.  باطن و سیرت زیبای او, با آموزشهای حوزوی و زیورهای اخلاقی, که در حوزه ها, سخت به آنها بها داده می شود, از پرده بیرون افتاد و جلوه گری کرد. مِس وجود او در کوره های اخلاق گداخته شد و آبدیده گردید و گرنه نمی توانست به آن زیبایی نقش آفرینی کند و در میدانهای گوناگون و عرصه های پرخطر و خوف, پتکها و ضربه های سهمگین را تاب بیاورد و بی گمان, از پا در می آمد. او به هر محضر و محفلی که راه می یافت, چنان نبود که هر رطب و یابسی را بگیرد و بدون سره از ناسره شناسی, بر ذهن و اندیشه خود بار کند و سپس با انبوهی از دانستنیها و رطب و یابسها که به گرداگرد ذهن و فکر او تنیده بودند, راه از ناراه بازنشناسد و در گمراهی بماند که خیلی ها چنین بودند و چنین هستند. یعنی بار بَرِ اندیشه ها و خزعبلات دیگرانند, بدون هیچ توان بازشناسی و جذب سره و طرد ناسره.  میرزا چنین نبود. با همه کنجکاویها و تکاپوها و سرزدن به همه محفلها و مجلسها, نشست و برخاست با صاحبان دیدگاه ها و اندیشه های گوناگون, راه خود را گم نکرد و هیچ گاه فرو نماند که چه باید بگیرد و توشه راه سازد و چه چیزهایی را باید دور بریزد که برای رسیدن به هدفهای متعالی و بلندی که در پیش دارد, زیان آورند و او را از راه باز می دارند و دست و پای او را با تارهای عنکبوتین خود می بندند و نمی گذارند به قلّه آرزوهای خود برسد. این چنین انسان جست وجوگر و با آن کارنامه درخشان و با آن رفتارهای پیامبرانه را که در گرماگرم نبرد, خود را نشان داده اند, نمی توان گفت از چه کسی اثرپذیرفته, باید گفت از هر چه ناب, سره و زلال بوده اثرپذیرفته است.  اندیشه های ناب و سرچشمه گرفته از چشمه ناب اسلام, در حوزه های آن روز تهران, کم نبوده, بلکه به شهد نوشانی مانند میرزا نیاز بوده که به تکاپو برخیزند و عاشقانه و امیدوارانه از روی این گل به روی آن گل بپرند و جان اندیشه خود را با جان اندیشه شیرین دیگران شیرین کنند و در هنگامه ها و آوردگاه های سرنوشت, با جان شیرین خود و شهدهای ناب خود, گروه گروه انسانها را به حرکت وادارند و به آوردگاه بکشانند و رو در روی دشمن انسانیت قرار دهند.  جان, تا شیرین نباشد و از شهدهای ناب ننوشیده باشد, نمی تواند محور و مدار پرورش جانها قرار گیرد. این که میرزا, به گواه دوست و دشمن, جذب می کرد, پرکشش بود, جان شیرین داشت و شهدها چشیده بود. از جمله کسانی که در این جست وجوها, میرزا کوچک خان, پی به هشیاری او برده و احساس کرده محضر مورد استفاده ای دارد, شیخ محمد حسین یزدی (1233 ـ 1311ش.) است.31  وی, عالمی روشن بوده و در دوره های اول, دوم و سوم از تهران, نمایندگی مجلس را به عهده داشته و از جمله کسانی است که با پیشنهاد حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان, به مخالفت برخاسته است. در آن روزگار, چون زمینه انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان, در کشور و در بین مردم, آماده نبوده, و چه بسا, از این جریان و بهره مندی زنان از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن, استفاده های ناشایستی می شده, وی به مخالفت برخاسته و گفته است:  (حال که حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به مردها داده شده, ببینیم چه می شود و از آن, چه در می آید, تا برسد به زنها.)32  وی در عرصه های سیاسی نقش آفرین و به آراستگی و روشن اندیشی شهرت داشته و به خاطر ایستادگی در برابر کودتای سید ضیاء, دستگیر و به زندان افکنده شده است.33  از دیگر کسان, که خود گفته میرزا شاگرد او بوده34, سید عبدالرحیم خلخالی است, وی را همه شرح حال نگاران و تاریخ مشروطه نگاران, ستوده اند: مردی با فضل, مشروطه خواه, آزادی خواه و پرتلاش در بسیج مردم علیه دربار قاجار:  (مرحوم سید عبدالرحیم, از آزادی خواهان و مشروطه طلبان قدیم و همکار مرحوم سید محمد رضا شیرازی است, در تحریر و نشر روزنامه مساوات, که از جراید مشهور بود, همکاری داشت. مرحوم خلخالی, طابع قدیم ترین نسخه دیوان حافظ بود. دیوان حافظ را از روی نسخه خطی قدیمی به طبع رساند و در پنجم جمادی الآخر 1361هـ.ق. در حدود هفتاد سالگی در تهران وفات یافت.  وی, در سال 1320هـ.ش. یعنی یک سال قبل از وفات خود, رساله نفیسی, موسوم به (حافظ نامه) در شرح احوال حافظ و وصف اشعار او و مقایسه آن اشعار با اشعار شعرای دیگر و تفؤلات به دیوان او و وصف اشعار الحاقی که در دیوان او داخل شده و کیفیت طبع خود او, دیوان خواجه را و سایر جزئیات راجع به دیوان حافظ, تألیف و منتشر کرده که به غایت مفید و دلکش است و دارای 110 صفحه به قطع وزیری کوچک است.)35  و گفته اند: سید عبدالرحیم خلخالی, یکی از نمایندگان هیأت اتحاد اسلام در تهران بوده است:  (در آن روزها, هیأت اتحاد اسلام, در تهران نمایندگانی داشت که اجرای بعضی از کارهای مهم و اساسی خود را به مجمع آنها محول می نمود. اعضاء عبارت بودند از: مرحوم مساوات, آقا سید عبدالرحیم خلخالی, آقا سید مهدی افجه, حسین آقاپرویز, شیخ حسین تهرانی و شیخ احمد سیگاری.  و این اشخاص, مخفیانه کار کرده و هیچ وقت به طور رسمی و به نام نمایندگی, با کسی ملاقات نمی کردند و دستورها را, پس از شور و مذاکره, در مجمع خود, فردی و شخصی انجام می دادند.)36  و گفته اند: سید عبدالرحیم, از اعضای (کمیته انقلاب ملّی) بوده که در دوران مشروطیت, هر روز مردم را علیه دربار سازمان می دادند:  (وقتی در بحبوحه اختلاف شاه و مجلس کمیته انقلاب ملی, تشکیل شد, ملک هم در این کمیته درآمد. او و سید جمال, خطیب , وارد کمیته شدند و به دستور کمیته, مردم را به شورش دعوت می کردند و مقاله نویسی می نمودند و جلسات کمیته محرمانه, از نیمه شبها, تا سپیده دم در خانه حکیم الملک (ابراهیم حکیمی) تشکیل می شد, ملک, به تحریک کمیته, به شاه و درباریان, با لحن بسیار زننده ای حمله می کرد.  اعضای این کمیته عبارت بودند از: حسین قلی خان نواب, معاضدالسلطنه پیرنیا, حکیم الملک, دهخدا, تقی زاده, سید عبدالرحیم خلخالی, جهانگیرخان, سید جلیل اردبیلی, میرزا سلیمان خان میکده, حاج میرزا ابراهیم آقا, وکیل تبریز,میرزا داودخان, سیّد محمد رضا مساوات, نصرت السلطان, ادیب السلطنه, میرزا محمد نجات, محسن نجم آبادی و حسین پرویز, کارهای پادوی کمیته را انجام می دادند. ایجاد نیروی ملی, به وسیله همین کمیته بود و این کمیته, هر روز تظاهراتی بر ضد دربار درست می کرد.)37  و گفته اند سید عبدالرحیم خلخالی, به نمایندگی از سوی مشیرالدوله, برای مذاکره با میرزا کوچک خان, به گیلان رفته است:  (آنچه مسلم است, انقلاب گیلان, در سقوط کابینه وثوق الدوله مؤثر و آن را زودتر عملی نمود. بعد از وثوق الدوله, از مرحوم مستوفی الممالک و مشیرالدوله, که هر دو از طرفداران آزادی بودند, صحبت به میان آمد .بالاخره, مشیرالدوله, رئیس الوزراء, و اولین وعده کابینه وی, الغای قرارداد بود. آزادی خواهان, دور او جمع شده و اغلب معتقد بودند: حال که مشیرالدوله زمامداری را به عهده گرفته است, باید از طرف ملّیون تقویت بشود. شاه و سیاستمداران تهران نیز, تصور می کردند: وجود مشارالیه برای رفع غائله گیلان, تأثیر بسزا خواهد نمود.  مشیرالدوله, سید عبدالرحیم خلخالی را, که از دوستان قدیمی کوچک خان بود, با یکی دو نفر, به نمایندگی نزد وی روانه کرد.)38  ادبیات حوزوی میرز  تار و پود وجود میرزا کوچک خان را دانش و تربیت دینی به هم تنیده بود. از این روی, گفتار و نوشتار او, آکنده از آموزه های دینی, واژگان اسلامی, آیه های قرآنی و روایات معصومان, بود.  منطق و زبان پیام رسانی که از حوزه فرا گرفته بود, او را از دیگر رهبران سیاسی جدا می ساخت و به او جایگاه ویژه می بخشید.  زبان گفت وگوی رهبران سیاسی غیر مذهبی آن روز, از واژه ها و اصطلاحات دینی تهی بود. آنان, بیش از آن که از فرهنگ دینی و ملی خود وام بگیرند و زبان گفت وگوی خود را بر این نسق سامان دهند, بر مدار فرهنگ و زبان بیگانگان در حرکت بودند. شیفتگی به راه و رسم بیگانگان, آنان را از فرهنگ خودی و زبان خودی دور ساخته بود. فرهنگ و زبان خود را با آرایه های آن سوی مرزها, آراسته بودند. اثرپذیری از غربیان, چنان در جان و روحشان اثر بخشیده بود که حتی در نقد فرهنگ و مذهب و زبان و اخلاق خودی, روی به آن سوی داشتند. با زبان بیگانه و نگاه بیگانه به نقد دین و آیین خود می پرداختند. همان نگاهی را به دین خود می افکندند که بیگانگان به دین خود می افکندند و هیچ گاه از خود نمی پرسیدند که آنچه را آنان نقد می کنند و از خود می رانند, در بین مردم و فرهنگ و آیین خودی وجود ندارد. دینی که مورد نقد آنان است, ساخته کلیساست و در این سرزمین که اسلام نورافشانی می کند, مصداق ندارد. به کار بردن آن واژه ها در این جا, با گوشها و ذهنهای مردم سنگینی می کند و سازگاری ندارد و به نام نوگرائی و پیشرفت و دانش و تمدن در دام تجددبازی گرفتار آمده بودند و به نام مبارزه با کهنه گرائی, به نقد اسلام و تشیّع رو کرده و به نام فلسفه علمی, خدا و پیامبر و اخلاق و عصمت و شرف و محرم و نامحرم و حلال و حرام را مجموعه ای از سنتهای اجتماعی و نسبی و اعتباری و زاده مصالح و شرایط طبقاتی می شمردند که ریشه در خرافه دارد و همه چیز متغیّر و روبه زوال بوده و هیچ چیز مقدّس وجود ندارد.39  به گفته جلال آل احمد:  (روشنفکر ایرانی, بدل شده است به ریشه ای که نه در خاک این ولایت است و همه چشم به فرنگ دارد و همیشه در آرزوی فرار به آن جاست.)40  ادبیات میرزا از قرآن سرچشمه می گرفت و بازگشت به اسلام داشت. احیای فرهنگ دینی و عدالت علوی ورد زبانش بود.  او, خدا را سرچشمه همه کارها و بازگشت همه امور را وابسته به خواست و قضای او می دانست و به این مقوله ایمان داشت. در همه حال و در همه هنگام, دل به یاری خداوند متعال بسته بود. او, از خدا سخن می گفت و نقش آفرینی او در همه کارها و در همه نقشها و در همه آنات زندگی. و این که اگر از خدا و حقیقت روی برنگردانیم, خداوند, از کمکهای خود دریغ نخواهد ورزید:  (مادامی که از حق و حقیقت منحرف نشویم و از اتحاد… رو بر نگردانیم و تغییر عقیده ندهیم خداوند نیز کمک خود را از ما دریغ نخواهد داشت… به جز خداوند به هیچ کس مستظهر نبوده و حتم دارم که توجهات کامله اش شامل و یار و معین ما خواهد بود.)41  اسوه و الگوی مبارزاتی کوچک خان نه انقلاب فرانسه و یا شوروی, که پیامبران خدا بودند. او تاریخ را خطی به هم پیوسته می دید از آدم تا خاتم. در نگاه او, در درازنای تاریخ, در یک صف پیامبران ایستاده اند و در یک صف ستم پیشگان, مستکبران و… در یک سو ابراهیم و موسی و عیسی و محمد(ص) قرار دارند و در یک سوی, نمرود و فرعون و ابوجهل.  او, خود را زیر پرچم موسی و پیامبر اسلام می دید و مستبدان و دین ستیزان را در خط فرعون و ابوجهل.  از این روی در نامه ای به مخالفان خود, می نویسد:  (در مقابل, جوابی را که موسی در مقابله با فرعون و محمد(ص) به ابوجهل و سایر متفقین و مؤسسین آزادی و روحانی در محکمه عدل الهی می دهند, من هم که یکی از پیروان آنان می باشم, خواهم داد… فقط بین ما و شما را باید خداوند حکم فرماید.)41  او, هر زمان را عاشورا و هر مکان را کربلا می دید که یزیدیان و حسینیان در برابر یکدیگر صف کشیده اند و بی درنگ می بایست به اردوگاه حسین(ع) پیوست و او را یاری رساند و از انبوهی و بسیاری لشکریان یزید نهراسید و بر غربت و تنهایی فرزندان پیامبر رحم آورد.  اگر دیگران ستاره سرخ و داس و چکش را راهنمای خود می دانستند و مشعل راه خود قرار می دادند, راهنمای میرزا, رایتِ سرخی بود که حسینیان در کربلا برافراشتند:  (ما, از سلسله مجاهدین اسلام; یعنی حضرت سیدالشهداء(ع) سرمشق می گیریم; چه اقتدار یزید و دولت اموی کم تر از دولت تزار و جمعیت آن سرور نیز, بیش تر از این جمعیت نبود. و گرچه به ظاهر حضرت امام حسین(ع) مغلوب شد, ولی نام نامی و اسم گرامی آن بزرگوار قلوب آزادی خواهان را همیشه به نور خود منور داشته است.)42  میرزا کوچک خان برخلاف روشنفکرنمایان مردم فریب دنیامدار, که مردم را پُل قرار داده بودند برای جاه و مقام, از آن روی, وقتی زمینه جاه و مقام, عشرت جویی و راحتی, از سوی رضاخان برای آنان مهیا شد, به خدمت وی درآمدند43, مردم را برای خدا می خواست, نه برای خود و هواها و هوسهای خود. مردم را بندگان خدا می دانست که اقبال و ادبار آنان به دست خداست و اراده و خواست آنان در طول خواست خداوند قرار دارد و رهبران اجتماعی وظیفه دارند مردم را به سوی شریعت, خوبیها, خیر و صلاح راهنمایی کنند و از قدرت و تواناییهای مردم در راه ترویج دین و فرهنگ دینی بهره برند.  میرزا کوچک خان, تکیه گاهش, نه انسانهای بی ایمان, رفاه طلب, آزمند, ثروت اندوزان بی درد, حرام خور, مفت خور, بی تفاوت و به کنار از دیانت و مذهب, که اعتمادش به توده های مسلمانی بود که دین خدا و آموزه های بلند اسلامی تار و پود وجودشان را به هم تنیده بود و خواسته های دینی مهم ترین آرمان آنان بود.  میرزا در نامه ای به مذهب ستیزان وابسته به شوروی نوشته است:  (تکیه گاه ما فعلاً گروه عظیم دهقانانی است که یک عمر زیر آفتاب و باران کار می کنند چند قرانی ذخیره کرده و آن ذخیره را که پول حلال نام داده اند صرف زیارت اماکن متبرکه می کنند. و شما به چنین رنجبرانی ندا می دهید که حتی خدا را قبول نداشته باشید.)44  سردار جنگل, درمقام هشدار و تهدید به کژراهه روان و کژراهه پیشگان, به جای استفاده از واژگانی چون: اراده خلق, خشم توده ها و زباله دان تاریخ و… که آن روز ورد زبانها بود, کژراهه روان را از خشم و غضب خداوند می ترسانید و آنان را به کارهای ناشایست خود که غضب خداوند را در پی دارد, متوجه می ساخت و به اندیشه وری, توبه و بازگشت فرا می خواند.  میرزا, در نامه ای به رشید الممالک, که راه نفاق پیش گرفته بود, می نگارد:  (نتیجه سیئات اعمال شما و امثال شماست که دشمنان خارجی را بر ما چیره و خائنین داخلی را به ما خیره ساخته و بالاخره, قهر و غضب الهی فنای شما و ما را با قلم تقدیر خواهد نوشت.)45  سردار جنگل, نه در پی نام و نان و ثروت و قدرت بود و نه حس ماجراجویی و انقلابی گری, دشمنی با این و دوستی با آن, او را به میدان آورده بود, بلکه, آشکارا اعلام می داشت: برای انجام تکلیف و عمل به رسالت انسان مسلمان و عهدی که عالم دینی با خدا دارد, می جنگد و خود را فدای ستمدیدگان مسلمان می کند و مرگ در این راه را, شهادت در راه خدا و افتخار می داند:  (ما خواهیم مرد و اگر شربت شهادت بنوشیم چه بهتر که زندگی ابدی و سعادت سرمدی را حائز شده ایم. و اگر موفق شدیم دشمن را شکست بدهیم زهی افتخار…. ما برای القاب و جاه و مال مسلح نشده ایم. ما زوال ملت و اضمحلال مملکت را طالب نیستیم, ما برای قطع اجانب و مزدوران آنها… جمع شده و اسلحه به دست گرفته ایم.)46  میرزا بارها و بارها در سخنرانیها و نوشته ها بر آرمانهای دینی و استقلال سیاسی ایران تکیه کرده و راه خود را از غرب زدگان و شرق باوران جدا ساخته است و با برشمردن شرارتها و فتنه انگیزهای انگلیس و روسیه شوروی در ایران و دیگر سرزمینها, به سینه نامحرمان دست ردّ زده و کوچک ترین وابستگی و انقیاد به بیگانگان را نپذیرفته است:  (بنده به حول و قوه الهی مستغنی از هرگونه کمک و معاضدت بوده هیچ چیز بر عزم آهنین و عقیده متین و استوارم رخنه پذیر نیست.)47  او, برای راه و روش و رفتار سیره خود به آیه های قرآن, استناد می جست و سخنان, نامه ها, پیامها, بیانیه ها, مطالب او در جنگ و صلح, تشویق و تهدید, اندرز و پند و… با آیات قرآن زینت می یافتند و برای نفوذ در دل و اندیشه مؤمنان از قرآن کمک می گرفت.  در یکی از اطلاعیه های فدائیان جنگل آمده است:  (ما مثل سد آهنین مقابل تو هستیم, تا هر اندازه که می توانیم. یقین کامل داریم چون حق با ماست, بالاخره به مقاصد حقه خود که حفظ وطن و دفع تجاوز شما و سایر متجاوزین است, نائل می شویم: (الا ان حزب الله هم الغالبون)… ما آخرین نفرات توانای خود را برای حفظ دین و وطن فدا می کنیم و منتظریم به تاییدات خداوندی و باطن اسلام و توجهات حضرت حجت عصر, ارواحنا فداه.)48  میرزا کوچک خان, افزون بر آیات قرآن, از روایات پیامبر نیز کمک می گرفت و در گاه نوشتن و یا سخن گفتن با مردم و یاران بسان واعظان و خطیبان, از ضرب المثلها و… بهره می برد و تلاش می ورزید با این روش در دل و خرد مردم, دگرگونی پدید آورد:  (معروف است که: (النعمة اذا فقدت عرفت) مردم همه منتظرند روزگاری را ببینند که از جمعیت ما اثری به میان نباشد.)49  (عزیزم, سوء اعمال امت, دلیل بدی پیامبر(ص) نمی شود. حضرت خاتم النبیین(ص) با آن جهات کامله, بین اصحاب خود موفق به توافق نشد: الامور مرهونة باوقاتها.)50  ادبیات روزنامه جنگل نیز ادبیاتی اسلامی و دینی است. واژگان و آموز ه ها و معارف اسلامی, در جای جای آن, از آغاز تا پایان, جلوه گری دارد و به خوبی برای هرکس که در آن اندک درنگی بورزد, روشن می شود و پی به این مطلب می برد.  ادبیات حوزوی در زبان میرزا چنان جلوه گری داشته که مخالفان نیز, در احتجاج و گفت وگو و مناظره با او, هر چند ناشیانه و حیله گرانه, از این زبان استفاده می کردند و تلاش می ورزیدند, با زبان میرزا, با میرزا وارد گفت وگو شودن. رئیس اتریاد تهران, در نامه ای به میرزا, خواستار دیدار و گفت وگوی با او می شود و در بخشی از نامه خود می نویسد:  (به خدای یکتا قسم است! چنانچه به اردوی قزاق ایران و به من پناهنده شوی… قول می دهم… با مشاغل عالی به آسودگی زندگی نمایی و این قول نظامی… به وحدانیت خدا حق است و… در اردوی قزاق, مثل یک نفر مهمان عزیز می باشید, به مصداق آیه شریفه (اکرم الضّیف ولو کان کافرا.)51  پای بندی به اصول اسلامی  از جمله دلیلهایی که می توان بر ریشه در حوزه داشتن میرزا, اقامه کرد, پای بندی اوست به ارزشها و اصول اسلامی, آن هم به گونه تراز مند و برابر معیارها و به دور از هرگونه شعارگرایی و یا هیجان زدگی.  او, چون خاستگاهش حوزه های دینی بود و هدفش, پیاده کردن آموزه های اسلامی و ساختن دژی استوار از تربیت یافتگان این مکتب نورانی در برابر بیگانگان و بیگانه پرستان, در همه آنات حرکت و شورآفرینی انقلابی, از اسلام مایه و توان می گرفت و به پیش می تاخت.  در این جا و اکنون, به پاره ای از اوجها, علاقه ها, پای بندیهای او به اسلام و مایه و توان گیریهای او از آن, اشاره می کنیم که به گمان ما, به بهترین روی, پایگاه و علاقه دینی میرزا را روشن می کند و خیزشگاه و خاستگاه او را که حوزه های دینی باشند, به خوبی می نمایاند. چون به انگار ما, رهبری که تنها برای ستم ستیزی و بیگانه ستیزی به چنین آوردگاه وحشت انگیزی گام گذاشته باشد, بدون علاقه ها و پای بندیهای دینی, نمی تواند این همه تأکید روی دین, آیین و آموزه های اسلامی داشته باشد. این تأکید ها و اصرارها, بی معنی خواهد بود و از نگاه او بازدارنده. و اگر این شعارها, ژرف نباشند و لقلقه زبان باشند و به هرز جنبیدن زبان, و از روی نفاق, دست آخر, در جایی رنگ می بازند و از جلوه گری می افتند و دروغین بودن خود را آشکار می سازند. امّا می بینیم, میرزا در سخت ترین و دشوارترین برهه ها و آنات مبارزه, آن گاه که همه عرصه ها بر او تنگ شده, از اسلام و احکام جانبخش آن دست بر نمی دارد.  اینها همه می رساند, میرزا, هدفهای دیگری در سر داشته و او می خواسته, جامعه اش در سایه و پرتو اسلام به مجد و آقایی برسد.  **1. بزرگداشت و پاسداشت شعائر اسلامی:**  نهضت جنگل, رنگ خدایی داشت و راهی که آن می پویید و نشانه هایی که آن, این سو و آن سوی مسیر حرکت می افراشت, همه و همه, نشان از اسلامی و شیعی بودن جنبش رستاخیزگونِ جنگل داشت.  در این حرکت حماسی و شورانگیز و ستم سوز, اصول و ارزشهای اسلامی, خط قرمز بودند که بر هیچ کس از مبارزان جنگل, روا نبود از آنها بگذرد و آنها را نادیده انگارد و یا بر سر آنها به دادوستد بپردازد که رهبری نهضت چنین بود و بر این راه پویید و الگوی جاودانه برای جوانان روزگار خود و روزگارهای پسین شد. اینک پاره ای از نمونه ها:  الف. برافراشته نگه داشتن شعائر اسلامی و بزرگداشت و پاسداشت نشانه های دین, در جنبش جنگل, از چنان پایگاه و جایگاه بلند و استواری برخوردار بود که در گاه سختیها و تنگناهای شدید, و نیاز نهضت به یاری گریهای مالی و ساز و برگ جنگی, رهبری آن, هیچ گاه از اصول اسلامی دست بر نداشت و از جایگاه و موضوع دینی خود واپس ننشست و پاسداشت شعائر و حدود دینی را در قرارداد با دولت قدرت مند شوروی, که وارد خاکِ ایران شده بود, قهرمانانه و سرسختانه گنجانید و آن را به تصویب رسانید:  (حکومت جمهوری… حفظ شعائر اسلامی, را نیز از فرائض می داند.)53  این پای بندی به شعائر دینی و گنجاندن این اصل بلند در قرارداد, در هنگامی بود که شورویها, حاضر بودند که در صورت دست برداشتن میرزا کوچک خان, از شعائر اسلامی, همه گونه ساز وبرگ نظامی و پشتوانه های مالی در اختیار وی قرار بدهند و وی را از هر جهت یاری کنند, ولی میرزا, قهرمانانه, با پذیرش شکست, تن به این ننگ نداد و کشور را به چنگ کرکس سیری ناپذیری چون شوروی نینداخت.  ب. پرچم جنگل, همان پرچم سه رنگ ایران بود و آراسته به آیه شریفه:  (نصر من اللّه و فتح قریب.)  ج. سرلوحه روزنامه جنگل آذین بسته شده بود به:  (این روزنامه, فقط نگهبان حقوق ایرانیان و منور افکار اسلامیان است.)54  د. میرزا و جنگلیها, بر مدار اسلام و قرآن ره می پوییدند; از این روی, در روزگار فتنه ها و خدعه ها و دستانها, فریبها, برای دلگرمی و دوری از هرگونه خیانت, دلها را به یکدیگر, با شیرازه قرآن پیوند می زدند. سوگند به قرآن, در هر حرکت قهرمانانه و سرنوشت ساز, به ارمغان آورنده آرامش برای شخص سوگند خورنده و برای نیروهای باشنده در اردوی رزمی و میرزا, رهبری نهضت, بود. این بود که میرزا هر کسی را که می خواست به مأموریتهای بزرگ و مهم گسیل بدارد, او را به قرآن, که می دانست نیرو سخت به آن پای بند است, سوگند می داد.55  هـ. در روزگاری که در بین گروه های ضد استبداد و مبارز, شعائر کم رنگ بود و رهبری گروه های به اصطلاح مبارز علیه بیداد را ناپای بندان به دین و آیین و غرب زدگان بر عهده داشتند, گروه جنگلیها, بویژه رهبری آنان, شعائر اسلامی با جانشان درآمیخته و عجین شده بود. هر جا و هر کجا که گام می گذاردند, بوی خوش و سُکرآور اسلام از جان و روان آنان به مشام می رسید. در سحرگاهان, به هنگام ظهر و شامگاهان, از اردوی آنان اذان به گوش می رسید و فراخوانی به گزاردن نماز. و خود میرزا کوچک خان حتی, به هنگام تحصن در شاه بندری عثمانی, پیش از نهضت جنگل, اذان می گفت و مبارزان را به نماز فرا می خواند.56  میرزا, برای حرکت خود, مسجدها را پایگاه ساخته بود و از پایگاه مسجد, به بهترین روی استفاده می کرد.  (کوچک خان, به مسجدها, که در آن وقت, محل تمرکز مردم شده بود, رفته و برای آنان صحبت می کرد.)57  و در مناسبتها, عبائی بر دوش می افکند و برای مردم از دین و آیین سخن می گفت و به آنان اندرز می داد.58  رفت و آمد و پیوند پیوسته و هماره میرزا با مسجد و کانونها و انجمنهای مذهبی, سبب شد که لائیکها او را مرتجع و کهنه پرست بخوانند.  از این روی, پس از چیره شدن مذهب ستیزان هوادار شوروی بر انزلی, مسجدها از رونق افتادند و به جای آنها, کانونهای دیگر برای اجتماع و گردهماییها برگزیده شدند.  (… مساجد که در زمان حکومت کوچک خان رونق داشت به کلی از رونق افتاد و با آن که مردم… میل داشتند لااقل در مسجد ها جمع شوند, لکن از ترس به این کار اقدام نمی کردند; زیرا ممکن بود از طرف انقلاب تکفیر شوند.)59  و. میرزا در هنگامه های سخت که اندیشه ها از گزینش باز می ماندند, با استخاره به قرآن که اُنسی ژرف با آن داشت و هماره همراهش بوده و تسبیح که مونس او در هنگام ذکرها و نیایشها بود, از بن بستها به در می آمد و به تنگنا پایان می داد. استخاره, نه نشانه خرافاتی بودن او, که رمز کیاست و پای بندی او به شعائر دینی بود. به گفته فخرایی:  (مرحوم میرزا در همه مواقع استخاره نمی کرد; بلکه در مواردی که امر مشابه می شد و در موارد نادر که از ظواهر چیزی درک نمی شد, استخاره می کرد…. استخاره, طلب خیر است و برای کسی که معتقد به خدا و مشیت پروردگار است, امری مؤثر است.)60  2 . مبارزه با فساد و حرمت شکنی: پاسداشت مرزهای محرم و نامحرم و نگهداشت حجب و حیای زن و مرد از دیگر شعائر و اصول نهضت جنگل بود. میرزا, با احترام و ارزش دادن به زنان و مشارکت آنان در امور اجتماعی و سیاسی, در آمیختگی زن و مرد را گناه می شمرد و تلاش می ورزید که سربازانش از گناه به دور باشند, پاکدامنی و حیا را پیشه سازند و از نگاه گناه آلود به نوامیس مردم, بپرهیزند.  (حفظ شعائر اسلامی; مخصوصاً پای بند بودن به عفت از واجبات بود و ترک شعار اخیر, مجازات شدیدی در برداشت و این نیز سرّی از پیشرفت آنان محسوب می گردید.)61  مردم, به یاران جنگل اطمینان داشتند و روستائیان, با آغوش باز از آنان استقبال می کردند و به دورشان حلقه می زدند. میرزا, خواسته های فطری جوانان را انکار نمی کرد; بلکه در هنگامه ها و گاه کشاکشها و درگیریها , به تشکیل خانواده بها می داد و وسائل ازدواج را برای سربازان خود فراهم می ساخت,62 ولی با افراد بالهوس و زنباره که از ارزشها و قانونهای دینی تن می زدند, به شدت برخورد می کرد و آنان را از گروه رزماوران خود می راند.  میرزا شفیع, از بنیان گذاران جنگل, به جرم هوسرانی و نگاه ناپاک به ناموس روستائیان, از جنبش جنگل, بیرون رانده شد. آقا جواد گل افزایی و سید آقایی دو عضو مهم جنگل به بزه ناپاکدامنی, محاکمه شدند.63  این در زمانی بود که کسان و گروه های غیرمذهبی, به نام آزادی و تمدن, مرزهای محرم و نامحرم را زیرپا می نهادند و حرمت شکنی می کردند. شماری از دولتیان و استبدادیان, برای سرپوش نهادن بر اسرافها, تبذیرها و بدی مدیریتها و ناشایستگی مدیران, برون رفت ایران را, از تنگناها و واپس ماندگیها, در گرو برداشتن پوشش اسلامی می دانستند. شیخ فضل الله نوری در رساله اش در باب مشروطه, از یکی از این قماش نابخردان نقل می کند که گفته بود:  (اصلاح فقر این مملکت, به دو چیز است: اول, کم کردن خرج, ثانی زیاد کردن دخل. و از برای اول, بهتر چیزی که کلید خرج را تضعیف می کند, رفع حجاب است از زنها.)64  اینان با حرکتهای نابخردانه و ابراز عقیده های جاهلانه و سُست و نااستوار و تلاش در راه نابودی فرهنگ خودی و برافرازی فرهنگ بیگانه, رواج گناه و آلودگی و هرزگی, زمینه را برای حجاب ستیزی و عفت و پاکدامنی ستیزی رضاخان آماده کردند. بالشویکها نیز, برای کشاندن جوانان به سازمانهای زیر نظر و اشراف خود, به گناه گستری روی آوردند و زنان و دختران را به میدان آوردند و از آنان استفاده ابزاری کردند.65 با نگارش مقاله و پست و واپس گرانمایاندن چادر, به بی عفتی و ناپاک دامنی و هرزگی دامن زدند. اینان برای رسیدن به هدفهای شوم خود, به تلاش برخاستند که کانونهای خانوادگی و پیوندهای مقدس زن و مرد را از هم بگسلند. در این راستا, از هرزگی ابایی نداشتند و به نوامیس مردم مسلمان, بی حرمتی می کردند.  این گونه رفتارها و هرزه گیها, مردم مسلمان و غیور خطه گیلان را به واکنش واداشت و آنان با معیارها و ترازهای اسلامی و زیباییهای اسلام در پیوند و چگونگی معاشرت زن و مرد, رفتار این داعیه داران را سنجیدند و به زودی به پستی و ناپاکی چپیها و گروه های چپ و شوم بودن هدف آنان پی بردند و به آنان پشت کردند66 و با قدرت, این ناپاکان را از حریم خود راندند.  **3. پیوند با روحانیت:**  نهضت جنگل, ساختاری روحانی و معنوی داشت. جنگل از سرچشمه زلال و مقدس روحانیت سیراب می شد و توش و توان می گرفت. جنگلیها, یا خود روحانی بودند و یانزدیک و مأنوس و اثرپذیر از روحانیت بودند.  این رویکرد, نه از آن روی بود که میرزا برخاسته از این صنف و روحانی بود که وی, روحانیت را, از روی عقیده و باور, زبان و نُماد اسلام می دانست و بر این باور بود که سرنوشت جامعه اسلامی و شیعی ایران, بستگی و پیوند تنگاتنگ, به هدایتها و حرکتهای اینان دارد. از این روی می گفت و بر آن نیز سخت پای بند بود که روحانیت و عالمان بزرگ دین, بایدمدار حرکت باشند.  بله, او در عمل بر این راه گام نهاد که باید همه تلاشها و حرکتها, با اشراف و نظاره گری و هدایتهای همیشگی عالمان دین سامان یابد و گرنه پایندانی بر اسلامی بودن حرکت جنگل نیست.  میرزا کوچک خان, هرگاه آهنگ کاری می کرد, با عالمان آگاه, به رایزنی می پرداخت. قراردادهای مهم, با هماهنگی و زیر نظر آنان, بسته می شد.  میرزا کوچک خان و نهضت جنگل, برای اصلاح کارها, انجام امور فرهنگی و قضایی, از عالمان دین و روحانیت, کمک می گرفتند و این در دوران چیرگی نهضت جنگل بر خطه گیلان, جلوه ای ویژه داشت.  میرزا کوچک خان, با واقع نگری و از روی تجربه و به دور از هرگونه تعصب گروهی و صنفی, روحانیت را مهم ترین پشتوانه استقلال سیاسی ایران می دانست. به راستی هم چنین بود. آنچه ایران, بویژه گیلان و مازندران را از چنگ اهریمنی کمونیزم رهاند, ایستادگی علمای دین و فداکاری و آگاهی بخشی همه جانبه حوزویان بود.  روحانیت بیدار, آگاه, شجاع و جریان شناس, درگاه فتنه گریهای پیشه وری و احسان اللّه خان, بهنگام وارد عرصه شد و آنان را در پیاده کردن برنامه های الحادی خود, ناکام گذاشت.67  کمونیزم بین المللی, وقتی چنین دژی را در برابر خود دید, به لجن پراکنی علیه روحانیت پرداخت. شما از آن روزگار تاکنون, کم کتاب, روزنامه و مجله ای از وابستگان به بلوک کمونیزم و بالشویک می بینید که علیه دین و روحانیت, به گوناگون زبانها و برای گوناگون سِنها, به لجن پراکنی و فحش و ناسزاگویی آکنده و آلوده نباشد. هرکسی که به گونه ای می خواست بفهماند چپ است و وابسته به کمونیزم, نخستین گناهی را که انجام می داد, زبان و قلم خود را به بدگویی به روحانیت و عالمان دین می آلود و با این آلودگی می توانست به بارگاه کمونیستها بار یابد و لقمه نانی به کف آورد. اینان, به هر عرصه و صحنه ای که وارد شده اند, همه چیز را به لجن کشیده و از مدار خود خارج ساخته اند. بیش ترین آثار آنان در عرصه های تاریخ و تحلیل رویدادها و ادبیات خود را نمایانده که واژگونه سازی و باژگونه جلوه دادن و تحریف رویدادها و رخدادهای تاریخی و… در آنها چنان بسیار است و فراگیر و روشن, که هر خواننده با انصاف و آگاهی را به واکنش وا می دارد و اهل دقت را می رماند و بیزاری و تنفر در آنان به وجود می آورد.  اینان, با آلودگی تمام, به سوی مقدس ترین و پاک ترین نهاد, که همانا روحانیت باشد, در گوناگون آثار خود, که بسیار هم هست, لجن پراکنده اند و این حرکت و خشم و کینه توزی, نمایانگر به هدف خوردن تیرهایی است که از کمانهای روحانیت, به سوی این گروه بدسرشت, پرتاب شده است.  انگلستان هم, در جای جای سرزمینهای شیعی, در دوران یغماگریها و چپاولها و استعمارگریهای خود, به همین سرنوشت, بلکه بسیار بدتر از آن دچار آمده است.  انگلستان, همیشه و همه گاه, دشمنِ کینه توز و زخم خورده روحانیت بوده است. و در انقلاب جنگل, از آن جا که روحانیت را رو در روی خود دید, بیش از پیش, کینه توزید و بر ویران کردن این نهاد مقدس, به تلاش برخاست.  انگلستان, نه تنها در ایران, که در عراق نیز از روحانیت غیور شیعه, زخم کاری برداشت. این حرکت ویران گرانه علیه حوزه های علمیه و عالمان دین, ویژه ایران و یک برهه تاریخی نبوده است, بلکه در عراق و در برهه های تاریخی دیگر, با این دژ استوار رو در رو بوده و آن را مهم ترین و استوار ترین دژ علیه حرکتها و نقشه ها و یورشهای خود می دیده است.  انگلستان, با تجربه سالیان دریافته بود, در ایران, عراق و هرکجا شیعه پایگاه دارد و روحانیت آن بیدار است, نمی تواند راه به جای ببرد و ا گر با خیانت سیاستمداران جاپایی باز می کند, همیشه و همه گاه, با خطر روبه روست و هر آن ممکن است بنیادش از بیخ و بُن برکنده شود.  از این روی, برای ماندگاری و ادامه چپاول, به ویران گری نهاد روحانیت با تمام توان روی آورد. از جمله در عراق, پی گیرانه این هدف را سرلوحه کار و برنامه خود قرار می دهد.  یحیی دولت آبادی می نویسد:  (از اهمیت انداختن مرکز ریاست روحانیت شیعه مذهب, در عراق عرب, از مقاصد مهم انگلستان است. خصوصاً بعد از وقوع جنگهای اعراب در آن دیار با قشونِ انگلیس و دخالت نمودن رؤسای روحانی در آن زدوخوردها و حتی حضور خود و اولادش در میدانهای جنگ.)68  انگلیسیها در ایران, ننگین ترین کارنامه ها را دارند. در گوناگون رویدادها, جا پای این اهریمن شوم و دستان خون آلود این استعمارگر سرتا پا نکبت, دیده می شود. در رویداد جنگل و انقلاب بزرگ جنگلیها علیه استبداد و استعمار انگلیس, از هر جنایتی خودداری نورزیدند. اینان, به بهانه مبارزه با جنگلیها, منزل سید محمود مجتهد و میرزا محمد مجتهد را غارت کردند و….69  (حاجی شیخ حسین لاکانی, روحانی معروف را به اتهام این که مجاهدی را پناه داده است, توقیف نموده, به سربازخانه می برند.)70  انگلیسیها, هر عالمی را که می دیدند علیه آنان به پا خاسته, خیلی زود او را از پای در می آوردند. در فارس و خوزستان, شماری از عالمان بیدار را, به قتل رساندند.71  مثلث شوم: انگلیس, شوروی و استبداد, در این که نهاد روحانیت باید ویران گردد و فرو ریزد, هم فکری و هم رأیی داشتند. روحانیت, هیچ گاه چنان نبوده که در پناه قدرتی, از قدرت دیگری در امان بماند. همیشه, همه قدرتهای یغماگر و اهریمن علیه آن بوده و این نهاد و تک تک روحانیان بیدار و آگاه, در روزگاران خوف و خطر, بی پناه ترین آفریده و خلق خدا در عرصه های کارزار بوده اند. کمونیستها, وقتی بر انزلی چیره شدند, در مدرسه ها به سم پاشی علیه روحانیت پرداختند و چنان فضایی علیه عالمان و روحانیان پدید آوردند, که نمی توانستند از منزل بیرون بیایند و مردم نمی توانستند با آنان پیوند برقرار کنند:  (آخوندها و عموماً آنهایی که عمامه داشتند, به ندرت از منازل بیرون می آمده و در خیابانها, عبور و مرور می کردند.)72  ایادی بالشویک, پس از پیشروی به سوی ایران, عرصه را بر عالمان و روحانیان بی پناه تنگ گرفتند. اینان, شیخ نورالدین, از علمای تنکابن73 و شیخ محمد حسن آمن را چون مخالف برنامه های آنان بودند و تن به خواسته های آنان نمی دادند, دستگیر کردند و شیخ عبداللّه جوان, که مردم را به ایستادگی در برابر الحاد فرا می خواند, کشتند.74  این سایه شوم و اهریمنی, روز به روز گسترده تر می شد, تا این که عالمان آذربایجان, به فتوای میرزا علی اکبر اردبیلی مجتهد, در تکفیر کمونیستها, به پاخاستند. مردم اردبیل, با تهیه اسلحه, آمادگی خود را برای نبرد کمونیستهای آلوده و ننگ و نکبت آور و شوم بخت, مهیّا کردند:  (در این ایّام, کمونیستها, همچنان در آستارا فعالیت داشتند… مردم در صدد استمداد از مردم اردبیل برآمدند. و ضمن نامه ای به تاریخ 15 صفر 1339, با امضای روحانیون و بزرگان شهر, برای آقا میرزا علی اکبر فرستادند, از او یاری خواستند. آقا, بالای منبر رفت و از بالشویکها و مرام آنها تقبیح نمود و مردم را به مقابله با آنها تهییج کرد و آن را از موارد جهاد اسلامی به شمار آورد. احساسات مستمعین به شدت تحریک گشت; بخصوص موقعی که حسن آقا, پسر خود آقا, کفن پوش برخاست… هر کس برای خود سلاحی فراهم کرد…. یکی از روزها, به دستور آقا برای رژه معیّن شد… این تظاهرات, اثرات بسیاری در جلوگیری از انقلاب (کمونیستی) به ایران آورد… در لنکران, بالشویکها از ترس حمله آقا میرزا علی اکبر و مجاهدانِ اردبیل, از شهر خارج شده, مخفی گردیدند.)75  **3. مبارزه بر مدار مکتب:**  مبارزه میرزا کوچک خان با استبداد و استعمار, برای رسیدن چند روزه به قدرت و جاه نبود, بلکه بر مدار حقیقت می چرخید و او از اسلام الهام گرفت که چنین شوری انگیخت.  میرزا کوچک خان, تلاشهای خود را بر مدار اسلام پیش می برد و برابر معیارهای اسلامی آنها را جهت می داد. دفاع از عزت, کرامت و حرمت مسلمانان و حفظ سرزمین اسلامی ایران, سنگ زیرین مبارزه وی را شکل می داد:  (در قانون اسلام مدوّن است, کفار وقتی که به ممالک اسلامی مسلط شوند, مسلمین باید به مدافعه برخیزند.)76  **الف. در برابر دشمن:**  میرزا کوچک خان, برابر معیارهای مکتبی, هم بریتانیا را دشمن می انگاشت و هم روسیه تزار را مهاجم هستی بر باد ده. او تنها راه بیرون راندن نیروهای دولتهای وحشی و بی فرهنگ و تمدن را, در ایثارگری و ایستادگی مردانه علیه آنها می دانست. در این گیر و دار, آمریکا هم به میدان آمده بود. شعارهای آزادی خواهی آن دولت هم نتوانست جنگلیها و میرزا کوچک خان را بفریید که خیلی زود دستان یاری گر آن را در پشت دولت خون آشامِ انگلیس دیدند و به مردم اعلام کردند:  (متأسفانه قوای دولت اتازونی که حق کُشی عمال انگلیسیها را در شرق به خوبی می بیند, باز هم به حمایت او داخل در جنگ می شود. اف بر این دعوی دروغی.)77  **ب. در برخورد با کمونیستها:**  میرزا کوچک خان, در برهه ای که خیانت و جفای کمونیستها روشن می شود و دستهای آنان رو می گردد و از چهره پرنیرنگ و فریب این گروه, پرده می افتد, به نیروها و فرماندهان خود دستور می دهد که هیچ گونه رفت وآمدی با بالشویکها نداشته باشند:  از جمله در تاریخ 1299/12/9 به آقای صادق خان کوچکی, فرمانده گروهان مرگ در فومن می نویسد:  (هو الحق  آقای صادق خان کوچکی  چنانچه در کاغذ یک ساعت قبل به شما نوشته ام, باز هم تذکار می نمایم به هیچ وجه, افراد شما حق ندارند با بالشویکها رفت و آمد داشته باشند و ابداً هیچ کس حق ندارد, چه با اسلحه, چه بدون اسلحه از آب پسیخان به این طرف بیاید. در صورت تخلف برای شما اسباب مسؤولیت خواهد بود….)78  سندهای دیگری هم وجود دارد که میرزا به فرمانده گروهان مرگ, صادق خان کوچکی دستور می دهد که ضمن هوشیاری, به دقت رفت و آمدها را زیر نظر بگیرد و نگذارد هیچ کسی از بالشویکها به این سوی آب بیاید و کسی از نیروها با بالشویکها در تماس باشد.  **ج. دفاع از اقلیتهای دینی:**  میرزا, برابر معیارها و ترازهای مکتبی, در گیراگیر نبرد با استعمار, از آنچه در پیرامون خود می گذشت, غافل نبود. او نمی توانست بپذیرد که درهنگامه ها و درگیرودار نبرد و مبارزه, کسی دست به ستم یازد و به کسی آزار رساند و خونی بریزد و… جنبش جنگل, به رهبری میرزا کوچک خان, حقوق اقلیتهای مذهبی را در قلمرو فرمانروایی خود, پاس می داشت. در این قلمرو, جان, مال و ناموس آنان از هرگونه آسیب و گزندی در امان بود.  در آن روزگار, درگیریها و نزاعهای خونین ترکان و ارامنه عثمانی, کم کم به آذربایجان ایران نیز, سریان یافته بود. کارکرد دولت انگلیس به نام مسیحیت و کارنامه سرتاسر سیاه و ننگین آن کشور ستم پیشه و استعمارگر, در ایران و روسیه تزاری, انگیزه ای شده بود برای شماری از مسلمانان, بویژه ترکها و مجاهدین ترک, که علیه مسیحیان ایران, دست به کار شوند. ایادی عثمانی نیز در این بین, صحنه گردانی می کردند و تلاش می ورزید این آتش را شعله ور نگه دارند و مجاهدین ترک را به کارهای نابهنجار وادارند. البته انگلیس هم از این کشت و کشتار و نزاع و درگیری, به خاطر ذات استعماری که داشت, ناخرسند نبود و علاقه داشت و چه بسا دامن هم می زد که این اختلافها, بیش از پیش دامن بگستراند, تا آن استعمارگر پر فتنه و فریب, بتواند به کار خود ادامه دهد و به هدفهای خود, بی دردسر, دست یابد.  میرزا کوچک خان, نخست آن که: براساس آموزه های اسلامی, نمی توانست این ستمها را به هر دلیل و بهانه بپذیرد و از قربانی شدن گروهی بی دفاع در این گیراگیر, جلوگیری نکند.  و دو دیگر, این گونه اختلافها و نزاعها را به سود دشمن و به زیان جبهه داخلی می دانست; از این روی, با تدبیر از آن جلوگیری می کرد و اگر از راه های مسالمت جویانه نمی شد, وارد عمل می گردید و کسانی که به این فتنه ها دست یازیده بودند, کیفر می داد.  زیرا میرزا کوچک خان, بر این باور بود که بین دولت انگلیس و آیین مسیحی و مسیحیان فرق است. بریتانیا, استعمارگر است و به دروغ ادعای دین و مذهب می کند و در هنگام به خطر افتادن منافعش, از کشتن هیچ کس, حتی مسیحیان نیز روی گردان نیست. او به سود و منافع خویش می اندیشد و جان انسانها برای او ارزشی ندارد.  امّا میرزا, با همه کینه توزیهای انگلیسیها, برابر دستورها و فرمانهایی که روح و روان او با آنها در آمیخته و عجین بود, نمی توانست در برابر نابودی مسیحیان, تماشاگر باشد. از این روی, صادق پور, رئیس انتظامات جنگل می گوید:  (در همین حین [که زره پوشهای قوای انگلیس مردم کوچه و بازار رشت را به مسلسل بسته بودند و به پیش می رفتند] خبر رسید که عده ای از مجاهدین ترک, به خانه های ارامنه هجوم برده و قتل و غارت می کنند. میرزا, عده ای را به همراهی من, مأمور کرد که فوری از عملیات بی رویه آنها جلوگیری نمایم. ما فوری به طرف سید ابوجعفر حرکت کردیم. دو قسمت شدیم, عده ای به طرف خانه اوادیس, که مرکز ارامنه بود, و من به طرف بازار حرکت کردم. نزدیک تخت داروغه که رسیدم, دیدم عثمان افندی, با پانزده نفر مجاهد, به طرف جیرکوچه می روند, آنها را متوقف کردم. عثمان افندی, با من رفیق بود. گفتم: حق ندارید جایی بروید. گفت: ما باید از ارامنه انتقام بگیریم و آنها را قتل عام کنیم. گفتم: ارامنه ایرانی, همه, برادر ما هستند و میرزا از این اقدام شما خیلی عصبانی است و مرا مأمور جلوگیری کرده است. و من باید شما را به حضور میرزا ببرم. اطاعت کرد, به اتفاق پیش میرزا رفتیم.آنها ارشاک ارمنی را که مهمانخانه چی بود, کشته بودند. میرزا, همین که عثمان افندی را دید به او تغیّر کرد و گفت:  شما, ماجرای جنگ ارمنی و مسلمان را تازه کرده اید. شما, دشمنان مشترک ما را که انگلیسها هستند, و در دو قدمی ما سنگر بندی کرده و عده ای از هموطنان ما را به خاک و خون کشیده اند, رها کرده اید. عده ای از ارامنه را که بی پناه و دفاع هستند, می خواهید انتقام بگیرید. این عملیات شما, ضربت بزرگی به ما وارد کرده است و دیگر به وجود شما در رشت احتیاجی نیست. فوری با همراهان باید به جنگل بروید. و به من دستور داد که شما وسایل رفاه و تأمین جانی خانواده های ارامنه را فراهم کنید. و من به طرف خانه اوادیس حرکت کردم. خیلی از خانواده های فقیر آن جا جمع شده بودند. با رئیس هیأت ارامنه ملاقات کردم. او, خیلی وحشت داشت و باور نمی کرد که میرزا از این اقدام ترکها متنفر است. وقتی که فهمید میرزا آنها را از شهر بیرون فرستاده, به خانه اوادیس آمدیم, و در حق میرزا دعا گفت.)79  **د. اخلاق کریمانه:**  زندگی سرتاسر زیبای میرزا را هاله ای از کریمی و بخشایش گری و بزرگواری در برگرفته است. هر کس, از هر زاویه این ماه آسمان اسلام را بنگرد این هاله زیبا و درخشنده را به خوبی و روشنی خواهد دید و در برابر آن همه شکوه, به ستایش خواهد برخاست.  این اخلاق و رفتار زیبا را در هیچ یک از همگنان او و مبارزان نامور دوران او, نمی توان دید که بسیاری از آنها در تاریکی فرو رفته و در زیر میغ و ابر سیاه در حرکت و تکاپویند. چنان آنان را تاریکی فرا گرفته, که هیچ نور و کورسویی از آنان به بیرون و پیرامون پرتو نمی افکند.  اخلاق کریمانه داشتن و خود را به آن آراستن, تنها از کسانی ساخته است که در مکتب کریم پرور اسلام و در دامن کریمانه پیامبر اسلام(ص) و ائمه اطهار(ع), رشد کرده و بالیده باشند.  میرزا کوچک خان, چون در این مکتب رشد کرده و بالیده بود, به این اوج رسیده بود و توانست در بحرانی ترین روزگارها و برهه های بسیار سرنوشت ساز و حساس و درگیرودار نبرد, کریمانه مشی کند و کریمانه بپوید و پرتوافکند.  او هیچ گاه بر خوردهای خشن را بر نمی تابید, چه برسد به قتل خائن و یا جنایتکاری بدون محاکمه. می گفت:  (درست است که ما اسم جنگل را روی خودمان گذاشته ایم, امّا قرار نیست مطابق قانون جنگل, همدیگر را تکه پاره کنیم.)80  مرام و مسلک او چنین بود که باید هر حرکتی, برابر قانون باشد. هیچ کس نباید بپندارد چون کشور در گیراگیر انقلاب, جنگ و نبرد است, هر قتل و غارتی, هر حرکت نابهنجار و خلاف قانونی, هرگونه هرج و مرجی, رواست. و همین که کسی از جبهه دشمن به دام افتاد, بی درنگ باید به دار آویخته شود. خیر, باید هر کاری و حرکتی, برابر قانون انجام بگیرد. جانی ترین و خائن ترین دشمن, نباید آزار و شکنجه ببیند و با او بدرفتاری بشود و بدون محاکمه و اعلام رأی دادگاه به مجازات برسد.  روی همین اصل و قاعده, وقتی دلاوران جنگل, در نبرد شورانگیز کسما, مفاخرالملک, کفیل حکومت و رئیس نظمیه را, که از سوی قنسول روس تزار, مأمور شده بود جنگلیها را نابود کند و به هر یک از آنان دست یافت, بی درنگ به دار آویزد, دستگیر کردند, پیش میرزا بردند, میرزا دستور داد:  (او را ببرند در خانه (صالح) زندانی کنند. وقتی آنها مفاخر را پیش انداختند و عازم شدند, میرزا تأکید کرد: تا روز محاکمه, نباید به او آزاری برسد. ضمناً کسی حق ندارد, سر به سرش بگذارد.)81  میرزا کوچک خان, با اسیران جنگی, قزاقها و دیگران, کریمانه برخورد می کرد. بارها پیش می آمد که آنان را پس از اندرز و آشناکردن به هدفهای نهضت, آزاد می گذاشت که به هر سوی می خواهند, روان شوند. از جمله پس از رویداد کسماء, در جمع اسیران, به سخنرانی پرداخت و به آنان گفت:  (ما همه برادریم و اگر چه این انتظار را از برادرانمان نداشته ایم, به جنگ ما بیایند, ولی کاری است انجام یافته که گناهش به گردن ما نیست. از این تاریخ, هر کس مایل باشد, می تواند با استغفار از گذشته, در کنار ما قرار بگیرد و هر کس مایل نباشد, آزاد است, هر کجا که دلش می خواهد برود. قصد ما, آباد کردن کشور و گرفتن انتقام از وطن فروشان است.)82  میرزا کوچک خان, در این اخلاق کریمانه, چنان اوج گرفته بود که رفتار او شگفت می نمود و هر بیننده و شنونده ای و هر کسی که اکنون و در این روزگار, تاریخ زندگی آن رادمرد را ورق می زند, حیران و شگفت زده می ماند و به این افق زیبا می نگرد که چگونه مکتب تشیع, آموزه های اسلام, حوزه های دینی و مردان نیک سیرت آن کانونها و پایگاه های دینی مقدس, چنین به انسان خاکی پروبال پرواز می دهند و چنین او را از خاک بَرمی کنند و به آسمان می برند و همه کینه ها و خشمهای او را فرو می خوابانند و توانایش می سازند تا از کنار انسانهای گناهکار و جانی, ویران گر و تباهی آفرین و اسیر سرپنجه های قدرت خود, برای رسیدن به هدفهای بلند و مقدس, کریمانه بگذرد و به این باور عمیق و ژرف برسد:  آنان در گرداب فتنه ها فرو افتاده اند, شاید اگر از آن گردابهای خوف انگیز به درآیند و نسیم دل انگیز معارف اسلامی به روح و جان آنان بوزد, ره رستگاری پیش بگیرند و برای کشور و ملت و دین, مفید افتند و به کار آیند.  کارها و رفتارهای میرزا کوچک خان, از همین اوج و قلّه در خور تفسیر و بیانند. ممکن نیست از لجن زار مادیات, به تفسیر این پدیده شگفت پرداخت. کدام تفسیر و نگاه مادی می تواند پاسخ دهد که: چرا میرزا, کسی را که از سوی وثوق الدوله مأمور شده بود که او را از پای درآورد, بخشید و آزاد کرد, جز همین نگاه؟  فخرایی می نویسد:  (نکته ای که روحانی آزادی خواه, مرد دین و سیاست, آقای حاجی شیخ حسین لنکرانی, به ما یادآوری کردند این است که: وثوق الدوله, پس از مأیوس شدن از مذاکرات تدیّن در جنگل, در مقام نابود کردن میرزا کوچک خان از طریق ترور برآمد و برای اجرای نیّتش, علی بیگ سیاه دهنی (تاکستانی) تروریست معروف را با پول و وسایل کافی به جنگل فرستاد, ولی او نتوانست مأموریتش را انجام دهد; زیرا بعد از معرفی شدن به سازمان جنگل, نیتش از حرکات و سکناتی که از خود بروز می داد, برملا شد و میرزا کوچک خان, که از واقعه استحضار یافت, نامبرده را به حضور طلبیده و بادادن اندرز و نصایح مشفقانه و پدرانه و خرجی راه, به مرکز بازگردانید.)83  **هـ. پی ریزی اقتصاد سالم:**  میرزا کوچک خان, همیشه در پی این بود که زمینه ای فراهم سازد تا مردم از راه های سالم, چرخهای زندگی خود را به گردش درآورند و به دور از هرگونه بهره کشیهای ظالمانه, تن به پستی دادن, اجبار و اکراه, آزادانه به دسترنج خود دست یابند. به اندازه و ساعتهای معین کار کنند و به اندازه کافی به استراحت بپردازند و به طور معمول, از تعطیلات و دیگر مزایا بهره برند.  او, مالکیتهای شرعی و برابر عرف را محترم می شمرد. امّا مالکیتهای ظالمانه و غیر شرعی و خلاف عرف معمول را به هیچ روی نمی پذیرفت و بر این نظر بود که باید برای آنها فکری کرد و کشاورزان را از این باتلاق درد و رنج نجات داد.  او برابر معیارهای شرعی نمی توانست بپذیرد, کسی در تهران زندگی کند و در منطقه شمال, هزارها جریب زمین داشته باشد و صدها کشاورز و کارگر, از بام تا شام, با دستمزد ناچیز, برده وار روی زمین او کار کنند و از حقوق اولیه انسانی هم محروم باشند,نه مسکن مناسبی داشته باشند و نه برای از کارافتادگی و مریضی او فکری شده باشد, نه مرخصی و تعطیلی داشته باشند و نه حرمت و احترامی.  او, نمی توانست بپذیرد مالکی, بدون هیچ رنج و اندوهی, کرور کرور ثروت را که دسترنج کارگران و کشاورزان بود, از شمال به تهران ببرد و شمال همچنان در فقر و بدبختی دست و پابزند و از آن همه نعمت هیچ بهره ای برای آبادانی خود نبرد.  او, نمی توانست بپذیرد کسی به خاطر وابستگی به دربار و در اختیار داشتن زمین بسیار, مالک الرقاب مردم مسلمان باشد و از روی هوی و هوس حکم براند: این یکی را به زمین بکوبد, آن یکی را آواره و بی خانمان بکند و دیگری را از هستی بیندازد و با مردمی که زمین از آنِ آنان بوده و به زور گرفته شده و به درباریان و حاشیه نشینان دربار شاهی و نوکران ویژه بیگانگان و خدمتگزاران اورنگ استعماری, بخشیده شده, بسان بردگان رفتار شود و از طبیعی ترین حق خود محروم شوند.  میرزا کوچک خان, آه از نهادش بر می آمد, وقتی این نابسامانیها را می دید و این رنج و درد را با جسم و روح خویش احساس می کرد. این مرد بزرگ, پیش از آن که کمونیستها به خطّه شمال بیایند و شعارهای الغای مالکیت سر دهند و نظام اشتراکی را تبلیغ کنند و با این شعارها جا پایی برای خود بازکنند, ناخرسندی خود را از وضع اسف انگیز ارباب و رعیتی و کارگر و کارفرما, اعلام کرده بود. ولی میرزا به هیچ روی, روش کمونیستها را در سروسامان دادن به وضع ارباب و رعیتی نپذیرفت و آن روش و مرام را در اصلاح وضع نظام ارباب و رعیتی ناکارآمد می دانست و به همان روشهای اسلامی عقیده داشت که باید به دور از هیاهو و جنجال و با تدبیر و دوراندیشی و همه سونگری, بزرگ مالکان و اربابان و کارفرمایان برابر قانون شرعی و عرفی, از این رویه نابخردانه دست بردارند و رعیت و کارگر هم برابر قانون شرعی و عرفی, از این باتلاق درد و رنج به در بیاید و به حقوق طبیعی و شرعی و عرفی خود برسد.  میرزاکوچک خان, از بزرگ مالکانی که خون زارعان را می مکیدند و به زندگی ننگین و پرنکبت خود ادامه می دادند, نفرت داشت و آنان را بیگانه پرست و گرفتار رذالتها و پستیهای اخلاقی می دانست:  (مالکین و اعیان و ثروت مندان این مملکت, در برابر کوچک ترین مأمور خارجه و واکنشهای بیگانه, به خاک می افتند. فساد اخلاق, پستی و سفالت به قدری زیاد شده که هر کس چند جریب ملک دارد, برای مکیدن خون زارع و برزگر و مردم ضعیف و بیچاره دیگر, بستگی به یکی از اتباع خارجه پیدا نموده و چوب و فلک راه انداخته و اصطبل خود را پناهگاه جنایتکاران قرار داده است. آیا این نحوزندگانی قابل تحمل در خور مردمی است که نام خود را آدم گذاشته اند.)84  از آن طرف, با دهقانان مأنوس بود و دوستی پایدار و مهرورزانه داشت. درد و رنج و بینوایی آنان را درد و رنج و بینوایی خود می دانست و از عمق درد آنان با خبر بود و برای آنان دل می سوزاند و هیچ ستمی را بر آنان بر نمی تابید و در اساس برای رهایی این گروه ستمدیده و زحمتکش از چنگ بزرگ مالکان و اربابان درّنده و حیوان صفت بود که پا در رکاب مبارزه گذاشت و آن همه تلخیها و ناگواریها را به جان خرید.  دهقانان هم, این خویها و خصلتهای میرزا و هدفها و آرمانهای او و عشق او به آبادانی میهن و سرفرازی و شوکت دین و راحتی و آسایش مردم را خوب می شناختند و می دانستند. او را از فرزندان خود بهتر می شناختند که در دامن خود بزرگش کرده بودند, گیله مرد, باور داشت و اطمینان خاطر, که در سایه این سرو بلند است که می تواند بیاساید و از دغدغه های روزگار به دور ماند و از گزند و نیش مارهای خوش خط و خال, درامان ماند.  از این روی, میرزا کوچک خان, به هر شهر و روستا, به هر قصبه و ده و به هر دیار و واحه ای که قدم می گذاشت, مردم عاشقانه دورش حلقه می زدند, اگر آگاهی می یافتند که آن دلارا به دیارشان می آید, به استقبالش می رفتند, عاشقانه می بوییدندش و دردها و نیازهای خود را با او در میان می گذاشتند و از ستمی که بر آنان از سوی بیگانگان: بالشویکها, کمونیستها, انگلیسیها و از سوی داخلیها, استبدادیان, اربابان و… روا داشته می شد, شکوه می کردند و خود را در دامن او می افکندند و زار می گریستند.  بله, پیوند او با دهقانان, که در آن روزگار بیش ترین بودند, چنین مقدس, زلال و بی آمیغ بود.  <2>روحانیت, پشتیبان نهضت جنگل  مهم ترین گواه برخاستگاه حوزوی میرزا کوچک خان, یاری و همراهی بسیاری از علمای بزرگ, نامور, آگاه و پرهیزگار ایران و عراق, با او و قیام اوست. زیرا, عالمان, در تصمیم گیریها و آهنگ برکاری, تدبیر می ورزند و دوراندیشی می کنند و در رویدادهایی که, به گونه ای, پای خون, مال و آبروی مسلمانان در میان است, بالاترین حدّ احتیاط و سخت گیری را دارند و تا اعتماد به دینداری, پرهیزگاری, دانش, فقاهت, دقت و باریک اندیشی و مقدس بودن هدف و روشنی راه و روش کسی پیدا نکنند, ناممکن است که زمام کارهای بزرگ را به دست او بسپرند و یا دست کم, از او پشتیبانی کنند و مردم را به یاری او برانگیزانند.  پشتیبانی علمای بزرگ از میرزا کوچک خان, در برهه های حساس و در گاه رویارویی وی با استبدادیان و استعمارگران انگلیس و بالشویک, می تواند نشانگر مقدس بودن راه میرزا و دینداری و پای بندی او به اصول اسلامی باشد.  افزون بر علمای هیأت اتحاد اسلام, شهید سید حسن مدرس, علمای بزرگ حوزه نجف و حوزه های ایران و خطّه گیلان, میرزا کوچک خان را تأیید و ستوده و او را به ادامه مبارزه برانگیزانده اند:  1. شهید مدرس, در پاسخ به پرسش مؤمنان درباره میرزا کوچک خان و همراهان وی در ماه جمادی الثانی 1338, می نویسد:  (حقیر از آقای میرزا کوچک خان و از اشخاصی که صمیمانه و صادقانه با ایشان هم آواز بودند, نیت سوئی نسبت به دیانت و صلاح مملکت نفهمیدم, بلکه جلوگیری از دخالتِ خارجه و نفوذ سیاست آنها در گیلان, عملیاتی بوده بس مقدس که بر هر مسلمانی, لازم. خداوند همه ایرانیان را توفیق دهد که نیت و عملیات آنها را تعقیب و تقلید نماید. پرواضح است که طرفیت و ضدیت و محاربه با همچه جمعیتی, مساعدت با کفر و معاندت با اسلام است.)85  2. میرزا محمد تقی شیرازی: میرزا کوچک و یارانش, با قرارداد ننگین وثوق الدوله با انگلیس, مشهور به قرارداد 1919, با تمام توان به مخالفت برخاستند. و این حرکت قهرمانانه, خواست همه علمای بزرگ ایران و عراق, بویژه میرزا محمد تقی شیرازی بود.  علمای عراق, با این که در جبهه آن دیار, سخت با بریتانیا درگیر بودند; امّا از آنچه که در ایران می گذشت, جنایتها, چپاولها و درازدستیهای دولت استعمارگر بریتانیا و خیانت دولتمردان و همراهی و همگامی آنان با بیگانگان بویژه از قرارداد 1919, آگاهی داشتند و سخت رنج می کشیدند و همیشه و در همه حال در فکر چاره بودند که چگونه و با چه روشی این لکه ننگ را بزدایند. در نخستین گام, سه تن از علمای عتبات: شیخ شریعت اصفهانی غروی, سید اسماعیل صدر و محمد تقی شیرازی, نامه ای به این شرح برای وثوق الدوله, رئیس الوزراء, عاقد قرارداد, نگاشتند:  (… شما معاهده ای با انگلیس بسته اید که در نظر عاقبت اندیشان, خوف از بین رفتنِ استقلال ایران وجود دارد. این موضوع, باعث شد که ما خادمان شریعت, دچار اضطراب و نگرانی شویم و از جهتی گمان نمی کنیم که عاقبت این کار, بر جناب عالی پوشیده باشد. یا شما ـ العیاذ باللّه ـ راضی به این هستید که در دوره ای که منصب ریاست وزراء را دارا هستید, به استقلال ایران خاتمه داده شود. و از سوی دیگر, می بینیم که این معاهده, در محو استقلال ایران, تصریح دارد. درگذشته, مردان ایران زمین, محافظت و احتیاط شدیدی در حفظ استقلال بلاد اسلامی داشتند و از هر چیزی که از آن, رائحه از بین رفتن شرف ممالک ایرانی به مشام می رسید, دوری می جستند. اگر چنانچه وسیله ای برای از بین بردن آن عواقب اتخاذ کرده اید, لازم است که آن را به اطلاع ما برسانید, تا آسوده خاطر شویم و تمامی مسلمانانی که در اضطراب به سر می برند, آرام گیرند. و الاّ ما با هر آنچه در توان داریم, متصدی رهایی از این معاهده ننگین می شویم, تا برای همه عالم مشخص شود که مسلمانان توانایی شکستن طوق عبودیت و بندگی را دارند و ذلّت و خواری را تحمّل نمی کنند. امیدواریم که شما به بندگی مسلمانان در مقابل اجانب راضی نشوید و به آنچه ما تلاش می کنیم, همّت بگمارید. والسلام.)86  این هم افقی دید بین میرزا کوچک و علمای بزرگ عتبات علیه انگلستان و قرارداد 1919, سبب شد که مردم, به خوبی و روشنی پیوند بین نهضت جنگل و علما را دریابند. مردم وقتی خشم و انزجار علما را از انگلستان و قرارداد 1919 و مستبدان می دیدند و شراره های این خشم مقدس را در آتشفشان بزرگی که جنگلیها آفریده بودند, جلوه گر می یافتند, به جایگاه والا و مقدس جنگلیها بیش از پیش پی می بردند و پا در راه آنان می گذاردند و از میرزا کوچک خان فرمان می بردند که او را بازوی توان مند عالمان و اجراکننده دستورهای دین می انگاشتند. و عالمان دین, چه آنان که در عتبات بودند و چه آنان که در ایران, تا جایی که مصلحت می دیدند از تأیید و پشتیبانی میرزا, دریغ نمی ورزیدند.  کائوک (هوشنگ) نماینده اعزامی میرزا کوچک خان و جنگلیها به مسکو, در فرازی از یادداشتهای سفر خود, که مسیو یقیکیان, آنها را در چند شماره روزنامه ایران کنونی, نقل کرده, می نویسد:  (رفیق چچرین پرسید: آیا رفیق میرزا کوچک خان, غیر از گیلان, در ایالات دیگر ایران نفوذ دارد. در جواب گفته شد: مشارالیه, نه فقط در کلیه قسمتهای ایران, بلکه در خارج از ایران هم, مانند بین النهرین و جاهای دیگر نفوذ دارد. مثلاً رفیق میرزا کوچک خان, از متنفذین مجتهدهای دین اسلام, آقا میرزا محمد تقی که ساکن شهر مقدس کربلاست, مکتوبی دریافت کرده و حتی پیشنهاد نمود که در موقع لزوم, به وسیله فتوائی, میرزا کوچک را مقدس اعلام و از کلیه مسلمین, همراهی با انقلابیون گیلان را بخواهد.)87  1. سید ابوالقاسم لیمونجویی:  (امام جماعت و شخص متمکنی است. مردی است آزادی خواه و در کسوت روحانیت که برادرش وثوق الممالک عسکری, در عداد مجاهدین جنگل, مسؤول خدمتگزاری است. امام جمعه لیمونجویی, از توقف طولانی جنگلیها در صفحات گیلان, خسته شده و آرزومند است که نهال انقلاب, با همه خونهای گرمی که برای آبیاریش ریخته شده است, به ثمر بنشیند و زندگی عادی مردم شهری و دهات, توأم با آسایش و رفاه و عاری از هیجان و دلهره, آغاز گردد و لهذا, نامه منظومی که مشحون از ترغیب و تشویق و در عین حال, متضمن ملامت و سرزنش است, برای میرزا کوچک خان می فرستد:  خاک ایران, توتیا شد زیر سم اسب دشمن  تا به کی, ای شیر بنمودی تو اندر بیشه مسکن  خطّه زیدق سرا و گوشه گوراب زرمخ  کوه قاف است این, طلسم جادوان, یا چاه بیژن  مردم از شاه و وزیر و دیگران مأیوس امّ  جمله برآنند کی ملک از تو خواهد گشت گلشن  ملت ایران, به امید تو, و تو توی جنگل  عار ناید چون توئی را روز و شب, آسوده خفتن.)88  4. شیخ محمد اوحدی زنجانی:  (شخص دانشمندی به نام حاج شیخ محمد کاظم غوّاص اوحدی زنجانی, که از شاگردان و یا مریدان حجةالاسلام [ملاّ قربانعلی زنجانی, از رهبران نهضت مشروعه] بوده است, خواهرزاده نایب آقا [از مریدان و علاقه مندان سرسخت آخوند ملاّ قربانعلی که توسط سردار بهادر و یپرم خان ارمنی تحت نام مستبدین دستگیر و از زنجان به تهران گسیل شد و در آن جا اعدام گردید] محسوب می شد. او, در فتنه یپرم خان, از زنجان متواری شد و مدتی در کرمانشاه سکونت گزید, سپس به طارم مهاجرت نمود, بعدها به همکاری با نهضت میرزا کوچک خان جنگلی پرداخت.)89  5. شیخ نورالدین خلعت بری:  (پیش از واقعه کودتای 1299 (آخرین برگی که انگلیسیها به زمین زدند) شیخ نورالدین خلعت بری به نمایندگی از طرف جنگل, مذاکرات مفیدی با امیر مؤید سوادکوهی انجام داده و او را متقاعد کرده بود که به یاری جنگل بشتابد.)90  خلعت بری از مبارزه دست برنداشت و گوشه انزوا برنگیزید و ناامید از خاموش شدن یاران جنگل و رهبر دلاور آن نشد و مبارزه علیه استعمار و نوکر آن, رضا شاه میرپنج را ادامه داد و در برابر زیاده خواهیهای او ایستاد. رضاشاه, وقتی او و بسیاری از بزرگان و علمای خطّه شمال را برای حکومت پوشالی خود خطرناک دید, به دستور انگلیس برای از بین بردن آنان و خالی کردن سرزمین گیلان از غیورمردان دست به کار شد:  (در سال 1311 شمسی, به دستور انگلیسیها و به فرمان رضاشاه پهلوی, همه دستگیر و زندانی و به قصر قجر تهران اعزام [شدند] و سپس املاک همه مردم شمال, از علما و رجال و کشاورزان غصب و تصرف شد و عده ای از بزرگان مسلمان مشروطیت تنکابن, از علما, مانند شیخ نورالدین و آیة اللّه (حاج مجتهد) مرحوم حاج میرزا یحیی مجتهد تنکابنی, رئیس حوزه علمیه محال ثلاث تنکابن… و عده ای از بازرگانان مالک و کشاورز منطقه تنکابن و کجور و رودسر و علمای آن منطقه همه دستگیر و تبعید گردیدند.  مرحوم شیخ نورالدین مجتهد تنکابنی, بزرگمرد دین و سیاست, رفیق مرحوم مدرس و مرحوم حکیم و فیلسوف و استاد بی نظیر عصر خود, یعنی میرزا محمد طاهر تنکابنی و غیره هم به کاشان تبعید شدند.)91  6. سید جعفر کیکلائی ابوالهدا:  (روحانی آزاده شریف در حوزه رودسر و لنگرود, زمینه تبلیغات وسیعی را به نفع جنگل, آماده ساخته بود.)92  7. شیخ محمد حسن آمن: روحانی شجاع, با ایمان, با تدبیر و دانش و وابسته به هیأت اتحاد اسلام بود. هیأت اتحاد اسلام, برای تواناسازی بنیه جنگل و نیرومند گردانیدن این جبهه علیه استعمار, چاره جوییهایی می کرد. از جمله آهنگ آن کرد که با امیر مؤید, رئیس مقتدر ایل سواد کوه و سردار جلیل, رئیس ایل گلبادی, دست اتحاد و دوستی بدهد و از آن دو گروه بخواهد که به یاری جنگل در برابر بیگانگان بشتابند. برای این مهم شیخ محمد حسن آمن را به مازندران اعزام کرد که در گزارشی که فرا روی دارید, شرح این مذاکره و تلاشهای شیخ محمد حسن آمن, به خوبی نمایانده شده است:  (در مازندران به نام (انجمن طبرستان) جمعیتی تشکیل یافته و به وسیله دو نفر از اشخاص مقتدر و متنفذ محل: یکی امیر مؤید و دیگری سردار جلیل که هر دو رقیب یکدیگر بودند, اداره می شد. امیر مؤید رئیس ایل سواد کوه و کسی بود که در مشروطیت ایران با سپهسالار تنکابنی تشریک مساعی کرده و بنابراین از اشخاص طرفدار آزادی به شمار می رفت. سردار جلیل رئیس ایل گلبادی و از متمول ترین اشخاص مازندران محسوب می گردید. اوضاع سیاسی آن روز این دو نفر را, با آن که مخالف یکدیگر بودند, دور هم جمع و بعداً خواستند قدمهای وسیع تری برداشته و با هیأت اتحاد اسلام که در آن وقت دامنه نفوذ خود را تا صحرای ترکمن بسط داده و در استرآباد به فعالیت مشغول بود, ایجاد روابط نمایند. بنابراین, اول به وسیله مکتوب, سپس اعزام یک نفر نماینده به نام مجدالاطباء, که طبیب مخصوص سردار جلیل بود, تقاضای اتحاد با جنگل را نمودند. هیأت اتحاد اسلام, موقع را مغتنم شمرده و به خیال آن که بتواند در پیشرفت مقاصد ملی از جمعیت انجمن طبرستان استفاده کند, نماینده آنها را پذیرفت و یکی از کارکنان خود, حاجی شیخ محمد حسن (معروف به آمن) را, به سمت نمایندگی به مازندران فرستاد.  نماینده مذکور, در بدو ورود احساس کرد که تشکیل جمعیت نامبرده, روی اصل ساده تأمین نفوذ دو نفر سردار مازندرانی در محل می باشد و مقصود دیگری ندارد. بنابراین, دو نفر از روحانیون اعضاء انجمن را (یکی به نام شریف العلماء از طرفداران امیرمؤید و دیگری آقا سید میرزا از هواخواهان سردار جلیل) که با آنها در نجف سابقه آشنایی داشت, با خود موافق ساخته و خواست جمعیت طبرستان را با موضوع مهم تری آشنا سازد و شاید تأمین منافع محلی را به منافع مملکتی تبدیل نماید و این در موقعی بود که قشون روس, کم کم ایران را تخلیه و از راه انزلی به روسیه رهسپار می گردید و انگلیسها نیز دنبال آنها می خواستند به قفقاز بروند و در قزوین با نمایندگان جنگل ملاقات و تقاضای راه عبور می کردند, ولی جنگل موافقت نمی کرد. در چنین موقع, نماینده هیأت اتحاد اسلام به مازندران وارد شده و پس از یکی دو روز توقف و دید و بازدید درخواست کرد که در انجمن حضور یابد. بعد از آن که مقدمات کار تهیه شد و اعضاء همه آمدند و انجمن تشکیل گردید, معلوم شده عدّه آنان 12 نفر و یکی از آنها محمد خان درگاهی رئیس ژاندارمری مازندران است که در حدود 300 ژاندارم در اختیار داشته و مأمور حفاظت آن حدود است. خلاصه در موقعی که اعضاء همه حاضر بودند, نماینده نامبرده در اطراف سیاست آن روز و عدم اعتناء مرکزنشینان به اوضاع جاریه یا عدم توانائی آنان به سرپرستی و تنظیم امور و بروز هرج ومرج و اغتشاش و قحطی و ناامنی در هر گوشه از مملکت و این که حیات عمومی مورد تهدید است, شرح مبسوطی بیان کرده سپس موضوع تقاضای انگلیسیها را راجع به راه عبور از گیلان اظهار و اضافه کرد که علت مخالفت جنگل برای آن است که اگر قوای انگلیس از راه ایران به روسیه بروند, روسها همین عمل را بهانه, مجدداً به ایران بر می گردند و به همین واسطه جنگل پافشاری کرده می خواهد راه بهانه روسها را مسدود نماید, ولی انگلیسیها به هیچ وجه قانع نشده و با آن که خود را طرفدار قانون جلوه می دهند, نمی خواهند حفظ قانون بی طرفی ایران را بنمایند و بالاخره عامل عمده بدبختی و خرابی مملکت را مرکز دانسته و گفت: هرگاه مرکز اصلاح نشود امید هرگونه اصلاحات در هر گوشه از مملکت بی فایده و نتیجه ای نخواهد داشت.  پس از خاتمه بیان و تصدیق دو نفر روحانی سابق الذکر, امیر مؤید اظهار کرد اگر لازم است از مازندران کمکی به هیأت اتحاد اسلام بشود, باید لااقل شما یک ماه در این جا توقف کرده و در بین روحانیون به تبلیغ مشغول بشوید, و از طرف بقیه افراد انجمن نیز اظهار عقاید مختلف در این باره به عمل آمد, آخرالامر قرار شد که امیر مؤید با سه پسر خود: سهم الممالک, ایلخانی و سیف الله خان, به معیت 200 نفر تفنگچی و سردار جلیل با 300 نفر سوار و درگاهی با 300 ژاندارم به کمک جنگل اقدام نمایند و برای اثبات بیان و صدق مدعای خود, قرآنی حاضر کرده و در پشت قرآن سوگندنامه نوشتند. در همین موقع ضیاء الواعظین شیرازی, که از ناطقین معروف در آن اوقات در مازندران بود, از لحاظ آشنائی با نماینده جنگل, به عضویت جمعیت وارد انجمن شده و هر روز در مساجد و مجامع عمومی با نطقهای مهیّج خود اهالی را تهییج می کرد, تا آن که نماینده جنگل پس از حصول اطمینان, شرحی به هیأت اتحاد اسلام نوشته و از اوضاع جاریه اظهار رضایت نمود و ضمناً درخواست کرد که کوچک خان را با 500 نفر مأمور نمایند تا به مازندران آمده و با متحدین جدید به طرف تهران رهسپار شوند.  چند روزی از ارسال نامه نماینده نگذشته بود که در گاهی, مشارالیه را خواسته و تلگراف وثوق الدوله رئیس الوزرای مملکت را به وی نشان داد. وثوق الدوله تلگراف کرده بود: نماینده جنگل را فوری دستگیر و روانه تهران نمایید. وقتی تلگراف خوانده شد نماینده اهمیتی بدان نداده موضوع اتحاد و نوشتن پشت قرآن و سوگند یاد کردن را به میان آورد, ولی در گاهی, به عذر آن که مأمور است و اگر تسامح کند او را نیز دستگیر خواهند کرد و همچنین از نظر صلاح اندیشی و از نظر آن که اوضاع به هم نخورد و موقعیت مناسب تری برای اجرای مقصود پیش آید, گفت: بهتر است شما بروید و من راپرت خواهم داد: نماینده آمده و چند روزی توقف, مجدداً حرکت کرده و رفته است و البته رفتن از طریق تهران با لباس مبدل مطمئن تر به نظر می رسد; زیرا از راه تنکابن با بودن ساعدالدوله, پسر سپهسالار تنکابنی, که به تازگی داماد وثوق الدوله شده, ممکن است شما را دستگیر نمایند.  سرداران متحد نیز, بعد از این پیش آمد, قوای جنگل و دولت را به معرض سنجش درآورده و چون کفه قوای دولتی را سنگین تر دیدند, هر یک به عنوانی خود را کنار کشیدند. خلاصه نماینده اتحاد اسلام تنها ماند و بعد از آن که گمان می کرد از عملیات خود نتیجه گرفته و عنقریب دوش به دوش متحدین جدید به سمت مرکز رهسپار خواهد شد, ناچار گشت به تنهایی به طرف تهران برود. همین که وارد تهران شد, دستگیر و به امر وثوق الدوله محبوس گردید و به این وسیله عملیاتی که در مازندران شده بود عقیم ماند.)93  شیخ محمد حسن, در راه مبارزه با ستم ثابت قدم ماند و شجاعانه در برابر ایادی ستم می ایستاد و خشم انقلابی خود را شجاعانه ابراز می داشت.  فخرائی می نویسد:  (در فرمانداری رشت, هنگامی که حضار جلسه, از طرف فرمانداری وقت (میرزا سلیمان خان میکده) به حاجی مخبرالسلطنه هدایت معرفی می شوند [وقتی نوبت به حاج شیخ محمد حسن آمن رسید, و معرفی شد و زمان آن رسید که دست ارادت به مخبرالسلطنه بدهد, گفت:] من به کسی که پنجه اش به خون خیابانی آلوده است, دست ارادت نمی دهم!)94  8. روحانیان ماسوله:  (تسلط جنگلیها به ماسوله, نتیجه کمکهای با ارزش شیخ الاسلام و امام جمعه و حاجی روح الله و آقا نصرت ماسوله ای بود.)95  9. علمای مازندران: شماری از علمای مازندران, از جمله: میرزا علی ساروی, محمد رضا تجدد, فرزند شیخ العراقین, شیخ احمد مازندرانی و… با نگاشتن و نشر دادن آگهی نامه ای, مردم را به پشتیبانی از میرزا کوچک خان و نهضت جنگل فراخواندند و سرپیچی از این فراخوان, محاربه با امام زمان (عج) قلمداد کردند:  (در این روزهای گرانبها که به واسطه جنگ عمومی برای ملت ایران یک فرصت تاریخی به دست آمده ودر جلب وسائل حیاتی و تجدید دوره مجد قدیم و مدافعه از حیثیت و ناموس اسلام, باید خود را مهیا ساخت. و در این موقع که خداوند عزوجل برای ما پیروان شریعت غراء احمدی, علیه الصلوة والسلام, دشمنان این دین حنیف را معناً خوار و ذلیل داشته, نباید به غفلت و توانی[سستی و کوتاهی] گذرانید.  ای مسلمانان! یک مشت از خود گذشته, که زندگانی خود را در راه استخلاص اسلام و استقلال ایران فدا نموده, نظر به حکم مطاع حضرات آیات اللّه عظام عراق عرب, که مرکز روحانیت اسلامی است, از ابتدای زمان محاربه عمومیه که امر به جهاد و دفاع فرمودند, خود را حاضر برای اجرای آن احکام مقدسه ساخته و از گوشه جنگل گیلان علم اتحاد اسلامی را بلند و سلسله زنجیر عبودیت را از هم گسیخته, انواع سختیهای فوق العاده را تحمل و در راه احیاء مراسم دین مقدس اسلام و استقلال مملکت ایران جانبازی نمودند و همه روزه بر شوکت و ازدیاد و قوت معنوی مسلمین افزودند. و چون دولت انگریز قوای پراکنده شده روسی را که در زیر علم حیله و تدلیس خود جمع آوری کرده به طرف رشت و گیلان گسیل و به برادران جنگل هجوم آورده, می خواهند این آخرین وسیله حیاتی اسلام را از صفحه ایران بردارند, به عموم اهالی مازندران و به تمام ایلات و عشایر و خوانین صفحات شمالی و کلیه اشخاصی که قادر بر دفاع و مشارکت با جمعیت محترمه اتحاد اسلام جنگل می باشد, نظر به قرب جوار و تقدیم الاقرب فالاقرب, حکم خدای عزوجل را اعلام می دارم که (انفروا خفافاً و ثقالاً وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل الله.) امروزه دفاع از تهاجم قوای انگلیس بر جنگل واجب و لازم و تخلف و تعلل از دفاع حرام و در حکم محاربه با امام عصر, عجل اللّه فرجه. [است.]  برخیزید ای ملت مازندران! ای گویندگان لااله الا اللّه و معتصمین به حبل ولاء ائمه اطهار که دین اسلام در خطر و از شما یاری می طلبد و به صدای عالمگیر فریاد می زند:  (هل من ناصر ینصرنی.) برخیزید و دین مقدس را یاری کنید که به سعادت دنیا و آخرت نائل گردید. (فضّل اللّه المجاهدین بأموالهم و انفسهم علی القاعدین درجةً وکلاً و عداللّه الحسنی وفضّل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً.)96  10. ضیاء الواعظین شیرازی:  (از ناطقین معروف, در آن اوقات در مازندران بود… هر روز در مساجد و مجامع عمومی, با نطقهای مهیّج خود اهالی را [به یاری جنگلیها] تهییج می کرد.)97  از آنچه درباره والاییهای میرزا کوچک خان, آرمانها و هدفهای مقدس وی آوردیم, و آنچه را مجال نیافتیم عرضه بداریم, روشن می شود, میرزا تربیت یافته مکتب امام صادق(ع) است. مکتبی که حوزه های علمیه, همیشه و همه گاه, عهده دار روشن نگه داشتن مشعل تاریکی زدای آن بوده و تلاش ورزیده اند هر کومه ای را با آن از تاریکی به در آورند و هر سینه آماده ای را با آن شعله ور سازند و از سردی و خمودی و تاریکی, به گرمی, شادابی و سرزندگی و روشنایی دگر کنند و دنیایی پر از زیباییها بنیان نهند. میرزا کوچک از زیباییهای دنیایی بود که براساس مکتب امام صادق(ع) ساخته شده بود.  **پی نوشتها:**  1. سردار جنگل, ابراهیم فخرائی/36, جاویدان, تهران.  2. چهار سیاستمدار ملّی و متقی و نام آور ایران, میرابوطالب رضوی نژاد/179, گوتمبرگ.  3. نهضت روحانیون ایران, علی دوانی, ج2/85, پیام آزادی.  4. سردار جنگل/156, 345; نهضت جنگل, اسناد محرمانه و گزارشها, فتح اللّه کشاورز/20, 21, 31, سازمان اسناد ملی ایران.  5. نهضت جنگل, خاطرات افسر گارد جنگل, نایب صادق خان کوچک پور/94, کیلکان.  6. گنجینه استاد, فصلنامه تحقیقی, تاریخی, شماره مسلسل43, سال11, دفتر 3/91, سازمان اسناد ملی ایران.  7. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران, مهدی ملک زاده, ج5/1052, علمی.  8. نهضت جنگل, خاطرات افسر گارد جنگل, نایب صادق خان کوچک پور/6, 7.  9. شرح حال رجال ایران, بامداد, ج5/182, زوّار; حیدرخان عمواغلی, اسماعیل رائین/53.  10. فصلنامه میراث جاویدان, شماره 29/86, سازمان اوقاف و امور خیریه.  11. همان; چهل سال تاریخ ایران, المآثر والآثار, ج1/235, اساطیر.  12. مدرس, قهرمان آزادی, حسین مکی, ج1/11, بنگاه ترجمه و نشر کتاب.  13. گلشن جلوه, مجموعه مقالات, به اهتمام غلامرضا گلی زواره/172, قیام.  14. میراث جاویدان, شماره 29/102.  15. المآثر والآثار, ج1/193, 203, 216, 246.  16. میراث جاویدان, شماره 13/60.  17. سردار جنگل/ 36.  18. همان.  19. شرح زندگی من, عبداللّه مستوفی, ج3/365, زوّار.  20. سردار جنگل/36.  21. شرح زندگی من, ج3 /360 ـ 361.  22. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران, ملک زاده, ج5/1053.  23. شرح زندگی من, ج3/361.  24.تاریخ بیداری ایرانیان, ناظم الاسلام کرمانی, ج1/444, 448, نوین.  25. همان/192.  26. تاریخ انقلاب جنگل, محمد علی گیلک/9, کیلگان.  27. میراث ماندگار, مجموعه مصاحبه های سال اول کیهان فرهنگی, مصاحبه با ابراهیم فخرائی, ج1/148, کیهان.  28. تاریخ جنبشها و تکاپوهای فراماسونری در کشورهای اسلامی, عبدالهادی حائری/54, آستان قدس.  29. فراموشخانه و فراماسونری در ایران, اسماعیل رائین, ج1/40, 253, امیرکبیر.  30. حیات یحیی, یحیی دولت آبادی, ج4/151 ـ 155.  31. سردار جنگل/258.  32. شرح حال رجال ایران, بامداد, ج3/325, 326.  33. شرح زندگی من, ج3/213, 670.  34. سردار جنگل/549.  35. لغت نامه دهخدا, ج10/15707, دانشگاه تهران.  36. تاریخ انقلاب جنگل/69.  37. رهبران مشروطه, صفائی/ 351 ـ 352.  38. تاریخ انقلاب جنگل/310.  39. بازگشت به خویشتن, دکتر علی شریعتی, مجموعه آثار, ج47/4, حسینیه ارشاد.  40. در خدمت و خیانت روشنفکران, جلال آل احمد391/, رامین.  41 . تاریخ انقلاب جنگل/35, 238.  42. همان/ 32, 242.  43. در خدمت و خیانت روشنفکران/395.  44. حیدرخان عمواغلی383/.  45. تاریخ انقلاب جنگل35/.  46. همان.  47 . قیام جنگل, یادداشتهای میرزا اسماعیل جنگلی, با مقدمه اسماعیل رائین/ 238, جاویدان.  48 . همان/ 101 .  49. قیام جنگل, یادداشتهای میرزا اسماعیل جنگلی, با مقدمه اسماعیل رائین249/.  50. دکتر حشمت و اندیشه اتحاد اسلام در جنبش جنگل, سید محمد تقی میرابوالقاسم52/, نشر ندا.  51. قیام جنگل123/. جمله اکرم الضیف… آیه نیست, حدیث نبوی است.  52. تاریخ انقلاب جنگل56/.  53. همان280/.  54. سردار جنگل142/.  55. نهضت جنگل, خاطرات افسر گارد جنگل, نایب صادق خان کوچک پور/17, 45.  56. چهارسیاستمدار ملی و متقی و نام آور ایران, میرابوطالب رضوی نژاد179/.  57. تاریخ انقلاب جنگل289/.  58. برگهای جنگل, نامه های رشت و اسناد نهضت جنگل, ایرج افشار65/, نشر فرزان.  59. تاریخ انقلاب جنگل354/.  60. میراث ماندگار, مجموعه مصاحبه های سال اول کیهان فرهنگی, ج168/1.  61. تاریخ انقلاب جنگل/ 56 .  62. نهضت جنگل, خاطرات افسر گارد جنگل, نایب صادق خان کوچک پور/55/.  63 . سردار جنگل/ 101, قیام جنگل/ 18 .  64. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران, ج876/4.  65. حیدر عمواغلی/ 342 .  66. نهضت جنگل, خاطرات افسر گارد48/.  67. شهداء الفضیله, علامه امینی/378, دارالشهاب; خاطرات و مبارزات حجةالاسلام فلسفی108/, مرکز اسناد انقلاب اسلامی.  68. حیات یحیی, ج291/4.  69. تاریخ انقلاب جنگل184/.  70. سردار جنگل/151/.  71. قیام جنگل99/.  72. تاریخ انقلاب جنگل354/.  73. گنجینه اسناد فصلنامه تحقیقات تاریخی80/.  74. تاریخ انقلاب جنگل 327/.  75. تدوین الاقاویل فی مشیخة اردبیل, منوچهر صدوقی سها/251, 258, 259,کنگره بزرگداشت محقق اردبیلی.  76. قیام جنگل125/.  77. همان84/.  78. همان36/.  79. نهضت جنگل, خاطرات افسر گارد جنگل13/.  80. مردی از جنگل, احمد احرار57/, نوین.  81. همان54/.  82. قیام جنگل26/.  83. سردار جنگل498/.  84. تاریخ انقلاب جنگل31/.  85. قیام جنگل48/.  86. میرزا تقی شیرازی, چاپ شده در سری کتابهای دیدار با ابرار, شماره 47, محمد اصغری نژاد78/, سازمان تبلیغات اسلامی.  87. تاریخ انقلاب جنگل, به روایت شاهدان عینی, محمد علی گیلک373/.  88. سردار جنگل328/.  89. خط سوم در نهضت مشروطیت, ابوالفضل شکوری440/.  90. سردار جنگل501/.  91. علما و رژیم رضا شاه441/, حمید بصیرت منش, نشر عروج.  92. سردار جنگل501/.  93. تاریخ انقلاب جنگل99/, 100, 101.  94. سردار جنگل292/.  95. همان500/.  96. تاریخ معاصر ایران, کتاب پنجم314/, 315, مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.  97. تاریخ انقلاب جنگل100/. |

**میرزا کوچک,سردار اسلام**

**پدید آورنده : غلامرضا جلالی**

|  |
| --- |
| صفحه 186  صفحه به صفحه تاریخ ایران, پر از نقش آفرینیهای روحانیت شیعه در همه عرصه های معرفتی و عملکرد اجتماعی, سیاسی و فرهنگی است.  بی گمان, هیچ یک از گروه های جامعه ما, توانایی حضور در چالشهای حیات آفرین, اندیشه ساز, و مولّد, به اندازه علمای شیعه نشان نداده اند و به همین دلیل, نه تنها تاریخ فکر و اندیشه ایران, بلکه تاریخ انقلابها, نهضتها, مقاومتها و در یک کلمه,ژرف ترین دگرگونیهای اجتماعی وطن, بویژه در سده اخیر, با تاریخ حوزه ها درآمیخته است. بدون در نظر گرفتن کوششهای علمی و عملی چهره هایی چون: میرزای شیرازی, آخوند ملامحمد کاظم خراسانی, سید محمد کاظم یزدی, شیخ فضل الله نوری, حاج سید عبدالله بهبهانی, حاج آقا نورالله اصفهانی, سید حسن مدرس, حاج آقا حسین قمی و حاج آقا روح الله خمینی, تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در سده واپسین روشن نمی شود و زوایای آن, باز شکافته نمی گردد.در یک سطح کوچک تر, نگاه  ( 187 )  دقیق به تاریخ منطقه ای کشور نیز, بدون درنگ و دقت در پیشگامان روحانی آن منطقه, ممکن نیست.  حوزه ها,این اندرخوری و شایستگی را داشته اند که برابر نیاز و بازشناسی نیازهای زمان و مکان, نقش بیافرینند و با توجه به یگانگی حسابگرانه و پیروی از سنتهای درخشان و پیوند نزدیک خود با توده ها و درک و فهم درست دشواریها, گره های کور زندگی و خواسته های آنان و نیز ستمهایی که جهانخواران و ایادی داخلی آنان به مردم روا داشته اند, به موضع گیری بپردازند و به روشنگری و هدایت مردم, همت گمارند. همین امر, توجه مردم و رنجبران مؤمن را به سوی آنان کشانده است و در سایه اعتماد به رهبریت وایثارگری علما, توانسته اند, با پشتیبانی از آنان, حماسه های ماندگاری را بیافرینند و سببها و انگیزه های هوشمندی و گسترش درک و درایت خود را فراهم آورند.  بی گمان, حرکت میرزا کوچک خان, و شکل گیری نهضت جنگل در شمار جریانهای مهم تاریخی است که با گرایشهای علمای شیعه در آمیخته است و خود به خود, بخشی از کارکرد و نمایان گر آرمانهای آنان است. این نهضت, از یاری و پشتیبانی گسترده و اعتماد مردمان نسبت به کسی حکایت دارد که همه دانش خود را مدیون آموزه های حوزه ها بود و صادقانه در نهضت مشروطه شرکت جست و بر اساس گرایش و علاقه باطنی خود به دین و میهن, به ستیز و در افتادن با قدرتهای بیگانه و متجاوز داخلی آنها کشیده شد و در جریان نهضتی که خود رهبری آن را در دست داشت, یگانگی نظر و عمل را به عنوان یک سنت اصیل و بنیادین حوزه, نمودار ساخت.  میرزا با حرکت خود نشان داد که حیات روحانیت, تنها در ساحتهای معقول و معنوی بررسیهای سازمان یافته و ذهنی و بی پیوند با عالم خارج نمود نیافته, بلکه نقش آفرینی در صحنه های سیاسی و تلاش و تکاپوهای عملی در عرصه های  ( 188 )  بازسازی جامعه و اجرای آموزه ها و دستورهای قرآن تیز از رویکردهای علماست. شاید بتوان میرزا را از پیشگامان زمینه سازی عینی جامعه برای به جنبش و حرکت در آوردن احکام به کنارنهاده و فراموش شده الهی دانست.  میرزا, باور ژرف داشت که حق از اسماء الهی و سرآمد همه حقوق و اجرای آن, در همه گستره حیات معقول و محسوس , ضروری و گزیر ناپذیر است.  کندوکاو در چگونگی و چیستی حرکت سردار جنگل, بررسی زوایای زمان ومکانی که او در آن به سر می برد, بایسته می نماد.  میرزا در آیینه تاریخ  آغاز جنگ بین المللی و تاخت و تاز روس و انگلیس و عثمانی در ایران و دخالت فرماندهان بیگانه در داخل کشور و گسترش دست اندازیها و روزافزون شدن ستمکاریها, سبب پیدایش حرکتها و خیزشهای شیخ محمد خیابانی و میرزا کوچک خان شد.  هدف اصلی هر دو نهضت حفظ کشور از دست اندازیها,دراز دستیها و یغماگریهای قدرتهای خارجی و ایادی داخلی آنان بود و رهبران هر دو نهضت, صادقانه در این راه مقدس تلاش کردند و عاشقانه در راه دوست جان دادند.از آن میان, قیام جنگل, هر چند در آغاز یک قیام منطقه ای و محلی بود, امّا کم کم, با تدبیرها و دوراندیشیهای دقیق و سنجیده میرزا و راستی و درستی و تلاش او, آوازه آن در همه بخشهای کشور بازتاب یافت و حتی مورد توجه قدرتهای خارجی گردید و با قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز , باب گفت و گو و مراوده را بنا نهاد و حاج آخوند , نماینده ویژه شیخ محمد خیابانی, با میرزا دیدار کرد.  رهبر نهضت جنگل, خود را نماینده مردم می دانست و دوست نمی داشت او را خان بنامند.1کسی در تلاشها و تکاپوها و همت گماریهای دینی و ملی او گمان نداشت: پیشینه خدمتها و تلاشهای دینی و میهنی وی, از دوران مشروطیت, بر همگان, حتی برای دشمنان پوشیده نبود.  او, همزمان با تحصّن علما در سفارت عثمانی, به شهبندری رشت پناهنده شد و پس از مجاهدتهای بسیار به مجاهدین مشروطه پیوست. در کوششها سال 1327هـ.ق. و فتح قزوین و تهران, با آزادی خواهان همراه و همگام بود. با مجاهدین گیلان وارد پایتخت شد.هنگامی که ناصرالملک به عنوان برگزاری دوباره انتخابات, دَرِ مجلس را بست, میرزا با سردار محیی و ناصرالاسلام, به یزد تبعید شد; اما آنها را در قم نگه داشته و بعد به تهران آوردند و چندی در باغ شاه, زیر نظر بود, تا آزاد شد.2  در سال 1329هـ.ق. که روسها, شاه از کار برکنار شده را به ایران آوردند و ترکمانها به انگیزانندگی و به سرکشی واداری او, علم سرکشی افراشتند. میرزا داوطلبانه به گرگان رفت و در آن جا, تیر خورد و او را برای درمان به باکو بردند.  همزمان با پایان گرفتن فتنه گریهای محمد علی میرزا, به گیلان بازگشت و چندی نگذشت که با تنی چند از آزادی خواهان رشت و بندرانزلی, به دستور سرکنسولی روس به پنج سال تبعید محکوم شد و ناچار در تهران, رحل اقامت افکند و همین امر, مقدمه شکل گیری نهضت جنگل شد و میرزا پایه های آن را پی ریخت.  شهید مدرس, در جریان شکل گیری نهضت جنگل گفته بود:  (حقیر ازکارهای میرزا کوچک خان,خلاف دین و وطن ندیده ام.)3  عبدالله مستوفی در خاطرات خود می نویسد:  (میرزا در تمام مدت نهضت جنگل, یک قدم برخلاف دیانت و حبّ وطن برنداشت.)4  حسام الاسلام واعظ, متخلص به (دانش) ,نماینده دوره اول رشت, در ستایش جنگلیها می سراید:  ای جان و تنم فدای جنگل  جان تازه شد از ندای جنگل  اسلام و وطن به صوت دلکش  پرکرده چه خوش فضای جنگل  سردفتر بوستان غیرت  شد ساحت دلگشای جنگل5  ودنسترویل در کتاب امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز, او را (روحانی روشنفکر و با شرف و منصف) دانسته است.6  میرزا کوچک خان, بیرون راندن نیروهای بیگانه, روسی و انگلیسی و از بین بردن بی عدالتی و برقراری حکومت قانون و مبارزه با خودکامگی و استبداد را هدف حرکت خود قرار داد و در راستای رسیدن به این هدف مقدّس, از دین و باورهای دینی مردم و سنتهای موجود در جامعه, بیش ترین بهره را برد. هر آن کس می خواست در شمار جنگلیان درآید و همدوش آنان برزمد,می بایست افزون بر نداشتن بدی پیشینه و مشهور بودن به نیکی و نیک رفتاری, سوگند وفاداری یاد کند و خدا را گواه بگیرد که استوار بماند.7  میرزا کوچک, در دیدار خود با جوانان مبارز, با جمله هایی رسا وکوبنده و برانگیزاننده ای سخنان خود را آغاز می کرد, بدین گونه:  (استقلال مملکت در خطر است.تجاوزات اجنبی, هر روز گسترده تر می شود. مرتجعین داخلی هم چنان به اندوختن مال و غارت و یغماگری مشغول هستند. ما برای نجات ملت و مملکت قیام کرده ایم. مام وطن به کمک و فعالیت جوانانی چون شما احتیاج دارد که برای نجاتش به پا خیزید.)8  میرزا توسعه نایافتگی ایران را نتیجه کم توجهی مردم و مسؤولان به مسائل کشور, بویژه مسائل فرهنگی آن می دانست و بر آن بود آن اندازه که درخور توان باشد, به بازگشایی مدرسه ها بپردازد و سطح دانش و معارف عمومی را بگستراند .او, بر این نظر بود باید آموزش اجباری و رایگان باشد. وی توانست, افزون بر کامل کردن دبستان نصرت, چهار دبستان در صومعه سرا و کسما و ماسوله و شفت, بنیان بگذارد.او زمینه بنیان گذاری یک دبیرستان شبانه روزی را نیز در کسما آماده کرد.  میرزا, 15 سال از 43 سال عمر کوتاه خود را در راه بالابردن بینش سیاسی, اجتماعی و فرهنگی جامعه زحمت کشید و با جنگ افروزان و نیروهای سه دولت اهریمنی : روسیه, انگلیس و دولت استبداد , به رویارویی پرداخت. نهضت میرزا, از اردیبهشت 1294هـ.ش. با حرکت او به رشت آغاز شد و روز 11 آذر 1300هـ.ش.پس از شش سال و نیم ایستادگی با شهادت سردار جنگل که بحق او را سردار اسلام نام نهاده اند, پایان یافت.  این نهضت پرشکوه, انسانهای سست ایمان و خود فروخته را از انسانهای مؤمن و مبارز جدا ساخت و سرمشقی شد برای حرکتهای کلان اجتماعی دیگر مردم ایران.  حوزه علمیه نخستین آموزشگاه میرزا:  دوران کودکی میرزا کوچک, همزمان بود با نهضت تنباکو و دوران جوانی او با نهضت مشروطه, میرزا درچنین دوران پرتلاش اجتماعی در حوزه ها درس خواند.او مبانی دانش خود را در این کانونها استوار ساخت. با درهم آمیختن آن با خمیر مایه تجربه ای که از دو نهضت به دست آورده بودبه رویارویی فرهنگهای وارداتی روزگار خود رفت.  او در مدرسه حاج حسن, واقع در صالح آباد رشت و مدرسه جامع, به فراگیری دانشهای دینی پرداخت.9 مدتی هم در مدرسه محمودیه تهران, دانش فرا گرفت.10 همین اندازه دانش اندوزی, برای میرزا بسترِ حرکت تا پایان عمر شد. برخلاف این که رویدادهای کشور و ناکامی نهضت مشروطه مسیر زندگی میرزا را دستخوش دگرگونی کرد و میرزا کوچک, لبالب از غیرت دینی و حمیت ملی, بر اساس نیازهای اجتماعی و سیاسی کشور, وظیفه را چنان دید که به جای عبا و عمّامه در این برهه سرنوشت, لباس رزم بپوشد و برای مبارزه با درازدستیهای بیگانگان, تفنگ به دوش بگیرد و قهرمانانه به دفاع برخیزد; ولی تا پایان حیات, هرگز از زیّ طلبگی خارج نشد و به ارزشهای دینی و حوزوی, پای بند ماند.  اودر دوران طلبگی, بین همگنان و طلبه ها, با استعداد, صریح, طرفدار عدل و پشتیبانی ستمدیگان شناخته می شد.11  میرزا, به گزارش ابراهیم فخرایی, مردی آزادی خواه, مسلمانی راستین, و جوانی انقلابی بود.12 کوشش می کرد برای رویارویی با نیروهای بیگانه, با رویکرد به دین و سنت های دینی, کانون مقاومت ملی پدید آورد و برای به حقیقت پیوستن این هدف, نیروهای پراکنده ملت را به گرد خود گرد آورد و از آنان در راه عزت کشور و مردم استفاده می کرد. او مبارزه با نظام سلطه حاکم بر جهان را در سر می پروراند.  میرزا, انسان دیندار و باورمند تمام عیار و عمل گرا بود و هیچ گاه سر از فرمان حق بر نمی تافت و فریضه ها را یک به یک انجام می داد.  در گزاردن نماز و انجام فریضه روزه سخت پای بند بود و به نقل دوستان, در بین دو نماز, آیات :  (ومن یتوکّل علی اللّه فهو حسبه.)13  (وقل اللّهم مالک الملک.)14  (ولاتحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل اللّه امواتاً.)15  را زمزمه می کرد.16  به قضا و قدر باور داشت در بن بستها, که از رایزنی کاری ساخته نبود, کارها را به استخاره وا می گذارد.17و نتیجه هر چه بود بی درنگ به کار می بست.18  براین باور بود: انجام هر کار مهمی اگر با خواست و اراده الهی همراه نباشد, بی نتیجه خواهد ماند و استخاره در اموری که فرجام آن ناروشن است, زیانی ندارد و دست کم, سودش این است که او را درکارهای انجام شده پشیمان نخواهد کرد.  میرزا, به خاطر ویژگیهای روحی و فردی, مردی بود ساکت و متفکر و آرام و آهسته و سنجیده سخن می گفت و گفتارش, بیش تر با لطیفه و مزاح همراه بود و خود نیز از لطیفه گوییهای دیگران لذّت می برد. چهره میرزا دلنشین و پرکشش بود و کسان, مسحور گرانمندی و وقار او می شدند.19  خوش هیکل بود, قوی بنیه و زاغ چشم,دارای سیمای خندان و بازوانی ورزیده و پیشانی باز.اخلاق نیکو داشت. باادب,فروتن, خوش برخورد و مهربان و مهرورز و عفیف بود.20  علاّمه دهخدا درباره توجه میرزا به دین واندیشه های دینی, می نویسد:  (اوّل بار که او را دیدم جوانی خوش قیافه, به سنّ سی ساله می نمود. در نهایت درجه معتقد به دین اسلام و به همان حدّ نیز وطن پرست بود. نماز و روزه او هیچ وقت ترک نمی شد. هیچ وقت در عمر خود شراب نخورد و همچنین از دیگر محرمات دینی مجتنب بود.)21  میرزا ضمن پای بندی به دین و حفظ ارج و جاه روحانیت, از روحیه ملی گرایی سرشاری برخوردار بود و شعار ایران برای ایرانی22 را در مجلسها و محفلهای عام و خاص مطرح می کرد.او, برای بارور ساختن حسّ ملیت خواهی به این نتیجه رسیده بود که باید میان رویدادهای جاری زمان خود و میان فرهنگ و تاریخ گذشته ایران پیوند زد و از اندیشه اساطیری و هنری پیشین, برای تواناسازی مبانی اندیشه توده ها بهره جست.او به همین دلیل در گوراب زرمخ که مرکز نظامی جنگل به شمار می رفت, جلسه ها و نشستهایی را برای خواندن شاهنامه فردوسی23 و تفسیر و تحلیل آن, برای پدیدآوری روح سلحشوری در نیروهای خود, ترتیب می داد. این روشها از دلبستگیهای فرهنگی و از خردورزی و هدفداری میرزا کوچک حکایت داشت.  عضویت در هیأت اتحاد اسلام  در جریان جنگ جهانی اوّل که روز دوشنبه 9 مرداد 1914/1293 میلادی آغاز و تا دوشنبه 23 دی 1296 ادامه یافت, و شمال کشور به دست روسها و جنوب به دست انگلیسیها افتاد و دولت مهاجر در خارج از تهران(ایران آزاد) را تشکیل داد و نظام السلطنه نخست وزیر و سید حسن مدرس, فرزین, عزّ الممالک, ادیب السلطنه,سلیمان خان میکده و قاسم خان صور و… در کابینه در تبعید عضویت یافتند و سپسها کلنل محمد تقی خان پسیان رئیس ژاندارمری همدان نیز, به مهاجرین پیوست و اوضاع کشور آشفته شد و بار دیگر مستبدان روی کار آمدند, میرزا نیز مانند بسیاری از روحانیان انقلابی هم سنّ و سال خود و همگنان, به عرصه سیاست کشیده شد و در جریان استبداد صغیر و بمباردمان مجلس شورای ملی, به قفقاز و تفلیس و بادکوبه سفر کرد و با جریانهای دنیای نوین آشنا شد 24 و چنانکه پیش از این اشاره شد, همزمان با تحصّن علما در سفارت عثمانی, او نیز, در شهبندری رشت, متحصّن شد و روسیه تزاری که از رژیم مستبد قاجار پشتیبانی می کرد, ایشان را در ذی الحجه 1329هـ.ق. همراه چند تن از آزادی خواهان به پنج سال تبعید از سکونت در زادگاه خود محکوم کرد.25 در این هنگام, گروه اتحاد اسلام, با پیروی و الگوگیری از اتحاد اسلام سید جمال الدین اسدآبادی, در ایران شکل گرفت و به تلاشهای دامنه داری دست زد و میرزا به این گروه پیوست.26  میرزا که فردی هوشمند و آینده نگر بود, گامهای بلندی را در بارور ساختن اندیشه های پیشگامان نهضت اسلامی, از جمله سید جمال الدین اسدآبادی برداشت. او به دنبال مشورتی که با رجال دینی و سیاسی در تهران داشت, به این نتیجه رسید که لازم است کانون قدرتی در ایران در برابر فشارهای بیگانه و مستبدان به وجود آورد.  او, برای پیاده کردن این آرمان بلند, همراه میرزا علی خان دیوسالار,مشهور به سالار فاتح, از مجاهدان دوره مشروطیت, رهسپار مازندران شد.27  در راه, میرزا از دیوسالار جدا شد و خود به لاهیجان رفت و با دکتر حشمت, که در این شهر مشغول پزشکی بود, دیدار کرد و در رجب سال 1333هـ.ق.با دخالت حاج سید محمود روحانی28 (داماد آیت اللّه حاج ملاّ محمد خمامی) عالم با نفوذ رشت, که او را پیشاپیش می شناخت , اجازه یافت در گیلان و در منزل خود سکونت یابد.29 این, در هنگامی بود که روسها شهر را در اختیار داشتند و نسبت به حضور ایشان بیمناک بودند.  ستیز با روس و انگلیس  گفتیم میرزا انسان حق گرا بود و بر اساس وظیفه الهی و انسانی خود, می کوشید تا دست قدرتهای بیگانه را از سرزمین نیاکان خود کوتاه کند. حرکتهای وی همزمان بود با نارضایتی مردم شمال. آنان دسترنج خود را به نام بهره به ارباب و به نام مالیات وعوارض به دولت می دادند. اشرار از ضعیفان وناتوانان باج می گرفتند و میرزا که از خفایای دل مردم خبر داشت و با دشواریهای لایه های محروم جامعه روستایی آشنایی دقیق داشت, از این نابسامانیها و ناخرسندیها بهره گرفت و به جنگل رفت و افراد ستم دیده و مورد اعتمادی را دور خود گرد آورد و برای مدت هفت سال برای رهاندن ایران از چنگ دیو استعمار, درگیر مبارزه شدید با انگلیسیها شد.انگلیسیها چند بار نیرو, بیش از پیش, برای سرکوب وی گسیل داشتند, ولی چون مردم از میرزا کوچک خان پشتیبانی می کردند, نتیجه ای نگرفتند.  میرزا با همه همرزمانش, سوگند یاد کرده بودند تا زمانی که انگلیسیها را از ایران بیرون نرانند, از پای ننشینند و ریش و سبیل خود را اصلاح نکنند.30  قیام جنگل, قیام استقلال طلبانه بود و به آرمانهای الهی و انسانی تکیه داشت و همزمان با جاری زمان گسترش می یافت.  رهبری نهضت آگاهانه, پیوند خود را با علما و روحانیت مورد اعتماد مردم حفظ کرده بود و در کانون توجه همگان قرار داشت. و میرزا برای پاسخ گویی به خواسته های مردم نسبت به پایه گذاری نیروهای مسلح و آموزش نظامی آنها و گردآوری ساز و برگ نظامی, همت گماشت.  جریان نهضت جنگل را, به سه مرحله می توان تقسیم کرد:  1. دوران و مرحله پیش از پیروزی انقلاب اکتبر 1917 م. در روسیه و روی کار آمدن بالشویکها.  در این دوران گیلان زیر سلطه روسیه تزاری بود و نهضت جنگل در رویارویی با آن.  2. از پیروزی انقلاب اکتبر, تا بهبود بستگیهای آن با دولت ایران .  3. دوره بهینه شدن بستگیها و پیوندهای شوروی و انگلیس است که در 1921م. در لندن در مذاکره ای به واقع پیوست. نهضت در شرایط نوین قرار گرفت. و این مرحله سرنوشت نهایی نهضت را رقم زد.  بنیان گذاری حکومت دینی و ملّی  جنگلیها, در آخرین ماههای جنگ اول جهانی, که در 23 دی ماه 1296 ش. پایان یافت, در شمال هیأت اتحاد اسلام را بنیان گذاشتند. حاج میرزا محمد رضا حکیمی, حاج سید محمود روحانی, حاج شیخ علی علم الهدی, سید عبدالوهاب, شیخ بهاء الدین املشی, شیخ محمود کسمایی, شیخ عبد السلام و میرزا کوچک خان در شمار اعضای روحانی هیأت اتحاد بودند.  هیأت اتحاد اسلام به وجود آمده در گیلان, همبسته و شکل پذیرنده از نیروهای مذهبی و علمای دینی بود. آنها به سازماندهی و بنیان گذاری نظام ملی و مذهبی پرداختند و کمیسیون جنگ در کسما به وجود آمد. امور قضایی را شیخ بهاءالدین املشی به عهده گرفت . مغز متفکر و هسته مرکزی نهضت, هیأت اتحاد اسلام بود. چنانکه اشاره شد, به جز چند نفر, همه از علما و روحانیان بودند.31 هیأت اتحاد اسلام, حکم دارالشورای جنگل را داشت و همه اعضای آن, با توجه به سوگندی که به قرآن می خوردند, کنار هم به مبارزه می پرداختند.  میرزا با این خیزش و تلاش خود, آرمانهای علمای پیشگام جنبش مشروطیت را به اجرا درآورد و تلاش ورزید با این سازماندهی, از یک سو از دامن گستری استبداد بکاهد و از سوی دیگر, عقب ماندگیهای جامعه ای را که بر آن حکم می راند, جبران کند. در راستای انجام چنین آرمانها و هدفهایی بود که هیأت اتحاد اسلام, به پشتیبانی از رعایا پرداخت و این سبب شد تا پایه های قدرت اربابان در گیلان, بسیار سست شود.32 میرزا برای جلب اعتماد قطعی مردم و بر اساس زهد و تقوایی که داشت, در امور مالی هیأت اتحاد اسلام دخالت نمی کرد و بسیاری از اختیارات خود را به مسؤول امور مالی33, واگذارده بود.  هیأت اتحاد اسلام, امین الدوله,حاکم گیلان را در ذیحجة 1335 بازداشت و دارایی او را مصادره کرد و ازاهالی خواست: اگر کسی علیه وی ادعایی دارد, به اداره تحقیقات کسما مراجعه کند.34  نیروهای هیأت اتحاد اسلام, در صفر 1336 در حالی که عملیات خود را با فریاد: اللّه, محمد و یا علی شروع کرده بودند, شهر رشت را در اختیار گرفتند.35 هفتصد مجاهد جنگلی, ترکیب شده از: شاهسون, طالش, کرد, خمسه و خلخالی وارد شهر شدند و از آن جا به سوی لاهیجان, لنگرود و رودسر حرکت کردند و امیر عشایر خلخالی, از سوی هیئت اتحاد اسلام به حکمرانی رشت بر گمارده شد.  پس از فروپاشی حکومت تزار, رئیس دولت انقلابی روسیه, کرنسکی, در ژوئیه سال 1917م. دستور بازگشت نیروهای روسی را صادر کرد.هرج و مرج نیروهای روس در بازگشت خسارتهای فراوانی را برای مردم ایران به بار آورد.  میرزا کوچک خان,و نیروهای فرمانبر وی, در این برهه, با تمام توان دست به کار شدند و از کشتار و یغماگری سربازان روسی جلوگیری کردند و نگذاشتند, سربازان روسی که به فرماندهی ژنرال باراتف, تا بغداد پیش رفته بودند, بیش از پیش تباهی بیافرینند و در بازگشت, تلّی از خاکستر از خود به جای بگذارند.  روزنامه جنگل ارگان رسمی هیأت اتحاد اسلام, در سالهای 6 ـ 1335ق. هفته ای یک بار در کسما چاپ و انتشار می یافت وحسین کسمایی سردبیر آن بود و بیش از دو سال دوام نیاورد. در سال اول 31 شماره و در سال دوم تنها چهار شماره منتشر شد و با برخورد به دوران فترت تعطیل گردید.  در تلگرافی که با امضای مالکان و مجتهدان درجه اول و بسیاری از مردم رشت,به تهران مخابره شده و در یکی از شماره های روزنامه جنگل, بازتاب یافته, از روش گرفتن عشریه که با بهره گیری از فقه حکومتی اسلام, از سوی هیأت اسلام مقرر شده بود, تشکر کردند.  در جمادی الثانی 1336 ق. کاپتین نوتل, عضو انتلیجنت سرویس انگلیس, طرح ترور میرزا کوچک خان جنگلی را ریخت, ولی نیروهای جنگل, او را همراه مک لارن کنسول انگلیس در رشت و اوک شات, رئیس بانک انگلیس در انزلی, دستگیر و به جنگل برای محاکمه گسیل داشتند. در بازرسی بدنی از آنان نقشه جاهای حساس گیلان از جیب یکی از آنان کشف شد. به دنبال بازداشت آنان و با توجه به شایعه های گوناگونی که به سر زبان مردم افتاده بود, اعلامیه ای از طرف هیأت اتحاد اسلام مبنی بر این که بازداشت شدگان در جنگل زیر نظر هستند و در زمان مناسب محاکمه خواهند شد, پخش شد.  جاسوسان در زندان بودند, تا این که در ماه ذیقعده همین سال, معاهده صلح بین کمیته اتحاد اسلام, که با نفوذ نیروهای چپ در آن, واژه هیأت, به کمیته تبدیل شده بود, و قشون انگلیس برقرار شد.  هشدار انگلیس به نیروهای جنگل  در اواخر سال 1918م. جنگ اول جهانی پایان یافت و میرزا حسن خان وثوق (وثوق الدوله) از سوی انگلیس قدرت را به دست گرفت. وثوق, حاج آقا شیرازی را, که روحانی و مردی آزادی خواه بود, به جنگل فرستاد, 36 تا با سران جنگل, گفت گو کند و به آنان اطمینان بدهد.  شیرازی, از سوی وثوق, به میرزا قول داد که اگر اسلحه را کنار بگذارد, با وی, با احترام رفتار خواهد شد. اما میرزا, وثوق را فردی مرتجع و پیرو سیاست انگلیس می دانست37 و به همین دلیل, به درخواست وثوق الدوله ارجی ننهاد و آن را مکر و فریب خواند.  انگلیس در 30 جمادی الثانی 11/1337 فروردین 1297 به میرزا نسبت به پیروی و فرمانبری از دولت دست نشانده مرکزی, هشدار داد,38 و از طرف اداره سیاسی انگلیس در گیلان به عموم کارکنان و رهبران هیأت اتحاد اسلام , هشدار داده شد, تا پیش از غروب پنجشنبه دوم رجب13/ حمل 1297 کنسولگری دولت فخیمه را از تسلیم خود آگاه سازند.  هشدار و آخرین پیام انگلیس, سبب شد تا حاج احمد کسمایی, یکی از رهبران نهضت جنگل که با میرزا نیز اختلافهایی پیدا کرده بود, خود را تسلیم کند.  وی با فریب و دستان حاج بحرالعلوم رفیع, که از طرفداران جدی وثوق الدوله بود, برادرش شیخ محمود کسمایی را برای دریافت تأمین نامه به تهران فرستاد.39  تسلیم شدن حاج احمد کسمایی انتظامات جنگل را به هم ریخت و مجاهدین جنگل به محاصره قوای دولت و قزاقها درآمدند. میرزا, که جنگیدن با قوای داخلی را به صلاح نمی دید و آن را برادر کشی می دانست, مدام,با نیروهایش واپس می نشست.  میرزا کوچک خان,در نامه 22 ذیحجه 1337 خود به رتمستر کیکاچینکوف, رئیس اتریاد تهران, منشأ حرکت خود را درافتادن با نفوذ اجنبی و تمسک به قانون اسلام در کوتاه کردن دست کافران از سرزمین اسلامی دانست و یادآور شد:  (بنده, به کلمات عقل فریبانه اعضا و اتباع این دولت, که منفور ملت اند, فریفته نخواهم شد. از این پیش تر, نمایندگان دولت انگلیس, با وعده هایی که به سایرین دادند و یک باره قباله مالکیت ایران را گرفتند, تکلیفم کردند, تسلیم نشدم.مرا تهدید و تطمیع از وصول به مقصود و معشوقم, باز نخواهد داشت. وجدانم به من امر می کند در استخلاص مولد و موطنم, که در کف قهاریت اجنبی است, کوشش کنم.  شما می فرمایید: نظام نظر به حق و یا باطل ندارد و مدعیان دولت را, هر که و هر چه هست, باید قلع و قمع نمود, تا دارای منصب و مقام گردید؟  بنده عرض می کنم: تاریخ عالم به ما اجازه می دهد هر دولتی که نتوانست مملکت را از سلطه اقتدار دشمنان خارجی نجات دهد, وظیفه ملت است که برای خلاصی وطنش قیام کند.  اما کابینه حاضر می گوید: من محض استفاده شخصی باید مملکت را در بازار لندن به ثمن بخس بفروشم.  در قانون اسلام مدوّن است که: کفار وقتی به ممالک اسلامی مسلط شوند, مسلمین باید به مدافعه برخیزند, ولی دولت انگلیس فریاد می کشد که: من اسلام و انصاف نمی شناسم. باید دول ضعیف را اسیر آرزو و کُشته مقاصد خود سازم.)40  میرزا در مسیر واپس نشینی خود از برابر نیروهای قزاق, فومنات را با نیروهای فرمانبر خویش, ترک گفت و به لاهیجان رخت کشید و از آن جا به کوه های لنگرود, رودسر ,رانکو و تنکابن رفت.  در این زمان دکتر حشمت, یار دیرین میرزا کوچک خان, با دویست و هفتاد نفر از همراهان, تسلیم نیروهای دولتی شد. وثوق الدوله, برخلاف امان نامه ای که به اوداده بود, او را اعدام کرد.  میرزا در برابر بالشویکه  انقلاب فوریه 1917م. در روسیه, تا اندازه ای از فشار و خشونت دولت روسیه و نیروهای آن در ایران کاست و انقلاب اکتبر آن سال, گشایش بزرگی برای ایران پدید آورد. در این هنگام, درگیریها و کشمکشها میرزا با وثوق الدوله و انگلستان, کمیته انقلاب را بر آن داشت , تا به میرزا نامه بنویسند و اعلام همکاری کنند:  (…یگانه مردی که در ایران به ضد بورژوازی انگلستان قیام کرد, توهستی رفیق کوچک خان! تو جنگ را علیه انگلستان اعلام کردی, تا بتوانی وطنت را از دست دزدان بریتانی نجات دهی. تمام ملت ستمدیده ایران, دیدگان امیدشان به تو دوخته شده و از توعلاج درد و آزادی شان را می خواهند. ما از طرف دهقانان و کارگران آذربایجان به شما خطاب می کنیم ای مرد توانا و ای رئیس ملت! ما حاضریم با نخسیتن دعوت به کمک تان بشتابیم, تا سلطه انگلستان را محو کنیم. ملت ایران,در صمیمیت و صداقت ما می تواند مطمئن باشد. برای نمونه احترام و عنایت شما به آزادی ملت ایران, نشان ر.س.ف.س.ر. و یک قبضه رولور به شما تقدیم می داریم که به وسیله این سلاح, دست ماهر کوچک خان, قلب دشمنان را بشکافد.)41  میرزا کوچک,پس از دریافت نامه یاد شده, برای آگاهی از وضع و حال و روز کمیته انقلاب لنکران, به سوی لنکران حرکت کرد و پس از راه پیمایی طولانی و خسته کننده, هنگامی که آگاهی یافت که ارتش سرخ, لنکران را ترک کرده, بدون دیدار با کسی, از روسها و یا اعضای کمیته لنکران, راه رفته را بی نتیجه, بازگشت.  تا این که بامداد روز سه شنبه 18 ماه مه سال 1920 / با 28 اردیبهشت ماه 1299 و 29 شعبان 1338 هجری قمری, ارتش سرخ در بندر انزلی, نیرو پیاده کرد.42  سران جنگل, پس از آگاهی از این رویداد مهم و نیرو پیاده کردن ارتش سرخ در بندر انزلی, تشکیل جلسه دادند و به شور و رایزنی پرداختند. نتیجه گفت و گو و رایزنی این شد که اسماعیل جنگلی, خواهر زاده میرزا, برود و با فرماندهان ارتش سرخ, دیدار و از وضع کنونی و برنامه آینده آنان, پرس و جو کند.  فرمانده ارتش سرخ, پیش از هر گونه گفت و گویی, علاقه مندی خود رابه دیدار با میرزا ابراز داشت.نماینده جنگل, یکی از نقطه های ساحلی را برای این دیدار تعیین کرد و گزارش امر را به جنگل فرستاد . میرزا, پیش از دریافت گزارش, در رأس هیأتی به سوی انزلی حرکت کرد. و در انزلی به منزل عبدالغنی سرخی کهن وارد شد. فخرایی در گزارشی ورود میرزا را به انزلی, چنین ترسیم می کند:  (مردم بندر, از ورود میرزا به انزلی شاد شدند و آذین بستند و مقدمش را با مسرت کامل, تهنیت گفتند. استقبال بدین کم نظیری, جهات فراوان داشت: از جمله آن که میرزا, شخصاً محبوب اهالی بوده و او را به صفت قهرمان ملی می ستودند.  دیگر آن که از امکان تماسهای جنگی بین مهاجمین و نیروهای جنگل ,نگران بودند که چگونه در شرایط سخت و نامساعد جنگ, خواهند توانست جان و مال و فرزند و دارائی شان را حفظ کنند. از روش انگلیسیها, چیزی جز (تحیّر) به دست نمی آمد و دانسته نمی شد که آن همه وسائل دفاعی را برای چه روزی نگه داشته اند. عدم قدرت دولت در این نقطه سرحدّی بر ابهام قضیه می افزود و مردم نمی دانستند که تکلیف شان با نیروهای مهاجم, که امکان تجاوزاتی از طرف آنها بعید نبود, چیست.این تصورات به اشکال مختلف, در اذهان مضطرب , جلوه می نمود.  در حقیقت وجود میرزا, در انزلی, مانند نسیم امید بخشی, همه ابرهای نگرانی را مرتفع کرد. مردم دسته دسته به ملاقاتش شتافتند و با تقدیم دسته های گل, از یکدیگر سبقت می گرفتند. فرماندهان ارتش سرخ نیز, از جمله واردین بودند که در همان منزل, به وی خیر مقدم گفتند و به یادگار این روز تاریخی, عکس برداشتند.)43  میرزا, پس از دیدار مردمی, به کشتی کورسک رفت و در جلسه ترکیب یافته از: راس کولنیکف, فرمانده جنگی ارتش سرخ در دریای خزر, سرگوارژ نیکیدزه, کمیسر عالی قفقاز و اعضای کمیته عدالت باکو, حسن الیانی (معین الرعایا) گاوک آلمانی (هوشنگ) سعد اللّه درویش, میر صالح مظفرزاده و اسماعیل جنگلی, شرکت جست.  میرزا, چون از ورود ارتش سرخ, نگران بود و نگرانی در رفتار و گفتارش نیز به روشنی بازتاب و نمود یافته بود, در همان جلسه نخست گفت:  (ایرانیها متعصب اند و به دین و شعایر اسلامی, علاقه دارند. قطع این پیوند دینی, باعث می شود که به انقلاب, به نظر مساعد ننگرند و چه بسا, که همین امر و مخالفتهایی به دنبالش به عمل آید, موجب شکست انقلاب شود.)44  این سخنان و دو دلیها و نگرانیهای میرزا, در جلسه بازتاب خوشی نداشت و پذیرفته نشد. از این روی, گفت و گوهای روز اول, نتیجه ای به بارنیاورد.  در نشست روز دوم, ارژنیکیدزه, که با کشتی از بادکو به انزلی آمده بود, شرکت جست. وقتی دلیلهای میرزا را در ناهمخوان بودن اندیشه های کمونیستی, با باورها و عقاید مردم مسلمان ایران و این که در برابر این اندیشه ها و تبلیغ آنها, بازتاب و واکنش جدی نشان خواهند داد, شنید, به پشتیبانی از میرزا برخاست و گفت:  (رفقا! آنچه این مرد درست قول و با ایمان می گوید, من بی چون و چرا تصدیق می کنم و موافقت خودم را با تمام اظهارات و تاکتیکش اعلام می دارم. زیرا او, در تحرک و جنبش کشورش, مجرّب است و پیشرفت انقلاب را مد نظر دارد و از شما می خواهم که بیانات ونقشه آینده اش را تأیید کنید.)45  راستی و درستی میرزا کوچک و باور راستین اوبه اسلام و آموزه های دینی, آینده نگریها و مصلحت اندیشیهای قهرمان و اسطوره مقاومت, اثر ژرف خود را گذاشت و جلسه به سود مردم و جبهه جنگل و کشور اسلامی ایران, تمام شد و آنچه در آن جلسه به تصویب رسید, پایگاه دینی و مردمی جبهه و انقلاب بزرگ جنگل را نمایاند.  بالشویکها, به خوبی دریافتند, میرزا کوچک, یکه و تنها نیست, بلکه ریشه در دلها و قلبهای باورمند مردم مسلمان ایران دارد و نمی توان به آسانی این درخت تنومند و سر به آسمان سود, را از پای درآورد.  از این روی, فرماندهان ارتش سرخ, وقتی آن هنگامه مردم را در استقبال و خوش آمد گویی از میرزا کوچک دیدند و پافشاری میرزا را روی اصول و ارزشهای دینی به روشنی احساس کردند و دریافتند, ناگزیر به خواستهای میرزا تن دادند و گزاره های زیر را تصویب کردند:  (1. عدم اجرای اصول کمونیزم از حیث مصادره اموال و الغای مالکیت و ممنوع بودن تبلیغات.  2. تأسیس حکومت جمهوری انقلابی موقت.  3. پس از ورود به تهران تأسیس مجلس مبعوثان, هر نوع حکومتی را که نمایندگان ملت بپذیرند.  4. سپردن مقدرات انقلاب به دست این حکومت و عدم مداخله شورویها در ایران.  5. هیچ قشونی بدون اجازه و تصویب حکومت انقلابی ایران زائد بر قواء موجود (2 هزار نفر) از شوروی به ایران وارد نشود.  6. مخارج این قشون به عهده جمهوری ایران است.  7. هر مقدار مهمات و اسلحه که از شوروی خواسته شود, در مقابل پرداخت قیمت, تسلیم نمایند.  8. کالای بازرگانان ایرانی که در بادکوبه ضبط شده, تحویل این حکومت شود.  9. واگذاری کلیه مؤسسات تجارتی روسیه در ایران, به حکومت جمهوری.)46  با درنگ روی تک تک بندهای توافق نامه, به روشنی می رساند که میرزا کوچک خان و جنگلیها, از جایگاه مردمی بالایی برخوردار بوده اند که ارتش سرخ, با آن قدرت و هیمنه, و کمونیستهای وطنی, با آن همه ادّعا و سرمست از باده پیروزی, به چنین پیمان نامه ای تن داده اند.  بالشویکها و وابستگان به آنان, به خوبی می دانستند که ایران سرزمین خطرها و گردنه های دشوار گذر و پیچاپیچ و دامهای سخت غافل گیر کننده است. از این روی, بنا را بر این می گذارند که در ظاهر با گروه ریشه داری چون جنگلیها و با مرد اسطوره ای چون میرزا, خود را هماهنگ و هم آوا , نشان دهند و در پنهان و با برنامه, کاری کنند که این ستون و تکیه گاه بزرگ ملت, کم کم در هم بشکند و فرو ریزد.  مردم نگران و گرفتار طوفانهای سرکش بلا و مانده در تنگناهای دهشت انگیز, هنگامی که آگاه می شوند میرزا کوچک قهرمان دوست داشتنی آنان, در مذاکره با فرماندهان ارتش سرخ, دست بالا را دارد و برگ برنده در دست اوست و دست پر و با گامهای استوار و عزت مندانه به آغوش ملت و برادران دینی خود برگشته و سرفرازانه و در میان بهت و ناباوری همگان, از آزمون بزرگ , موفق و کامیاب به در آمده, امیدوارانه و با شور و هیجان غیر درخور وصف به استقبال وی می شتابند و این پیروزی بزرگ را جشن می گیرند.  فخرایی در گزارشی از این روز چنین یاد می کند:  بامداد روز جمعه 16 رمضان 1338 جمعیت انبوهی از مستقبلین, از محلّی موسوم به آتشگاه, پنج کیلومتری رشت, که مدفن امامزاده هارون می باشد, تا شهر, در دو طرف جاده صف کشیده, مقدم جنگلیها را با فریادهای شورانگیز و افشاندن دسته های گل, تهنیت گفتند.مجاهدین, بعد از رسیدن به شهر,در باغ سبزمیدان, اجتماع و از طرف میرزا کوچک خان و احسان الله خان در ساختمان چوبی وسط باغ (لیوسک) که به اندازه یک متر از سطح زمین ارتفاع داشت, نطقهای پرحرارتی ایراد گردید. میرزا در نطق کوتاهش, از غلبه یزدان به اهریمن و از تسلط به باطل, سخن گفت و احسان فداکاری مجاهدین جنگ را با طرز تحسین آمیزی ستود و به روح شهداء آزادی درود فرستاد و وعده داد که قریباً انقلاب ایران, کاخ ستمگران را ویران خواهد ساخت و زحمت کشان ایرانی از یوغ رقیّت اربابان جور و ستم, نجات خواهند یافت.)47  جنگلیها, دو روز پس از جشن پیروزی, که در استقبال با شکوه مردم از آنها جلوه گر شد, موضع خود را در اعلامیه ای که با (هوالحق) شروع شده بود, این چنین بیان کردند:  (هیچ قومی از اقوام بشر, به آسایش و سعادت نایل نمی گردد و به سیر در شاهراه ترقی و تعالی موفق نمی شود, مگر آن که به حقوق خویش واقف گشته, ادراک کند که خداوند متعال, همه آنها را آزاد آفریده و بنده یکدیگر نیستند و طوق بندگی رانباید به گردن نهند. همچنین حق ندارد به ابناء نوع خود حاکم مطلق و فعّال مایشاء باشند.انبیاء و اولیاء و بزرگان دین و فلاسفه و حکما و سوسیالیستهای سابق و امروزی دنیا, غم خواران نوع بشرند. هر یک, به نوبه خود افراد انسان را از مزایای این حق مشروع طبیعی آگاه ساخته اند.)48  از این فراز روشن می شود که میرزا کوچک, در پی چه والاییها, چه آرمانها و هدفهایی بوده و چرا به این تلاش بزرگ دست زده است. تمام تلاش او, بر مدار تعالی بخشی به انسانها, از راه آگاه شدن آنها به حقوق خویش, می چرخیده است. زیرا با تمام وجود ایمان داشته که خداوند همگان را آزاد آفریده و باید از این آزادی, بی هیچ بازدارنده و منتی بهره لازم را ببرد.  این نحو نگرش و جهان بینی, میرزا را فرسنگها از کمونیستها دور می کند و نمی توان از این زاویه, همانندی بین او و کمونیستها, پیدا کرد و نشان داد.  از فراز بعدی روشن می شود که همکاری و همراهی میرزا با بالشویکها, در بر انداختن ستم بوده و تاراندن نیروهای استعمارگر انگلیس و بر اساس شعار انسان دوستی که بالشویکها ادعای آن را داشته اند, نه رواج مرام کمونیستی.  این موضع گیریهای میرزا و این که وی بر آن بود از مجال به دست آمده و از انقلاب قدرت مند بالشویک به سود مردم زحمت کش و گسترش عدالت و برقراری نظم و امنیت و از بین بردن سلطنت موروثی و استبدادی و بیرون راندن استعمار انگلیس بهره ببرد, بدون این که ایدئولوژی انقلاب بالشویک و مرام کمونیستی در ایران رواج یابد و کسی حق داشته باشد از آن تبلیغ کند, بر کمونیستهای وطنی گران آمد. از این روی, دست به کار شدند و از آن جا که به خدا باور نداشتند وبه اصول انسانی هم پای بند نبودند, وفای به عهد و پیمان, در نزد آنان جایگاهی نداشت و آنچه را عهد کرده بودند, زیر پا گذاشتند و به تبلیغ مرام کمونیستی پرداختند. دین و دینداری را به سخره گرفتند, به ارزشها و سنتها, بی احترامی کردند و به غارتگری و آدمکشی روی آوردند که در نامه های میرزا به مدیوانی از سران کمونیستهای ایران, بازتاب یافته است.  میرزا کوچک خان,وقتی حرکتهای نابهنجار و ناشایست حزب عدالت را غیر درخور تحمل دید, محمدی انشائی و مظفرزاده را به نمایندگی از سوی خود به باکو فرستاد, تا با نریمان نریمانف صدر شورای جمهوری قفقاز, دیدار کنند و او را در جریان کارهای ناشایست و خلاف عهدنامه بندر انزلی, بگذارند. و به وی یادآور شوند: روشی که حزب عدالت در پیش گرفته برای پیشرفت انقلاب زیان آور است.  جدایی جنگلیها از کمونیسته  بر میرزا , جفاکاریها, جنایتها و حرکتهای گستاخانه کمونیستها گران آمد و او که از استبداد می نالید, اکنون گرفتار کسانی شده بود که به نام انقلاب جنگل, به غارتگری و آزار مردم پرداختند و بی باکانه می کشتند و به بند می کشیدند.  میرزا در نامه ای به مدیوانی, شمّه ای از زشتیهایی را که کمونیستها به بار آورده بودند, یادآور می شود:  (رفقای شما اگر غارتگری و آدمکشی را (مسلک) نام گذاشته اند و این عملیات را به نام کمونیزم مرتکب می شوند, بنابراین شاهسونها که صدها سال است مرتکب این اعمال می شوند, از همه کمونیست ترند. به گمان شان چون تازه اول کار است, کلمات (فقراء کاسبه) و (رنجبر) و (تواریش) خشک و خالی, خریدارانی دارد, غافل از این که طشت از بام افتاده و از انبانه هر چه بوده سرازیر شده است. اگر راه روسیه باز شود و مردم آزاد گردند, معلوم خواهد شد که برخلاف تمایل بزرگان قوم مناظر فجیعی از این قبیل, به دست افراطیونی امثال ابوکف در روسیه نیز ایجاد شده است.)  او زیست بی شرافت مندانه, در سایه قدرت بالشویکها را نمی پذیرد و از هر گونه آلت دست شدنی, عزت مندانه, دوری می گزیند و بی شرف می داند کسی را که استقلال مملکت را فدیه شغل و مقام کند.  در فرازی از نامه خود به مدیوانی می نویسد:  (ما, به شرافت زیست کرده ایم و با شرافت مراحل انقلابی را طی کرده ایم و با شرافت خواهیم مرد.)  او, همان گونه که در نشست با بالشویکها در کشتی کورسک, هر گونه اتئلافی را در دولت انقلابی با کمونیستها و حزب عدالت رد کرده بود و می دانست که آنها چه اهریمن صفتهایی هستند, اکنون در عمل هم و با توجه به کارکرد این حزب در مدت کوتاه میدان داری, به همان نتیجه رسید و نگرانیهای او به حقیقت پیوست و حزب عدالت پستیها و زشتیهای پنهان خود را , یکی پس از دیگری رو کرد و باطن اهریمنی خود را, که در پی قدرت است, با هر قیمتی که باشد, آشکار ساخت. از این روی, میرزا, با نفرت از این باتلاق گناه دامن گرفت و دوری گزید و هر نوع همکاری و همراهی با این دامن آلودگان را ردّ کرد و در فرازی از همان نامه به مدیوانی نوشت:  (گمان کردید من مایلم با شماها کار کنم که می نویسید با رفقایتان مشورت خواهید نمود, بلکه مرا بپذیرند!قطع بدانید کار کردن ما با شماها غیر ممکن است; زیرا عقاید شما و عملیات شما از هر گونه زهر کشنده ای, کشنده تر است.)49  میرزا کوچک خان, وقتی دید کمونیستها, با کارها و باورهای زهرآگین خود, جامعه را آلوده اند و حاضر نیستند بر اساس اصول انسانی, با مردم رفتار کنند و به عهدنامه بندر انزلی پای بند باشند, خود را کنارکشید, تا در جنایتهای آنان شریک نباشد.  او, با این که در دوران کوتاه همگامی با آنان, و آن هم ناخواسته بود و تحمیلی, از ویران گری و تباهی گری و کشت وکشتار مردم جلوگیری کرد و نگذاشت دامنه فسادکاریهای آنان گسترش یابد و در برابر هر حرکت نابهنجار این گروه هنجار شکن ایستاد.  اما چون دید, شاید مردم بینگارند که او با این تبه کاران همگامی و همراهی دارد و عقیده و باور راستین و راه روشن او که از اسلام سرچشمه می گرفت, در این غبارانگیزیها گم شود و مردم در بازشناسی راه حق از باطل, درمانند, راه خویش را جدا کرد, تا به همگان بفهماند او و مبارزان جنگل, همچنان به اسلام پای بندند و هیچ پیوندی با این گروه ندارند و کارهایی که آنان انجام می دهند, با عقیده و مرام جنگلیها هیچ هماهنگی و هم خوانی ندارد و جنگلیها از این گونه رفتارها بیزارند و دوری می جویند. از این روی, میرزا, برای جلوگیری از هر گونه برخورد و خون ریزی, رشت را به قصد فومن ترک گفت و ابراز داشت:  (مادامی که افراد حزب عدالت, از پرخاش و ستیزه جویی دست برندارند, از فومن بر نخواهد گشت.)50  کناره گیری میرزا کوچک و کودتای 31 ژوئیه 15/ ذیقعده , جنبش جنگل را از داشتن سرداری بزرگ و قهرمانی دوست داشتنی, محروم کرد و هدف ارتش سرخ را از دست درازی به ایران و وارد شدن به انزلی , به روشنی فاش ساخت و ناخرسندی مردم را از بالشویکها, به بالاترین حدّ رساند.51 و انقلاب در دست کسانی قرارگرفت که حاضر بودند, به دستور شوروی, دست به هر کاری بزنند.  کمونیستها و هواداران حزب عدالت, میرزا را در کمیته انقلاب برتابیدند و او را سدّی در برابر پیشبرد هدفهای شوم خود دیدند, از این روی, وی را کنار زدند و هواداران او را هر جا می دیدند بازداشت می کردند.52  این رفتارها مردم را به تنگ آورد و علما را به واکنش واداشت. حاج میرزا علی اکبر مجتهد اردبیلی, با اعلام فتوای جهاد علیه بالشویکها اسلحه به دست گرفت. در این هنگام مردم به میرزا, که از روی مصلحت از درگیری با کمونیستها پرهیز داشت, خرده گرفتند که چرا علیه این گروه موضع نمی گیرد؟  در گزارش سفارت آلمان در ایران در 15 اوت 1920 آمده است:  (احسان الله خان, کمونیستهای گیلان را رهبری می کند و روحانیون در اوت 1920, دریکی از مساجد رشت, بر ضد وی سخنرانی کردند و از میرزا کوچک خان خواستند در آن جا حضور یابد. میرزا به قرآن قسم یاد کرد که او با احسان اللّه خان, هم عقیده نیست, بلکه فقط در راه اسلام کوشش می نماید و مردم را خود به مخالفت با احسان اللّه خان دعوت نمود.)53  شهادت در کوهساران  خستگی شماری از نیروهای جنگل, از جنگ, در به دریها و بی خانمانیها, حمله های پیاپی و یورشهای وحشیانه نیروهای دولتی و انگلیسی, فتنه گریهای ایادی بالشویک و آتش افروزیها و نفاق افکنی آنان, تغییر ائدئولوژی شماری از نیروها, بویژه نیروهای اثرگذار, نهضت جنگل را در درون گرفتار بلای خانمان برانداز پراکندگی کرد.  نیروهای مذهبی و ارزش گرا و پای بند به اصول و ارزشهای والای اسلامی, نه می توانستند در برابر ستم و بیداد استبدادیان و انگلیسیهای به ظاهر خداباور, بی تفاوت باشند و بازتابی نشان ندهند و نه در برابر خداناباوران بالشویک, به ظاهر ضد استبدادیان و ضد انگلیسیها.  آنان باید راه خود را می رفتند که استقلال خواهی و پای بندی به ارزشها و اصول اسلامی بود.  میرزا , با این که در تنگنای شدیدی گرفتار آمده بود, و بسیاری از یاران را در جنگ با بیگانگان و قوای داخلی از دست داده بود; امّا حاضر نشد بر سر استقلال کشور و عقیده و مرام, با کسی وارد معامله شود, بلکه با تمام توان, بدون هیچ گونه تردیدی از این دو گوهر ناب, تا آخرین نفس, دفاع کرد و حرمت آنها را به بهترین وجه, پاسداشت.  میرزا با تکیه بر مذهب در برابر اصول اعتقادی و جزمیتهای فلسفی کمونیستها, ایستاد.54 او تلاش می کرد تا نیروهایش, از نظر اعتقادی جذب جناح مقابل نشوند,55 در عکسی که از شورای انقلاب, با حضور فرماندهان ارتش سرخ به یادگار مانده است, تسبیح درشت میرزا, روی میز کوچکی که برابرشان قرار دارد, دیده می شود. این گونه رفتارها به صورت نمادین می باشد و خالی از معنی و نشانه شناختی نیست.  در آخرین نامه میرزا که در 5 عقرب 1300 به میرآقا عربانی نوشته شده, آمده است:  (با رویه ای که دشمنان ما در پیش گرفته اند, شاید بتوانند به طور موقت یا دائم توفیق حاصل کنند, ولی اتکاء من و همراهانم,به خداوند دادگری است که در بسیاری از این مهالک حفظم نموده است.)  و می افزاید:  (امروز دشمنانمان ما را دزد و غارتگر خطاب می کنند, و حال آن که هیچ قدمی جز در راه آسایش و حفاظت مال و ناموس مردم برنداشته ایم. ما این اتهامات را می شنویم و حکمیت را به خداوند قادر و حاکم علی الاطلاق واگذار می کنیم.)56  سرانجام جمهوری گیلان پس از ورود نیروهای رضاخان به این استان از هم فرو پاشید و در 13 آذر 1300, در حالی که میرزا تمام نیروهای خود را بر اثر درگیری با نیروهای رضاخان از دست داده بود, در کوهستانهای پوشیده از برف, یخ زد و چشم از جهان فرو بست و سر وی از تن جدا شد و به نزد رضاخان فرستاده شد.  نهضت جنگل, هر چند با شهادت میرزا سرکوب شد, ولی تجربه این حرکت بزرگ مردمی در برابر نیروهای متجاوز دولتهای غرب و شرق, در خاطره مردم و تاریخ پرفراز و نشیب ایران زمین باقی ماند.مردم از این تجربه بزرگ در حرکتهای بعدی خود بهره بردند و با تکیه به داده های این انقلاب نسبت به شیوه های نظامی و سیاسی قدرتهای بزرگ, هوشمند گردیدند.تا این که انقلاب اسلامی بزرگ ایران به رهبری امام خمینی شکل گرفت. در جریان این انقلاب کتابهایی که درباره مبارزه و تلاشهای میرزا کوچک خان جنگلی نوشته شده بود, بویژه کتابهای: سردار جنگل, حیدرخان عمو اوغلی و نهضت جنگل و شورویها, مورد توجه همه مبارزان قرار گرفت. عامه مردم و تحصیل کردگان به عنوان یک قهرمان ملی و سردار اسلام به میرزا کوچک نگاه می کردند. آنان شیفته راستی و درست کرداری انقلابی, ایستادگی و شکیبایی تا پای جان و معنویت و دینداری میرزا شده بودند. این راستی و ایستادگی و معنویت که دست آورد میرزا بود, فارغ از آموخته های دینی و حوزوی او نبود. اصولا دلیل ماندگاری خاطره این نهضت بزرگ مردمی را باید در همین عاملها و سببها جست.  میرزا برای نخستین بار با حرکت خود کوشید خاطره جانفشانیها, تلاشها و مبارزه های انقلاب مشروطه را در ذهنها پایدار نگهدارد و به این حرکت خفته, حیات دیگر بدمد و مانع افسردگی روحی مردم شود. او با سعه صدر خود توانست همه قومهای ایرانی را در حرکت خود سهیم سازد و بر این اساس حماسه میرزا کوچک تنها برای مردمان گیلان, عزیز نیست, بلکه حماسه او یک حماسه میهنی است و همه گروه های فرهنگی و نژادی کشور حرکت او را می ستایند و میرزا را فرزند برومند اسلام و این آب و خاک می دانند.  پس می توان نتیجه گرفت که هرچند میرزا در کوهساران یخ زد و جان باخت, اما او هنوز میان ما و میان ادبیات شفاهی مردم ما و در لایه های خاطرات تاریخی ملت ایران زنده است و به حیات خود پیش خداوند ادامه می دهد.  **پی نوشتها:**  1. سفرنامه بازرگانان آلمانی ویلیهلم ژور, ترجمه معصومه رحیم زاده و دکتر احمد مهرداد197/  2. ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت, عبدالرحیم ذاکر حسن, ج459/1, نشر علم, تهران, 1377.  3. گنجینه, فصلنامه تحقیقات تاریخی, شماره 43, مقاله انقلاب جنگل به روایت اسناد, نوشته دکتر علی مدرس6/.  4. تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه, عبداللّه مستوفی, ج119/3.  5. سردار جنگل, ابراهیم فخرایی, 123/, جاویدان.  6. امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز سنترویل41/,166.  7. سردار جنگل43/.  8. یادگار نامه, مجموعه مقالات تحقیقی تقدیم شده به استاد ابراهیم فخرایی, زیر نظر رضا رضازاده لنگرودی47/,نشر نو, تهران,1363.  9.سردار جنگل28/.  10. همان.  11. همان29/.  12. یادگارنامه48/.  13. سوره طلاق3/.  14. آل عمران26/.  15. سوره آل عمران169/.  16. سردار جنگل30/ ـ 31.  17. انقلاب بی رنگ,ع,آذری 25/.  18. سردار جنگل31/.  19. همان.  20. همان29/.  21. گنجینه, شماره 86/43,به نقل از مقاله بازشناسی نهضت جنگل, سید جعفر مهرداد86/.  22 . پیش به سوی شرق ایران در سیاست شرقی آلمان در جنگ جهانی اول, گرکه, اولرنخ, ترجمه پرویز صدری, ج463/1,کتاب سیامک, تهران,1377.  23. سردار جنگل32/.  24.همان.  25. قیام جنگل, یادداشتهای میرزا اسماعیل جنگلی, با مقدمه اسماعیل رائین15, جاویدان.  26. ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت,ج459/1.  27 . همان20/.  28 . قیام جنگل, یادداشتهای میرزا اسماعیل جنگلی 25/.  29 . سردار جنگل23/.  30 . همان/ 20 .  31 . برگهای جنگل, نامه های رشت و اسناد نهضت جنگل, به کوشش ایرج افشار, 290,فرزان, تهران,1380.  32 . همان30/.  33 . همان 69/.  34 . برگهای جنگل ج21/1.  35 . سردار جنگل129/.  36 .همان138/.  37 . همان139/.  38 . همان.  39 . همان 171/.  40 .همان 188/.  41 .همان227/.  42 .همان233/.  43 .همان243/.  44 .همان.  45 .همان244/.  46 .همان.  47 .همان245/.  48 .همان246/.  49 .همان301/ ـ 302.  50 .همان230/.  51 .بالشویکها و نهضت جنگل, مریشی سرسیس, ترجمه حمید شیرازه, 1379.  52 .سردار جنگل232/.  53 . برگهای جنگل 110/.  54 . سردار جنگل242/.  55 . قیام جنگل42/ ـ 44.  56 . سردار جنگل 383/ ـ 384. |

**میرزا کوچک و رابطه با شوروی**

**پدید آورنده : علی اکبر ذاکری**

|  |
| --- |
| صفحه 219  نهضت جنگل, با هدف ستیز با بیگانگان آزمند و تباهی آفرین, شکل گرفت. مبارزه با نیروهای اهریمنی روس تزار, انگلیس و استبداد, هدف قیام جنگل, به رهبری میرزا کوچک بود.  این قیام, به جهت سلامت نفس, شجاعت و درستکاری بنیان گذار آن, که دوست و دشمن به آن اعتراف کرده و وی را ستوده اند, از پشتیبانی بی دریغ مردم, عالمان و سیاستمداران وطن خواه و آزادی طلب برخوردار بود.  نهضت جنگل, در سیر رو به کمال خود, فراز و نشیبها, پیروزیها و شکستهای گوناگونی را در بوته آزمون نهاد.  میرزا کوچک توانست, با اعتماد به نفس, خوش گمانی, رفتار پسندیده, سعه صدر و تدبیر, نیروهای ناهمگونی را در جنگلهای شمال, گرد آورد و علیه بیداد استبدادیان و بیگانگان برانگیزاند و به ایستادگی وادارد و رستاخیزی بزرگ بیافریند.  او, در آوردگاه رویارویی با استعمار و ایادی آن, با مدیریت و دوراندیشی  ( 220 )  و تدبیری شگرف, گوناگون کسان, با گوناگون انگیزه ها را به عرصه کارزار کشید و بهره برد. جاذبه بسیار قوی داشت و هرکسی را به انگیزه ای بر گرد خورشید وجود خویش, به حرکت در آورده بود.جنگل ترکیبی بود از انقلابیون پرشور و هیجان مشروطه خواه, دینداران پای بند به اصول و ارزشها, مردمان عادی, عالمان و روحانیان آگاه و چند تن از افسران فراری و بازمانده از جنگ جهانی اول, از آلمان و اتریش و کردهای کرمانشاهی.  نهضت جنگل, به سال 1333 هـ.ق. 1294 هـ.ش. در شمال آغاز شد. در این مدت رویدادهای بسیاری از سر گذراند و فراز و نشیبهایی را آزمود, با سختیها و دشواریهای گوناگون, دست و پنجه نرم کرد, با روسیه تزاری جنگید و با انگلیسیها قهرمانانه در افتاد, با بیدادگران داخلی سخت ترین نبردها را داشت و…  امّا برهه ای که در این نوشتار به بوته بررسی و کندوکاو قرار می گیرد, داد و ستد و پیوند نهضت جنگل با حکومت جدید شوروی به رهبری لنین و حزب کمونیست است.  پیش از پرداختن به اصل موضوع, بایسته می نماد, سیمای ایران آن روز و جایگاه نهضت جنگل , چرایی و چگونگی پیاده شدن نیروهای ارتش سرخ در مرز شمالی ایران, بیان و شرح شود, آن گاه از قرارداد میرزا با ارتش سرخ و انگیزه های همکاری میرزا با آنها, سخن به میان آید تا چگونگی دادوستد و پیوند میرزا با شوروی بهتر روشن شود.  در 30 ربیع الاول 28/1336 دی ماه 1296, حکومت تزار از هم فرو پاشید و نظام آن گسست و نیروهای روسیه به کشورشان باز گشتند. در روز جمعه 4 رمضان 24/1336 خرداد 14/1297 ژوئن 1918, در منجیل بین دلاوران جنگل و انگلیسیها و باقی مانده سربازان ارتش تزار درگیری روی داد.در 6 ذیقعده 1336,قرارداد صلحی بین دو طرف امضا گردید که برابر این قرارداد انگلیسیها می توانستند از قزوین به بندر انزلی و از آن جا به قفقاز بروند, تا از حکومتهای محلی در برابر ارتش سرخ پشتیبانی کنند.  در روز دوشنبه 27 شوال 13/1336 مرداد 15/1297 اوت 1918, دولت وثوق الدوله تشکیل شد. دولت وثوق الدوله, فروپاشیدن نیروهای جنگل را سرلوحه کار خود قرار داد. در 23 جمادی الاول 1337, از سوی دولت وثوق الدوله به حاج احمد کسمایی تأمین داده شد. تیمورتاش به استانداری گیلان 1 گمارده شد.وی, با شدت برای از بین بردن قهرمانان جنگل, دست به کار شد.  در روز دوشنبه 7شعبان 1337 دکتر حشمت, یکی دیگر از یاران میرزا و بازوان پرتوان جنگل, با 270 نفر, از نیروهای فرمانبر خود, برابر امان نامه ای که از سوی وثوق الدوله, به او و یارانش داده شده بود, خود را تسلیم قوای دولتی کرد; امّا ناجوانمردانه و برخلاف امان نامه, به دار آویخته شد.2  در نتیجه, نهضت جنگل, تنها دژ استوار مقاوم در برابر بیگانگان, دستخوش طوفانهای بنیان برافکن و سهمگین شد.  در روز دوشنبه 12 ذی قعده 17/1337 مرداد 9/1297 اوت 1919 قرارداد ننگین وثوق الدوله با انگلستان بسته شد.  با فروپاشی روسیه تزاری, ایران در اختیار انگلستان قرار گرفت.  از مواد شش گانه این قرارداد, چنین به دست می آید که: ایران, بمانند کشور استعمار زده, هیچ گونه اختیاری از خود ندارد و این دولت انگلیس است که صحنه گردانی می کند و بی چون و چرا فرمان می راند و سرنوشت ایران را رقم می زند. دولت ایران, برابر این قرارداد از اقمار انگلستان به شمار است و باید از دولت انگلستان مستشار بخواهد, وام بگیرد, افسران انگلیس باید نیروهای نظامی ایران را سامان دهند و زیر نظر داشته باشند, راه آهن و هیچ طرح دیگری جز با اجازه انگلستان انجام نگیرد و گمرک و درآمدهای آن در اختیار انگلیسیها باشد.3  این قرارداد, مخالفت علمای بزرگ در ایران و عراق, از جمله میرزا محمد تقی شیرازی, شیخ شریعت اصفهانی, سید اسماعیل صدر و… را در پی داشت و کتاب زرد مدرس در راستای افشای این توطئه نگاشته شد.4 جنگلیها, با قرارداد 1919, سرسختانه برخورد کردند و علیه وثوق الدوله که این ننگ و نکبت را بر ایران بار کرده بود, و مردم شریف و مسلمان ایران را به زیر سلطه استعمار انگلیس برده بود, به پا خاستند و ضربه های سهمگین بر دولت وابسته و استبدادی وثوق الدوله وارد ساختند.  در این گیر ودار نفس گیر است که دولت شوروی, حکومت جمهوری آذربایجان را فرو می پاشاند, حکومتی که در 27 مه 7/1918 خرداد 1297, از سوی حزب مساواتیان, در شهر تفلیس بنیان گذاشته شده بود و عَلَم جمهوری شوروی سوسیالیستی, آذربایجان5 را در تاریخ 28 آوریل 8/1920 اردیبهشت 1298, بر می افرازد. با این حساب مرزهای شمالی ایران دستخوش دگرگونی می شود و دولت شوروی در این ناحیه حضور جدّی می یابد.  اهمیت ایران برای شوروی  ایران از زاویه ها و جهتهای گوناگون برای شوروی اهمیت داشت. ایران, برای شوروی, ناحیه و سرزمین سوق الجیشی و بسیار مهم بود. برقراری امنیت در این کشور, در امان بودن مرزهای شوروی از فتنه انگیزیها و آسیب رسانیهای امپریالیسم انگلستان بود. در چنگ داشتن ایران, دسترسی به آبهای خلیج فارس و دریای هند را, ممکن و آسان می ساخت و شوروی را با هندوستان, مرکز حکومت انگلستان در آسیا, هم مرز می ساخت.  با این حال, دولت شوروی چنین وانمود می کرد که یک پارچگی, استقلال, و غیر مستعمره بودن ایران را خواستار است:  لنین, در سخنانی تقسیم ایران را مورد نکوهش قرار داد .6  در 14 ژانویه 23/1918 دی 1296 تروتسکی, وزیر خارجه وقت شوروی, در نامه ای به سفارت ایران در پطروگراد, قرار داد 1907 و تمام قراردادهای استعمار پیش از آن را ملغی اعلام کرد.7  براوین, نخستین نماینده دولت شوروی در ایران در بهمن 1296 در اعلامیه ای پس از بیان الغاء تمام قراردادهای پیشین, خواهان بستن قراردادهای شرافت مندانه جدید شد.  چیچرین, وزیر خارجه وقت شوروی, به سال 1919 در نامه ای تمام قراردادهای پیشین را لغو شده اعلام کرد و در 16 بند پیشنهادهایی را مطرح کرد.8  امّا دولت ایران, در برابر این حرکتها, پاسخی نداد. حتی نماینده دوم دولت شوروی به نام کالمیتسف در ایران کشته شد.9  در این مدت دو سال, شوروی , به پیشرفتهای مهمی دست یافت و با در اختیار گرفتن و فروگیری آذربایجان, نیروهای انگلیسی را از قفقاز بیرون رانده و چشم طمع به ایران دوخت. این قدرت بزرگ و در حال دامن گستری, نمی توانست بدون در اختیار داشتن ایران, به هدفهای خود دست یابد.  از این روی, ترویا نوسکی, نویسنده بالشویک, در باب اهمیت ایران برای شوروی در سال 1918, یا پیش از آن, نوشته است:  (اهمیت ایران, در آفرینش شرق انقلابی بسیار قابل توجه است. اگر نقش اوّلیه ایران را پایه گذاری یک (حوضه) طبیعی برای نهضت آسیای مرکزی در نظر بگیریم, ضروری است که این (حوضه) از هر گونه گل و لای زدوده شود و فقط در این صورت ایران دارای آن چنان موقعیتی خواهد شد که از عهده مأموریت تاریخی و طبیعی خویش بر بیاید….  تصفیه (حوضه) طبیعی آسیا, به همان میزان که برای روسها پرارزش است, از نظر ما نیز اهمیت دارد. اگر ایران, دری است که از آن می توان دموکراسی را در شرق جایگزین کرد,پس بایستی به ایران توجه خاص کنیم. بیداری ایران, نشانه گسترش انقلاب در تمام آسیا و بخشی از آفریقاست…. آنچه اکنون مورد نیاز است, وجود یک انگیزه خارجی, یک کمک بیگانه, ابتکار و تصمیم قاطع است. این انگیزه, این ابتکار, این قاطیعت, باید هدیه انقلابیون شوروی, به مردم ایران باشد.  هند, هدف اصلی ماست. ایران, تنها جاده ای است که راه هندوستان را به روی ما می گشاید.انقلاب ایران, کلید انقلاب شرق است…. ایران باید مال ما باشد, ایران باید از آن انقلاب باشد.)10  این سخنان آزمندانه, نشان می دهد که نزدیک شدن به ایران و فروگیری و در دست گرفتن زمام آن, از نظر سیاسی, اقتصادی و استراتژیکی برای انقلابیون شوروی, بسیار مهم بوده است. طبیعی است که برای رسیدن به این هدف, تلاش و سرمایه گذاری کنند و راه های گوناگون را بیازمایند.  به نظر برنامه ریزان و سیاستمداران شوروی, برای رسیدن به این هدف, و در چنگ گرفتن ایران, باید از همان روشی استفاده کرد که در سرزمینهای دیگر پاسخ مثبت داده است.  در سرزمینهای دیگر, روش ارتش سرخ و بالشویکها, این بود که پیش از ورود به هر سرزمین مورد نظر, کمیته ای از کسانی که اهل آن سرزمین و به ایدئولوژی بالشویک گردن نهاده بودند و در روسیه می زیستند, تشکیل می داد و هدفها و برنامه های حزبی و سازمانی آنان را با هدفهای حزب کمونیست شوروی هماهنگ می کرد و پس از آن, تلاشها و تکاپوهای خود را زیر نام آن حزب به ظاهر وطنی, سامان می داد. پس از فروگیری و در اختیار گرفتن کامل آن سرزمین به درخواست همان کمیته, به اتحاد جماهیر شوروی می پیوست!  درباره ایران نیز, این طرح انجام گرفت و گروهی از مهاجران ایرانی در باکو, به دستور بالشویکها, گرد هم آمدند و حزبی را سامان دادند, به نام حزب کمونیست ایران (عدالت), تا پس از این که در سایه قدرت شوروی به ایران وارد شدند, حکومت انقلابی تشکیل دهند.11  ولی در ایران و در قلمرو سرزمینی که ارتش سرخ می خواست از آن جا وارد شود, قهرمانی به نام میرزا کوچک خان, با نفوذ بسیار و شجاعت تمام, عَلَم مبارزه برافراشته بود علیه هر قدرت بیگانه ای و اکنون در رویارویی تمام عیار با انگلستان بود. در دل مردم جای داشت. از جایگاه بس بالایی برخوردار بود.نمی شد این قلّه بلند و صخره استوار و نستوه را نادیده گرفت. از این روی, بر آن شدند , خود را با وی همراه نشان دهند و اعلام بدارند: استقلال ایران را پاس می دارند, با ورود هر نیروی خارجی مخالف اند, با استعمار انگلیس دشمنی تمام عیار دارند, از استبداد وثوق الدوله بیزارند و قراردادهای استعماری روسیه تزاری, از نظر حکومت بالشویک, بی ارزش هستند,با هر نوع بهره کشی انسان از انسان ناسازگارند و برای مبارزه با انگلیس و استبداد, حاضر به هر گونه همکاری با جنگلیها هستند و جنگلیها و شخص میرزا را نماینده واقعی ملت ایران می دانند و…  در این برهه , بالشویکها و تمام وابستگان به آنان, خود را هماهنگ با هدفهای میرزا جلوه می دادند و این جا و آن جا, اعلام می کردند که هدفی جز مبارزه با استعمار و در هم کوباندن استبداد و رهایی ملت ایران ندارند.  تلاش بالشویکها برای همگامی با میرز  پیش از نیرو پیاده کردن ارتش سرخ در بندر انزلی, بالشویکها, سه مرتبه با گسیل داشنن نمایندگانی نزد میرزا کوچک, به وی پیشنهاد همکاری دادند.  بنا به گفته اسماعیل جنگلی, خواهر زاده میرزا, میرزا به نمایندگان بالشویکها, قول همکاری نداد. تا این که در 30 آوریل 11/1920 اردیبهشت 1299, نامه ای از کمیته لنکران به دست میرزا رسید که در آن, پس از سلامهای خالصانه و بیان درد و رنج برزیگران و کارگران و… از میرزا خواسته بودند که با همراهی و همگامی , با استعمار انگلیس و سرمایه داری در افتند و ملتهای رنجدیده, از جمله ایران را از چنگ بورژوازی برهانند.  این نامه, دو روز پس از فروپاشی حکومت (جمهوری آذربایجان) و در آستانه تشکیل دولت کمونیستی در آذربایجان نوشته شده بود.  از این نامه بر می آید که بالشویکها, به دست ایادی خود, بر آن بودند که در حساس ترین نقطه ایران, پایگاه بزنند, آن هم به بهانه مبارزه با سلطه بیگانه و همکاری با میرزای قهرمان ضد سلطه!  در آن نامه, نکته هایی بود که میرزا را برای ادامه مبارزه با دولت انگلستان امیدوار می کرد و از سوی دیگر مطالبی داشت که نشان می داد پس از آذربایجان و ایران, آزادی افغانستان و دیگر سرزمینها مورد توجه آنان است.  به بخشهایی از این نامه که در خور توجه است, اشاره می شود:  الف. در این نامه از کارکرد دولت انگلستان در ایران و جهان, به شدت انتقاد شده , و کوتاه کردن دست استعمار از تمامی سرزمینهای شرق, با یگانگی, همراهی و همگامی نیروهای بیدار این قلمرو از جهان, به عنوان هدف و آرمان بلند قلمداد گردیده است:  (الآن ما فقط یک عقیده و یک تمایلات داریم و آن این است که برویم ممالک شرق را از ظلم بورژوازی انگلستان آزاد کنیم و با یکدیگر متحد شده, شربت مرگ بورژوازی را به او در شرق بدهیم. آزادی آذربایجان, ایران, ترک, افغانستان و هندوستان بورژوازی انگلستان را به کلی بی قوت و بی خطر خواهد کرد.  برای محو بورژوازی انگلستان ما تماماً با هم شریک خواهیم بود; زیرا که تا بورژوازی انگلستان قوی است,نه شما کارگران ایران و نه ماها کارگران روسیه, نمی توانیم امیدواری در صلح داشته باشیم.)  ب. در این نامه میرزا کوچک جنگلی, تنها شخصی معرفی شده که می توان در ایران در پرتو همراهی او, علیه انگلستان قد برافراشت و آن را از اریکه به زیر آورد:  (یگانه شخصی که در ایران بر ضد تسلط انگلستان قیام کرد تو هستی رفیق کوچک خان. تو جنگ را بر ضد انگلستان اعلان کردی که بتوانی وطن خود را از دست دزدان بریتانیا, خلاص بکنی. تمام ملت ستمدیده ایران با امید و با حسرت, چشمهای خود را به تو دوخته اند و از توعلاج آزادی از تسلط دیگران را می خواهد….  ای رئیس ملت کارگری ایران! حاضر هستیم به اولین دعوت ملت ایران برای همراهی او بشتابیم که تسلط انگلستان را از آن جا دور کنیم. ما هر دقیقه حاضریم که دست مساعدت برادرانه خودمان را به طرف برادران ایرانی دراز نماییم. پس ملت ایران از صمیمیت ما می تواند, امیدوار بشود.)13  بالشویکها, نمی خواستند خود به طور مستقیم به عرصه کاروزار پا بگذارند که آن را کاری خطرناک و پرآسیب و ناموفق می انگاشتند.  از این نامه بر می آید می خواهند وارد شدن آنان به ایران و پیاده کردن نیرو و در افتادن با انگلستان, به گونه ای باشد که در پرتو دعوت قهرمان ملی و مذهبی ایران, جناب میرزا کوچک, انجام بگیرد و در نزد مردم نمایانده شود که با دعوت میرزا به ایران آمده اند!  میرزا کوچک خان, با رایزنی با یاران و اثرگذاران در نهضت جنگل, بر آن شد با رفتن به لنکران و گفت و گو با کمیته لنکران, راه کارهای همکاری را مورد بررسی قرار دهد و ارتش سرخ را از وارد شدن به ایران, باز دارد.14  از این روی, همراه راه بلدی, پای پیاده به سوی لنکران رهسپار شد و پس از هفت شبانه روز پیاده روی,سختیهای فراوان و بیماری, به حومه لنکران رسید.در آن جا, به وی خبر رسید که بالشویکها شکست خورده و شهر را ترک کرده اند; از این روی, دیداری انجام نگرفت15 و میرزا, بی نتیجه بازگشت. این سفر, پر از رنج و درد, چهارده روز به درازا کشید 16 و میرزا این سفر را به گونه ناشناس رفت و برگشت, آن هم برای بازداشتن بالشویکها از وارد شدن به ایران و این که ببیند, چه در سر دارند.  میرزا در نامه خود به خالوقربان و احسان الله خان, ریز سفر خود را بازگو می کند و شرح می دهد: ارتش سرخ, بدون هیچ دعوتی از سوی ایرانیان و بدون این که صبر کند که ما به نامه هایش پاسخ دهیم وارد انزلی شد.17  از این زمان, یعنی بهار 1299, مرحله جدیدی از مبارزات نهضت جنگل آغاز می شود و آن همکاری میرزا با نیروهای ارتش سرخ شوروی است که بحثهای گوناگونی را در پی داشت.  این مقاله, در صدد روشنگری پیوند میرزا و شوروی از این برهه به بعد است و پاسخ گویی به پرسشهایی از این دست که انگیزه میرزا از همکاری با ارتش سرخ چه بوده است؟  آیا به خاطر گرایش به کمونیسم بوده است؟  ییا نه به خاطر گرایش به مرام کمونیستی که بر اثر هواداری از سوسیالیسم بوده که بسیاری از سیاستمداران هوادار آن بوده اند و یا شعارهای آزادیخواهانه بالشویکها, وی را به این سمت کشانده است؟  آیا نیروهای ارتش سرخ به پیمانی که با میرزا کوچک, بسته بودند عمل کردند؟  اگر خیانت کردند, خیانت آنان چه نقشی در بی اعتباری کمونیست در ایران داشت؟  اینها پرسشهایی است که سعی خواهد شد پاسخ آنها در این مقاله روشن شود.  روشن است اگر میرزا را کمونیست بدانیم, از دیدگاه یک کمونیست, جلوگیری وی از تبلیغات کمونیستی, خیانت به این آرمان خواهد بود; اما اگر ما او را مسلمانی انقلابی بدانیم که برای استقلال و رهایی کشورش از چنگ استعمار و استبدادیان, به تلاش برخاسته, و برای رسیدن به این هدف والا, از داعیه داران آزادی کمک خواسته, داوری ما درباره وی, دگرگون خواهد شد و در نتیجه, کمونیستها کژراهه رفته و خیانت پیشه کرده اند.  ورود ارتش سرخ شوروی به انزلی  ارتش سرخ, با همه تلاش, نتوانست میرزا را راضی کند که وی, از روی میل, آنان را به ایران فراخواند, و نیروهای ارتش سرخ به بهانه دعوت میرزا به ایران بیایند.  این میهمان ناخوانده و سمج, در بامداد روز سه شنبه 18 ماه مه28/ اردیبهشت 29/1299 شعبان 1338 با ناوگان جنگی خود وارد بندر انزلی شدند و تأسیسات انگلیسیها را در غازیان به آتش کشیدند. انگلیسیها, بدون هیچ دفاعی واپس نشستند. نیروهای ارتش سرخ مرکب از پانصد پیاده و دویست سوار در ساحل پیاده شدند.  راسکو لینکف, فرمانده نیروهای دریایی ارتش سرخ, علت حمله را وجود قوای ضد انقلابی دنیکن اعلام کرد که به پندار وی, امنیت نیروهای سرخ را در دریای خزر به خطر انداخته بودند.19  شب 17 ماه مه, 24 ساعت پیش از حمله ارتش سرخ, یک نفر روسی ورود ارتش سرخ را به جنگل اطلاع داده بود.میرزا کوچک خان, از آمدن نیروهای بیگانه بسیار اندوهگین و دل نگران بود. او پشتیبانی آزادی خواهان شوروی را می خواست, اما نه پیاده کردن نیرو در کشورش.  احسان الله در خاطرات خود, از حالت روحی میرزا در این برهه حساس,گزارشی دارد, که درخور درنگ است.  ژرژ لنچافسکی می نویسد:  (روزی که ناوگان سرخ وارد انزلی شد, کوچک خان ساعتهای طولانی به تفکر و دعا گذراند.احسان الله خان که همیشه تندرو بود و از تفکرات مذهبی همکار و فرمانده خویش آزرده خاطر به نظر می رسید, سکوت او را به هم زد و به او نصیحت کرد که اگر مایل است با بالشویکها روابط دوستانه برقرار نماید(مذهب را فراموش کند.)20  آیا برای میرزا ممکن است از باورها و آیینهای مذهبی خود دست بردارد و با نیروهای بیگانه, دست همکاری دهد.  آیا میرزا می تواند, نیروهای بیگانه را رها کند تا هر گونه که می خواهند رفتار کنند و به هر ناهنجاری دست زنند, آن گونه که در دیگر سرزمینها انجام دادند؟  ییا میرزا باید از این مجال بهره برد و تلاش ورزد با حفظ استقلال کشور, از توان و قدرت ارتش سرخ, در ره نابودی و بیرون راندن استعمار و استبداد, بهره گیرد.  به هر حال, یا میرزا باید به طور کامل خود را کنار بکشد که در این صورت نمی داند چه بر سر کشور و قلمرو تحت نفوذ وی خواهد آمد, یا باید با نیروهای ارتش سرخ وارد کارزار شود که توان ندارد و آنان مدعی اشغال کشور نیستند و یا با آنان همراه شود و از حرکتهای زیانباری که بی گمان به بار خواهند آورد, جلوگیری کند و در جهت هدفها و آرمانهای خود از آنها که مدعی آزادی هستند, سود ببرد.  نخستین واکنش میرزا در برابر ارتش سرخ  میرزا که سالها با دشمن درگیر بوده, به تجربه دریافته و می داند که نیرو پیاده کردن ارتش بیگانه, سبب رنج و وحشت مردم و سست شدن پایه های امنیت جامعه می شود و هرج و مرج و نگرانی زیادی را در پی خواهد داشت, از این روی, یک روز پس از نیرو پیاده کردن ارتش سرخ, در آخرین روز ماه شعبان 1338, در بیانیه ای به آگاهی مردم می رساند که او و یاران در جهت رفاه حال همگان و تهیه سببها و مایه های سعادت و استقلال ایران و رهایی از دستِ نادیده انگاران حقوق انسانها, تلاش خواهند کرد.  او در این هنگامه سخت, که مردم از همه سوی در تنگنا قرار داشتند, با بیانیه و سخنرانی, به مردم دلگرمی و اطمینان داد که به جنگلیها اطمینان داشته باشند, که در همه حال, پشت و پناه آنان خواهند بود و مردم را در همه تنگناهای سخت و دشوار یاری خواهند رساند.21  میرزا در این اعلامیه به استقلال ایران و سعادت مردم آن, به عنوان پایه تلاشهای خود در این برهه حساس و سرنوشت ساز و روزگار دهشت و ادبار, تأکید می ورزد.  طبیعی است که مردم گیلان با حضور میرزا کوچک و دلگرمی که به وی دارند, از نگرانی به در آیند و به آینده امیدوار باشند.  انگیزه میرزا, از همکاری با ارتش سرخ  به طورمعمول, گروه ها و دولتها, برای هدفها , برنامه ها و آرمانهای مشترک, جلوگیری از حمله دشمن, حفظ منافع مشترک, به همکاری با یکدیگر روی می آورند.  از باب مَثَلْ, دو گروه و حزب در انتخابات, برای رسیدن به کرسیهای بیش تر, با هم, هماهنگ و هم پیمان می شوند. دو دولت با باورها و دیدگاه های ناسان, برای رسیدن به منافع مشترک, دست همکاری به یکدیگر می دهند. گاهی وضعیت چنان بحرانی است که دو دشمن, برای حفظ خود از یورشها و ویران گریهای دشمن مشترک, چاره ای جز هم پیمانی و همکاری ندارند.  در جنگ جهانی دوم, در برابر آلمان نازی, متفقین پدید آمدند. متفقین, ترکیبی بود از کشورهای ناهمسان در باورها و روشها: شوروی کمونیست, در کنار کشورهایی, قرار گرفت که با هم دشمن بودند. شوروی کمونیستی در کنار انگلستان و آمریکای امپریالیست قرار گرفت و سه کشور دوشادوش, علیه آلمان وارد جنگ شدند.  میرزا کوچک خان, در این برهه, با ارتشی رو به رو شده که بدون دعوت, وارد ایران شده و بخشی از ایران را در چنگ گرفته است. با این حال, در بوق تبلیغاتی خود می دمد که به هیچ روی, آهنگ فروگیری و به چنگ گرفتن ایران را ندارد, بلکه در پی ضد انقلاب است که در این بخش از ایران پایگاه زده و برای منافع آن زیانبار است. و از دیگر سوی, به میرزا قول داده بودند از هر گونه کمکی به آزادی خواهان ایران دریغ نخواهند ورزید. آنها کسانی هستند که روسیه تزاری را به زانو درآورده اند, همان قدرت اهریمنی که میرزا سالها با آن درگیر بوده است. روسیه دیگر, روسیه تزاری نیست,بلکه رهبران جدید آن با شعارهای انسان دوستانه و آزادی خواهانه, قدرت را در دست گرفته اند.  روسیه تزاری, بارها به ایران دست درازی کرده, مجلس را منحل ساخته, قراردادهای ننگینی به مردم ایران بار کرده, قرارداد 1907 را با انگلستان بسته که برابر این قرارداد شوم, ایران به دو منطقه شمال و جنوب بین این دو کشور تقسیم شده است. به مالکان بزرگ ناحیه شمال, گذرنامه روسی داده و آنان را از اتباع روسیه به شمار آورده, تا از دادن مالیات معاف شوند.22 یعنی یک شهروند روس امتیاز بیش تری از یک ایرانی داشته است.  اکنون این دولت زورگو و ستم پیشه و نیروهای یاغی و اهریمن صفت آن, نابود شده اند و رهبر جدید روسیه, لنین, مدعی آزادی در تمام ملتهای جهان است واز هر حرکت استقلال طلبانه و آزادی خواهانه, استقبال می کند و بر این باور است: مردم خود باید سرنوشت خویش را در دست بگیرند. حکومت جدید نیروهایش وارد ایران شده اند: دولت جدید, قرارداد 1907 را الغا کرده و تمام قراردادهای پیشین را به هیچ انگاشته, خواهان بستن قرارداد جدید بر اساس اصول انسانی است. روشن است که هدفها, برنامه و خط مشی دولت جدید, با حکومت تزار,فرقهای اساسی دارد و همکاری با آن از نظر همه خردمندان, سیاستمداران و آزادی خواهان جهان, نه تنها زشت نیست, بلکه افتخار است. نکته مهم تر این که در آن برهه, دولت بالشویک که زمام امور را در روسیه در دست گرفته بود, مدعی مبارزه با انگلستان و افراد وابسته به آن, همچون وثوق الدوله بود. از این روی, میرزا کوچک,در چنان برهه حساس, که دولتی نیروهایش را به داخل کشور آورده بود و شعار آزادی خواهی هم سر می داد, چاره ای جز همکاری نداشت و به انگیزه های زیر, با ارتش سرخ, برابر شرطها و قیدهای بسیار عزت مندانه که نشان گر قدرت میرزا و جایگاه والای مردمی وی بود,حاضر به همکاری شد. تا با این کار, هدفهای ملی خود را پیاده کند و از تباهی آفرینیها و ویران گریهای ورود ارتش سرخ بکاهد.  **1. مبارزه با انگلستان:**  دولت انگلستان و روسیه تزاری, سالهای سال با سلطه خود بر ایران, امتیازهای خفت باری را از ایران گرفته و ایران را از ترقی و شکوفایی باز داشته بودند.با فروپاشی حکومت تزار, انگلیسیها, یکه تاز صحنه سیاسی ایران شدند و با به قدرت رساندن نیروهای طرفدار و مزدور خود, قرارداد ننگین 1919 را بر دولت ایران بار کردند. از برجستگیها و اوجها و والاییهای نهضت جنگل, مبارزه بی امان و خستگی ناپذیر, با این قرارداد و عاقد آن وثوق الدوله بود.میرزا بر این عقیده بود که با همکاری نیروهای انقلابی و آزادی خواهی که حکومت تزاری را واژگون کرده اند و برابر ادعای خود, هیچ چشم داشتی به خاک ایران ندارند, می توان پایگاه های انگلستان را برچید و نفوذ انگلستان را کاهش داد و از دخالتهای آن جلوگیری کرد و وابستگان و ایادی آن کشور را از صحنه سیاسی ایران خارج ساخت.  میرزا کوچک, انگیزه خود را از همکاری با ارتش سرخ و هدف ارتش سرخ را, بیرون راندن انگلیسیها یاد می کند:  (نمایندگان سویت روسیه به ایران وارد شدند, به این عنوان که با ما کمک کنند تا انگلیسیها را که دشمن مشترک مان می باشد, از ایران بیرون کنیم و دست خائنین و مستبدین را کوتاه نماییم و این مساعدت را چنانچه می دانید, مطابق موافقت نامه به دو چیز منحصر نمودیم: یکی آن که: از روسیه به ما اسلحه داده شود و در عوض قیمت بگیرند, دوم: نفرات به قدری که ما تعیین کنیم و بخواهیم.)23  میرزا کوچک, در نامه خود به ضیاء بیگ به تاریخ 23 ذیحجه 1338, یکی از پایه های همکاری با ارتش سرخ را (اخراج انگلیسیها از ایران) یاد کرده است.24  وی, بارها به این نکته اشاره می کند; زیرا برابر قرارداد 1919, ایران به عنوان کشور تحت حمایت استعمار انگلستان قرار می گرفت.  **2. مبارزه با نیروهای فاسد داخلی:**  امضای قرارداد های ننگین, در زمانی ممکن است که کسانی بسان وثوق الدوله و نصرت الدوله باشند که آن را امضا کنند. اگر انسانهای آزاده, دوستدار استقلال کشور و مخالف بیگانه, تصمیم گیرنده باشند به هیچ روی, راضی به ذلت مردم نخواهند بود. بنابراین, اصلاح امور دولت و بیرون راندن نیروهای فاسد, کمکی است برای بیرون راندن بیگانگان.  دولت انگلیس و حکومت وثوق الدوله تلاش زیادی کردند که نهضت جنگل را نابود و آن را به سازش بکشانند امّا کاری از پیش نبردند.  دولت وثوق الدوله, پس از قرارداد ننگین 1919, به تاریخ 21 ذی حجه 1337, توسط رئیس اتریاد تهران, رتمستر کیکاچینکوف, نامه ای به میرزا می نویسد و پس از بر شماری ویژگیهایی از میرزا: وطن دوست, ایران خواه, عاقل و نیک نفس,یاد آور می شود:  (هرگاه جناب عالی را در محکمه عدل الهی حاضر نمایند و سؤال و جواب شود, که آنچه خسارات و تلفات به اهالی بیچاره از بدو, الی ختم, وارد آمده مسؤول درگاه الهی کیست, گمان می کنم, انصاف خواهید داد و شرمنده خواهید شد. بدیهی است, انسان کامل, برای فایده موهوم, راضی بدین مسؤولیت بزرگ نمی شود و نیز به من این طور دستگیر شده است,که با آن صفات عالی شما, برای شخص خود, راضی به اذیت مسلمین بیچاره نخواهید بود….)  میرزا در شب 22 ذیحجه 1337, به این نامه پاسخ می دهد که در فرازی از آن آمده است:  (وجدانم به من امر می کند که در استخلاص مولد و وطنم که گرفتار چنگال قهاریت اجنبی است, کوشش کنم…. تاریخ عالم به ما اجازه می دهد هر دولتی که نتواند مملکت خود را از سلطه و اقتدار دشمنان خارجی نجات دهد, وظیفه ملت است که برای استخلاص وطنش قیام کند; امّا کابینه حاضر می گوید: من محض استفاده شخصی باید مملکت را در بازار لندن به ثمن بخس بفروشم؟  در قانون اسلام مدّون است کفّار وقتی که به ممالک اسلامی مسلط شوند, مسلمین باید به مدافعه برخیزند, ولی دولت انگلیس فریاد می کند: من اسلام و انصاف نمی دانم و باید دول ضعیفه را اسیر آز و کشته مقصود مشؤوم خود سازم.  بنده می گویم: انقلابات امروزه ما را تحریک می کند,مثل سایر ممالک دنیا در تمام ایالات ایران اعلان جمهوریت بر طبق مرام سوسیالیستها داده و رنجبران را از دست راحت طلبان برهانیم, ولیکن درباریان, تن در نمی دهند که مملکت ما, با قانون مشروطیت از روی پروگرام دموکراسی اداره گردد. باری با این ادله وجدانم محکوم است در راه سعادت مملکتم سعی کرده, گو این که کرورها نفوس و نوامیس و مال ضایع شود. در مقابل جوابی را که موسی در مقابل با فرعون و محمد(ص) به ابوجهل و سایر مقننین و مؤسسین آزادی و روحانی در محکمه عدل الهی می دهند, من هم که, یکی از پیروان آنان می باشم, خواهم داد….)25  وثوق الدوله که از راه بیم دهی و طمع انگیزی نتوانست میرزا را وادار به سازش کند, به گفت و گوی با وی روی آورد.  احمد آذری, کفیل ایالت گیلان را, مأمور به گفت و گو با میرزا کرد و زمانی که تلاشهای وی به نتیجه نرسید, ترفندی دیگر, ساز کردند و آن این که: روزنامه رعد, شماره 203, جمعه 25 ربیع الاول 26/1338 قوس(آذر) 1298, با تیتر (ختم غائله جنگل) منتشر شد. در این شماره, تلگرافی از میرزا کوچک, به وثوق الدوله و تلگرافی از حاکم رشت, احمد آذری, به رئیس الوزراء و تلگرافی از نخست وزیر به احمد آذری, حاکم گیلان, چاپ شد.26  حاکم رشت برای تأیید این دروغ در 27 جدی(دی) 25/1298 جمادی الاولی 1338 در ابلاغیه ای به مردم گیلان اعلام کرد:  (حسب تقاضای میرزا کوچک خان, کلام الله مجیدی از طرف دولت برای حصول اطمینان میرزا آمده و تمام شرائط او پذیرفته شده است و در روز پنج شنبه 23 دی ماه میرزا کوچک جنگلی تمام مقدّرات خود را به رئیس الوزراء واگذار کرده است.)27  این دروغها و خلاف واقع گوییها نتوانست در تلاش میرزا برای ادامه مبارزه گسستی پدید آورد.ولی آذری کفیل رشت, از تلاش خود باز نایستاد و بر آن شد, یا میرزا را به ستم از پای درآورد و یا با گلوله ای, نقش بر زمینش کند. که البته تیرها همه به سنگ خورد و کاری از پیش نبرد. این ناکامیابیها و ناکارآمدیهای آذری, در پیاده کردن نقشه دولت مرکزی, سبب برکناری او از پُست کفالت شد و میرزا احمدخان امور(اشتری) به جای او گمارده شد.  انگلیسیها از نفوذ گیلانیان استفاده کرده و آنها را نزد میرزا فرستادند که از وی بخواهند که به درگیری پایان دهد. میرزا که پافشاری آنان را دید, خواست آنان را پذیرفت و پس از رفت و آمدهای بسیار, نتیجه گفت و گوها و دیدارها, از جانب میرزا این گونه اعلام شد:  (چون دولت کنونی, عاقد قرارداد با انگلیسیها و قرارداد مزبور مخالف منافع مملکت می باشد… لذا راضی شده است مادامی که مجلس شورای ملی تشکیل نیست و تکالیف ایرانیان در مقابل قوای بیگانه طبق قانون اساسی معین نشده است, قوای جنگل حق داشته باشد با حفظ عقیده, سازمان خود را پایدار بدارد و دولت نیز متعهد است متعرض کوچک خان و پیروانش نشود.)28  محمد علی خمامی, بر این باور است که:دولت وثوق الدوله راضی به آتش بس با جنگل نبود, ولی انگلستان برای روشن شدن اوضاع خواهان برقراری آتش بس بود.  در همین برهه که فشارها علیه میرزا به اوج رسیده بوده و احتمال حمله دولت به جنگل می رفته, استفتائی از سید حسن مدرس, مجتهد برجسته و نامور مجلس می شود. او, به تاریخ ماه جمادی الثانی 1338, در پاسخ به استفتاء, میرزا کوچک خان را تأیید و هر گونه جنگ با وی را در حکم یاری رساندن به کافران و دشمنی با اسلام می شمارد:  (…حقیر از آقای میرزا کوچک خان و از اشخاصی که صمیمانه و صادقانه با ایشان هم آواز بودند نیت سوئی نسبت به دیانت و صلاح مملکت نفهمیدم بلکه جلوگیری از دخالت خارجه و نفوذ سیاست آنها در گیلان عملیاتی بوده بس مقدس که بر هر مسلمانی لازم. خداوند همه ایرانیان را توفیق دهد که نیت و عملیات آنها را تعقیب و تقلید نماید. پرواضح است که طرفیت و ضدیت و محاربه با همچه جمعیتی مساعدت با کفر و معاندت با اسلام است.)29  حرکتها, تلاشها و تکاپوهای میرزا علیه دولت دست نشانده وثوق الدوله ادامه یافت و وثوق الدوله را در تنگنای شدید قرارداد. او را هم از اجرای قرارداد بازداشت و هم از اریکه به زیر آورد.  آگاهان به مسائل سیاسی, تحلیل گران رویدادهای تاریخ معاصر ایران و تاریخ نگاران به این نکته توجه داشته و به روشنی یادآور شده اند که نهضت جنگل بازدارنده ای بزرگ بر سر راه اجرای قرارداد 1919 بود.30  احمد شاه, مدتی پس از بازگشت از فرنگ:13 خرداد15/1299رمضان 1338,31 وثوق الدوله را از اریکه رئیس الوزرایی به زیر آورد و در هفتم تیر 1299, مشیر الدوله را مسؤول تشکیل کابینه کرد.  مشیرالدوله, در دوازدهم تیر, کابینه خود را به شاه معرفی کرد. مستوفی الممالک و مؤتمن الملک به عنوان مشاور و حاجی فخبرالسلطنه به عنوان وزیر مالیه برگزیده شدند.32 با این تغییر, گرچه با اعلام دولت جدید, مبنی بر اجرا نشدن قرار داد 1919, زمینه مبارزه کاهش می یافت, اما با لغو نکردن آن, مبارزه برای لغو قرارداد و بیرون راندن نیروهای انگلیسی از ایران, هنوز درخور توجیه بود. بویژه که دولت انگلستان, تنها سه ماه به دولت جدید فرصت داد که قرارداد را امضاء کند و پس از آن مهلت, کابینه مشیرالدوله از هم فرو پاشید.  **3. حفظ استقلال کشور:**  وارد شدن ارتش سرخ, به ایران, مسؤولیت میرزا را دو چندان کرد. او نمی توانست از کنار این رویداد مهم, بی هیچ بازتابی بگذرد. کارکرد بالشویکها و نظام شوراها, هواداری آنان از آزادی ملتها و لغو کلیه قراردادهای استعماری, زمینه را برای گرایش به آن کشور, بر هر آزادی خواهی در آن برهه تاریخی فراهم می ساخت.  محمد علی گیلک برداشت و ذهنیت خود را از تلاشهای حکومت شوروی و گرایش مردم به شورویها را این گونه بیان می کند:  (همه این اقدامات, اگر نمی توانست تمایل مردم ایران را به طرف روسیه شوروی جلب کند, لااقل ضدیت با انگلیسیها را در آنان تحریک می نمود.)33  زیرا انگلیسیها در ایران حضور آزاردهنده و یغماگرانه داشتند و نیروهای شوروی با آنان واین خط مشی ضد انسانی مخالف بودند.  از دیگر سو, نیروهای ارتش سرخ, هرگاه به سرزمینی وارد می شدند, سعی می کردند, کمیته ای تشکیل داده و تلاشهای خود را زیر چتر آن ادامه دهند. برای ایران هم چنین خوابی دیده بودند و حزب کمونیست عدالت را در باکو, برای همین هدف, تشکیل دادند, تا در ایران, در پرتو نام اعضای آن که ایرانی بودند, برنامه های استعماری خود را سامان دهند.  میرزا که خواهان استقلال کشور بود و با تمام توان در راه این هدف والا و مقدس تلاش می کرد, باید جلوی این افراد را با تدبیر و زیرکی ویژه می گرفت.از این روی, نه تنها وی ناچار به همکاری با ارتش سرخ برای جلوگیری از تندرویها و حرکتهای نابهنجار ارتش سرخ و حزب کمونیست شد, در همین راستا و با همین دید و مصلحت سنجی, شماری از آزادی خواهان تهران, نماینده ای به جنگل گسیل داشتند و به میرزا پیام دادند: با ارتش سرخ وارد گفت و گو شود.  نامه هایی که برای میرزا, فرستاده می شد, بر این مطلب تأکید داشتند که:  (همکاری با بالشویکها مساعد به حال ملت) است و سبب نیرومندی کسانی می شود که مشغول مبارزه علیه قرارداد 1919 هستند و می خواهند آن را لغو کنند.)34  احمد شاه قاجار, که خود مخالف این قرارداد بود, مدعی است: من به میرزا کوچک خان پیام دادم که افراد مطمئنی را به قفقاز بفرستد و به نام ملیون ایران, با آنها سازش کند.  زیرا وقتی انگلستان رقیبی در برابر خود ببیند, از خواسته های نابحق خود دست بر می دارد, یا آنها را تعدیل می کند:  (سپهدار شاهد است که به وسیله او, به میرزا کوچک خان,پیغام دادم, شما به قفقاز نمایندگان مطمئن بفرستید و با نام ملیون ایران با روسها سازش کنید و به آنها بفهمانید که دست و پای دولت ایران چگونه در حال حاضر بسته است و اکنون ما ناچاریم با دولتی که قشون او و نفوذ او ما را احاطه نموده است, تا آن جا مدارا کنیم که قشون روسها به سرحدات قدیم خود برسند و خلاصه آن که دست وِداد ما به تدریج و آهستگی به سوی آنها دراز خواهد شد.)35  به نظر احمد شاه, گفت و گو با روسیه شوروی برای پدید آوردن موازنه و حفظ حقوق و استقلال ایران لازم بوده است. وی, آن قدر نگران و ناچار بوده که پیش از فروپاشی حکومت آذربایجان, به فکر گفت و گو با بالشویکها می افتد. و شاید این پیامها, در رفتن میرزا به لنکران, اثر داشته است. این نشان می دهد همکاری میرزا در آن برهه, با ارتش سرخ برای کاستن از آزمندیهای انگلستان لازم بوده است, بلکه برای حفظ استقلال کشور گزیری از آن نبوده است.  میرزا, با بررسی دقیق پیشامدها و رویدادها و پیامدهای آنها, به این نتیجه رسید که با گفت و گو و همکاری است که می تواند سدّی در برابر نیروهای یغماگر پدید آورده و از زیانهای نیروهای خارجی بکاهد.  شرط دخالت نکردن در امور کشور و دیگر شرطها و قیدهای عزت مندانه که در قرارداد با ارتش سرخ به تصویب رساند,حکایت از این اندیشه بلند و والای او دارد.  بیانیه مهم میرزا کوچک, پس از ورود ارتش سرخ به ایران, نشان از پای بندی میرزا به استقلال کشور و سربلندی و عزت آن است.36  میرزا, در نامه به مدیوانی, رئیس کودتای سرخ رشت, درباره حاکمیت و استقلال ایران می نویسد:  (من بی شرف می دانم کسی را که حقوق حاکمیت و استقلال ملت خود را با دست خود فدای شغل و مقام بیهوده کرده, یک ملتی را اسیر چهار نفر خودخواه افراطی که در افراط خود, غیر از ریاست چیز دیگری نمی خواهند, قرار دهند. من استقلال ایران را خواهانم.من بقای اعتبارات ایران را طالبم.)37  استقلال خواهی میرزا و بیزاری او از نقش آفرینی بیگانگان در امور کشور, به بهترین و زیباترین وجه, در فرازی از نامه وی به لنین جلوه گر است. این نامه پس از ترک رشت, از روی اعتراض به کارکرد حزب کمونیست, و رفتن به جنگلهای فومن, نگاشته شده است:  (صدای ملت ایران می گوید: ما قدم اولی را برای رسیدن به آزادی برداشتیم ولی خطر دیگری از طرف دیگر به ما می رسد. یعنی اگر ما از دخالت خارجیها در کارهای داخلی خود جلوگیری ننماییم, این دلیل می شود که ما به مقصد خودمان; یعنی به آزادی نخواهیم رسید. زیرا که به جای دخالتهایی که تا کنون از طرف یک دولت خارجی وجود داشت, دولت خارجی دیگر در کارهای ما دخالت کرده و ما در تحت نفوذ او خواهیم افتاد.)38  این فراز, به خوبی نشان می دهد که میرزا برای پایدار نگه داشتن استقلال ایران, با ارتش سرخ همکاری کرده بود و بر این عقیده بود که بالشویکها و ارتش سرخ, اگر در امور داخلی ایران دخالت کنند, با انگلستان فرقی نخواهند داشت. میرزا, در نامه خود به یوسف بیگ, بر این نکته تأکید می ورزید: در قرارداد با بالشویکها (مخصوصاً تأکید شد که نبایستی در امور داخلی ما مداخله کنند)39 یعنی باید به استقلال ایران ارج نهند.  **4. همسویی با اندیشه های آزادی خواهانه رهبران شوروی:**  از نکته های مهمی که در همگامی و همکاری میرزا با ارتش سرخ به چشم می خورد و گویا در نزدیک شدن میرزا به بالشویکها نقش بسیار داشته, و به نظر می رسد تا پایان نهضت نیز در کانون توجه میرزا بوده, اندیشه آزادی خواهانه رهبران شوروی است.  این اندیشه ها و شعارها در میرزا کارگر افتادند و سبب شدند که میرزا آنان را در ادعاها, صادق بینگارند و کارکرد کمونیستهای ایران, را جدای از اندیشه ها و دیدگاه های رهبران شوروی بپندارد و هیچ گاه امید خود را در پشتیبانی رهبران شوروی از انقلاب ایران از دست ندهد و بارها به این اندیشه ها استناد کند.  این اندیشه را در سه محور پی می گیریم:  **الف. اندیشه لنین در باب آزاد بودن ملتها در تعیین سرنوشت خود:**  لنین, رهبر حزب کمونیست شوروی و معمار انقلاب اکتبر روسیه, به سازواری و فراخور تلاشهای سیاسی خود, سیاستها, دیدگاه ها و اندیشه های خود را در باب آزادی ملتها و پشتیبانی از آزادی خواهان جهان ابراز می کرد و بر آنها سخت پای می فشرد و به هر مناسبتی از آنها سخن می گفت.هواداران او نیز, بیش تر دسترسی به این گونه اندیشه های او داشتند. هواداران او, در جای جای دنیا و در ایران, اندیشه های آزادی خواهانه او را, که در بین جوانان, هواخواه بسیار داشت, نشر می دادند و آنها را در برابر استعمارگران قرار می دادند و بیش ترین استفاده ها را می بردند.  اینان, چون بر گشت از این اندیشه ها و خیانت را از رهبرانی که تزار را به زانو در آورده بودند, دور می انگاشتند, هم خود شیفته این رهبران انقلابی شده بودند و هم دیگران را به این سوی می کشاندند, در حالی که اندیشه آزادی ملتها, مرحله های گوناگونی را پیموده بود که بسیاری نمی دانستند و یا اگر می دانستند, به خاطر وابستگی و مزدوری, اجازه نداشتند, هدف اصلی و واقعی و پشت پرده رهبران بالشویک, بویژه لنین را بازگو کنند.  (سیاست و تاکتیک ملی لنین را می توان به 4 مرحله بخش کرد:  1. مرحله پذیرش حق تعیین سرنوشت ملتها, به صورتی مشروط و بدون ضمانت… زمان این مرحله, از کنگره دوم حزب بالشویک در 1903 م, تا کنفرانس آوریل 1917 بود.  2. مرحله ای که لنین اصل حق جدایی ملتها را, حتی با ضمانت اعلام نمود….  3. مرحله ای که از نخستین کنگره شوراها در ژوئن 1917 آغاز شد و در آن, لنین اعلام نمود: جمهوری روسیه نمی خواهد هیچ ملتی را,نه به شیوه جدید و نه به شیوه قدیم, مورد ستم قرار دهد و نمی خواهد با هیچ ملتی, اعم از فنلاند, یا اوکرائین, بر اساس زور زندگی کند. وی در ادامه سخن گفت: ما خواهان جمهوری روسیه واحد و جداناشدنی, با قدرتی خلل ناپذیر هستیم و این قدرت خلل ناپذیر , در صورت موافقت داوطلبانه ملل میسّر می گردد.  لنین, در این گزارش, تقسیم ایران و سیاست الحاق طلبی را نیز مورد نکوهش قرار داد.  4. مرحله ای که در آن, لنین پس از کسب قدرت در نوامبر 1917, وجود جمهوری فدرا تیو سوسیالیستی شوروی روسیه را اعلام نمود.)40  لنین,نه تنها مردم را در تعیین سرنوشت خود آزاد می دانست, که برای مسلمانان حساب ویژه ای باز کرد: حکومت روسیه, در 20 نوامبر 28/1917 آبان 1296, اعلامیه ای با امضای لنین و استالین (ریاست کمیساری امور ملی) خطاب به مسلمانان نشر داد. در این اعلامیه آمده است:  (ما به شما زحمتکشان و بی نوایان مسلمان روسیه و شرق, تاتارهای سواحل ولگا, و کریمه, قرقیزها, مسلمانان سیبری و ترکستان, ترکان و تاتارهای قفقاز و ماوراء قفقاز, چچنها و کوه نشینان قفقاز, اعلام می داریم که مساجد و عبادتگاه های ویران شده از سوی تزارهای روسیه را احیاء خواهیم کرد و شما در مراسم مذهبی خود , آزاد خواهید بود. از این تاریخ, آداب مذهبی,عادات و سنتها و نیز مؤسسات ملی و فرهنگی شما, آزاد خواهد بود. شما, از حقوق خویش در این زمینه برخوردار خواهید شد.)41  این اندیشه ها, بسیاری از آزادی خواهان مسلمان, از جمله میرزا را امیدوار ساخته بود که شوروی قصد دخالت در سرنوشت دیگر ملتها را ندارد.بالشویکها, به گونه گسترده و با هیاهوی بسیار ماشین تبلیغات خود را به کار انداخته و از مرام و اندیشه خود سخن می گفتند و آزادی ملتها, استقلال کشورها, رهایی از قید بردگی و بندگی, رهایی از چنگ استعمار انگلیس و…شعارهای اصلی آنان بود.  بالشویکها, در همان هنگام که نبرد می کردند و سرزمینهایی را می گشودند, به یک رشته تبلیغات مهم نیز دست می زدند و امید داشتند که از این راه دستاوردهای مهمی را بهره خود سازند. البته بهره های بسیار بردند و قدرتهای رقیب, بویژه استعمار انگلیس را, که مسلمانان, از آن بیزاری شدید داشتند, در جاهایی زمین گیر کردند.  لنین در اعلامیه ای خطاب به همه مسلمانان جهان, وعده داد:  (فقط انقلاب می تواند آنها را از این حالت بردگی رهایی دهد و اختلافاتی را که دول سرمایه داری , عمداً در بین آنها ایجاد نموده اند, از میان بردارد.)  و وعده داد: مسلمانان اگر با انقلاب روسیه همراهی کنند انقلاب, آنان را به استقلال و آزادی خواهد رساند. چندی بعد, تروتسکی, کمیسر خارجه روسیه بالشویک, به گونه رسمی اعلام کرد:  (دولت شوروی, تمام قراردادهای دولت روسیه تزاری را با دول خارجه لغو می نماید.)  براوین, سفیر دولت شوروی در ایران, با این سند:  (…تبلیغات پردامنه و وسیعی در تهران به عمل می آورد و به ایرانیها اطمینان می داد که معاهده ترکمن چای و از آن پس قرارداد 1907 ملغی و دولت شوروی, تمام امتیازاتی را که دولت تزار در ایران برای خود به دست آورده است, به ملت آزاد ایران, مسترد می دارد.)42  این سخنان زمانی مطرح می شد که دولت عثمانی, از هم فرو پاشیده بود و کشورهای اسلامی, بویژه عربی, برای به دست آوردن استقلال, با عنوان ناسیونالیسم عربی, درگیر مبارزه با انگلستان و فرانسه بودند.  میرزا,با استناد به سخنان لنین, تروتسکی و براوین, دخالتهای بی مورد ارتش سرخ در ایران را برخاسته از به کار بردن سلیقه شخصی فرماندهان آن می دانست و در رویارویی با آنان, پس از کودتای سرخ, سخنان رهبران شوروی رابه کودتاچپان گوشزد می کرد. شاید نمی دانست که لنین خوب شعار می دهد و بد عمل می کند و یا می دانست و به مصلحت نمی دید باز گوید. می خواست با استناد به همان شعارهایی که رهبران شوروی می دادند, از دراز دستیها جلوگیری کند.  میرزا در نامه خود به مدیوانی, به سخنان لنین و تروتسکی استناد می کند و دخالت ارتش سرخ در امور کشور را امری زشت می شمارد:  (من بیانات لنین و تروتسکی و براوین و تمام زمامداران عاقل شما را که می گویند: هر ملتی باید مقدّرات خود را عهده دار شود عمل کرده می خواهم مجری کنم. هر کس که مداخله در امور داخلی ما کند ما او را مثل انگلیس و نیکلا و درباریان مرتجع ایران متعدی می دانیم.)43  میرزا در همین نامه, عقل و درایت زمامداران شوروی را بر اساس سخنان و شعارهایی که از آنان این جا و آن جا پراکنده شده, می ستاید و آنان را از کار نیروهای داخل ایران بی خبر می داند. میرزا در نامه به یوسف ضیاء بیگ, که پس از خودسریهای حزب عدالت و ویرانگریهای ارتش سرخ نگاشته شده, باز به سخنان لنین و تروتسکی استناد می جوید که گفته اند:  (هر ملتی خود باید مقدراتش را در دست بگیرد.)  می افزاید:  (به طور طبیعی زمام امور ایران نیز باید به دست ایرانی باشد.)44  ورود ارتش سرخ به ایران برای نقش آفرینی در امور ایران نبوده, بلکه هدف آن بوده که ملت ایران به پشتوانه این قدرت, کار استعمار را یکسره کند. بویژه در قرارداد با میرزا پذیرفته بودند که دخالتی در امور ایران نداشته باشند.  نهضت جنگل از روی حقیقت و راستی و بالشویکها و سران بالشویک, از روی تاکتیک و سیاست, خواهان رسیدن ملتها از جمله مردم ایران, به آزادی بودند.طبیعی است که میرزا با بالشویکها , که نیت واقعی خود را آشکار نساخته بودند و خود را آزادی خواه می نمایاندند و از آزادی خواهان پشتیبانی می کردند, هماهنگی و همسویی داشته باشد, بویژه که کارکردشان, از جمله سرنگون کردن حکومت تزار, چهره خوبی از آنان به نمایش گذاشته بود.از این روی, طبیعی بود که میرزا, به کمک بالشویکها, بدون هیچ دخالتی, در جهت هدفهای بلند خود امید ببندد. زیرا در آن زمان چهره واقعی رهبران شوروی به طور کامل شناخته شده نبود و شعارهای آنان بسیار فریبنده بود.  آنچه برای میرزا بسیار مهم بود, احترام به انسانها, شرافت و آزادی آنان بود که رهبران شوروی شعار آن را می دادند و این جا و آن جا بر آن پای می فشردند.  میرزا, به انسانها از هر نژاد و ملیت و مذهبی احترام می گذاشت و عدالت را در هر مکان و منطقه ای, حتی در مدرسه علمیه 45 به اجرا می گذاشت.میرزا کوچک, سعه صدر بالایی داشت. از شخصیت پرچاذبه و پرکششی برخوردار بود. مهربانانه با پیرامونیان و انسانهایی که به او پناه می آوردند, برخورد می کرد. افسران آلمانی و اتریشی که به او پناه آورده بودند, به میرزا انس گرفتند و در جنگل ماندگار شدند و گائوک آلمانی, تا آخرین لحظه حیات با میرزا بود.  میرزا در عمل و بیان این اندیشه خود را ثابت کرد. در پیام به لنین, سخن خود را با نام انسانها و برابری آنان آغاز می کند, به این گمان که لنین نیز, برای انسانیت,جدای از مذهب و نژاد احترام قائل است.  ژنرال دنسترویل, فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران, درباره میرزا می گوید:  (نهضت جنگل از طرف میرزا کوچک خان انقلابی معروف, که یک ایده آلیست با شرف و باایمان است, تشکیل یافته. پروگرام او حاوی همان افکار و همان مرامهای مبتذل و غیر قابل تحمل است, مِن جمله: آزادی , مساوات, برادری, ایران مال ایرانیان است, دور باد خارجی.)46  آرمانها و برنامه های میرزا, آزادی, برادری, مساوات و ایران برای ایرانیان بوده که فرمانده انگلیسی, آنها را, اندیشه های غیردرخور تحمل, می انگاشته است.در سخنان و نامه های میرزا, این اندیشه ها و دیدگاه های والا: آزادی نوع بشر, مساوات, برادری و… به روشنی بازتاب یافته که به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:  1. میرزا کوچک جنگلی در نامه خود به احسان الله خان, و خالوقربان, از راحتی و آسایش بشر و آدمیت, با هر عقیده و نژاد سخن می گوید و وظیفه خود می داند که در برابر بی حرمتی به نوع بشر ساکت ننشیند و برای آزادی انسانها تلاش ورزد و حتی خود و یارانش را فدای آزادی انسانها کند. اما آزادی از نظر میرزا مطلق نیست. او اجازه استفاده ناروا از آزادی را به افراد نمی دهد که برای کسب منافع شخصی, منافع ملت را زیر پا نهند. او تبلیغات کمونیستی را با آن شدت و حدّت, گونه ای استفاده ناروا از آزادی می داند و در نامه خود می نویسد:  (من راحتی و آسایش بشر و حفظ حقوق آدمیت را طالبم و خیانتکار می شمارم کسانی را که برخلاف این عقیده رفتار کنند و یا به نام پیش بردن آزادی, مقاصد شخصی و منافع خصوصی را تعقیب نمایند…. ما ممکن نیست در مقابل تجاوزات دشمنان نوع بشر, لاقید بمانیم و مظلومین و رنجبران بی چاره را زیر فشار پنجه ظالمان و متعدیان نگریسته, ساکت بنشینیم, عقیده ما ثابت و غیر قابل تزلزل است. تمامی افراد ما با حرارت سرشار برای فداشدن در راه آزادی مهیا و بی پروا هستند. لیکن مراقب اند که فعالیتهای شان, بجا و بموقع صرف شود و به جای نفع, موجب زیان و خسارت نگردد.)47  2. میرزا کوچک,در نامه ای که پس از کودتای کمونیستها, به مدیوانی, رهبر کودتا نوشته, بر آزادی انسانها, احترام و پاس جایگاه آنان, بدون توجه به دین و مذهب, پای می فشارد و بر حفظ حاکمیت و استقلال ایران اصرار می ورزد.  (من, استقلال ایران را خواهانم. من, بقای اعتبارات ایران را طالبم. من, راحت ایرانی و همه ابناء بشر را, بی تفاوت دین و مذهب, شایقم….)48  میرزا کوچک, در نامه نخست خود به مدیوانی می نویسد:  (تمام استظهار ما به این بود که احرار دنیا به ما کمک خواهند نمود. به این جهت ورود شما را به ایران, توجه غیبی فرض و با آغوش باز شما را پذیرفتیم و نجات خود را از چنگال انگلیس و مستبدین ایران, به مساعدت شما تصوّر کردیم.)49  میرزا, همکاری و همگامی با ارتش سرخ را از آن جهت پذیرفته که آن را از باب کمک و همکاری آزادی خواهان دنیا به نهضت مظلوم جنگل که برای رهایی مردم در بند ایران به پاخاسته و علیه استبداد و استعمار انگلیس به رویارویی برخاسته می انگاشته, نه چیز دیگر.  او, به هیچ روی حاضر نبوده, آغوش برای ارتشی باز کند و زمینه را برای استقرار آن آماده سازد که زمینه ساز مرام کمونیستی و جاده صاف کن اندیشه های ناسازگار با اسلام است که او, به آن عشق می ورزد و تمام سختیها را به عشق آن تحمل کرده و می کند.  **ب. بین الملل سوم:**  از حرکتها و گامهای مهمی که نشان می داد رهبران شوروی در صدد آزادی ملتهای ستمدیده جهان هستند, بنیان گذاری بین الملل سوم, یا کمونیست بین الملل, با نام اختصاری (کمینترن) بود. برگرفته از کلمه کمونیسم و انترناسیونال .  رهبران بین الملل سوم, مدعی بودند, برآنند ملتهای در بند را, با اندیشه های گوناگون, آزاد کنند و استقلال را برای آنان به ارمغان آورند.  جواهر لعل نهرو, از بین الملل سوم به نیکی یاد کرده و اثرگذاری آن را بر جامعه های ستم زده,مهم و سرنوشت ساز دانسته است. همو یادآور می شود: بین الملل سوم که به سال 1919 بنیان گذارده شد, رویداد مهم دیگری بود که حزب کمونیست در مسکو پدید آورد.  بین الملل اول را کارل مارکس بنیان گذارد.بین الملل دوم از سوی حزبهای پیشین کارگری و سوسیالیستها پدید آمد و با شروع جنگ جهانی اوّل در سال 1914 از میان رفت.  گفته اند چون بین الملل دوم به طبقه کارگر خیانت کرد, بین الملل سوّم از سوی حزب کمونیست شوروی بنیان گذارده شد که نظریه ای انقلابی بود.  جواهر لعل نهرو درباره هدفها و جایگاه آن می نویسد:  (بین الملل سوم می خواست به جنگ بر ضد سرمایه داری و استعمار بپردازد و همچنین مبارزه را بر ضد عناصر (اپورتونیست) استفاده جو و فرصت طلب, که سیاست میانه روی در پیش می گرفتند, دنبال کند….بین الملل سوم, در بسیاری از کشورها نقش تبلیغاتی عمده ای داشته است…. این تشکیلات, یک سازمان بین الملل است…. هر چند بسیاری از شخصیتهای مهم و ممتاز کمینترن, در حکومت شوروی هم, مقامات عمده ای دارند. باید دانست که کمینترن با حکومت شوروی تفاوت دارد….)50  نیرو پیاده کردن ارتش سرخ در ایران, بر اساس هدفها و برنامه های بین الملل سوم بوده است. از این روی, میرزا کوچک, پس از اعلام جمهوری در گیلان, تلگرافی به لنین, به عنوان رئیس بین الملل سوم, مخابره کرده است.  در نامه خود به خالو قربان و احسان, یادآور می شود که لنین به تلگراف او پاسخ نداده است که گویا همین تلگراف باشد.51  این تلگراف کوتاه, در خور توجه است:  (به نام انسانیت, و برای همه خلقها, جمهوری شوروی سوسیالیستی از شما و از همه سوسیالیستهایی که به بین الملل سوم وابسته اند, تقاضا می کند از آزادشدن ما و همه ملل ضعیف و تحت ستم, برای رهایی از تسلط شوم ظالمین ایرانی و انگلیسی حمایت کنید.)52  این تلگراف, در منابع ایرانی تاریخ جنگل, نیامده است. حتی خاطره نویسان جنگل, به آن کم تر اشاره کرده اند که جای درنگ دارد. در این باره , گمان بریهایی وجود دارد:  1. میرزا کوچک,چنین تلگرافی به لنین مخابره نکرده, بلکه با اصرار دیگران به نام وی مخابره شده است.  2. شورای جمهوری گیلان, پیامی برای لنین می نگارد, از آن جا که پیامها و نامه ها باید به امضای میرزا کوچک, به عنوان رئیس شورا برسد, میرزا, ناگزیر, برابر اراده جمع, نامه را امضا می کند, گرچه نظر شخصی وی, بر خلاف آن باشد.  از این روی, میرزا, هیچ گاه از این نامه سخنی به میان نیاورده است. به هر حال, با دقت نگاشته است:  الف. به نام انسانیت و خلقها آغاز می شود که همان معنای سوسیالیست مورد نظر میرزاست: (الناس سواء).  ب. پس از جمهوری سوسیالیستی, از گیلان نام برده نشده که می رساند, آزادی همه ملت ایران از سلطه انگلیس و استبداد در نظر بوده, برابر ادعای سران بین الملل سوم.  اینها نشان می دهد که هدف اصلی میرزا مبارزه با چیرگی بیگانه و استبداد داخلی بوده است. و همکاری با قید و شرط وی با ارتش سرخ, با در نظر گرفتن هدفها و برنامه های میرزا در خور توجیه است, نه این که این همکاری را دلیل بر کمونیست و یا حتی سوسیالیست بودن وی بدانیم,آن گونه که شماری پنداشته اند:  میرزا, سوسیالیست را مساوی با مساوات در برابر قانون و برخورداری همگان از تواناییها می دانست.  برای این که فرق و ناسانی اندیشه میرزا و احسان الله خان, که بالشویک بود , روشن شود, تلگراف وی را به نریمان نریمان اف, رئیس جمهوری آذربایجان, پس از چیرگی بر بخشی از مازندران, فرا دید می نهیم, تا روشن شود, بالشویک و وابسته به بالشویکها چه کسی است و چه واژه هایی به کار می برد و با چه ادبیاتی سخن می گوید و نامه می نگارد:  (توده های زحمتکش مازندران, به سوی جمهوری سوسیالیستی روی می آورند. مردم مازندران, یاری بین الملل سوم را انتظار می کشند. زنده باد انقلاب جهانی, زنده باد بین الملل سوم.)53  با توجه به آنچه ذکر شد نمی توان از تلگراف میرزا به لنین, استفاده کرد که وی به اندیشه کمونیست و همانند آن باور داشته است.  او, بر اساس هدفهای اعلام شده بین الملل سوم, از لنین یاری می طلبد برای بیرون راندن انگلیس و ریشه کن کردن استبداد.  میرزا , هدفی غیر از این از نامه نگاریها و همکاریها ندارد. او, با مرام و مسلک کمونیست, به هیچ روی سازگاری ندارد و آن را برای کشور زیان آور می داند.  محمد علی گیلک, که در جمهوری گیلان, وزیر (فوائد عامه) بوده بر این باور است که: اندیشه های رهبران شوروی و کارکرد حزب کمونیست همخوانی نداشته است. از نظر رهبران شوروی, نادیده انگاری اصول کمونیستی روا بوده و آنان مدعی پشتیبانی از مسلمانان بودند; بدون این که به عقیده و مرام آنان کاری داشته باشند.امّا کمونیستهای محلی, برخلاف ادعای رهبران خود عمل می کردند. همین ذهنیت را میرزا کوچک جنگلی هم داشته و با همین نگرش و نگاه, از لنین درخواست می کند که به پشتیبانی از مردم ایران برخیزد.  گیلک در باب ناسانی اندیشه رهبران شوروی و کارکرد حزب کمونیست ایران می نویسد:  (زعمای انقلاب روسیه, اکثرا, با پیشرفت انقلاب به هر شکل و لباس ,موافق بوده و غالباً اقداماتی را که اندکی برخلاف مرام کمونیزم بود, ندیده می انگاشتند; ولی افراد فرقه کمونیست, که حاکمیت را در دست داشتند, و به رؤسا و زعماء, آن قدرها اعتنا نمی کردند, در عملیات خود که اجرای مراسم حزبی بود, آزادی کامل داشتند…. همان وقتی که لنین بیانیه صادر می کرد و به مسلمانان عالم وعده کمک و همراهی می داد و آنان را به حمایت از انقلاب دعوت می کرد, کمونیستها علی رغم دستور رهبر خود, در مناطق مسلمان نشین روسیه با مذهب اسلام مخالفت کرده و سعی داشتند به طور کلی آثار همه مذاهب را از بین ببرند, ولی بعدها وقتی به مانع تصادف کرده, دیدند نمی توانند از عهده این عمل برآیند, ناچار از سختگیریهای خود دست برداشته و راضی شدند.)54  روشن است که کمونیستها, در سرزمینهای اسلامی, برای رخنه گری و کشاندن جوانان به سوی خود, سخنان لنین را در پشتیبانی از مسلمانان بزرگ می نمایاندند و جلوه گر می ساختند و از آنچه خود در پی آن بودند و یا در مسلمان نشینهای شوروی می گذشت کسی را نمی آگاهاندند.  شوروی بر پایه اندیشه های لنین و هدفها و برنامه های بین الملل سوم, به ایران نیرو گسیل داشت; اما کارکرد غیر از این بود.  وقتی مظفرزاده و هوشنگ, به نمایندگی از سوی میرزا, برای مذاکره به مسکو می روند, کمیسر خارجه شوروی چیچرین, آن دو را, پیش پاولویچ, نماینده بین الملل سوم می فرستد.  نماینده میرزا, از برخورد ابوکف و خانمش, در ترویج کمونیست, در هنگامی که نهضت درگیر با انگلیس است, شکوه می کند و می افزاید:  (ما نگفتیم که حزب اشتراکی در ایران نباشد, ولی ما عقیده داریم که حزب نامبرده باید دخالت در امور انقلابی و فقط با تبلیغ عقاید نجات دهنده لیدرهای انقلاب دنیا مشغول باشد.)  ییعنی بیان اندیشه آزادی خواهانه لنین سودمند است, اما تبلیغات کمونیستی خیر.  پاولویچ پاسخ می دهد که کمیته اجرایی بین الملل سوم, آهنگ آن دارد که در ایران علیه خانها و سرمایه داران دست به کار شود و مبارزه کند.مانند آنچه در اوکراین انجام شده است.  نماینده میرزا چنین مبارزه ای را سودمند نمی داند و می گوید:  ما در ایران کارگر نداریم, فقط کشاورز است و آنان طرفدار مالکیت شخصی هستند.55  از این گفت و گو پیداست که کمیته اجرایی بین الملل سوم, برای ایران برنامه داشته که همانا آزادی و رهایی ملت از چنگ انگلیس باشد.  کنگره شرق در باکو نماد بین الملل سوم  کنگره ملل شرق در باکو از سوی بین الملل سوم در روز چهارشنبه 9 شهریور 1299 برابر با 17 ذیحجه 1338,اول سپتامبر 1920, بازگشایی شد.56 بیش از 2000 نفر از جمله نمایندگان احزاب 32 کشور مسلمان در آن شرکت جستند.57  شماری, شمار نمایندگان گسیل شده به این کنگره را 1891 نفر دانسته که 1273 نفر آنان کمونیست بوده اند.58  حزب کمونیست ایران و ارتش سرخ, بنا به آمار کنگره 192 نفر را از ایران به باکو فرستاد که پس از ترکیه, با 235 نفر, ایران مقام دوم شرکت کنندگان در کنگره را داشت.  شماری نمایندگان گسیل شده از ایران را 220یا 225 نفر دانسته اند که اول ذیحجه 1338 از انزلی حرکت کرده و در 27 ذیحجه بازگشتند و این نشان می دهد همه کسان گسیل شده در جلسه های کنگره حاضر نشدند.  گریگوری زینوویف رئیس کمینترن و رئیس کنگره, هدف از برگزاری کنگره را مبارزه علیه امپریالیسم و درگیری با لایه ها و دسته های ثروتمند دانست.60  شرکت کنندگان, گرچه به عنوان نمایندگان حزب کمونیست شرکت کرده بودند, اما بسیاری از آنان عقیده به مرام کمونیستی نداشتند.  سخنان رئیس کنگره, درخور توجه است و نشان می دهد هدف بین الملل سوم آزادی ملتهاست, بدون توجه به مذهب و آیین آنان.  توجه به این نکته برای ارزیابی کارکرد میرزا, مهم است و نشان از این دارد که سیاست وخط مشی بین الملل سوم , چنین نبوده که همکاران آن, باید کمونیست باشند,بلکه تنها باید با امپریالیسم انگلستان, درگیر باشند و وجه مشترک میرزا با بالشویکها و علت همکاری وی با نیروهای کمونیستی در همین نکته نهفته است.  رئیس بین الملل سوم در سخنرانی خود گفته است:  (مقاصد کمونیست بین الملل است که ملل مشرق را جمع می کند و از آنها سؤال نمی کند,وابسته به بین الملل سوم حزب کمونیست هستند, یا خیر؟سؤال نمی کنیم از کدام دسته هستید, فقط سؤال می کنیم: تو رنجبر هستی, تو بسته به طبقه رنجبران هستی, مایل هستی جنگ خاتمه پذیرد, مایلی جنگ زحمتکشان با سرمایه داران ادامه پیدا کند؟ همین کافی است, دیگر تذکره حزبی نمی خواهیم و نمی پرسیم….)61  از این فراز روشن می شود بین الملل سوم, داعیه حزبی نداشته, بلکه هدف آن پشتیبانی از رنجبران و مبارزه با سرمایه داران بوده است. آنچه در کنگره روی داده, حکایت از آن دارد, مسلمانان شرکت کننده در کنگره, به هیچ روی مرام کمونیستی را که امروزه مطرح است, قبول نداشته اند و تنها شعار کمونیستها در پشتیبانی از مسلمانان و آزادی ملتهای محروم و درگیر با انگلستان, آنان را به این کنگره کشانده است. زیرا بسیاری از کشورهای اسلامی پس از پایان جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی, درگیر مبارزه با انگلستان برای آزادی ملتهای خود از چنگ این استعمار کهنه کار بودند.  جذب شعارهای لنین: (آزادی ملتها از بند استعمار و استبداد, برنامه و هدف انقلاب ماست.)و بین الملل سوم شدن, ویژه میرزا کوچک نبود, بلکه موجی بود فراگیر و تمام ملتهای گرفتار در چنگ ستم, به این شعار امید بسته بودند.  امید بستن, جذب شدن, یاری خواستن از کمونیستها و بالشویکها برای یاری رساندن, هیچ گونه ناسازگاری, با باورها و آمرزهای اسلامی شرکت کنندگان در کنگره نداشت و چنین برداشتی نیز نمی باشد.از باب نمونه از همین کنگره, گزارشی اکنون در دست است, که نشانگر عمق باور شرکت کنندگان کنگره, به اسلام و شعائر اسلامی و بدون هیچ گونه وابستگی مرامی به کمونیست است:  (انورپاشا, وقتی وارد جلسه شد, اغلب از نمایندگان مسلمین برای احترام او از جای برخاسته و زنده باد غازی اسلام را بلند کرده و در تجلیل وی نهایت کوشش کردند. همچنین وقت نماز, همین که مؤذن در یکی ازمناره ها بنای تکبیر را گذاشت و صدای (اللّه اکبر) به گوش انورپاشا رسید, فوراً به پا خاست و بسیاری از نمایندگان مسلمان, اعم از کمونیست و یا غیرکمونیست نیز بلند شده و به تبعیت از مشارالیه, شروع به خواندن نماز نمودند.)62  کمونیستها, نتوانستند جایگاه انورپاشا را در کنگره برتابند. از این روی, وقتی وی با یاران برای گزاردن نماز به بیرون از کنگره رفت, یکی از کمونیستهای آذربایجان, به نام بنیادزاده, برخاست و بنای مخالفت با انورپاشا را گذاشت و علیه وی سخنرانی کرد و او و برادرش را نوکر بورژوازی و اشراف خواند. کمونیستها برای این که از دامنه نفوذ وی بکاهند, دست به تخریب چهره وی زدند و حتی برای این که نگذارند سخنان وی در جمعیت مسلمانان اثر بگذارد و ورق را برگرداند, از سخنرانی وی در کنگره جلوگیری کردند.63  ژرژلنچافسکی, وابسته مطبوعاتی سفارت لهستان در ایران, در سال 1939 به بعد, در گزارشی از کنگره کمونیستهای شرق در باکو, می نویسد:  (نمایندگان, مخالفت خویش را با حملات زینوویف علیه اسلام و سخنان بلاکان بر ضد سلطنت, نشان دادند. تنها چیزی که آنها به خوبی درک می کردند, و با آن هماهنگی نشان می دادند, دشمنی کمونیزم, با بریتانیا بود.)64  همو, در این فضا, که کم تر صدای مخالفی به گوش می رسید و کمونیستها یکه تاز بودند , از مخالفت یکی از تماشاچیان که سکوت حاکم را شکسته یود چنین گزارش می دهد:  (هنگامی که زینوویف, صورت کاندیداها را قراءت می کرد, یکی از میان تماشاچیان, فریاد زد: (در مورد ایران, مسأله فرق می کند.) این تنها صدای مخالف بود. رئیس به این اعتراض توجهی ننمود و اعلام کرد که: کاندیداها, با اکثریت کامل, مورد موافقت قرار گرفته اند.)65  شاید آن تماشاگر مخالف که فریاد زده:(در مورد ایران مسأله فرق می کند.)یکی از دو نماینده میرزا باشد که از سوی میرزا به مسکوگسیل شدند و آنان پس از یک ماه انتظار و سرگردانی و نتیجه نگرفتن از سفر به مسکو, در کنگره بین الملل سوم, شرکت جستند و در دو نامه, به گونه رسمی, به ریاست کنگره اعلام کردند: هیأت ایرانی, نماینده ایران نیستند و از 192نفر ایرانی شرکت کننده در کنگره, تنها چند نفر شایستگی نمایندگی ایران را دارند.66  از این مخالفت, در بررسی زوایای رخدادهای جنگل, به نکته حساس دیگری پی می بریم و آن این که: شاید یکی از انگیزه های کودتای سرخ در ایران, در حدود یک ماه پیش از برگزاری کنگره, هرچه مهم و پرجلال و شکوه برگزار کردن کنگره و گسیل داشتن کسانی بوده است که هم فکری و هم رأیی بیش تری با حکومت شوروی داشته اند تا حکومت شوروی, در ادامه گفت و گوهای خود با انگلستان که در 5 خرداد 1291 در لندن شروع شده بود, امتیازهای بیش تری بتواند بگیرد.  از این روی, در این کنگره توجه به ایران, از هر کشور دیگر بیش تر بود. خود کنگره نیز نمایش قدرتی بود علیه سرمایه داری غرب و انگلستان. شاید همین مسأله سبب شده بود که وابستگی شرکت کنندگان به حزب کمونیست کم تر مورد توجه باشد.  میرزا و اندیشه کمونیستی  درباره انگیزه های همکاری میرزا با نیروهای شوروی بحث شد. اکنون جای این پرسش است که آیا میرزا با اندیشه های کمونیستی و سوسیالیستی رهبران شوروی همسو بوده و آن را قبول داشته است, یا خیر هیچ گونه گرایشی نداشته و همسویی او, با اصول انسانی بوده که در مرام کمونیست و سوسیالیست, نشانه هایی از آن به چشم می خورده است.  برای روشن شدن موضوع به بررسی دیدگاه میرزا درباره کمونیسم و سوسیالیسم می پردازیم.  **الف. میرزا و کمونیسم:**  با توجه به آنچه ذکر شد, روشن شد, انگیزه همکاری میرزا با بالشویکها, حفظ استقلال کشور و آزادی مردم از سیاهیها, نکبتها, و قید و بندهای استبداد داخلی و سلطه انگلستان بوده است. بنابراین کمال بی انصافی است که کسی میرزا را کمونیست بداند و آن گاه او را,که در برابر کمونیستها سر فرود نیاورد و آلت دست آنان نشد, خیانتکار به آرمان کمونیست بشناساند.قرارداد وی با شورویها, و گنجاندن اصل مهم: ممنوع بودن تبلیغ از عقاید کمونیستی, در قرار داد, نشانگر باورمند نبودن وی به مرام کمونیستی است.میرزا کوچک خان, در نامه خود به لنین تأکید می ورزد: تبلیغات کمونیستی و اشتراکی به ضرر انقلاب است و برخلاف باورها و گرایشهای مردم ایران و سبب گرایش مردم به سوی دشمن می شود:  (من به نمایندگان شما در موقعش گفتم که ملت ایران حاضر نیست برنامه و روش بالشویزم را قبول کند; زیرا این کار عملی نیست و ملت را به طرف دشمن سوق می دهد.)67  ممکن است گفته شود: پذیرش انقلاب سرخ, یعنی پذیرش باورها و عقیده های کمونیست.ولی این انگاره به هیچ روی درست نیست; زیرا میرزا به شدت از مرام کمونیستی دوری می جوید و آن را, به هیچ روی, سازگار با فرهنگ و باور و سنت ایرانی نمی داند.  امّا باید توجه داشت که پاره ای از واژگان و ترکیبها, ویژه قومی دون قومی, فرهنگی دون فرهنگی نیست. کمونیستها, گاه واژگانی را به کار می بردند که در نزد ایرانیان پذیرفته بود و سر زبانها می افتاد و فرهیختگان آنها را به کار می بردند, چون در فرهنگ آنان ریشه داشت.انقلاب سرخ و یا جمعیت سرخ که از سوی میرزا پذیرفته و به کار برده شده, هیچ گونه ناسازگاری با فرهنگ مردم ایران نداشت. یک رنگ از سه رنگ پرچم ایران رنگ سرخ است. سرخ حکایت از قیام و انقلاب و فداکاری دارد. هر نهضت خونین را, می توان انقلاب و قیام سرخ نامید; همان گونه که می گوییم انقلاب سرخ حسینی, چون حرکت حضرت, همراه با فداکاری و ایثار بوده است. از گذشته تا کنون پرچم سرخ حسینی در حسینیه ها, برافراشته بوده است.  بنابراین, پذیرش ترکیب (جمعیت سرخ)از سوی جنگلیها برای گروه خود, به معنای پذیرش انقلاب کمونیستی نبوده است. بلکه به این معنی بوده که نهضت وارد مرحله حساسی شده که نیاز به فداکاری بیش تر و خونین دارد.  ناگفته نماند: در روسیه برای مبارزه با حکومت تزار, حزب سوسیال دمکرات تشکیل شده بود که نیروهای آن, به دو گروه:منشویک (سفید) و بلشویک (سرخ) تقسیم شده بودند. بلشویکها, همان کمونیستها بودند که توانستند به رهبری لنین, رقبای خود, منشویکها را در هم شکنند و انقلاب اکتبر 1917 را به پیروزی برسانند.68 و پس از این مرحله به بهانه ریشه کن کردن بقایای آنها, به فرماندهی دنیکن, به ایران آمدند و از آن جا که بالشویک معنی و فرهنگ خاصی را می رساند و مرادف کمونیست بود, میرزا کوچک از به کار برد آن درباره نیروهای خود, پرهیز داشت. و یاران خود را از همکاری, حتی رفت و آمد با کمونیستها و بالشویکهای آن سوی مرز, باز می داشت. نامه هایی از میرزا به جای مانده که صادق کوچک پور, فرمانده بخشی از نیروهای خود را, از هر گونه رفت و آمد, نشست و برخاست با بالشویکها, باز می دارد:  (افراد شما, حق ندارند با بالشویکها رفت و آمد داشته باشند.)69  وی, در بیانیه ای که پس از کودتای سرخ و واپس نشینی جنگلیها نگاشته و در بین مردم نشر داده و به آگاهی همگان رسانده, به شرح, تنگناها و گرفتاریهای جدید را بازگو می کند و از کارکرد کمونیستها, به شدت خرده می گیرد و چنین حرکتها و کارکردهایی را ناپسند و نادرست می شمارد. و عقیده و مرام کمونیستی را, بسان مرام و عقیده مزدک می داند:  (این کمونیستها, که هستند و چه می گویند؟ محرک شان کیست  امّا کمونیستهای حاشیه رشت, یک عده قوچیها و آدم کشهای قفقازند که بعضی از آنها خود را ایرانی نژاد می خوانند, از تمام عادات و شعائر ایرانیت بی اطلاع و دور, بلکه ضد هستند. در مجامع, بی ملاحظه, از قوانین مزدک تعریف می کنند. از قفقازیه, شغلشان پول گرفتن و مزدور شدن برای آدمکشی بوده. اخیراً, برای این که آسان تر و بیش تر مردم را بکشند و غارت کنند, مسلک کمونیستی را به خود بستند. معنی کمونیستی اشتراکی را, از آنهایی که می دانند بپرسید. ما از شرحش اغماض می کنیم; زیرا در تصدیق و تکذیب آن, برای حفظ بی غرضی خودمان لزوماً ساکتیم.همین قدر می گوییم: اجرای همچه عقیده مفرط تند فعلاً محال است….)70  میرزا در ادامه این بیانیه, که در 17 ذی قعده 1299 صادر شده, انگیزه میرزا علی اکبر مجتهد اردبیلی را در فتوای جهاد, رفتار و حرکتهای ناشایست و نابهنجار کمونیستها می داند.  وی,با اشاره به سخنان لنین و تروتسکی و براوین:  (کمونیستها حق دخالت ندارند و مقدرات ایران بر عهده ایرانی است و آزادی عقاید و مسالک, در صورتی است که مخالف انتظامات اجتماعی مردم نباشد.)  دخالت کمونیستها را مانند انگلیسیها می شمارد که جان و مال مردم از گزند آنان در امان نیست و نتیجه می گیرد: اگر رهبران شوروی از این مسائل آگاه شوند, از آن جلوگیری می کنند; امّا اگر بعد از آگاهی, جلوگیری نکردند, کمونیستها در کنار انگلیسیها و دولت مستبد, دشمن ما خواهند بود.  میرزا, برای روشن شدن همین موضوع, به لنین نامه می نویسد و نماینده به مسکو گسیل می دارد, تا بداند آیا رهبران شوروی از کارکرد کمونیستها, خرسندند و پشتیبانی می کنند و یا ناخرسندند و بیزاری می جویند:  (سویت روسیه اگر مطلع بشوند, بلاشبهه جلوگیری خواهند کرد. اگر بعد از اطلاع قادر به جلوگیری نشدند, آن وقت تکلیف ما این است: کمونیستها, انگلیسها و دولت مستبد ایران را در یک ردیف حساب کرده, به نام حفظ وطن و حفظ ایرانیت و محافظت حقوق اجتماعی از همه دفاع کنیم و یقین داریم که خدا یار و مددکار ما خواهد بود. زنده باد جمهوری ایران مرده باد انگلیس و خائنین, پست باد منافقین.)71  این بیانیه, که فخرایی آن را آخرین بیانیه میرزا دانسته, به خوبی نشان می دهد که میرزا چه هدفی در سر داشته و چه افقهایی را در چشم انداز خود می نگریسته و برای رسیدن به آنها, تلاش می کرده است.  مرام و اندیشه کمونیستی از نظر وی, اندیشه ای ناروا, بی ریشه و بوته و به زیان مردم ایران بوده است. این که میرزا با کمونیستها در رشت در افتاده و با حیدرخان عمواوغلی, اختلاف نظر داشته, افزون بر کارکردهای نادرست آنان, تبلیغ از مرام و عقیده ای بوده که هیچ سازگاری با باورها و سنتهای مردم نداشته و کل جریان جنگل را لکه دار می کرده است.  میرزا, به یاران و دوستان خود یادآور شده بود که اندیشه های کمونیستی با آموزه های اسلام ناسازگارند. و تبلیغ از چنین مرامی, برخلاف انتظام اجتماع و مصلحت جامعه است.وی, آزادی را در محدوده مصلحت جامعه و تا زمانی که به زیان جامعه نباشد, روا می شمرد. یاران وی نیز, این نکته را دریافته بودند. از این روی, صادق کوچک پور در جمع یارانش می گوید:  (طبق دستور میرزا, از امروز ما به جنگل می رویم و از آنها جدا می شویم; زیرا آنها برخلاف میل میرزا تبلیغات کمونیستی می کنند و دست تطاول به اموال مردم دراز می کنند و مخالف مذهب و آیین مقدس اسلام رفتار می نمایند. این رویه, مانع پیشرفت انقلاب است.)72  میرزا, نه تنها مرام کمونیستی را قبول نداشت, بلکه اندیشه سوسیالیستی را, آن گونه که کمونیستها باور داشتند و عمل می کردند, نه باور داشت و نه آن را درست می دانست. از آن جا که در سخنان میرزا, تعبیرهایی وجود دارد که نشانگر احترام او به سوسیالیست است, اندکی درباره اندیشه سوسیالیستی که در کلام میرزا بازتاب یافته, درنگ می کنیم:  میرزا و اندیشه سوسیالیستی  در نامه های میرزا به مدیوانی, نماینده دولت شوروی در گیلان, و نامه او به لنین, واژه سوسیالیسم و سرمایه داری به کار رفته که از سوسیالیزم به خوبی یاد کرده و از سرمایه داری بیزاری جسته است. همین نگاه و نگرش را شماری نشان از (اعتقاد راسخش به سوسیالیسم)73 دانسته اند.  از این روی, بایسته است در این گزاره اندکی درنگ ورزید و این پرسش را به بوته بررسی نهاد:  آیا میرزا, به سوسیالیسم اعتقاد داشته؟ و اگر اعتقاد داشته, به چه معنی برداشت و تعریفی از آن بوده است.  درباره واژه سوسیالیسم و تعریف آن گفته اند:  (سوسیالیسم, یا جامعه باوری… از واژه سوسیال به معنای اجتماعی گرفته شده گفته اند:  (سوسیالیسم تئوری است که هدف آن مالکیت یا نظارت جامعه بر وسایل تولید ـ سرمایه, زمین, اموال و جز آنها ـ به طور کلی اداره آنها به سود همگان است.)74  مهم ترین عنصر مشترک نظریه های سوسیالیست, تکیه بر برتری جامعه بر فرد و سود همگانی بر سود فردی است و از نظر تاریخی, سوسیالیزم, حرکتی است علیه فردباوری و سرمایه داری فردی که بین الملل دوم, از سوی اتحادیه های کارگری سوسیالیستی, قبل از جنگ جهانی اول, به همین هدف بنیان گذاشته شده است.  جواهر لعل نهرو, رابرت اوون را, نخستین کسی می داند که واژه سوسیالیزم را به سال 1830, به کار برده است.  و از سوی اصلاح طلبان, هدف از سوسیالیزم, برقراری توازن و تعادل بین زندگی ثروت مندان و بینوایان اعلام گردید.75  همو در یک نگاه کلی درباره سوسیالیزم می نویسد:  (نظر کلّی و مشترک تمام این اصلاح طلبان مختلف و مترقی این بود که به جای وضع موجود, سرمایه داری خصوصی, دولت باید مالک کارخانه ها و وسائل تولید باشد,یا آنها را کنترل کند. در هر صورت, وسائل اصلی تولید, مانند زمین و صنایع بزرگ و عمده, باید در تصرف و اختیار دولت باشد.)76  در دائرةالمعارف مصاحب آمده است:  (سوسیالیسم, فرضیه سیاسی و اقتصادی برای اصلاح امور جامعه, مبتنی بر این که کلیه عوامل و وسایل تولید و پخش کالا, باید به مالکیت دسته جمعی مردم درآید و دولت, به نمایندگی مردم, آنها را بر طبق اصول دموکراسی اداره کند. سوسیالیسم,با مالکیت خصوصی مخالف است. و هواخواه این است که رفاه جامعه را به وسیله اشتراک مالکیت تأمین نماید. هدف آن, از بین بردن رقابت به وسیله همکاری افراد جامعه, طرد سودجوئی, برقراری خدمات اجتماعی, تقسیم عادلانه تر درآمد و ایجاد فرصت بیش تر برای افراد است, تا بتوانند به خدمات اجتماعی بپردازند.)77  پس واژه سوسیالیزم, پیش از آن که کمونیستها میدان دار بشوند و دم از سوسیالیزم بزنند, مطرح و مورد احترام آزادی خواهان جهان بوده است.  حزب سوسیال دمکرات روسیه, بر همین بنیاد, بنیان گردیده و هدف آن, تعدیل ثروت بوده است. از سال 1920 به بعد, سوسیالیسم, به دو بخش تقسیم شد:  1. سوسیالیسم کمونیستی و انقلابی که شوروی آن را سرلوحه کار و برنامه خود قرار داده بود.  2. سوسیالیستی که تنها جنبه اخلاقی آن مورد توجه بود و کشورهای غربی از آن پشتیبانی می کردند.78  حمید عنایت, درباره سوسیالیسم در جهان اسلام, در قرن بیستم می نویسد:  (سوسیالیسم, بیش تر, با خوی برجسته اسلام تجانس داشته است.سوسیالیسم, از ناسیونالیسم و دموکراسی به دعوت اسلام به برادری, همسازی اجتماعی و برابری نزدیک تر بوده است.)79  وی, سید قطب را سوسیالیست اسلامی می داند و آن گاه, از سه گونه سوسیالیستی که درجهان اسلام پدید آمده است, سخن می گوید:  الف. رسمی.  ب.بنیاد گرا.  ج. رادیکال.  البته در ایران, بعدها گروهی پا به عرصه گذارد و شروع به کار کرد که خود را سوسیالیستهای خداپرست نامیدند.  روشن است که میرزا کوچک را نمی توان هواخواه سوسیالیسم, باورمند به مالکیت اشتراکی دانست, زیرا میرزا کوچک, مالکیت اشتراکی را همان چیزی می دانست که مزدک و پیروان او, بر آن پای می فشردند و از آن دفاع می کردند و آن را غیر درخور پذیرش و پیاده شدن آن را در ایران,ناممکن می شمرد.  امّا سوسیالیزم, به معنای برابری, عدالت, تعادل اجتماعی و… مورد پذیرش او بود و هیچ گونه ناسازگاری در فکر و عمل, با چنین مرام و شیوه ای نداشت.  میرزا کوچک, سوسیالیسم را مساوی با اجتماعی بودن, می دانست, همان گونه که در نامه به روتشین, یادآور شده است.81  پس از وارد شدن ارتش سرخ و سازمان و سامان دهی جمهوری در گیلان و سازمان دادن حزب کمونیست, انقلابیون جنگل نیز, به این فکر افتادند که حزبی را بنیان نهند. در کنگره کسما به سال 1299, روش اجتماعیون را برگزیدند و خط سیر آینده جنگل را بر اساس اصول سوسیالیزم, بنیان نهادند و مرامنامه ای را تصویب کردند.82  گفته اند: این سازمان و مرامنامه آن, بازتابی در برابر حزب کمونیست بوده است,83 نه برخاسته و سرچشمه گرفته از اندیشه های میرزا و نیروهای وفادار به میرزا و اندیشه های او.  گویا, کسانی که علیه میرزا دست به کودتا زدند, از همین تشکیلات برخاستند.  گیلک, از مقاله ای که در روزنامه جنگل به چاپ رسیده و سوسیالیزم مورد نظر نهضت جنگل را شرح داده, چنین گزارش می دهد:  (روزنامه جنگل… مقاله ای تحت عنوان :(اسلام, جمهوری, سوسیالیسم) انتشار داد و در آن جا سعی کرده بود, اصول سوسیالیسم و جمهوریت را با قواعد اسلامی تطبیق کرده و نشان دهد که اوایل اسلام, مسلمانان مخصوصاً در قسمت مالی رعایت مساوات را نموده و همچنین حکومت را با اصول جمهوریت تشکیل می دادند و فقط معاویه بود که به اسلام خیانت کرده و اصول سلطنت را بعد از خلفاء راشدین, به مسلمانان تحمیل نمود و بالاخره می خواست بگوید که: حکومت انقلابی ایران نیز, با همان اصول اوایل اسلام که با سوسیالیسم تطبیق می کند, اداره شده و در همه احوال در اجرای اوامر پیغمبر اکرم(ص) کوشش خواهد کرد و از این راه سعی داشت تزلزلی را که در بیش تر مردم رخنه کرده بود, برطرف نماید.)84  میرزا که نمی توانست جلو شانتاژهای تبلیغاتی کمونیستها را بگیرد, به مسجدها می رفت و از این کانون مقدس برای تعالی فکری مردم بهره می گرفت و به مردم هشدارهای لازم را می داد و دوست و دشمن را برای آنان می شناساند.  مقاله روزنامه جنگل درباره سوسیالیزم و رفتن میرزا به مسجدها و رویارو سخن گفتن با مردم, کمونیستها را خشمگین ساخت و آنان را برانگیخت که میرزا را با آن اندیشه های مترقی و تأکید بر استقلال و ناوابستگی به قدرتهای خارجی و محترم شدن مالکیتهای مشروع, مرتجع قلمداد کنند و در روزنامه انقلاب سرخ, روزنامه کودتاچیان, از انقلابی بزرگ, به عنوان ضد انقلاب یاد شود.85  میرزا کوچک, از سوسیالیستی سخن می گفت و با آن خود را هم اُفق و هماهنگ نشان می داد که هیچ گونه ناهماهنگی با اسلام و آموزه های آن نداشت. سوسیالیزم مورد پذیرش میرزا, غیر از چیزی بود که کمونیستها به آن باور داشتند و در رواج آن تلاش می ورزیدند.  میرزا, الغای مالکیت را روا نمی دانست و این,نه آن که با بزرگ زمین داران هماهنگ بود و از درد و رنج کشاورزان بی خبر.  از قاموس فکری و آیینی میرزا به دور بود که خرسند باشد و با آموزه های اسلام هماهنگ و سازگار بداند که کسی به نام ارباب و صاحب هزارها جریب زمین, در تهران بنشیند و به راحت و در رفاه کامل زندگی بگذراند و از دسترنج کسانی به عیش و نوش بپردازد و زندگی مسرفانه و پر از تبذیر خود را اداره کند, که به نان شب خود نیازمندند و در فقر و تهی دستی به سر می برند, با آن که شبان و روزان هم تلاش می ورزند و روی زمین ارباب کار می کنند.  به سوسیالیسم کمونیستها گردن ننهادن میرزا بدان معنی نیست که با زراندوزان بی درد, بزرگ مالکان زالوصفت و رباخواران پرتزویر, هماهنگ و همراه و هم آوا باشد که این پندار از هر اندیشه ای به بیرون راه یافته باشد, زهی بی انصافی است.  افزون بر این که سوسیالیزم مورد نظر میرزا, غیر از سوسیالیزم کمونیستها بوده که این را می شود از نامه ها و سخنرانیهای وی فهمید, میرزا در مقام دلیل آوری و اقامه برهان و احتجاج با کمونیستها, برابر با اعتقاد و باوری که داشتند که همانا سوسیالیزم باشد, آنان را به محاکمه می کشد. و می خواهد بگوید که اینها به همان سوسیالیستی که باور دارند, حتی پای بند نیستند و بر اساس اصول شناخته شده آن عمل نمی کنند.  اینک به چند نمونه از احتجاجهای میرزا توجه کنید:  میرزا در نامه دوم خود به مدیوانی از خلاف کاریها و تبه کاریهای کمونیستها پرده بر می دارد و کارکرد آنان را فاجعه آمیز می داند, به گونه ای که سوسیالیسم را, که بسیاری از خردمندان و آزادی خواهان دنیا به آن احترام می گذارند, لکه دار کرده است:  (رفقای شما, اگر آدم کشی و غارت را مسلک اسلام گذاشتند, کمونیستی یا حمایت رنجبری را این گونه عملیات می دانند, پس صدها سال است که شاهسونها مشغول این عملیاتند, از این قرار, اول کمونیست آنها خواهند بود. گمان کردند که اول انقلاب است و مردم به حرفهای قالب زده آنها, که هی مسلسل می بافند:فقرا, کاسب, رنجبر, کمونیست جوانان ایرانی, یا به گفتن تواریش خالی, مردم فریب خواهند خورد. دو سال است عملیات افراطیون را عارف و عامی فهمیده, طشت از بام افتاد. در انبان هرچه بود سرازیر شد. اگر راه روسیه را باز کنند و مردم آزاد باشند, معلوم خواهد شد که افراطیون; یعنی امثال ابوکف, برخلاف میل بزرگان و زمامداران شما چه منظره فجیع در روسیه ایجاد کردند. به نام حمایت رنجبر, رنجبران را غارت کردند, جمعی را از گرسنگی کشتند, تمام مردم را دچار زحمت کردند, یک مملکت پهناور روسیه را با افعال جاهلانه افراطی خود, ویران نمودند. امروز در ایران هم همان عملیات را می خواهند مرتکب شوند….)86  (به اسم کمونیست, یا حمایت رنجبر, رنجبران را محو نمایید و از گرسنگی بکشید و اسم مقدس سوسیالیستی را لکه دار کنید.)87  به کار بردن واژه مقدس پس از سوسیالیسم, نشانه احترام میرزاست به اندیشه سوسیالیست.(گرچه در نقل فخرائی, واژه مقدس نیامده است.) در آغاز نامه کارکرد کودتاگران را بر خلاف (روح سوسیالیستی) دانسته; زیرا به باور او, سوسیالیسم دارای گوهر و روحی است که با هرگونه ستم, بی قانونی, هرج و مرج, و رفتارهای ناعادلانه, ناسازگار است و از آنها بیزاری می جوید.  در نامه به خالوقربان و احسان اللّه خان نیز, کارکرد بالشویکها را باعث بی اعتباری سوسیالیسم دانسته است و از آنان انتقاد می کند:  (اسم سوسیالیستی و بالشویکی در ایران, به حدی منفور شد که در خواب هم میل ندارند این حرف را بشنوند. در صورتی که به ملایمت بهتر می توانستید پیش بروید; اما با تندی این همه ضررها تولید شد.)88  این سخنان, گرچه نشان می دهد که سوسیالیسم مورد احترام میرزا بوده است; اما هیچ یک از آنها را نمی توان دلیل اعتقاد میرزا به این اندیشه دانست.میرزا, به چیزی فراتر از سوسیالیزم باور داشت, مرامی که همه خوبیهای سوسیالیزم را داشت و از کاستیها و زشتیهای آن به دور بود.  توجه میرزا به این اندیشه ممکن است از باب توجه آزادی خواهان دنیا به آن باشد; زیرا میرزا نه تنها کارکرد کمونیستها را در ایران مردود دانسته, بلکه کارکرد آنان را در کشور روسیه نیز به شدت مورد انتقاد قرار داده است. آنان را در پیشگاه و دادگاه سوسیالیسم بین الملل, به محاکمه می کشد, نه سیوسیالیسم کمونیستها.همان گونه که پیش از این یادآور شدیم, در مقام احتجاج, بهترین شیوه آن است که با طرف مقابل, برابر باورها و پذیرفته های خود او, سخن گفت و حجت آورد. از این روی, میرزا, با کمونیستها برابر باور خود آنان سخن می گوید و برای آنان حجت می آورد. می گوید شما که مدعی سوسیالیسم هستید,سوسیالیسم با کارکردهای شما همخوانی ندارد. کارکرد شما, سوسیالیسم را که دارای اصول انسانی است, لکه دار کرده است.  افزون بر این, میرزا اسماعیل جنگلی مطلبی را از پفکیان نقل می کند که نشان از بی اعتقادی میرزا به سوسیالیسم است.  وی می نویسد:  (در ملاقاتی که با آذری, کفیل رشت داشتم, وی گفت: میرزا گفته است: من نه تنها سوسیالیست نیستم, بلکه با آنها خواهم جنگید.وقتی این مطلب را از میرزا سؤال کردم, گفت: (اگرچه سوسیالیست نیستم, ولی چنین قولی به آذری نداده ام و نمی توانستم بدهم.)89  به دیگر سخن, سوسیالیسم واژه و اندیشه مورداحترام بوده که میرزا برابر اندیشه اسلامی خود آن را تفسیر و قبول داشته است مانند: واژه های: دموکراسی, جامعه مدنی, و آزادی و… که زادگاه شان غرب است و از آن جا سرچشمه گرفته اند, امّا وقتی ما آنها را به کار می بریم, برداشت و تفسیر خودمان را از آنها داریم و بر همان اساس هم رفتار می کنیم.  همه کسانی که میرزا را دیده و با وی نشست و برخاست داشته اند, چه به مدت کم و چه مدت زیاد, چه دوست و چه دشمن, همه و همه, در برابر دینداری, ایمان عمیق, باور راستین, عشق و علاقه شدید وی به اسلام و معادباوری وی, خشوع کرده و زبان به ستایش وی گشوده اند:  دهخدا می نویسد:  (میرزا کوچک خان, از مجاهدین گیلان بود که با میرزا کریم خان و سردار محیی الدین برای بیرون کردن محمدعلی شاه به تهران آمد. او سربازی بی نهایت شجاع بود…. اول بار که او را دیدم جوانی خوش قیافه, به سن سی ساله می نمود.در نهایت درجه معتقد به دین اسلام و به همان حدّ نیز, وطن پرست بود, شاید آن هم از راه این که ایران وطن او یک مملکت اسلامی است و دفاع از او را واجب می شمرد. نماز و روزه او هیچ وقت ترک نمی شد و هرگز در عمر خود شراب نخورد و همچنین از دیگر محرمات دینی مجتنب بود….)90  عبداللّه مستوفی می نویسد:  (میرزا کوچک خان, مرد مسلمان, متنسک بی آزاری بود… این مرد پاک مساوات مسلمانی را در تمام کارهای خود کاملاً رعایت می کرد… این مرد را شخصی پاک, وطن پرست, مسلمان بی آلایش به جای آوردم.)91  قرارداد میرزا با ارتش سرخ  پس از بیان همکاری میرزا با ارتش سرخ, به چگونگی قرارداد وی با آنها و قیدوشرطهایی که با تلاش و زیرکی و تدبیر و پشتوانه مردمی توانست در قرارداد بگنجاند, می پردازیم.  در 29/1299/2/28 شعبان 1338 ارتش سرخ, به بهانه تعقیب ضد انقلابیون طرفدار دنیکن وارد بندر انزلی شد.  ایران, از حکومت شوروی, به سازمان ملل شکایت کرد و از سوی دیگر خواستار مذاکره با شوروی شد.  چیچرین, وزیر خارجه شوروی دو روز بعد, به اعتراض ایران, پاسخ داد و از مذاکره استقبال کرد.92  ایرانیهای هوادار بالشویک, ساکن در روسیه, برابر سیاست شوروی حزب عدالت را تشکیل دادند تا در زیر نام آن, شوروی بتواند حضور خود را در ایران توجیه کند. اما ایران با کشورهای زیر سلطه روسیه, فرق داشت.  شورویها, حضور پرقدرت و هیمنه میرزا کوچک را در شمال ایران نمی توانستند نادیده بینگارند. از این روی باب مذاکره با وی را گشودند و کسانی را پیش میرزا فرستادند. میرزا هم گامهایی برداشت. در آغاز اسماعیل جنگلی خواهرزاده خود را به انزلی فرستاد.93 پس از آن, خود به انزلی رفت و در کشتی کورسک, 94 با فرماندهان ارتش سرخ به مذاکره پرداخت. دیدگاه های خود را بی پروا ابراز داشت. از جمله یادآور شد:تبلیغات کمونیستی, با گرایشهای مردم و مذهب ایرانیان سازگار نیست.  این سخن بر کمونیستها که با آمادگی تمام و برای نشر و رواج کمونیست در ایران,وارد بندر انزلی شده بودند, گران آمد و از پذیرش آن سرباز زدند.  از این روی گفت و گوی روز اوّل به نتیجه نرسید.  در روز دوّم, ارژنیکدزه با کشتی جنگی به انزلی آمد و در گفت و گوها شرکت کرد. به سخنان میرزا دقیق گوش داد و گفت:  (رفتار آنچه این درست قول و باایمان می گوید, من بی چون و چرا تصدیق می کنم….)95  برابر آنچه میرزا به ضیاء بیگ نوشته است, بیرون راندن انگلیسیها از ایران, لغو کاپیتولاسیون و قراردادها, ساز و برگ جنگی در اختیار ایرانیان گذاشتن, برای یورش به هند.  میرزا در باب مخالفت خود در مذاکره کشتی کورسک, با تبلیغ و رواج مرام کمونیستی درایران, می نویسد:  (به دلایل کافی اثبات کردم که اجراء بعضی از مواد مرامنامه بالشویکی, در ایران, نه تنها تولید اشکال می کند, بلکه همه را به ضدمان می شوراند نتیجه ای که نمی بریم سهل است, ضرر خواهیم دید. الغاء مالکیّت اراضی در بادی امر, دور از حزم و احتیاط است; زیرا غالب مالکین رؤساء ایلات و عشایرند که به ایلشان فوق العاده نافذند و به علت الغاء مالکیت, سد راه عملیاتشان خواهند گردید.)96  پس از گفت و گوهای بسیار, قرارداد بین میرزا و ارتش سرخ عزت مندانه و به سود ایران و نهضت جنگل بسته شد, بدین شرح:  (1. عدم اجراء اصول کمونیزم از حیث مصادره اموال و الغاء مالکیت و ممنوع بودن تبلیغات.  2. تأسیس حکومت جمهوری انقلابی موقت.  3. پس از ورود به تهران و تأسیس مجلس مبعوثان, هر نوع حکومتی را که نمایندگان ملت بپذیرند.  4. سپردن مقدرات انقلاب به دست این حکومت و عدم مداخله شوروی ها در ایران.  5. هیچ قشونی بدون اجازه و تصویب حکومت انقلابی ایران, زائد بر قواء موجود (2هزار نفر) از شوروی به ایران وارد نشود.  6. مخارج این قشون به عهده جمهوری ایران است.  7. هر مقدار مهمات و اسلحه که از شوروی خواسته شود, در مقابل پرداخت قیمت تسلیم نمایند.  8. کالای بازرگانان ایرانی که در بادکوبه ضبط شده تحویل این حکومت شود.  9. واگذاری کلیه مؤسسات تجارتی روسیه در ایران به حکومت جمهوری.)97  میرزا, نه تنها اجرای کمونیست, بلکه در برابر تبلیغ آن, ایستاد و در هنگامی که بالشویکها قدرت مندانه وارد بندرانزلی شدند, و تبلیغ و رواج کمونیست, پایه و اساس کار آنان بود, میرزا با بستن قرارداد, سدّی پولادین در برابر آنان پدید آورد. این, به روشنی ناپای بندی میرزا را به کمونیست می رساند.  میرزا در این قرارداد به شدت بر استقلال ایران و دخالت نورزیدن نیروهای بیگانه در ایران اصرار دارد و….  گرچه کمونیستها, به قرارداد پای بند نماندند, امّا این برگ برنده, همیشه در دست میرزا بود و اکنون نیز در دست یاران حق.  اعلان جمهوری شورایی گیلان  پس از بسته شدن قرارداد بین میرزا و نیروهای ارتش سرخ, حرکت نیروهای انقلاب به سوی رشت, مرکز گیلان آغاز شد. میرزا احمدخان اشتری, فرماندارگیلان, در قریه پسیخان, در شش کیلومتری رشت, به دیدن میرزا آمد و از طرف خود و به نمایندگی از مردم رشت, از وی خواست به رشت بیاید و زمام امور را در دست بگیرد.  بامداد روز جمعه 16 رمضان 1338 جمعیت انبوهی برای استقبال به آتشگاه, محلی در 5 کیلومتری رشت آمدند و با دسته های گل از میرزا استقبال کردند.98  میرزا, با عظمت وارد رشت شد.در روز 18 رمضان 1338, در رشت جمهوری اعلام شد.  اعلام جمهوری, اگرچه از اموری بود که بین میرزا و ارتش سرخ روسیه هماهنگی و در قرارداد آمده بود; اما بنا به آنچه در نامه میرزا به خالوقربان و احسان اللّه خان آمده: (به اصرار مؤکد شورویها, اعلام جمهوریت دادیم.)99 شاید میرزا زمان را مناسب برای اعلام جمهوریت نمی دانسته است. اما اکنون چنان نیست که تنها سخن او, ملاک و حجت باشد و بر اساس اراده او, کارها سامان یابد.  هدایت و سیاستگذاری امور مهم, به عهده کمیته انقلاب است که اعضای آن عبارتند از: کاژانف, فرمانده قوای شوروی در ایران, کامران آقایف, عضو حزب عدالت باکو, میرزا کوچک خان, احسان الله خان, گائوک آلمانی, میرصالح مظفرزاده, حسن آلیانی (معین الرعایا) و کارگا رتیلی با نام (شاپور).100  در این ترکیب, گرچه میرزا اکثریت نسبی دارد امّا بالشویکها و ارتش سرخ, در عمل, به این چیزها پای بند نبودند, و می خواستند کارها به دلخواه آنان پیش برود.  بیانیه اعلام جمهوری, به شیوه بیانیه های میرزا آغاز می شود و نام گروه جنگلیها, به (جمعیت انقلاب سرخ ایران) تغییر می یابد و از ستمهای انگلستان و دربار سخن به میان می آید و در پایان, روی چهار هدف اساسی تأکید می شود:  1. الغاء اصول سلطنت و اعلان جمهوری.  2. اطمینان دادن حکومت جمهوری به مردم در حفظ جان و مال آنها.  3. لغو تمام قراردادهای زیان آور برای ایران.  4. حکومت موقت جمهوری همه اقوام بشر را یکی دانسته, تساوی درباره آنان قائل و حفظ شعائر اسلامی را از فرایض می داند.101  در آغاز اعلامیه بر آزادی انسانها تأکید شده و این که انبیاء و بزرگان دین و فلاسفه و سوسیالیستهای گذشته و حال آمده اند که مردم را به حقوق خودشان آشنا سازند.  در بخشی از این بیانیه آمده است:  (هیچ قومی از اقوام بشر, به آسایش و سعادت نایل نمی گردد و به سیر در شاهراه ترقی و تعالی موفق نمی شود, مگر آن که به حقوق خویش واقف گشته ادراک کند که خداوند متعال, همه آنها را آزاد آفریده و بنده یکدیگر نیستند و طوق بندگی را نباید به گردن نهند.همچنین حق ندارند به ابناء نوع خود حاکم مطلق و فعال مایشاء باشند. انبیاء و اولیاء و بزرگان دین و فلاسفه و حکما و سوسیالیستهای سابق و امروزی دنیا, که غم خواران نوع بشرند, هر یک به نوبه خود افراد انسان را از مزایای این حق مشروع طبیعی آگاه ساخته اند.)102  این اعلامیه در جمع مردم رشت, خوانده شد و آنان با شور و هیجان بسیار, خرسندی, همراهی, همگامی و علاقه خود را به میرزا و جنگلیها ابراز داشتند.  پس از این مراسم میرزا و همراهان بر سر مزار دکتر حشمت حاضر شدند و روز 19 رمضان 1338, اعضای هیأت دولت و وزراء, معرفی گردیدند و جمهوری شوروی ایران, به طور رسمی آغاز به کار کرد.  میرزا کوچک, به مقام سرکمیسر (رئیس الوزراء) و کمیسر جنگ, برگزیده شد.103  از آن جا که اعلام جمهوری در گیلان, همزمان بود با روزهای ماه رمضان و شهادت امیرالمؤمنین(ع) فرماندار جمهوری گیلان, در آگهی مورخه 21 رمضان 1338 اعلام کرد:  (ارتش سرخ و عموم اهالی, باید عادات مملکتی و شعائر دینی را مراعات نموده, مرتکب منهیات نشوند و در صورت ارتکاب مجازات خواهند شد.)104  از اعلامیه نخست جمهوری و این آگهی فرمانداری, به خوبی استفاده می شود: حفظ و به پاداری شعائر اسلامی و احترام به قانونها, آیینها, سنتها و احکام شرعی, هدف جمهوری بوده و زیرساخت آن را تشکیل می داده است.  جمهوری, با کسانی که به باید و نبایدهای شرع گردن نمی نهادند, چنان نبوده که تنها به پند و اندرز بسنده کند, بلکه اعلام کرده: در برخورد با این گونه کسان, از قوّه قهریه هم استفاده خواهد شد, گرچه از ارتش سرخ باشد.  میرزا در حکمی, سعدالله خان درویش را به سرپرستی نیروهای گسیل داشته شده به مازندران برگماره, 105 به این هدف که نیروهای گسیل شده به مازندران, سامان دهی شوند برای حرکت به سوی تهران. زیرا از راه مازندران, رفتن به تهران, آسان تر بوده است.  این نیروها, تا بابل و بندرگز پیشروی کردند; امّا اختلافها, بگومگوها, دو دستگیها, نفاقها, کشمکشها و… این دستاورد بزرگ را هدر داد و نیروها, ناگزیر واپس نشستند.  رویارویی میرزا با کمونیسته  پس از تشکیل جمهوری, بین میرزا و کمونیستها, بالشویکها و فرماندهان ارتش سرخ, اختلاف افتاد. دو تن از فرماندهان جنگل: احسان الله خان و خالوقربان, که هر یک گروهی فرمانبر داشت, دیگر از میرزا حرف شنوی نمی کردند و برخوردهای خشن کمونیستها و ارتش سرخ را می پذیرفتند و با آنان هماهنگی داشتند.  اما این که بر سر چه چیزهایی با هم اختلاف و ناسازگاری داشتند, شاید بشود موردهایی را برشمرد و برای هر یک نمونه, یا نمونه هایی ارائه کرد.  به نظر ما, اختلاف میرزا با نیروهای وابسته به بالشویکها, مبنایی بود. آنان نمی توانستند میرزا را در حلقه خود داشته باشند که میرزا از جنس دیگر بود و هدفهای والایی داشت که برای انسانهای مادی و کمونیستها, درخور درک و فهم نبود و میرزاهم, با همه سعه ٌصدری که داشت و نمی خواست کسی را از خود دور کند و نمی توانست با خداناباوران و معاد گسستگان بی پروا و گستاخ, همگام و همراه باشد. این گونه پیوندها, دیر,یا زود از هم می گسلند.  کسی که به خدا و روز واپسین باور ندارد, چیزی جلودارش نیست, به هر پستی تن می دهد. کمونیستها چنین بودند. از این روی, تاب تحمل میرزا تمام شده بود. رفتارنابهنجار کمونیستها, چنان رو به فزونی بود چنان مشامها را می آزرد که میرزا, با آن همه سعه صدر, نتوانست با جریان ادامه دهد, ناگزیر جدا شد. اکنون در این جا, چند نمونه از کارکرد ناترازمند و نادرست کمونیستها را برمی شمریم و فرا دید می نهیم, تا هرچه بیش تر با انگیزه و دلیل جدایی میرزا و یاران وفاداری, از جریان چپ و وابسته به بالشویک , آشنا شویم.  1. پس از آن که رشت در چنگ بالشویکها و جنگلیها افتاد و استبدادیان از هم گسستند, رئیسان اداره ها دستگیر و زندانی شدند, کمونیستها بر آن بودند که یک یک آنان را به دار آویزند, تا در سر تا سر کشور, ترس و وحشت پدید آید و توانِ رویارویی با نیروهای انقلابی را, هر کس که داعیه دارد, از دست بدهد.  میرزا در برابر این حرکت غیر انسانی و غیر قانونی ایستاد و گفت: باید همه اینان محاکمه بشوند,اگر بزه آنان ثابت شد, به جزای عمل خود برسند.  عیسی صدیق (رئیس وقت فرهنگ گیلان) از زندانیان بوده که در کتاب (یادگار عمر) خود از شبی که کمونیستها اصرار داشتند او و همکارانش را به دار آویزند و میرزا به مخالفت برخاسته و از این حرکت ضدانسانی جلوگیری کرده است, چنین گزارش می دهد:  (در میان بازداشت شدگان غیر از خودمن, صدرالاشراف (رئیس استناف گیلان) رکن الدین مختاری (رئیس شهربانی رشت) و محسن اتابکی (پیشکار دارایی), نیز بودند. بامدادان شنیده شد که تمام شب راجع به سرنوشت رؤسای ادارات بحث بسیار شدید و گفت و گوی طولانی صورت گرفته است.افسران روسی و بالشویکهامعتقد بودند که رؤسای مزبور همان شب باید اعدام شوند, تا در مملکت, رعب و هراس تولید گردد و فتح و تصرف شهرهای ایران, با مقاومت روبه رو نشود.  میرزا کوچک خان, حرف این عدّه را رد کرده و گفته بوده است که: رؤسای ادارات, هموطنان من هستند و بدون سبب, نباید مزاحم آنان شد. اگر تقصیری کرده باشند, باید آنها را محاکمه و طبق رأی دادگاه عمل کرد و الاّ بدون دلیل, من و همراهانم, هرگز اجازه نخواهیم داد به آنان آسیبی برسد. بالاخره حسّ وطن پرستی, قدرت عقاید دینی, ایستادگی سخت میرزا کوچک خان, و تهدیداتی که کرده بود, مانع از اجرای نقشه شوم بالشویکها شده بود.)107  2. پس از حمله بالشویکها و نیروهای جنگل به پادگان رشت در 25 خرداد 27/1299 رمضان 1338,108 هفتاد سرباز کشته شدند و شماری از فرماندهان قزاق دستگیر شدند. بالشویکها قصد اعدام دستگیرشدگان را داشتند که میرزا به مخالفت برخاست و آنان را از اعدام نجات داد109 که از نظر کمونیستها, کاری بود نادرست.  این روش میرزا, با برنامه ها و هدفهای کمونیستها و فرقه عدالت, ناهمخوانی داشت. بالشویکها می خواستند با هراس افکنی, بر مردم چیره شوند و زمام امور آنان را در دست بگیرند و میرزا کوچک, این روش را نادرست می دانست و برخلاف اصول انسانی. از این روی, میرزا را برنتابیدند و علیه او دست به کار شدند و دروغ پراکنی, ناسزاگویی و بهتان زنی را شیوه و مشی خود قرار دادند و با میرزا, با این روشهای غیر اخلاقی در افتادند.110  3. بالشویکها, برابر قرارداد بندرانزلی, نمی باید به تبلیغ مرام کمونیستی بپردازند, امّا آنان به قرارداد پای بند نماندند, افزون بر تبلیغ کمونیزم, به ارزشهای اسلامی و آیینها و سنتها, دمادم و پیاپی, در گستره ای بس گسترده, حمله می کردند. اینان در برهه ای حساس و سرنوشت ساز که همه چیز این کشور به تار موئی بسته بود و به استواری بنیادهای جامعه, پیوندها, همبستگیها و همدلیها سخت نیاز بود, فضا را آلودند, آرامش را بر هم زدند, احساسها و عِرقهای مذهبی را برانگیختند, و باورهای مذهبی را در جوانان سست کردند و… میرزا, در برابر این حرکت, بنیادبرافکن و هویت سوز, ایستاد و به دفاع از ارزشها پرداخت و به کمونیستها یادآور شد: به قرارداد تن در دهند و از حرکتهای نابهنجار و برخلاف سنت و آیین مردم دست بردارند و خشم و نفرت مردم را علیه جریان انقلاب برنینگیزند.  هشدارهای میرزا, در گروه سرکش و بی باک حزب کمونیست و بالشویکها کارگر نیفتاد و آنان به کژراهه ادامه دادند و در این بین ایادی انگلستان, بهترین بهره برداریها را کردند و علیه جمهوری نوبنیاد به تبلیغات گسترده دست زدند.111  تلاش میرزا در بازداشتن کمونیستها از حرکتهای نابهنجار و رفتار به دور از شأن انقلابی و نادیده انگاری حقوق مردم و بی احترامی به سنتها و آیینهای مردم و… ناکام ماند و نتیجه ای نداد; از این روی, درجمع مردم در مسجدها حاضر می شد و به روشنگری می پرداخت.112  از آن سوی, کمونیستها به لجن پراکنی علیه میرزا شدت بخشیدند و او را متهم کردند: اسلحه پنهان کرده, و از جواهرات و پولهای خانم ابوکف, که برای تشکیل بانک داده, استفاده نابجا کرده و….113  با وارد شدن ارتش سرخ به بندر انزلی , دولت ایران به بالشویکها پیام داد که حاضر است با دولت شوروی باب گفت و گو را بگشاید.  این پیام, از سوی دولتی بود که به مدت دو سال, پیامهای شوروی را برای گفت و گو, نادیده انگاشته بود. در همین برهه که ایران هیچ رویکردی به شوروی ندارد و پیامهای دولت شوروی را برای گفت و گو, به هیچ می انگارد, سفیر دوم شوروی در ایران کشته می شود.114  شوروی , پس از پیاده کردن نیرو در انزلی, بر آن بود که با قدرت نمایی , با نام و عنوان کمونیست, و تنگ گرفتن عرصه, ایران را هرچه بیش تر, در تنگنا افکند و از جایگاه برتری با ایران بر سر میز گفت و گو بنشیند.  از این روی, بر آن شد برای زمینه سازی مناسب, نیروهای ارتش سرخ را هرچه زودتر وارد کارزار کند و بیش تربه دولت مرکزی فشار بیاورد و آن را در هراس افکند.  دولت شوروی , به تکاپو افتاد, با ایادی داخلی خود و کمونیستها, پیش از نشست با تهران, دولتی در تهران بر سر کار بیاورد تا به هر امتیازی که می خواهد به راحتی بتواند دست یابد.  در همین زمان نماینده دولت شوروی, کراسین, در لندن به سر می برد. شوروی, به خوبی می دانست ایران وقتی پای میز مذاکره می نشیند که انگلستان به آن اجازه دهد و طبیعی است که در این مذاکره کراسین با دولت انگلیس, ایران در کانون توجه باشد. در چنین برهه ای اگر تهدید علیه دولت مرکزی ایران جدی نباشد و نیروهای شوروی, دمان به سوی تهران به پیش نروند و دولت انگلیس تهدید را به درستی احساس نکند, حاضر نخواهد بود, از ایران دست بردارد.  در همین زمان, مسأله ای که برای شوروی, بسیار اهمیت دارد, برگزاری موفقیت آمیز کنگره ملل شرق, در شهریور ماه, در باکوست.  از دید بالشویکها, اگر کنگره حزب برگزار شود و در هدفهای خود موفق باشد, می تواند به آنها در مذاکره با لندن یاری رساند و امتیازهای دلخواه به دست آید. پیروزی و کامیابی کنگره و نتیجه دلخواه, بستگی به این دارد که شوروی در ایران, در تمام عرصه ها و تلاشها و عملیات, با نام کمونیست جلوه گر شود و هر حرکتی در پرتو نام کمونیست سامان گیرد و انجام پذیرد.  با توجه به آنچه یادآور شدیم: میرزا کوچک, در برابر سیاست شوروی, باید در این چهارچوب عمل کند و هر حرکتی که انجام می دهد برابر خواست کمونیستها باشد و گرنه از کار برکنار و یا کشته شود. در شرح این نکته حساس, بایسته است, اهمیت گفت و گوی لندن به روشنی ترسیم گردد:  در 26 ماه مه 5/1920 خرداد 1299, پیش از اعلام جمهوری در گیلان, کراسین, نماینده شوروی, برای گفت و گو با انگلیسیها, وارد لندن می شود.115 هنوز کراسین در لندن به سر می برد که در گیلان جمهوری اعلام می گردد.  در تاریخ 23 ژوئیه 2/1920 مرداد 1299, روزنامه تایمز گزارش می دهد که: دولت انگلستان, با کراسین به توافق رسیدند که دولت شوروی از تبلیغات ضد انگلیسی در ایران دست بردارد و تمامیت ایران را به رسمیت بشناسد.116  در همین برهه نصرت الدوله, وزیر امور خارجه وثوق الدوله, که برای تحکیم قرارداد 1919 به لندن رفته بود, در مصاحبه ای با نماینده رویتر اظهار داشت:  (که اگر دول متفق با روسیه از در مسالمت درآیند, اوضاع ایران به خودی خود, بدون دخالت قوه قهریه, تصفیه خواهد شد.)117  گرچه زمان دقیق این مصاحبه, روشن نیست; اما دور نمی نماد که هنگام حضور احمدشاه در فرنگ و در آستانه ورود نماینده شوروی, کراسین, به لندن, انجام گرفته باشد تا مایه امیدواری نماینده شوروی در گفت وگوهای لندن گردد.  احمدشاه,که نصرت الدوله وزیر خارجه وی را همراهی می کرد, دو روز پس از عقد قرارداد 1919 سفر خود را به اروپا آغاز کرد و در 13خرداد 1299 برابر با 15رمضان 1338 به ایران بازگشت.118  آنچه روشن است روزنامه جنگل در شماره دوم سال چهارم خود در 18 شوال 1338 به نقد سخنان نصرت الدوله پرداخته است.119  اینها همه نشان می دهد که دولت انگلستان در نظر داشته در گفت وگوی لندن, با شوروی به توافقهایی برسد, تا منافع دراز مدت خود را در آسیا و شبه قاره هند حفظ کند و ایران وسیله مناسبی برای این توافق بوده است.  کودتای کمونیسته  میرزا کوچک که سیر رویدادها را برخلاف آنچه پیش بینی کرده و در قرارداد آمده بود, می دید و نمی توانست از آن جلو بگیرد, خود را از معرکه کنار کشید, تا به مردم نشان دهد که وی به هیچ روی با کارکرد کمونیستهای رشت, همراه و موافق نیست. میرزا به مردم و داوری آنان بسیار بها می داد و همراهی و پشتیبانی مردم را برای پیشرفت امور لازم می دانست. از این روی, نشراندیشه کمونیستی را به ضرر انقلاب می شمرد. درباره اهمیت افکار مردم در نامه خود به دو همکار گذشته اش می نویسد:  (من همیشه عقیده داشته ام و هنوز هم دارم که افکار عامه, هر نهضت ملّی را پیشرفت می دهد, نه آهن و آتش. تبلیغات صادقانه و نجیب مردم و احترام به عقائد و عادات ملی و مملکتی, مؤثرتر از صدها هزار قشون و آلات ناریه است. اهالی مشرق زمین و خاصه ایرانیها, که همه مذهبی اند, زیر بار هیچ گونه مرام افراطی و خشن و تند نمی روند. کلیه نهضتها, یا برای دفع دشمن است, یا برای رسوخ عقیده. دفع دشمن جنگ جویی لازم دارد و رسوخ عقیده, ملاطفت, آن هم به مرور زمان….)120  میرزا وقتی دید نیروهای حزب عدالت باکو, به ترویج اندیشه های کمونیستی پرداخته و روزنامه کامونیست را به مدیریت سید جعفر جوادزاده, معروف به پیشه وری, نشر می دهند, 121 به ستیزه جوئی, تبلیغات مرامی و…دامن می زنند122, شماری را علیه اداره ها برانگیخته و هیچ گونه اعتراضی را بر نمی تابند123 و مدیوانی و میکویان, به رشت آمده اند, پی به نقشه کودتا برد و با زیرکی وهشیاری تمام در 22 شوال 1338,به جنگل رفت و خود را از دام کودتاچیان رهاند124.  فخرائی می نویسد:  (نقشه کودتا, طوری طرح ریزی شده بود که می بایست میرزا کوچک, یا کشته می شد و یا دستگیر می گردید و در هر حال, از کادر انقلاب خارج می شد و زمام امور را به دیگران می داد, ولی او, توطئه را قبلاً احساس و به جنگل رفته بود.)125  البته گفته اند: سردار فاخر حکمت, از طرف مشیرالدوله, نخست وزیر جدید, پیامی آورده بود که میرزا از انقلابیون جدا شود. و در همین زمان, کارژانف, فرمانده ارتش سرخ نیز به مسکو فراخوانده شده است.126  همچنین راسکو لنیکف, فرمانده نیروهای دریایی خزر و ارژونیکیدزه, که با دیدگاه جنگلیها هماهنگ تر بودند, فراخوانده شدند.127  فراخوانی اینان و گسیل کسان دیگر, برای زمینه سازی گفت و گوهای ایران و شوروی بوده است. در تلگرافی که چیچرین, وزیر خارجه شوروی, به تاریخ 7 شوال 24/1338 ژوئن 1920 به نخست وزیر ایران مخابره می کند, ادعا می کند که هیچ نیروی روسی در ایران نیست وهویت آنان که مدعی فرماندهی نیروهای روس را دارند, برای ما ناشناخته است و نهضت ملی علیه حکومت مرکزی به ما مربوط نیست. این تلگراف, چراغ سبزی بود به استبدادیان برای درهم کوباندن نهضت جنگل.دور نمی نماد که پیام سردار فاخر, با توجه به این تلگراف, بوده است. که از میرزا خواسته با ارتش سرخ همکاری نکند که ممکن است مورد حمله نیروهای دولتی قرار گیرد. در این تلگراف می خوانیم:  (20 ژوئن دولت روس, رسماً اعلام می نماید که فعلاً هیچ گونه قوای برّی یا بحری در اراضی یا در آبهای ایرانی متوقف نیست…. اشخاص مذکوره, در تلگراف بی سیم جناب عالی, که یکی ادعای ریاست قشون و دیگری نمایندگی سیاسی روسی را نموده, نه دارای سمت مزبور بوده و نه صاحب منصبان رسمی دولت روسی می باشند. وهویت و محّل آنها بر ما مجهول است.نهضت ملّی ایران بر علیه حکومت مرکزی, به هیچ وجه به ما مربوط نیست.)128  با توجه به این ادعا: روس هیچ قوای برّی و بحری در اراضی و آبها ندارد, و تسلیم نشدن میرزا در برابر ارتش سرخ, باید حرکتی از درون و با نام ایرانی, به سود شوروی و گسترش دهنده نفوذ و قدرت آن, در ایران سازمان دهی شده باشد, تا این که شوروی با این اهرم دولت مرکزی را دچار وحشت کند و لندن را در گفت و گوها به نرمش وا دارد. حزب عدالت باکو, در همین راستا برای اجرای همین هدف, بنیان گذاشته شده بود. از این روی, وارد عرصه کارزار شد. در نخستین گام, کودتای سرخ را سامان داد. کودتا در 14 ذیقعده 1338 به انجام رسید و احسان اللّه, به کمیسری امور خارجه, و خالوقربان در پست کمیسر جنگ گمارده شدند.  کودتا گران, شماری از یاران میرزا را که در رشت مانده بودند, دستگیر کردند و به فومن, که میرزا در آن جا بود, یورش بردند. میرزا, برای جلوگیری از درگیری, عقب نشینی کرد.129  نیروهای دولتی, از سوی مشیرالدوله, برای سرکوبی کودتاگران, یعنی بالشویکها, به کارزار پرداختند و مردم, به کمک نیروهای دولتی شتافتند که از سخت گیریها, بی دادگریها, ستمها و شکنجه ها و زورگوییهای نیروهای بالشویک و کمونیستهای وابسته به شوروی, به تنگ آمده بودند و سخت انزجار و تنفر داشتند. در 7 ذیحجّه 31/1338 مرداد 1299 نیروهای دولتی, رشت را در پنجه قدرت خویش گرفتند و در 22 ذیحجّه, پس از یورش احسان اللّه خان به رشت و در اختیار گرفتن آن, از سوی کودتاگران و بالشویکها, اطلاعیه ای صادر گردید.130  در اول مهر 9/1299 محرم 1339, دوباره بالشویکها رشت را ترک گفتند.در 12مهر 1299, میرزا کوچک, تلگرافی به مشیرالدوله مخابره کرد و اعلام کرد: آمادگی دارد دو نماینده برای گفت و گو, گسیل بدارد131.جواب نخست وزیر به این تلگراف به دست نیامده است; امّا محمد علی گیلک نقل می کند: دو نماینده از طرف میرزا برای مذاکره به تهران گسیل شدند. آنان وقتی به تهران رسیدند که کابینه مشیرالدوله استعفا داده بود.132  فخرائی گزارش می دهد: سردار فاخر از طرف مشیرالدوله با میرزا ملاقات کرده و از وی خواسته است با ارتش سرخ همکاری نکند و این دیدار, پیش از استعفای مشیرالدوله بوده است.133 یعنی همزمان با فرستاده شدن دو نماینده از جانب میرزا به تهران, مشیرالدوله نماینده ای به رشت , گسیل داشته است.  میرزا قربانی خیانت کمونیسته  بررسی آسیب شناسی نهضت جنگل از زوایای گوناگون مهم و درخور توجه است, که لازم است به آن پرداخته شود و یک یک آسیبها, با درنگ و دقت کالبدشکافی شوند و فراروی اهل نظر قرار گیرند.  اما در این مقاله رابطه میرزا و شوروی مطرح است و نکته هایی که از این زاویه در آسیب شناسی, نقش دارند, مورد توجه قرار می گیرند, مانند: هماهنگی و همخوانی شوروی با ایران, هماهنگی و همخوانی شوروی با انگلستان, سرپیچی کمونیستها از عمل به قرارداد میرزا با ارتش سرخ و در پایان نقش سفارت شوروی و سفیر آن روتشین, در فروپاشی نهضت جنگل.  دو مورد نخست را می توان از مهم ترین سببها و علتهای نابودی نهضت جنگل دانست. معنای این هماهنگیها این بود که: شوروی, انگلستان و دولت ایران هر سه در نابودی میرزا به هماهنگی رسیده اند و زیر پا نهادن قرارداد و سربرتافتن از عمل به آن نیز, برای رسیدن به این همبستگیها و همخوانیها بوده است. تلاش سفارت روسیه شوروی نیز در راستای به حقیقت پیوستن این هماهنگیها صورت گرفته که سبب نابودی سریع نهضت جنگل شده و امکان بازسازی نیروهای جنگل را از میرزا گرفته است.  مشیرالدوله نخست وزیر, مدتی پس از برگمارده شدن (7 تیر 11/1299 شوال 1338) در تلگرافی به تاریخ اول ماه ذیقعده 1338, مشاور الممالک را, که نماینده پیشین ایران در مجمع ملل بود, 134 به سمت وزیر مختاری ایران در مسکو, برای گفت و گو و بستن قرارداد با دولت شوروی, برگمارد.135  از آن جا که مشیرالدوله در آغاز کارخود, جلوی اجرای قرارداد 1919 را گرفت, دولت انگلیس, از کمک به دولت ایران خودداری می ورزید.  زیرا مدعی بود کمک انگلستان بر اساس آن قرارداد بوده و با جلوگیری از اجرای آن, دلیلی برای این کمک وجود ندارد.  در روز 17 ذیقعده 14/1338 مرداد 1299, جلسه فوق العاده وزیران برگزار شد و قرار شد که دولت انگلستان, به مدت سه ماه با دولت مشیرالدوله همکاری کند تا قرارداد به اجرا درآید .136 پس از این جلسه, و در همین روز, مواد هیجده گانه, نامه 26 ژوئن 1919 چیچرین, به عنوان دستورالعمل , برای مشاور الممالک فرستاده می شود.از آغاز آنچه فرستاده شده چنین استفاده می شود که در 28 ژوئن 1920 / 5 تیر 1299, دولت ایران دوباره, به شوروی, به خاطر حضور نیروهایش در ایران, اعتراض می کند و وزارت خارجه شوروی در 10 ژوئیّه 23/1920شوال 1338همان پاسخ پیشین را می دهد و مدعی می شود:  (اکنون می توانم بر اساس داده های دقیق, اثباتاً اعلام نمایم که هیچ نیروی نظامی, یا دریایی جمهوری روسیه در حال حاضر در سرزمین, یا آبهای ایران حضور ندارند.نیروهایی که بنابر ادعای شما, در مناطق مورد ذکر وجود دارند, هیچ گونه ارتباطی با حکومت ما نداشته ….)  در این پاسخ, دولت شوروی, بی طرفی خود را در برابر حکومت رشت و حکومت تهران اعلام می کند:  (حکومت روسیه, معتقد است اصل عدم مداخله, بیش تر پاسخ گویی احساسات مودت آمیز و برادری بین توده های روسی و ایرانی, همچنین روابط حسن همجواری, که حکومت روسیه, شدیداً طالب برقراری آن با ایران است, می باشد; زیرا ملت ایران, باید سرنوشت خود را تعیین کند.)137  با این دستورالعمل,گفت و گوهای دولت ایران با شوروی وارد مرحله حساس می شود.شروع گفت وگوهای دولت ایران, همزمان است با حضور نمایندگان جنگل در مسکو.  این هیأت در 9 اوت 23/1920 ذیقعده 18/1338 مرداد 1299 گزارشی برای وزیر خارجه شوروی, می فرستند و خواسته ها دولت جمهوری گیلان را مطرح می کنند.138  وقتی دولت ایران, از گسیل این دو نماینده از سوی جنگلیها آگاه می شود, خبر آن را به اطلاع مشاور الممالک می رساند که از دولت شوروی یا ساویت, بخواهد که به آنها وقعی ننهاده ناامید شوند.139  در این مدت دولت مرکزی, با بالشویکهای رشت درگیر می شود که این درگیری به شکست بالشویکها می انجامد.مهلت سه ماه مشیرالدوله هنوز به پایان نرسیده, که سقوط می کند و کابینه سپهدار رشتی در 4 آبان 14/1299 صفر 27/1339 اکتبر 1920 تشکیل می شود.140 گویا دولت جدید, جسارت ادامه گفت و گورا در خود نمی بیند. پیش از این شش تن از علمای بزرگ تهران, در نامه ای از مشیرالدوله خواسته بودند, گفت و گو با دولت شوروی را ادامه دهد.141  پس از هم گسسته شدن کابینه مشیرالدوله و تشکیل کابینه جدید در 16 ربیع الاول 5/1339 آذر 1299, مجلس مشاوره عالی در حضور احمدشاه و با شرکت مشیرالدوله و شماری از رجال سیاسی و مدرس تشکیل می شود.  در این جلسه, نامه شش تن از علما که در جمع آنان, مدرس نیز بوده, خوانده می شود و پس از آن شهید مدرس می گوید:  (دولت ایران, باید با تمام قوای خود, که ممکن الحصول است, در رفع و دفع جماعتی که با نام متجاسرین یا متمردین و اسامی دیگر معروف شده اند, سعی نماید و دولت باید در این مسأله از ملت ایران استمداد نماید و اگر ملت حاضر نشد, با قوه, ملت را برای دفاع حاضر نماید.)142  این جلسه, دولت جدید را برای ادامه گفت و گو, دلگرم کرد.  باید توجه داشت که واژه متجاسرین, به بالشویکهای گیلان, گفته می شده است. یعنی پس از آن که دولت شوروی, اعلام می دارد از بالشویکهای گیلان پشتیبانی نمی کند, مؤتمن الملک, در 7 ذیحجه1338, پیشنهاد می کند: به جای بالشویک, از واژه متجاسرین استفاده شود که پیوند و بستگی به دولت شوروی پیدا نکند.143  در این برهه که شهید مدرس سخن گفته, در دوران کابینه مشیرالدوله و کابینه سپهدار اعظم رشتی, نیروهای میرزا کوچک از نیروهای کمونیستی, که در کتابهای سردار جنگل و تاریخ انقلاب جنگل, از آنها به عنوان نیروهای انقلاب هم یاد شده, جدا بوده اند. بنابراین, سخن شهید مدرس, در سرکوبی نیروهای متجاسر, نیروهای میرزاکوچک را در بر نمی گیرد, چون آنان با دولت ایران, طرف نبودند.  گفت و گوهای شوروی و ایران ادامه می یابد و در آذر 1299, به نتیجه نهایی نزدیک می شود.  لنین در کنگره هشتم سراسری روسیه, 22 ـ 29 دسامبر 1/1920 ـ 8 دی 1299, درباره ایران می گوید:  (ما می توانیم امضاء شدن قراردادی را که با ایران در پیش است, تبریک بگوییم.روابط دوستانه با ایران, به علت نزدیک شدن و در آمیختن منافع اساسی تمام خلقهایی که از فشار امپریالیسم رنج می برد, تضمین شده است.)144  موردهای بیست و هشت گانه قرارداد در روز 18 دی 1299, به تصویب دولت ایران رسید و مهلت سه ماهه, برای مبادله گذاشته شد.145  دولت انگلستان در این مدت, برای حفظ منافع خود در ایران, به تلاش گسترده دست زد. در 3 حوت(اسفند) 1299 کودتای سید ضیاء و رضاخان رخ داد و از ضعف کابینه سپهدار اعظم رشتی, بهره کافی را بردند. قرارداد مودت ایران و روسیه در هشتم حوت (اسفند)26/1299 فوریه 1921 م. در مسکو به امضاء رسید.146 و در 19اسفند منشور الملک, به آستارا آمد .و قرارداد را برای دولت ایران مخابره کرد.147  امضای قرارداد پس از کودتای رضاخان اتفاقی نیست. دولت انگلستان, بر این باور بود: با این کودتا منافع او در ایران حفظ می شود. آیرونساید, در یادداشتهای خود به طراحی کودتا, اقرار کرده است.148  (کودتای قزاقها در تهران, با علم و اطلاع سفارت انگلستان و با سازمان دهی این سفارت به وقوع پیوست.)149  به جهت همین اطمینان است که قرارداد شوروی با انگلستان در 9 مارس 19/1921 اسفند 1300, به امضای دو طرف می رسد.150و شوروی با بستن این قراردادها, در جهت استوار کردن آنها, گامهای بعدی را بر می دارد.  در 7 فروردین 17/1300 رجب 1339, قرارداد 1919 توسط سیدضیاء الدین عامل انگلیس, ملغی اعلام می شود. 151 زیرا با وجود مهره ای مانند رضاخان نیازی به آن نبوده است.  با الغای این قرارداد, بخش مهمی از خواسته های نهضت جنگل برآورده می شود; امّا آیا باید جنگلیها مبارزه را کنار بنهند؟  میرزا کوچک می گفت: تا اطمینان به دخالت نکردن انگلیس در ایران پیدا نکند و تا دولت ملی سر کار نیاید, مبارزه خود را پایان نخواهد داد. میرزا این مطلب را در پاسخ به نمایندگان دولت سید ضیاء, در گفت و گویی که در 6 اردیبهشت 1300 با میرزا داشتند, گفته است.  نمایندگان سید ضیاء, در گزارش خود از موضع میرزا در برابر انگلیس چنین گزارش می دهند:  (میرزا کوچک خان مدعی بود هر چند قرارداد انگلیس لغو شده است, ولی دخالت مستشاران انگلیسی در امور مالیه و صاحب منصبان و معلمین انگلیسی در نظام و فرونت گیلان اجرای اصول مهمه قرارداد را عملاً می نماید.)  میرزا,برابر گزارش نمایندگان سید ضیاء, خواهان تشکیل دولت مرکزی مقتدر, مستقل و بدون دخالت خارجی بوده است:  (بالاخره اظهار داشتند که: یگانه آرزوی شورای انقلابی جنگل, تشکیل یک حکومت ملی در ایران و قطع نفوذ اجانب از داخله مملکت و تخلیه قشون اجانب از خاک ایران است. بدیهی است پس از این که اطمینان به عملیات دولت حاضره حاصل شد, از روی این اصول حاضر به مساعدت با دولت و تسلیم بالا خواهیم شد.)152  نمایندگان و فرستادگان سیدضیاء به نزد میرزا کوچک, در این گفت وگوها, نتوانستند وی را قانع کنند: دولتی که اکنون بر سر کار است, ملی و در جهت هدفهای راستین ملت ایران گام برخواهد داشت.  از آنچه در این گزارش آمده, استفاده می شود که آنان برای جلب اعتماد میرزا, گفته اند: میرزا کریم خان رشتی نیز, در دولت نقش دارد. بیان این موضوع از سوی نمایندگان سیدضیاء, بسی مهم بود. میرزا, به کریم خان و برادرش سردار محیی, اطمینان نداشت و شاید می دانست که آنان, عامل انگلیس هستند.  دهخدایی می گوید:  با این که سردار محیی, برای کوچک جنگلی, احترام قائل بود, امّا وی, هیچ گاه در جایی که سردار محیی بود, نمی نشست.)153  شماری بر این نظرند که رضاخان, تربیت شده سردار محیی است و او رضاخان را برای کودتا آماده کرد. برادر وی, میرزا کریم خان, نقش پنهانی مهمی در کودتا داشته است. 154 از این روی, میرزا به سیدضیاء و رضاخان, اعتماد نداشت.  نمایندگان سید ضیاء در گزارش از دیدار با میرزا می نویسند:  (یکی از مسائلی که فوق العاده, باعث عدم اطمینان میرزا کوچک خان, بر دولت حاضره و موجب وحشت مشارالیه شده است, مقام و ارتباط کاملی است, به عقیده او, میرزا کریم خان در مقامات عالیه دولت جدید حائز است. از این مسأله, بیمناک می باشد.به طوری که از بیانات میرزا کوچک خان استنباط شد,کدورتی شخصی فی مابین او و میرزا کریم خان بوده و هست که فوق العاده هراسان و ترسناک تصور می کند: اقداماتی که دولت راجع به جنگل می نماید, حتماً بنا به تصویب میرزا کریم خان است.  در مقابل کلیه ایرادات و اسنادات او, تا اندازه ای ممکن شد که اسباب اسکات و اقناع او را فراهم نماییم, مگر در این خصوص که چون توأم با احساسات درونی او بود, هرچه کردیم, این اشتباه مرتفع گردد, به هیچ وجه, زیر بار نرفته و حاضر به قبول هم نشد.)155  دکتر آقا خان در خاطرات خود, درباره مأموریت خود از سوی سیدضیاء برای مذاکره با میرزا کوچک, می نویسد:  (پس از چندی, از طرف کابینه سیدضیاء الدین, میسیونی, تحت ریاست مرحوم معاضدالسلطنه, که اعضاء آن شعبانی و حسین خان افسر و برادران زن معاضدالسلطنه و نویسنده بودیم, به قصد مذاکره با جنگل, به امام زاده هاشم آمدیم.  سیدضیاء الدین, به وسیله من پیغام خصوصی برای مرحوم کوچک خان فرستاده بود.خلاصه پیغام آن که: من و شما, در بدو نهضت انقلاب مشروطیت, همکار بودیم. شما آن طور تشخیص دادید و آن راه را رفتید و من این طور تشخیص داده و این راه را رفته ام. حال در سر دو راهی هستیم. حاضر شوید با هم همکاری کنیم و برای خاطر شما, حاضرم هر طور که مطمئن می شوید, عمل کنم.  در امام زاده هاشم, باراکاچف آتاشه میلیتر روسی آشنا شدم. مذاکراتی نیز با بالشویکها به عمل آمد.  من و حسین خان افسر, از بیراهه رودبار, به کسما رفتیم و با مرحوم میرزا موضوع پیغام را به میان گذاشتیم. ایشان, به هیچ وجه حاضر نشدند با سیدضیاء الدین, همکاری کنند. او را خائن و عامل انگلیس می دانست.  من به ایشان گفتم:چندی با او کار کنید و برای حفظ وضعیت خودتان نیز, آنچه که باعث اطمینان است, از ایشان بخواهید.  به من گفت: من و همکاری با سید! من این جا را کربلا خواهم کرد.)156  از طرف دیگر, در 6 اردیبهشت 1300, روتشین, وزیر مختار شوروی, به ایران آمد و در16 اردیبهشت در جشن تاجگذاری احمدشاه شرکت جست و در سخنرانی خود در این مراسم, درباره نهضت جنگل گفت:  (خاطر اعلی حضرت همایونی را مطمئن می سازد که دولت متبوعه دوستدار, نظر به تعهداتی که در موقع انعقاد قرارداد نموده, با نهایت صمیمیّت, اقدامات لازمه را در تسریع تصفیه مسأله گیلان, اتخاذ خواهد نمود.)  احمد شاه در پاسخ وی گفت:  (یقین دارم قضیه اسف آور گیلان, در نتیجه مساعی و اهتمامات شما, هر چه زودتر خاتمه یافته و طوری نخواهد شد که سکته به روابط دوستی دو ملت وارد آید.)157  روشن شد که استبدادیان, دولت انگلیس و شوروی, با هماهنگی کامل, برای از بین بردن نهضت جنگل و کشتن میرزا برنامه ریزی کرده بودند و با تلاش و پی گیری, برنامه و نقشه خود را پیاده کردند و نهضت جنگل را از هم فروپاشاندند و عرصه را بر میرزا تنگ گرفتند, تا این که در کولاک گرفتار آمد و به شهادت رسید.  پیمان شکنی کمونیسته  با ورود ناخواسته ارتش سرخ شوروی به ایران, میرزا در تنگنای شدید قرار گرفت, به گونه ای که ناچار بود برای حفظ استقلال کشور و جلوگیری از دخالتهای بیگانگان, با آنها, تا جایی که مصالح کشور ایجاب می کرد, همکاری کند. ادعای آزادی خواهی رهبران شوروی و هم اندیشی و هم افقی دیدگاه میرزا در پاره ای از مسائل با آنان و هماهنگی در مبارزه با استعمار انگلیس, بنیادهای این همکاری را استوار می ساخت. با حضور نیروهای غدّار و یغماگر انگلیس در ایران و گسترش قدرت اهریمنی خود در تمام زوایای حاکمیت و بخشهای اجتماع, بر سر کار بودن وثوق الدوله, عاقد قرارداد 1919 و… این همکاری در خور توجیه بود. میرزا, برای کاستن از آسیبهای این همکاری و جلوگیری از دخالت احتمالی ارتش سرخ, قرارداد عزت مندانه و افتخارآمیزی با شرطها و قیدهای ویژه امضا کرد, از جمله, بالشویکها و کمونیستها نبایستی از مرام کمونیستی تبلیغ کنند و یا در امور داخلی ایران دخالت ورزند. و یا حق ندارند نیروهای جدیدی را وارد ایران کنند, مگر با هماهنگی و اجازه حکومت گیلان.  اگر برابر پیمان نامه میرزا با ارتش سرخ و بالشویکها, عمل می شد و کمونیستها و بالشویکها, خیانت نمی ورزیدند و جایگاه میرزا در رشت استوار می گردید, با علاقه و عشقی که مردم به وی داشتند, فتح تهران و تاراندن استعمارگران و برچیدن تخت و دیهیم تاراج گران مستبد, کاری بود آسان و شدنی. همان گونه که استقبال مردم رشت از میرزا, به خوبی جایگاه والای وی را نمایاند, در تهران نیز این شکوه آفرینی, بی گمان تکرار می شد. امّا پیمان شکنی کمونیستها, تبلیغات کمونیستی که بسیاری از مردم را از صحنه بیرون راند و به استبداد, ارتجاع و استعمار مجال داد تا علیه نهضت جنگل به لجن پراکنی بپردازند, دخالت در امور انقلاب, حرکتهای زشت, تباهی آفرینیها و…میرزا را به انزوای جنگل کشاند و سبب شد, قهرمانان و یلان و شجاعان جنگل, یکی پس از دیگری, به تیغ جفا از پای درآیند و یا در انزوا و سکوتی جانکاه, اسیر پنجه های مرگ شوند.  پشت پازدن کمونیستها, به قرارداد , برای رسیدن به هدفهای دراز مدتی بود که در نظر داشتند.ارتش سرخ, در حالی وارد ایران شد که شوروی و انگلستان در آستانه گفت و گو قرار داشتند. عقب نشینی نیروهای انگلیس از انزلی و رشت, بدون هیچ گونه درگیری, حکایت از برنامه ریزی دقیق و مسائلی در پشت پرده داشت که این برآگاهان سیاسی, پنهان نبود و انگلیس بدون درگیری با شوروی, به هدفی که می خواست دست یابد, دست یافت که رویدادهای پس از این مرحله, این مطلب را به خوبی ثابت می کنند.  دولت ایران,وقتی خطر کمونیست را در بیخ گوش خود احساس کرد, به تکاپو افتاد و حاضر شد باب گفت و گو با شورویها را بگشاید.  انگلستان هم, در برابر بالشویکها و حکومت شوروی, نرمش نشان داد, زیرا نمی خواست با این قدرت جدید, رویارو, دست و پنجه نرم کند, چون بیم آن داشت در درگیریهای این چنین, رشته کار از دستش در رود. انگلیس به روزی می اندیشید که بتواند در سایه حرکتهای سیاسی و دیپلماسی و از راه نیرنگ و رام کردن رقیب پرقدرت, شوروی, پایگاه های خود را در آسیا استوار و پابرجا نگهدارد که چنین هم شد.  شوروی, برای ترساندن ایران و انگلیس, باید بازار شعارهای ضد امپریالیستی و ضداستبدادی, بویژه تبلیغ از کمونیست را هرچه داغ تر نگه می داشت. از این روی, با این که با میرزا کوچک قرارداد بسته بود که در ایران از کمونیست تبلیغ نکند, امّا برای رسیدن به هدف یاد شده که همانا نگران کردن و به تسلیم واداشتن استبدادیان و انگلستان باشد, پیمان را نادید انگاشت و سیاستهای خود را دنبال کرد.  میرزا, در برهه ای می پنداشت که کمونیستها و ارتش سرخ, خودسرانه پیمان انزلی را نادیده می انگارند و خلاف آن عمل می کنند, و سران شوروی, نظری غیر از این دارند. از این روی, نمایندگانی به مسکو فرستاد, تا سران شوروی را در جریان آنچه در داخل ایران می گذرد و خودسریهای حزب کمونیست و ارتش سرخ بگذارند و نامه ای هم به لنین نگاشت و وی را در جریان امور قرارداد.  میرزا, بر این نظر بود که اگر دولت سویت (شورائی) روسیه از جریانها و رویدادهایی که در ایران می گذرد, آگاهی بیابد و دست به کار نشود و جلوی سرکشان وابسته به خود را نگیرد, دولت شوروی هم در ردیف انگلستان و استبدادیان خواهد بود.  وی در بیانیه خود پس از کودتا می نویسد:  (این نکته را به خاطرهای خود بسپارید که هیچ وقت سویت روسیه و نمایندگان درستکار آنها به حرکت و هرزگیهای ابوکف و این چند نفر راضی نیستند.سویت روسیه اگر مطلع بشوند, بلاشبهه جلوگیری خواهند کرد. اگر بعد از اطلاع, قادر به جلوگیری نشدند, آن وقت تکلیف ما این است که: کمونیستها, انگلیسیها, دولت مستبد ایران را در یک ردیف حساب کرده, به نام حفظ وطن و حفظ ایرانیت و محافظت حقوق اجتماعی از همه دفاع کنیم و یقین داریم که خدا یار و مددکار ما خواهد بود.)158  برابر قرارداد میرزا با بالشویکها و ارتش سرخ, شوروی نمی باید در امور داخلی ایران دخالت کند. امّا شوروی, با پیمان شکنی و نادیده انگاری پیمانی که با میرزا بسته بود, در امور داخلی ایران دخالت می کند و میرزا از این موضوع بر می آشوبد و می نویسد:  (ما معتقدیم که قدم اول را برای آزادی ایران برداشته ایم, لیکن, خطر, از جانب دیگر به ما روی آورده; یعنی اگر از مداخله خارجی در امور داخلی جلوگیری نشود معنی اش این است که هیچ وقت به مقصود نخواهیم رسید; زیرا به جای مداخله یک دولت خارجی که تا کنون وجود داشت, مداخله دولت خارجی دیگری شروع شده است.)  میرزا, به دخالت شوروی در امور ایران اعتراض می کند و خواهان جلوگیری شوروی از دخالت دولت آذربایجان در ایران می گردد و می خواهد که در هر چهار مورد زیر موافقت شود:  (1. عملی ساختن قول نمایندگان روسیه سویتی که به ملت آزاد ایران داده اند. همچنین منع مداخلات آذربایجان سویتی در امور داخلی ایران بر طبق یادداشت رفیق چیچرین.  2. شناختن اختیارات جمهوری ایران. چنانچه شوروی, عملیات فرقه اشتراکی را تأیید می کند, در آن صورت لازم می آید در برنامه کار بر طبق شرایط سیاسی ایران و ممالک شرق تجدید نظر نمود.  3. رد اموال و دارایی اتباع ایران که در آذربایجان سویتی مصادره شده است.  4 . احضار ابوکف و اعزام مجدد رفیق کاژانف; زیرا وجود شخص اخیر از نظر نظامی, کمال اهمیّت را حائز است.)159  به هر حال, دو نماینده میرزا به مسکو می روند. در 15 اوت, 1920, گفت و گوهای خود را آغاز می کنند و در نامه ای به وزیر خارجه شوروی, نیازهای جمهوری نوبنیاد را به آگاهی وی می رسانند.  حدود یک ماه در مسکو می مانند و وقت خود را با دیدارها و گفت و گوها می گذرانند, ولی نتیجه و پاسخ روشنی دریافت نمی کنند; زیرا همزمان نمایندگان دولت مستبد و وابسته ایران نیز برای گفت و گو با مقامهای شوروی و چه بسا دادن امتیازهایی, در مسکو به سر می بردند.  نمایندگان میرزا در بازگشت,در کنگره ملل شرق در باکو, شرکت جستند160 و با گفت و گوها و دیدارهای بسیار, شماری را راضی کردند که برای گرفتاریهای جمهوری گیلان, به تلاش برخیزند.  کسانی هم به رشت می آیند. سپس حیدرخان عمواوغلی, به رشت می آید و به ظاهر, هدفش از میان برداشتن اختلافهاست.  میرزا, از حیدرخان عمواوغلی, استقبال می کند.161در همین هنگام, احسان اللّه خان و خالوقربان, در نامه ای به میرزا, علاقه خود را به همکاری دوباره اعلام می دارند.  میرزا پیشنهاد آنان را می پذیرد; زیرا به خوبی می داند بسیاری از نیروهای فرمانبر آنان, بالشویک نیستند, بلکه مردمان عادی هستند که شناختی از بالشویک و کمونیست ندارند, پیرو فرمان فرمانده خود و سیاستهای اویند.  کمیته جدید انقلاب, با عضویت: میرزا کوچک , حیدرخان عمواوغلی, خالوقربان, احسان الله خان, و میرزا محمدی تشکیل می شود.162  ولی در اطلاعیه 23 مرداد 1300, به جای احسان الله خان, نام سرخوش عضو کمیته اعلام شد.163با این که کمیته جدید, جلسه های بسیار تشکیل می داد و گفت و گوهای فراوان, به خاطر ناهمگونی اعضاء, جدایی آرمانها و آرزوها, صادق نبودن وابستگان به بالشویکها و… نتیجه ای بهره نشد و کارها سامان نیافت. حیدرخان عمواوغلی, کمک شوروی را بسته به اجرا و پیاده شدن عقاید کمونیستی و اصلاحات ارضی می دانست و میرزا آن را به زیان انقلاب می دانست و از پذیرش دیدگاه های وی, سر باز می زد.  از ملیون مرکز, پیاپی به میرزا پیام می رسید: اگر حیدرخان عمواوغلی نظر خاصی دارد, بهتر است راه خود را جدا کند.  آگاهان, ملیون و… می دانستند که حیدرخان عمواوغلی, اگر به نظر خاصی برسد, آن را به اجرا خواهد گذاشت, گرچه آلودن دست خود به خون میرزا باشد. زیرا همگان دیدند که در واقعه مشروطه, نیت درونی خود را آشکار ساخت و رفیق خود, ستارخان را خلع سلاح کرد, با این که ستارخان, کارهای خود را بر اساس دیدگاه های حیدرخان انجام می داد.  حرکتهای نابهنجار بالشویکها و کمونیستها و خودسریهای دسته های کرد و اعضای کمیساریا, شماری از جنگلیها را سخت دلگیر کرده بود و به شدّت, در فکر رهایی از این تنگنا بودند و بر آن بودند که ریشه شماری از این مزاحمان و آزاردهندگان را قطع کنند که میرزا در پاسخ آنان اظهار داشت:  (من نمی توانم با کشتن یک عده یارانی که سالها با من همکاری کرده اند, به جرم غفلت موقتی, یا نااهلی, موافقت کنم و شما هم, این فکر را از خود دور کنید.)  میرزا دید خشمها و ناراحتیهای یاران جنگل, از حرکتهای ناشایست کمونیستها و وابستگان به بالشویکها, روز به روز, بیش تر دامن می گسترند, برای این که از رویدادهای ناگوار جلوگیری کرده باشد, پیشنهاد داد که در ملاسرا, یک فرسخی رشت, بین اعضای کمیساریا و جنگلیها, گردهمایی تشکیل شود و راه های همکاری بررسی گردد.  روز پنج شنبه 26 مهر 1340, جلسه و گردهمایی یاد شده برگزار شد. شماری از جنگلیها بر آن شدند تا پیش از رسیدن میرزا به ملاسرا , کار کمونیستها و بالشویکها و اعضای کمیساریا را تمام کنند; از این روی با هماهنگی که از پیش داشتند, در زمان معین به کمونیستها و اعضاء کمیساریا, یورش بردند و اعضای جلسه را به گلوله بستند. میرزا وقتی رسید که کار از کار گذشته بود. بسیاری کشته شده بودند. از او کاری برای فروخواباندن شعله های جنگ برنیامد.شانزده شبانه روز جنگ ادامه داشت, حیدرخان عمواوغلی, دستگیر و به دست معین الرعایا کشته شد.164 خالوقربان به نیروهای دولتی پیوست و احسان الله خان به باکو رفت.  نقش روتشین در فروپاشی جنگل  روتشین, وزیر مختار روسیه در ایران, در 16 اردیبهشت 1300, به حوزه مأموریتی خود وارد شد.  وی, پیش از وزیرمختاری, در لندن به خبرنگاری مشغول بوده و نمایندگی بین الملل سوم را نیز بر عهده داشته است. دو تن از فرزندان وی,در لندن به سر می بردند و گویا, چنانکه گفته اند, دولت انگلیس, از رفتن آنان به روسیه جلو گرفته بود و از آنان, به عنوان اهرمی در جهت همکاری روتشین بهره می برد.165  وی, در دیدار با احمدشاه, به تصفیه مسأله گیلان اشاره می کند. او که پس از توافق و هماهنگی و هم پیمانی شوروی, ایران و انگلیس به ایران آمده بود, مهم ترین وظیفه ای که داشت از هم فروپاشاندن جنگل بود. وی از یک سوی, به میرزا قول همکاری می دهد و از دیگر سوی, با سردار سپه همکاری می کند.  براساس هماهنگی که بین شوروی,انگلیس و دولت استبداد شده بود, هر جنبش و حرکتی که برخلاف این سیاست در گیلان سامان می یافت و جهت گیری و دست به کار می شد, می باید نابود می گردید.  احسان الله خان برای این که حیدرخان را, که مأمور ویژه از سوی شورویها بود, در برابر عمل انجام شده قرار بدهد, بر آن شد به تهران یورش برد.  ساعدالدوله, فرزند سپهسالار, انگیزاننده احسان الله خان برای یورش به تهران بود و قول هر گونه همکاری هم به وی داد.  ساعدالدوله, مأموریت داشت احسان الله خان را در دام بیندازد; از این روی شوق حمله به تهران را در وجود احسان الله خان,برمی انگیزاند و شعله ور می سازد.  احسان الله خان, با سه هزار نیرو, روسی و ایرانی, به دنبال اجرای نقشه رفت که در پل زغال,در دام نیروهای قزاق افتاد. نیروهای قزاق از یک سو و چریکهای ساعد الدوله از دیگری سوی به نیروهای احسان الله خان یورش بردند و نیروهای وی را در هم کوباندند و خلع سلاح کردند و احسان, به زحمت خود را از چنگ مرگ رهاند و فرار کرد.  روتشین, از دامی که برای احسان الله خان و نیروهای وی, ساعد الدوله و قزاقها پهن کرده بودند, خبر داشت: از این روی , به فرماندهان روسی سپاه احسان خبر داد که خود را کنار بکشند که آنان نیز چنین کردند.166  این نقشه را, با زوایایی بسیار شدیدتر و اهریمنانه تر, برای میرزا کوچک و نیروهای وفادار به وی, کشیده بودند. جاسوسهای انگلیسی در گوناگون لباسها, خبرچینان دولت استبداد, با گوناگون ترفندها, شورویها در لباس دوست و با لحن دلسوزانه و رفتاری به ظاهر مهربانانه و هوادارانه, همه و همه, برای نابودی میرزا و جنگلیها دام می گستراندند, تا به گونه ای این سدّ بزرگ را از سر راه هدفها و برنامه های شوم خویش بردارند و با خیالی آسوده ایران را چپاول کنند و ثروت بی کران آن را به غارت برند.  کیگالو, فرمانده نیروهای شوروی در گیلان, به پاس علاقه و دلبستگی که به میرزا داشت, وی را از سیاستهای پشت پرده, بحرانی که بروز آن نزدیک بود و…آگاه کرد.167  میرزا پس از دیدار محرمانه کیگالو با او, به روتشین, سفیر کبیر شوروی پیام داد و خواسته های خود را در چند بند, به آگاهی وی رساند:  (1. اصلاحات اساسی در کلیه دوایر کشور به عمل آید, به طوری که امنیت داخلی و آزادیهای ملی توأم با حفظ منافع بیگانگان تأمین گردد.  2.هیأت دولت, قول دهد قراردادهای مخالف اقتدارات ملی را فسخ نماید و در اجرا, تعهداتی که برای حفظ استقلال و آزادی کشور لازم است, ذمّه دار باشد.  3. واگذاری امنیت گیلان به جنگلیها, و تأدیه حقوق افراد از درآمدهای محلی.  4. انتصاب فرماندار و رئیس دارایی و همچنین افسران ژاندارمری به تصویب جمعیت.  5. آزاد بودن احزاب و سعی وافی در توسعه فرهنگ در شهرها و قصبات.  6. عقب نشینی قوای دولت از فرونت به قزوین.  7. قوای جنگل, زاید بر میزان موجود, افزایش نخواهد یافت.)168  روتشین, در پاسخ میرزا کوچک و نگرانیها و دغدغه های او درباره استقلال کشور و این که اعلام کرده: جنگلیها به شرطی عملیات را ترک می کنند و کناره می گیرند که به پیشنهادها و خواسته های یاد شده عمل شود, پاره ای را می پذیرد که در برآوردن آنها تلاش کند و اجرای پاره ای را هم ناممکن می شمارد و یادآور می شود: دولت ایران به این خواسته ها تن در نمی دهد و ماهم, برابر قراردادی که با دولت ایران بسته ایم, نمی توانیم هیچ گونه دخالتی در امور ایران داشته باشیم و از قوای انقلابی ایران حمایت کنیم.  روتشین, میرزا را به کناره گیری و خلع سلاح دعوت می کند و ناخرسندی خود را از این که تا کنون (زمان نوشتن نامه) خلع سلاح نشده و اسلحه را به زمین نگذاشته و خود را کنار نکشیده, اعلام می دارد:  (من گمان می کردم که پس از خروج قوای بیگانه و صدور تأمین برای شما به وسیله من, شما یا خلع سلاح شده و یا به نقطه ای خودتان را کنار می کشید و منتظر موقعی می شوید که شاید ملت ایران شما را به یاری خود بطلبد, ولی شما این طور نکردید و از برای کنار کشیدن و ترک عملیات, شرح مبسوطی به دولت ایران, و به من پیشنهاد کردید, مثل این بود که شما فقط به همین شرایط حاضرید به وعده تان وفا کنید.)  تلاش روتشین برای خلع سلاح کردن و به انزوا کشاندن قهرمانان جنگل, در حالی صورت می گیرد که دشمنان جنگلیها و میرزا, کمونیستها, ایادی انگلیس و… مسلح و در صحنه حاضرند و انتظار روزی را می کشند که بتوانند این دژ بزرگ را فرا چنگ آورند و نیروها و دژبانهای این دژ مقدس را نابود کنند.  روتشین, می خواست با خلع سلاح کردن جنگلیها, غیور مردان جنگل و میرزا کوچک را طعمه کرکسها کند, تا هم راه غارت سرمایه و ثروتهای بی کران ملی را هموار سازد و مانع و رادعی بر سر راه بالشویکهای غارت گر در خطّه شمال نباشد و هم به قولی که به احمدشاه داده بود, جامه عمل بپوشاند:  (ما مجبوریم دولت ایران را از وجود انقلابیون و عملیات آنها راحت کنیم.)  روتشین, بر آن بود که بازدارنده های قرارداد 1921 ایران و شوروی را از سر راه بردارد. در این برهه جنگل وجه المصالحه قرارداد 1921 قرار می گیرد.  سفیر شوروی, باز شدن راه تجاری شوروی و ایران را بر تمامی قول و قراردادهایی که با جنگلیان دارد و بسته, پیش می دارد. در این تفکر, در گاه نیاز, هر کس و هرچیز, باید قربانی شود, تا نیاز برآورده شود. جنگلیها, برای رسیدن شوروی به آرزوها و هدفهای نامیمون و شوم خود, یا باید خلع سلاح شوند و صحنه را ترک کنند و یا بی چون و چرا, همکاری کنند.  سفیر شوروی وقتی می بیند میرزا کوچک در باز شدن راه تجاری ایران و شوروی مشکل آفرینی می کند و مخالف باز شدن این راه است که می داند سرمایه و ثروت ایران از این راه به غارت خواهد رفت, به وی در همین نامه می نویسد:  (من گمان دارم اولین وظیفه شما, که شخص ملت دوست و وطن پرست هستید این است که از هیچ گونه سعی در باز شدن راه گیلان دریغ نکنید و از برای کسانی که در این راه زحمت می کشند, تولید اشکالی ننمایید, من متأسفانه می بینم که شما با پروگرام وسیع خودتان, از باز شدن این دریچه ای که برای حیات ایران لازم است, جلوگیری می نمایید.)  چون از همراهی میرزا ناامید است و می داند که میرزا در میدان همراهی, همگامی و همکاری با غارت گران وارد نمی شود و به هیچ روی, سیاستهای استعماری شوروی و انگلیس را نمی پذیرد, گوشه ای از توطئه ای که علیه میرزا ریخته شده بود, می نمایاند:  (این را هم بدانید که وزیر جنگ و رئیس دیویزیون قزاق, رضاخان سردار سپه, چندین بار از من اجازه خواست که این مسأله را به دستور قوام السلطنه به زور اسلحه پایان دهد, هر بار, من از او جلوگیری کردم و وعده دادم مسأله گیلان را بدون خونریزی حلّ نمایم. چنانچه حالیه بعد از ردّ قطعی پیشنهادات شما از طرف دولت, من خود را کنار کشیده اعلام می نمودم که در کارهای داخلی ایران مداخله ای ندارم, یورش قزاقها بفرونت شما, حتمی بود و گیلان مبدل به یک صحنه جنگ داخلی و خونریزی ملی می شد.)  در این فراز, میرزا تهدید می شود که اگر سر تسلیم فرود نیاورد و اگر با سیاست شوروی هماهنگ نگردد, کرکسی به نام رضاخان, به سراغش خواهد آمد و او و نیروهای وفادارش را از پای درخواهد آورد.  روتشین, سپس پیشنهادهای خود را که ادعا می کند با نخست وزیر ایران هم مطرح کرده است, به قرار زیر می نویسد و برای میرزا ارسال می دارد:  (1. قزاقها عقب بنشینند به طرف قزوین و شما قوای خود را به جنگل عقب ببرید.  به شما اطمینان می دهم که قزاقها مجدداً پیش نیایند, همچنین از طرف شما به دولت اطمینان خواهم داد.  2. حکومت رشت با توافق نظر ما هر سه, خواهد بود و قنسول من در رشت, ملتفت خواهد شد که از طرف دولت, به شما تجاوزاتی نشود.  به حکومت از برای حفظ امنیت, یک قوه جزئی(ژاندارم) داده خواهد شد.  3. همچنین قواء شما باید یک عدد معین باشد که از طرف آنها برای دولت و یا حکومت, خطری متصور نباشد و لیکن آن عده باید برای محافظت شما کافی باشد.معلوم است که نه از برای شما و نه از برای حکومت, نباید از خارج کمکی برسد.)169  میرزا در پاسخ روتشین, در ابتدا یادآور می شود: در برابر غرض ورزی بیگانگان در ایران و غارت گری آنها, هر گونه قیام و نهضتی که در بردارنده اصلاحات اساسی در کشور باشد,مشروع است.  در این نامه از همکاری فرماندهان ارتش سرخ, با مفسدان داخلی در جلوگیری از پیشرفت انقلاب پرده بر می دارد و از صبر و شکیبایی خود و یاران سخن می گوید و این که ناگزیر بوده برای سعادت مملکت و طرفداری از رنجبران از تعرضها و دست یازیها جلوگیری کند و انقلاب را به مسیر واقعی خود بازگرداند.  سپس می افزاید:  (من انقلاب را یگانه راه علاج و نجات قطعی ملت از مشکلات موجود می دانم.امّا اکنون که شما با نظریات صائب حکومت سویت روسیه و اطلاع وسیعی که در سیاست مملکت و قضایای بین المللی دارید و کاملاً در مراسمه شریفه, شرح داده شده اند, صلاح این جمعیت را در سکوت می بینید, من به اطمینان صداقت و آزادی خواهی شما هم عقیده می شوم به این که: ادامه انقلاب, استقلال سیاسی و اقتصادی مملکت را جریحه دار می کند و نفوذ امپریالیزم انگلیس را تقویت می نماید و فکر ملوک الطوایفی را در تمامت خاک ایران قوت می بخشد, ناچارم برای در هم شکستن پنجه های دسیسه کار آنها سکوت را گوارا بشمرم و به امید حکومت سویت روسیه که پناهگاه احرار عالم است, جمعیت خود را به صبر و آرامش تشویق و منتظر بمانم که سیاست دولت, تا چه پایه منافع توده اصلی را در نظر خواهد گرفت و ازاستقلال ایران دفاع خواهد کرد و به علاوه, مترصد خواهم بود که حکومت سویت روسیه در زمینه افکار آزادی خواهانه اش, چقدر به ملت ایران مساعدت خواهد نمود.)  در پایان نامه, باز دغدغه همیشگی خود را و آن گوهری که سالها برای به دست آوردن آن مبارزه کرده, اعلام می کند و تجزیه گیلان را خیانت می شمارد:  (مقصود من و یارانم, حفظ استقلال مملکت و صلاح و تقویت مرکز است. تجزیه گیلان را که مقدمه ملوک الطوایفی است, همچنین ضعف کشور را خیانت صریح دانسته و می دانم, چنانچه پیشنهادات همیشگی ما به دولت, رفع این توهم را می نماید.)170  روتشین وقتی می بیند میرزا سر تسلیم فرود نمی آورد و همچنان روی مواضع اصولی خود پای می فشارد و از غیرت و حمیت دینی خود دست بر نمی دارد و در برابر بیگانگان قد بر می افرازد و خود را هماهنگ با سیاستهای شوروی و نماینده آن کشور, روتشین در ایران نمی سازد, تهدید خود را با هماهنگی استبداد داخلی, و استعمار انگلیس عملی می سازد و دوشادوش نیروهای استبداد, به میرزا و جنگلیها می تازد.  فخرایی دراین باره غمگینانه می نویسد:  (وجود آتاشه نظامی شوروی در بین قزاقان ارتشی و همکاریهای صمیمانه اش با قوای دولت, هر گونه شبهه ای را که تا این زمان وجود داشت, برطرف ساخت و سیاست جدید شوروی را از روی ژستی که در خاموش ساختن انقلاب جنگل گرفته بودند, نشان می داد.)171  بدین گونه شعله های مقدس جنگل را خاموش کردند و شمع وجود میرزا کوچک را آب کردند, تا همه جا را شب و سیاهی و تاریکی فرا بگیرد و دزدان و غارت گران بین المللی: شوروی, انگلیس , با خیال آسوده, با همدستی وطن فروشان, در هنگامی که چشمی بیدار نباشد تا رفتار ننگین آنان را ببیند و به مردم باز گوید, ثروتها و سرمایه های این کشور را به غارت برند و آن را به بیغوله ای تبدیل کنند, با مردمان گرسنه, فقیر و به دور از دانش, فرهنگ و تمدن روز.  پی نوشتها:  1. مجله گنجینه, اسناد, شماره 91/43.  2. سردار جنگل, ابراهیم فخرائی,177/, چاپ سیزدهم, جاویدان, تهران.  3. همان 187/ ـ 188.  4. همان189/.  5.دائرة المعارف بزرگ اسلام, ج238/1.  6.همان, ج529/6.  7. زندگی سیاسی سلطان احمدشاه, حسین ملکی, 252/, امیر کبیر,1357 تهران.  8.همان.  9.سردار جنگل, ابراهیم فخرائی,236/.  10. سی سال رقابت غرب و شوروی در ایران, ژرژ لنچافسکی, ترجمه حورا یاوری 25/, ابن سینا.  11. قیام جنگل, خاطرات اسماعیل جنگلی, تنظیم و مقدمه از اسماعیل رائین137/, جاویدان.  12. قیام جنگل135/.  13. تاریخ انقلاب جنگل, محمد علی گیلک242/, نشر گیلکان رشت; قیام جنگل 131/; سردار جنگل225/.  14. قیام جنگل133/.  15. همان197/.  16. همان133/.  17. همان198/; سردار جنگل320/.  18. سردار جنگل233/.  19. همان 234/.  20. سی سال رقابت غرب و شوروی در ایران 78/.  21. تاریخ انقلاب جنگل, اسناد, تاریخ اعلان: سلخ شهر شعبان 1338.  22. افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار,جواد شیخ الاسلام, 66/, کیهان, زمستان1349.  23. سردار جنگل 295/, نامه دوم میرزا به مدیوانی.  24. همان 310/; قیام جنگل 188/.  25. زندگانی سیاسی احمدشاه 109/, سردار جنگل 219/.  26. نهضت جنگل, به کوشش رقیه سادات عظیمی, اسناد وزارت خارجه 168/, مرکز انتشارات وزارت خارجه; تاریخ انقلاب جنگل 258/.  27. نهضت جنگل, به کوشش فتح الله کشاورز, اسناد وزارت داخله 44/, سازمان اسناد ملی ایران; سردار جنگل 220/ ـ 222.  28.تاریخ انقلاب جنگل 261/.  29. قیام جنگل 48/.  30. زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه 106/.  31. همان.  32. شرح زندگانی من, عبدالله مستوفی, ج124/3, زوّار, تهران.  33. تاریخ انقلاب ایران 266/.  34. همان 266/.  35. همان 408/, به نقل از کتاب (اسرار سیاسی ) رحیم زاده صفوی.  36. نهضت جنگل, اسناد خارجه 180/.  37. قیام جنگل 183/; سردار جنگل 301/.  38. قیام جنگل 155/.  39. سردار جنگل 309/.  40. دائرة المعارف بزرگ اسلامی ج529/6.  41. همان 329/.  42. تاریخ انقلاب جنگل 266/.  43. قیام جنگل 183/; سردار جنگل295/.  44. سردار جنگل309/.  45. افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار 59/.  46. همان68/.  47. سردار جنگل 324/.  48. قیام جنگل 183/.  49. سردار جنگل290/.  50. نگاهی به تاریخ جهان, جواهر لعل نهرو, ترجمه محمود تفضلی,ج1267/2, امیر کبیر, تهران.  51. سردار جنگل 320/.  52. نهضت میرزا کوچک خان جنگلی, شاپور رواسانی168/, نشر شمع.  53. سی سال رقابت غرب و شوروی در ایران 79/.  54.تاریخ انقلاب جنگل283/.  55.تاریخ انقلاب جنگل 372/.  56. مجله گنجینه اسناد, شماره 92/43.  57. حیدرخان عمواوغلی, اسماعیل رائین 342/,340,جاویدان, چاپ دوم.  58. سی سال رقابت غرب و شوروی در ایران 21/.  59. حیدرخان عمواوغلی 345/.  60. سی سال رقابت… 22/.  61. تاریخ انقلاب ایران 429/.  62. همان 434/.  63. حیدرخان عمواوغلی337/.  64. سی سال رقابت غرب و شوروی در ایران 24/.  65. همان 23/.  66. تاریخ انقلاب جنگل 235/.  67. سردار جنگل279/.  68. از لنین تا گورباچف , محمود طلوعی23/, تهران.  69. قیام جنگل, 36/ ـ 38, نامه های میرزا به تاریخ 1299/12/9.  70. کیهان فرهنگی, شماره 9 سال 2 21/; تاریخ انقلاب جنگل 325/, تاریخ بیانیه, 17 ذیقعده 1338.  71. همان.  72. خاطرات صادق کوچک پور 71/.  73. نهضت میرزا کوچک خان جنگلی, رواسانی 84/.  74. دانشنامه سیاسی, داریوش آشوری, با تلخیص 204/.  75. نگاهی به تاریخ جهان, ج1027/2.  76.همان.  77. دائرة المعارف مصاحب, ج1372/2, شرکت سهامی کتابهای جیبی, تهران.  78. دانشنامه سیاسی 206/.  79. تفکر نوین سیاسی اسلام, حمید عنایت187/,امیر کبیر.  80. همان 188/.  81. قیام جنگل 232/.  82. سردار جنگل 52/.  83. تاریخ انقلاب جنگل 527/.  84. همان 289/ ـ 290.  85. همان 289/.  86. قیام جنگل 181/ ; سردار جنگل301/.  87. قیام جنگل 181/; تاریخ انقلاب جنگل 352/.  88. قیام جنگل 201/; سردار جنگل322/.  89. همان 135/; گویا مسیو پفکیان, همان گویکور پفکیان باشد که کتابی درباره نهضت جنگل نگاشته است.  90. لغت نامه دهخدا, ج18682/12, دانشگاه تهران, چاپ سوم.  91. شرح زندگانی من, ج364/3 ـ 365, با تلخیص.  92. سردار جنگل236.  93. همان 241/.  94. همان 243/.  95. همان 244/.  96. همان 309/ , در برخی نقلها, تهاجم به هند نیامده است.  97. همان 244/.  98. همان 246/.  99. همان 320/.  100. همان 251/.  101. همان 249/.  102. همان 226/.  103. همان 250/.  104. همان 259/.  105. سردار جنگل262/.  106. همان82/.  107. سردار جنگل264/.  108. سردار جنگل264/.  109. افزایش نفوذ روس و انگلیس83/.  110. سردار جنگل293/, نامه مدیوانی به میرزا.  111. ظهور و سقوط حکومت پهلوی, ج56/2, انتشارات روزنامه اطلاعات.  112. تاریخ انقلاب جنگل289/.  113. همان334/ به بعد.  114. سردار جنگل235/, نامه چیچرین در پاسخ به اعتراض ایران.  115. نهضت میرزا کوچک خان244/.  116. همان; سردار جنگل317/.  117. تاریخ انقلاب جنگل309/.  118. مجله گنجینه ,شماره91/43 ـ 92.  119. تاریخ انقلاب جنگل309/.  120. سردار جنگل319/ ـ 320.  121. تاریخ انقلاب جنگل330/.  122. سردار جنگل269/.  123. همان, در نامه به مدیوانی.  124. همان269/.  125. همان271/.  126. همان269/.  127. سردار جنگل270/.  128. نهضت جنگل, اسناد وزارت خارجه194/.  129. سردار جنگل269/.  130. همان204/ ـ 206.  131. تاریخ معاصر ایران, کتاب پنجم319/, تلگراف میرزا, مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی بنیاد مستضعفان.  132. تاریخ انقلاب جنگل386/.  133. سردار جنگل308/.  134. زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه259/.  135. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران, ملک الشعراء بهار, ج57/1, شرکت سهامی کتابهای جیبی, تهران.  136. همان54/.  137. نهضت جنگل, اسناد وزارت خارجه204/ ـ 205.  138. تاریخ انقلاب جنگل359/.  139. نهضت جنگل, اسناد وزارت خارجه202/.  140. مجله گنجینه اسناد, شماره92/430.  141. تاریخ معاصر ایران, کتاب پنجم317/.  142. زندگانی سیاسی احمد شاه263/.  143. نهضت جنگل, اسناد وزارت خارجه216/.  144. نهضت میرزا کوچک خان جنگلی, لواسانی249/.  145. شرح زندگانی من, مستوفی, ج184/3.  146. مجموعه قراردادها, جزوه 2, قراردادهای ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی83/, وزارت خارجه, 1338.  147. شرح زندگانی من, ج186/3.  148. انگلیسی ها در میان ایرانیان, سردنیس رایت, ترجمه, اسکندر دلدم359/, نهال, چاپ اول 1366.  149. همان366/.  150. نهضت میرزا کوچک خان جنگلی247/.  151. نهضت جنگل, اسناد وزارت خارجه222/, سند 88.  152. همان229, سند 91.  153. لغت نامه دهخدا, ج18682/12 چاپ جدید.  154. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی, ج86/2, مؤسسه اطلاعات.  155. نهضت جنگل, اسناد وزارت خارجه228/.  156. تاریخ انقلاب جنگل454/ ـ 455.  157. سردار جنگل353/ ـ 354.  158. کیهان فرهنگی, سال دوم, شماره 9, آذر 1364/21; تاریخ انقلاب جنگل326/.  159. سردار جنگل283/.  160. همان286/ ـ 290.  161. همان326/.  162. همان327/.  163. همان329/.  164. قیام جنگل236/ ـ 240.  165. افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار99/.  166. سردار جنگل347/.  167. همان354/.  168 . همان/ 355 .  169 . همان359/ ـ 360 .  170 . همان362/.  171 . همان373/. |

**سیری در نهضت جنگل**

**پدید آورنده : سعید خومحمدی**

|  |
| --- |
| صفحه 326  هرج و مرج داخلی, آشفتگی اجتماعی و سیاسی, ناامنی, فقر, خشکسالی, نایابی, پراکندگی نیروهای اجتماعی, سیاسی و… از جمله مسائلی است که پس از جنگ جهانی اول, گریبان گیر جامعه و مردم ایران شده بود.  این مسائل, گرچه ریشه در ساختار اجتماعی, اقتصادی و سیاسی کشور داشت, ولی با کشیده شدن ناخواسته ایران به جنگ جهانی اول, گسترش یافت و به دلیل درازدستیهای آشکار قدرتهای خارجی: انگلستان, روسیه تزاری, آلمان و عثمانی در امور داخلی ایران, شدیدتر شد.  این مسائل در جامعه ای که در پی برپایی انقلاب مشروطه, آرمانهای بلندی در سر می پرورانید, بازتابها و واکنشهای بسیاری در پی داشت, از آن جمله, می توان پدیداری جنبشهای انقلابی, در گوشه و کنار کشور, از جمله گیلان و آذربایجان را نام برد.  ( 327 )  پیدایش نهضت جنگل, در چنین بستر و برهه ای بود. رهبر این نهضت, روحانی و تربیت یافته حوزه و محضر علمای بنام بود. آزادی خواهی, استقلال طلبی و ستیز با استبدادیان, هدف, آرمان و جزء جدایی ناپذیر زندگی او بود.  میرزا در انقلاب مشروطیت  وی در جریان انقلاب مشروطه و شورش ترکمنان, که به انگیزانندگی محمد علی شاه, علیه مشروطه خواهان به پا شد, زخم کاری برداشت. برای درمان, به روسیه گسیل شد. گویا درمان بهانه بوده و ایادی محمد علی شاه, با هماهنگی روسها, بناداشته اند که وی را نابود کنند که خداوند او را برای آفریدن حماسه بزرگ جنگل نگه داشت و از دست خون آشامان رهاند. وی, پس از بازگشت از روسیه, برای به پاداری اصول مشروطه باژگون شده و به دست آوردن استقلال و زدودن ستم به پاخاست.  میرزا,ابتدا در تهران, با آزادی خواهان و از جمله, سران اتحاد اسلام, پیوند برقرار کرد. پس از آن, برای پدیدآوردن و آفریدن حرکت اسلامی همه سویه و بنیادین به زادگاه خویش, شمال کشور, رخت کشید. نخست به مازندران و سپس به گیلان رفت و به تکاپوهای گسترده دست زد. در جریان دستگیری گروهی از انقلابیان رشت و انزلی, او نیز دستگیر شد. در میان این جمع, چند تن, حکم اعدام گرفتند; گروهی به زندان و تبعید محکوم شدند که در این میان, سهم میرزا, پنج سال تبعید و محروم شدن از بودن و ماندنِ در زادگاهش بود.  پس از چندی, میرزا, با میانجی گری حاج سید محمود روحانی, داماد حاج محمد خمامی, آزاد شد و بی درنگ تلاش خود را در راه آزادی ایران و مبارزه با استعمار و استبداد, از سر گرفت.  ( 328 )  تلاشها و تکاپوهای میرزا روز به روز, بیش تر دامن می گستراند و فکر و اندیشه و آمال و آرزوهای او, بیش از پیش عرصه های جدید را در می نوردید و نیروهایی را از دل جامعه بیرون می کشید. کار به جایی رسید که کنسول روس در گیلان احساس خطر کرد و گزارش داد:  (یک عده دیگر از اشرار, به سرکردگی میرزا کوچک… مشغول جمع آوری اسلحه و ازدیاد نفوس خود هستند… همه روزه, بر عده خود می افزایند…)1  میرزا در پی گرایش مردم به نهضت و استقبال از آن, گروهی را پیرامون خود گرد آورد و به یک سلسله حرکتهایی علیه استبدادیان دست زد و به دفاع از حقوق مردم برخاست و برای کوتاه کردن دست غارت گران از گیلان, دست به اسلحه برد. اوج گیری این تلاشها و حرکتها, سبب شد تا افسینکوف, کنسول روس در رشت, در پی چاره جویی برآید و حاکم گیلان را وادارد که چاره جویی کند.  نخستین برخورد میان نیروهای دولتی و یاران میرزا, در محلی به نام (داوسار) در نزدیکی پسیان رخ داد. پس از این رویداد, تا زمانی که سرانجام میرزا, در کوهستانهای پوشیده از برف یخ زد و جان به جان آفرین تسلیم نمود, نهضت جنگل, به پایمردی, نستوهی و عرصه داری میرزا کوچک و جنگلیها, خواب خوش را از چشم دولتیان و حامیان خارجی آنان ربود.  نهضت جنگل, تبلور روح ایمان راستین, ایستادگی, شجاعت, دشمن ستیزی حوزه و روحانیت بود, در کالبد عاشقی که به خاطر اسلام و قرآن به جهاد برخاست و تا آخرین قطره خونش از مبارزه و دفاع دست بر نداشت و با همه تنگناها, دشمنیها, غربتها, تنهاییها و بی وفاییها, به راه خویش ادامه داد, تا قهرمانانه شربت شهادت نوشید.  ( 329 )  اگر ما به گذشته بنگریم, در می یابیم که اگر نهضت و یا انقلابی در شیعه پا گرفته و پایدار مانده و در زمان خود خوش درخشیده و نور افشانده, از آن روی بوده, که ریشه در دریای نور داشته و جرعه نوشِ چشمه سار حوزه های دینی بوده است.  میرزا کوچک به سال 1298ق/1259ش, در محله استادسرای رشت چشم به جهان گشود. پس از آن که خواندن و نوشتن را در مکتب آموخت, به حوزه روی آورد. در مدرسه حاجی حسن, با استادی پرشور و پراحساس و آشنای به مسائل به نام خلخالی آشنا شد. سخنان معلم روشن بین و آزاده, شعله در جان او افکند و او را در اندیشه های عمیقی فرو برد: چگونه می توان مدینه فاضله را بنیاد گذارد؟ از چه راه باید جامعه را از آلودگیها و زشتیها پاک ساخت و چگونه می توان عفریت فقر و بدبختی را بیرون راند؟ آیا جز مبارزه وسیله دیگری وجود دارد؟  محیط مدرسه حاجی حسن و جامع رشت برای روح بلند همت والای او تنگ بود, به تهران رخت کشید. در مدرسه محمودیه, به زحمت حجره ای گرفت و به ادامه تحصیل پرداخت. در همین هنگام بود که با علمای شورآفرین, آگاه, زمان شناس و انقلابی تهران آشنا شد. رویدادهای اجتماعی و سیاسی و گرفتاریهای گریبان گیر مردم اجتماع خود را آنی از نظر دور نمی داشت و به مطالعه روزنامه ها سخت علاقه ند بود.2 و به تکاپو برخاست و با دیدگاه های گوناگون آشنا شد. افزون بر علم آموزی فکر مبارزه را نیز در سر می پروراند و معتقد بود در کنار درس حوزه باید به فکر کشور بود و به چگونگی مقابله با استبداد و ستم نیز اندیشید. با همین احساس و درک و فهم رویدادهای زمان بود که به کمک ستارخان در رویارویی و نبرد با شاهسونها شتافت.  ( 330 )  در فتنه انگیزی ترکمنها که با صحنه گردانی محمد علی شاه, پدیدار شده بود, در دسته مشروطه خواهان داوطلب قرار گرفت و برای خاموش کردن فتنه, به گمش تپه گرگان رفت. در همین نبرد بود که زخمی شد و به همراه سه تن از زخمیها به قفقاز فرستاده شد تا در یکی از بیمارستانهای آن جا درمان شود.  محمد ساعد مراغه ای, که بعدها نخست وزیر ایران شد, در این تاریخ سرکنسول دولت ایران در تفلیس و بادکوبه بود, در خاطرات خود از چگونگی آشنا شدنش را با میرزا کوچک خان, چنین گزارش می دهد:  (آشنایی من و میرزا کوچک خان, به نحوی عجیب آغاز شد. در آن تاریخ سرکنسول تفلیس بودم و برای بازرسی به بادکوبه آمده بودم. به من اطلاع دادند که: چهار ایرانی مجروح در یک کشتی روسی به سر می برند و کشتی در بادکوبه لنگر انداخته است. مقامات رسمی روسی, از من خواستند که شخصاً آنها را تحویل بگیرم. به این طریق, با میرزا کوچک خان که یکی از آن چهار تن بود, آشنا شدم. این چهار ایرانی چنان مجروح شده بودند که هوش و حواس عادی برایشان نمانده بود, حتی تا دو سه روز بعد از این که آنها را به بیمارستان منتقل کردیم به هوش نیامدند. دو تن از این مجروحان در نتیجه شدّت جراحاتی که برداشته بودند, درگذشتند. ولی میرزا کوچک خان خوشبختانه زنده ماند و خداوند خواست این روحانی مخلص زنده بماند (میرزا روحانی دلسوز و وطن پرستی بود که به آزادی و استقلال  ( 331 )  میهنش عقیده داشت و حاضر بود در این راه کشته شود) از تهران به کنسولگری دستور رسید که مخارج معالجه او را تمام و کمال بپردازیم و پرداختیم. روسها هم خوی و اخلاق او را سخت می پسندیدند و برای شخصیّتش احترام زیادی قائل بودند. روزی که از بیمارستان مرخص شد, یکسره به دیدنم آمد و قول داد که این دوستی نو یافته را هرگز از دست ندهد و خدماتم را روزی جبران کند.  میرزا کوچک خان, مردی بود وطن پرست ولی داعیه های فراوانی داشت. مبارزی بود مذهبی که می خواست افکار انقلابی خود را در جامه مذهب عرضه کند و فوق العاده تیزهوش و قاطع و سریع الانتقال بود.)3  محسن صدر (صدرالاشراف) که در زمان نهضت جنگل, ریاست عدلیه رشت را به عهده داشت و بارها با میرزا دیدار و گفت وگو کرده بود, او را چنین توصیف می کند:  (واقعاً هیکل او رسا بود. قامت بلند با تناسب داشت. سینه و پشت شانه او به اندازه دو نفر آدم متوسط پهن بود و کمرباریک داشت و بازوهای او قوی و خیلی با تناسب و پیشانی گشاده و گردن بلند داشت با چشمهای زاغ گیرنده و متناسب و گیسوان بلند که روی شانه ریخته بود و هیکل خوب او جملگی برای نفوذ او بود.)4  میرزا مبارزی واقعی مجاهدی حقیقی بود که عمر خود را در راه به پاداری و استوارسازی آزادی و رهایی میهن از چنگ بیگانگان گذرانیده بود.  ( 332 )  میرزا کوچک پس از انقلاب مشروطیت به زادگاه خویش, گیلان, بازگشت و زندگی ساده و عادی خویش را در پیش گرفت. در ضمن از تکاپوها و کوششهای سیاسی خویش در راه استقلال ایران اسلامی باز نماند و گستره آن را گستراند. امّا چون این خیزشها و تکاپوها و هدفهای اسلامی را که میرزا در پیش گرفته بود, با هدفها, برنامه ها و منافع روسیه تزاری ناسازگار بود, کنسول روسیه در رشت او را از ماندن در زادگاهش محروم و به تهران تبعید کرد و او ناچار به سوی تهران رهسپار شد. مدت تبعید وی در تهران چهارسال به درازا کشید. تمام این مدت را وی در فقر و سختی گذرانید, ولی از تنگدستی و فقر خویش در هیچ جا و پیش هیچ کس, سخنی به میان نیاورد و دست نیاز, حتی به سوی همرزمان و دوستان خویش که به پستهای حساس دست یافته بودند, دراز نکرد.  او, همانند دیگر ایرانیان مسلمان از رخنه گری و چیرگی بیگانگان و به قدرت رسیدن دوباره مستبدان به سختی رنج می برد و لحظه ای از فکر چاره جویی باز نمی ایستاد.5  چیزی نگذشت که جنگ جهانی اول در سال 1914م1293/ش. آغاز گردید.  ایران با این که بی طرفی خود را در جنگ به طور رسمی اعلام کرد, امّا از آسیبها و بلایای جنگ در امان نماند. قوای روس و انگلیس و عثمانی هر کدام,  ( 333 )  از یک سو وارد کشور شدند و آن را مورد تاخت و تاز قرار دادند. فرماندهان بیگانه, در تمامی شؤون و امور مملکت دست درازی می کردند. حقوق و آزادیهای مردم, از سوی ایادی بیگانه و فرماندهان سرمست از قدرت, نادیده انگاشته می شد. ارتش روسیه تزاری, در گیلان دست به یغما و چپاول زده و سرنوشت مردم را بازیچه سربازان بی وجدان, آزمند و خدانشناس خود قرار داده بود.قدرت نظامی کشور در تشکیلات بریگاد قزاق همایونی خلاصه می شد. افراد بریگاد قزاق همایونی, زیر نظر افسران روسیه تزاری آموزش دیده بودند و حتی لباس آنان هم, همانند لباس نظامیان روسی بود.روشن است در این فتنه بزرگ و بلای خانمان سوز, انتظار نمی رفت که نظامیان ایران, به رویارویی با قزاقان روس برخیزند و با آنان برخورد دشمنانه داشته باشند.  دولت ایران, سخت در تنگنا, سستی, ناتوانی و فقر به سر می برد. آشفتگی و از هم گسیختگی نظام, هر انسان دلسوز و آگاهی را اندوهگین می ساخت.نظام اداری و اجتماعی از هم گسیخته و وضع اقتصادی, بسیار در هم ریخته بود. بیش تر مردم در فقر و تنگدستی به سر می بردند و موجی از خشم و ناخرسندی سراسر کشور را فرا گرفته بود.  زمامداران, شایستگی و توان رویارویی با درازدستیهای ارتشهای بیگانه و در پیش گرفتن سیاستهای خردورزانه و درست را برای بازدارندگی بیگانگان از درازدستی نداشتند.بدبختی و پریشان حالی ایرانیان به مرحله غیردرخور تحملی رسیده بود. دیگر میرزا نمی توانست ساکت بنشیند. در تکاپو بود که با هم فکری مردان علم و عمل و مبارزان, راه چاره ای بیابد. در تهران, که در حال تبعید به سر می برد, با چند تن از روحانیان و دوستان و یاران دوران  ( 334 )  طلبگی به رایزنی پرداخت. از این راه, به سازمان اتحاد اسلام راه یافت. این سازمان به رهبری سیدجمال الدین اسدآبادی شکل گرفته بود و در ایران شماری با همان هدف, تلاش می کردند.و هدف , گردآوردن تمام مسلمانان جهان در زیر یک پرچم و متحد ساختن آنان برای مبارزه با استعمار و پدید آوردن یک وزنه سیاسی اسلامی, برای دنیای اسلام بود.  خیزش مسلحانه در جنگلهای شمال  میرزا کوچک پس از رایزنی با یادشدگان و شماری از روحانیان دیگر, به این نتیجه رسید که اگر کانون ثابتی علیه درازدستیها و بیدادگری خارجیان و ایادی داخلی آنان به وجود آید, از شدت ستم و فشار کاسته خواهد شد و راه اصلاح جامعه در شکل جامعه ای مذهبی اسلامی هموار خواهد شد.بدین ترتیب, اندیشه تشکیل یک گروه فداکار و بسیجی گونه برای خیزش و رویارویی مسلّحانه به وجود آمد. کانون این مبارزه به نظر میرزا, جز جنگهای انبوه گیلان نمی توانست باشد.  این طرح را, شماری از اعضای گروه پذیرفتند و آن را نیکو شمردند. برای به حقیقت پیوستن و جامه عمل پوشاندن به این آرمان, اعضای آن جلسه, داوخواه همراهی و همکاری با میرزا کوچک خان گردیدند و شکی نداشتند که آرمان و اندیشه های بلند میرزا, جز سربلندی, تحفه دیگری در بر نخواهد داشت. علی خان دیوسالار, معروف به سالار فاتح, همکاری و همراهی خود را با میرزا اعلام داشت.  سالار فاتح, از آزادی خواهان و پیشاهنگان نهضت مشروطیت ایران بود. وی در مبارزه با استبداد و خلع محمد علی شاه قاجار از سلطنت, تلاشهای فراوان کرد. در این برهه حساس به درکی دقیق رسید و بایسته دید که میرزا را یاری کند.از این روی, با علاقه و عشق, با میرزا همراه شد, امّا به روایتی اختلاف نظر و سلیقه در مورد کانون مبارزه, سبب جدایی آنان از یکدیگر گردید.  ( 335 )  سالار فاتح, که خود اهل کجور بود و گذشته از آشنایی با جغرافیای مازندران و جنگلهای آن, در این سرزمین هواداران و دوستانی داشت, بر این نظر بود که جنگلهای مازندران از هر جهت, جایگاه مناسب تری برای نبرد, ایستادگی و رویارویی با دشمن است.  میرزا که اهل گیلان بود و با این سرزمین آشنایی و اُنس داشت, با نظر سالار فاتح موافق نبود و جنگلهای گیلان را برتری می داد.  به گمان ما, تنها اختلاف نظر در این مورد, سبب جدایی آنان از یکدیگر نشده و چه بسا, اختلاف نظرهای دیگری نیز بوده است.  در هر حال, میرزا به تنهایی سفرش را ادامه داد. ابتدا به لاهیجان رفت.6 در لاهیجان با دکتر حشمت دیدار کرد و دیدگاه ها, برنامه ها و هدفهای خود را با وی در میان گذاشت.  دکتر حشمت موافقت خود را با هدفها, برنامه ها و اندیشه های میرزا اعلام کرد و قول داد از هیچ گونه کمک و همکاری با وی دریغ نورزد.7  میرزا در رشت و دیگر ناحیه های گیلان, پنهانی با شماری از علما, روحانیان, طلبه ها و مبارزان راه استقلال میهن و روشنفکران تماس گرفت و آنان را از اندیشه ها و هدفها و برنامه های خود بیاگاهاند.این حرکت و تلاش, یعنی گفت و گو با تک تک بزرگان دینی و سیاسی, تلاش و حرکت سترگی بود و دستاورد بسیار درخشانی هم به بار آورد. بیش تر کسانی که میرزا با آنان دیدار داشت و از چند و چون کاری که در پیش گرفته بود, آنان را آگاهاند, با میرزا عهد بستند که به یاری مادی و معنوی وی همّت گمارند.اینان از میرزا خواستند, هر چه زودتر حرکت بزرگ خویش را بیاغازد. شماری هم, خواهان عضویت در نهضت جنگل شدند. از جمله کسانی که در شروع کار, میرزا را یاری داد, حاجی احمد کسمایی بود که در کسما و فومنات, دارای جایگاه بالایی بود و نفوذ درخور توجهی داشت. میرزا به کمک او, مقداری  ( 336 )  تفنگ و فشنگ تهیه کرد و یک کانون سرّی در جنگل بنیان گذارد.  زمینه کار آماده بود; زیرا برای مردم رنج و درد کشیده گیلان,راهی جز رویارویی و ستیز, با بیگانگان نمانده بود. چیرگی بیگانگان و دخالتهای ناروای آنان در تمام کارها و امور زندگی مردم و نیز نادیده انگاری حقوق اولیه انسانی و… مردم را برای هر حرکت ستم ستیزانه آماده کرده بود و در انتظار کانونی بودند که این شعله را برافروزاند.گیلان, که در زیر چکمه قزاقان روس دست و پا می زد, آتشی بود زیر خاکستر و آماده برای شعله ور شدن.  نماینده سیاسی دولت تزار, نکراُسف, حاکم مطلق العنان گیلان به شمار می رفت. به دستور او, چند تن از جوانان روحانی و آزادی خواه اعدام گردیده و جمعی از روشنفکران نیز از گیلان بیرون رانده شدند.  کارگزاران دولت روسیه,به بهانه پشتیبانی از روسهایی که در ایران زندگی می کردند, مردم را زیر فشار قرار می داند و هر تبعه روس, به آسانی می توانست به مال و جان و ناموس مردم, دست درازی کند.  هرگونه شکایتی از اتباع روس در (کارگزاری) رسیدگی می شد و مقامهای قضایی و اداری ایران, حق نداشتند برای احقاق حق و حقوق مردم به هیچ عملی دست بزنند.  در چنین روزگار ترس آور و دهشت انگیز, پایه های انقلاب نهضت اسلامی جنگل گذاشته شد و شماری از نیک مردان فداکار با هدف مبارزه با استبداد و بی عدالتی, بیرون راندن بیگانگان از کشور و پایان دادن به استیلا و چیرگی خارجیان و برقراری امنیت و به پاداری عدالت اجتماعی, هم پیمان شدند.  هدفها و آرمانهای نهضت جنگل  آنان, هدفها و آرمانهای خود را چنین اعلام کردند:  (ما قبل از هر چیز, طرفدار استقلال مملکت ایرانیم, استقلالی به تمام معنی کلمه,یعنی بدون اندک مداخله هیچ دولت اجنبی و  ( 337 )  از این نقطه نظر, تمام دول اجانب, چه همجوار و چه غیر همجوار, در مقابل [ما] یکسان است. به هیچ کسی نظر دوستی و دشمنی نداریم, با دوست ایران اسلامی دوستیم و با دشمن این آب و خاک با تمام خصومت دشمن…. بعد از احراز استقلال, اصلاحات اساسی مملکت و رفع فساد تشکیلات دولتی نقطه نظر ماست که هر چه بر سر ایران آمده از فساد تشکیلات است و بس… این است نظریات اساسی ما که تمام ایرانیان مسلمان را بدون استثنا دعوت به هم صدایی کرده و بالخصوص از عموم ایرانیان فداکار, خواستار مساعدتیم….)8  پس از آن نهضت جنگل گسترش یافت و شماری از افسران برای تربیت افراد و آموزش فنون نظامی, به آنان پیوستند. هدف جنگلیها در نخستین سالهای تشکیل این گروه, در چند کلمه خلاصه می شد:  1. بیرون راندن نیروهای بیگانه از خاک ایران  2. برقراری امنیت و عدالت اجتماعی در داخل کشور  3. مبارزه با خودکامگی و استبداد  امّا در کنگره کسما, که به سال 1299ش. برگزار شد, روش انتخاب و مشی آینده جنگل روی مرام و اصول اسلامی مذهبی و دفاع از حقوق ستمدیدگان, اصلاح امور جامعه و عدالت اجتماعی بنیان گذاری شد.  جنگلیها بر آن شدند, تا زمانی که به هدف خود نرسند و نیروهای بیگانه را از خاک ایران بیرون نرانند, به آرایش سر و صورت نپردازند و بنابراین در طول مبارزات جنگل, با موهای انبوه و ژولیده و ریشهای بلند به درگیری نظامی با دشمن پرداختند.9  ( 338 )  پس از آن, کار نهضت بالا گرفت و افسران آموزش دیده و آشنا به فنون نظامی به خدمت جنگلیان در آمدند. در این برهه, در شکل و سیمای شماری از جنگلیها هم تغییرهای دیده می شد. بیش تر آنان به شکل نظامیان حرفه ای در آمدند. با این حال, حتی در همین دوره نیز, جمعی از جنگلیان قدیم, و در رأس آنان خود میرزا کوچک, لباس و هیأت پیشین را حفظ کردند و در عکسهایی که از آن دوره مانده, این وضع به خوبی نمایان است.  افزون بر حفظ ظاهر پیشین, در دل نیز همچنان شور و هیجان روزگار طلبگی را داشتند و مشی سیاسی ـ اجتماعی جنگلیان برابر مرامنامه ای که از آنان به جای مانده چنین است:  در ماده اول مرامنامه جمعیت جنگل, حق حاکمیت ملت (متمرکز در مجلس شورای ملّی) به روشنی بیان شده است, و نیز اعلام شده: تمامی شهروندان بی هیچ گونه فرق نژاد و مذهب, از مزایای حقوق مدنی بهره مند هستند.  این حقوقها (حقوق مدنی افراد) در ماه دوم مرامناه, به روشنی بیان گردیده که عبارتند از:  الف. مصونیت افراد و خانه های آنها از هر نوع تعرّض مقامهای دولتی, جز در مواردی که قانون اجازه جست و جوی خانه یا جلب صاحب خانه را بدهد.  ب. تساوی زن و مرد در کلیه حقوق مدنی و اجتماعی.  ج. آزادی فکر, آزادی عقیده, آزادی کلام, آزادی اجتماعات, آزادی مطبوعات, آزادی مسافرت و آزادی شغل برای تمام شهروندان کشور.  برابر ماده سوم, هر شهروند ایرانی که به 18 سالگی رسیده باشد, حق  ( 339 )  انتخاب کردن و از 24 سالگی به بعد, حق انتخاب کردن و انتخاب شدن هر دو را احراز می کند.  در ماه چهارم مرامنامه جمعیت, طرح زیربنای اقتصاد کشور بر مبنای ملّی شدن املاک تحت تصرف دولت (خالصجات) و ملّی شدن رودخانه و مراتع و جنگلها و معادن و کارخانه ها, پیش بینی شده و مالکیت خصوصی در زمینهای کشاورزی, به شرطی که محصول این زمینها, بهره تولیدکنندگان شود, تأیید گردیده است.  ماده پنجم, به روشنی اعلام می کند:  آموزشهای ابتدایی رایگان به تمامی کودکان کشور از وظایف اجباری دولت است. تحصیلات متوسطه و عالی, تنها در اختیار آن گروه از جوانان کشور که از استعداد و برازندگی بیش تری برخوردارند, قرار می گیرد و هزینه تحصیلات آنان, بر عهده دولت است. در همین ماده (ماده 5) آزادی ادیان مختلف اعلام گردیده است.  و در ماده ششم که موضوع قضاوت است, آمده: قضاوت باید سریع و مجانی باشد. زندان با اعمال شاقه باید به مدرسه و دارالتربیه اخلاقی تبدیل شود.  مرامنامه جمعیت به پرورش دسته جمعی جوانان توجه ویژه دارد و در ماده هفتم آمده:  ورزش و مشق نظامی در دبستانها و دبیرستانهای کشور باید اجباری باشد. نیز تأسیس دانشکده افسری به عنوان یکی از مهم ترین هدفهایی که زمامداران کشور باید در فکر اجرای هرچه زودتر آن باشند, در این ماده, سفارش و تأکید شده است.  در ماده هشتم ایجاد کار برای تمام افراد سالم کشور و ریشه کن کردن  ( 340 )  گدایی, مفتخواری و بیکاری پیش بینی شده است.  ماده نهم روی تأمین بهداشت همگانی و تأسیس بیمارستانهای عمومی و نگهداشت بهداشت در هتلها و کارخانه ها, بویژه جلوگیری از نوشیدن نوشابه های الکلی, جلوگیری از به کار بردن افیون و دیگرمواد مخدر تاکید دارد.  مرامنامه جنگل نشان می دهد که میرزا و جنگلیها, دارای روشن بینی و جهان نگری ژرف, همه سویه و بالایی بوده اند. توجه و علاقه به عدالت اجتماعی و مساوات و برابری و نیز اندیشه های آزادی خواهی و اسلامی مذهبی از درونمایه و مادّه های مرامنامه به خوبی آشکار است.10  پیدایش کانون انقلاب در جنگل, روسها را بسیار نگران و آشفته ساخته بود. میرزا, با هفده تن از یاران, حرکت مسلحانه و چریکی خود را علیه روسها آغاز کرد.  مبارزان جنگل, با حمله ها و یورشهای پراکنده به دشمن, موجودیت خود را اعلام کردند. روسها که از گسترش نهضت جنگل سخت بیمناک بودند, مقامهای دولتی گیلان را برای سرکوبی و از میان بردن جنگلیها زیر فشار قرار دادند.ابتدا شماری پلیس به سرپرستی محمودخان, رئیس نظمیه رشت, و به اتفاق نماینده کنسول روس برای یافتن محل اجتماع جنگلیها گسیل شدند.  سپس چند تن از مأموران پلیس و آگاهی در دهکده پسیخان (6کیلومتری رشت) مستقر گردیدند تا رفت و آمد رهگذران را زیر نظر قرار دهند. همزمان با این حرکتها, بنا به خواست کنسول روس, عبدالرزاق شفتی, یکی از خانهای شفت, که با روسها پیوند نزدیکی داشت, به حکومت فومنات, برگمارده شد.  وی, به همراه کسان خود, آهنگ سرکوبی جنگلیها را کرد, ولی در برخورد با آنها دچار شکست شد و پس از به جای گذاشتن چند کشته و اسیر, از صحنه  ( 341 )  کارزار گریخت.شکست عبدالرزاق, جنگلیها را در چشمها بزرگ, کارآمد, توانا و جسور جلوه داد و سبب شد که مردم از آنان به بزرگی یاد کنند و آنان را بستایند و فوج فوج به مبارزان جنگل بپیوندند و سیل کمکهای مالی را به سوی جنگلیها روان سازند.  پس از شکست مأموران نظمیه رشت, نصرت الله خان طالش, معروف به امیر مقتدر, به نیابت حکومت فومنات گمارده شد و همراه برادرش سالار شجاع, به رویارویی با جنگلیها پرداخت;اما کاری از پیش نبرد, بدین جهت, کنسول روس, خود بر آن شد ابتکار عمل را در دست بگیرد و نهضت جنگل را با قزاقان روسی در هم بکوبد. سیصد قزاق روس را همراه با پنجاه تن سرباز ایرانی, به فرماندهی یاور ابوالفتح خان روانه جنگل ساخت. قزاقان روسی, پس از گذر از کسما, در قریه ماکلوان با جنگلیها رویارو شدند. مبارزان جنگل که در تپه های گسکر, سنگربندی کرده بودند, با شجاعت و از جان گذشتگی به نبرد پرداختند و با آن که شمار آنان بیش از هفتاد نفر نبود, توانستند گروه سیصدو پنجاه نفری دشمن را که به ساز و سلاح بسیار: توپ, تفنگ, نارنجک و…تجهیز شده بودند, دچار شکست سازند. از این گروه سیصد و پنجاه نفری, تنها 134 تن موفق به فرار شدند و خود را به صومعه سرا رساندند و دیگر افراد, کشته, زخمی یا اسیر شدند. این پیروزی اعتبار و نفوذ جنگلیها را افزایش داد و سبب گردید که شمار درخور توجهی از مردم گیلان به نهضت  ( 342 )  مردمی اسلامی جنگل روی آورند.  روسها که از توان و ابتکار عمل نهضت جنگل دچار بیم و هراس شده بودند, به مستوفی الممالک رئیس الوزرای وقت, فشار آوردند و خواستار سرکوبی نهضت شدند.  از طرف دیگر, دکتر حشمت نماینده جنگلیها در تهران با مستوفی الممالک دیدار کرد و او راد ر جریان کار جنگلیها و هدفهای اسلامی و مذهبی بلند آنان قرار داد. همچنین انگیزه هایی که میرزا و یاران او را به قیام مسلحانه, برانگیزانده بود, یک به یک برشمرد و بازگو کرد.  آنچه بیش از هر چیز, دشمن را به هراس افکنده بود, باور ژرف میرزا و یاران او به اسلام و آموزه های حیات بخش آن بود.  قیام جنگل, پشتوانه قوی مردمی داشت. بیش تر مردم, بویژه رده های پایین جامعه , مردمان فرودست, زجر کشیده, بلادیده, شلاق خورده, ستم دیده و پابرهنه, از جنگلیها, با جان و دل پشتیبانی می کردند. امّا بزرگ مالکان, خانهای بی رحم, مردمان مرفه و بی درد و پرورش یافته در ناز و نعمت, با نهضت جنگل مخالف بودند و با هر حرکتی که علیه آنان دست به کار می شد, همکاری می کردند و از کمک مالی دریغ نمی ورزیدند.  جنگلیها, با پشتیبانی خالصانه مردم, روز به روز بر دامنه تلاش و مبارزه خویش می افزودند و نهضت را می گستراندند:  در گوراب زرمیخ, یک مدرسه نظامی بنیان گذاردند که ریاست آن با ماژورفین پاشن آلمانی بود و چند افسر خارجی و ایرانی نیز, شاگردان مدرسه را آموزش می دادند.  در کسما, مرکز تشکیلات اداری و مالی کمیسیون جنگ تشکیل شد.  ( 343 )  در لاهیجان, نظام ملی بنیان گذاشته شد.  هیأت اتحاد اسلام, در این زمان, شکل کمال پذیرتری داشت و مرکز ثقل و هدایت گر جنگلیان در حرکت و خیزش بود.  از بیست و هفت تن اعضای تشکیل دهنده هیأت اتحاد اسلام, روحانیان و علما, بیش ترین شمار را داشتند.  اینان , با همکاری, پیشقراولی و پیشاهنگی روحانی شجاع و مبارزی چون میرزا کوچک, نهضت ضد استبدادی و استعماری جنگل را در سخت ترین و دشوار ترین روزگار و برهه تاریخ ایران, هدایت کردند و از هر گونه کژراهه روی جلو گرفتند.  با این همه, نقش بنیادی و محوری از آن میرزا بود. او, مشعل دار همیشه در میدان بود, به پیش می تاخت, دشمن را از گوناگون عرصه ها می تاراند, نیروهای خودی را سامان می داد و نهضت را از هر گونه گزندی در امان می داشت و….  فروپاشی روسیه تزاری  در این هنگام در روسیه انقلاب رخ نمود و افسران ارشد روسی, تزار را وادار به استعفا کردند و در پانزدهم مارس 1917 دولتی موقت به ریاست پرنس لوووف تشکیل شد. الکساندر کرنسکی در این دولت به مقام وزارت دادگستری برگزیده شد. در ماه ژوئیه 1917, کرنسکی به جای لوووف, پست نخست وزیری را به عهده گرفت.  کرنسکی, پس از آن که عهده دار پُست نخست وزیری شد, به فرماندهان روسی در ایران, دستور داد خاک ایران را ترک گویند و به روسیه باز گردند.  راه برگشت روسها از جاهایی بود که جنگلیها بر آنها چیره بودند. از این  ( 344 )  روی لازم بود پیش تر قراردادی در این باره, بین رهبران و فرماندهان روسی و جنگلیها بسته شود, تا واپس نشینی سربازان روسی به درگیری نینجامد. این قرارداد بسته شد و بیرون رفتن لشکریان روسی از ایران آغاز گردید.  شهر رشت, در اختیار نیروهای جنگل در آمد و امیر عشایر خلخالی که پیوند نزدیک و دوستانه با جنگلیها داشت, به حکومت رشت برگمارده شد. دیگر رئیسان اداره ها هم, از میان کسانی برگزیده شدند که مورد اعتماد جنگلیها بودند. اندکی بعد از این رویدادها, کابینه دوم وثوق الدوله, معروف به کابینه قرارداد, در تهران روی کار آمد(15 مرداد 1297 ش7/ اوت 1918) دولت جدید, سید محمد تدّین بیرجندی را, که مردی سخنور و چرب زبان و چاپلوس بود, از طرف دولت برای گفت و گوی با جنگلیها گسیل داشت. تدّین پس از رسیدن به رشت, به وسیله میرزا مهدی خان فرّخ (معتصم السلطنه) که در این تاریخ کارگزار گیلان بود, از میرزا کوچک وقت دیدار گرفت. امّا از گفت و گوهایی که انجام داد, برخلاف انتظاری که داشت به نتیجه مورد نظر دست نیافت. وی با همه سخنوری و توانایی در استدلال و دلیل آوری, نتوانست پیشوای جنگل را وادار به کنار آمدن با حکومت وثوق الدوله سازد; از این روی بی نتیجه, به تهران بازگشت. هنگامی که دوستانش در حزب دموکرات از او پرسیدند وضع گیلان را چگونه یافتی, با دو کلمه و به گونه خلاصه, پاسخ داد: (جنگلِ مولا بود!)  جوانان مسلمان و سراسر شور و هیجان گیلان برای فراگرفتن فنون نظامی از هر سو به گوراب زرمیخ روی آوردند و نهضت مردمی الهی جنگل سراسر گیلان را زیر چتر خود قرار داد.  جاه مندان مازندران از جمله: عباس منتظمی (منتظم الملک) امیراسعد  ( 345 )  فرزند سپهسالار, سالار رشید و امیر انتظام دست دوستی و اتحاد به سوی جنگلیان دراز کردند و برای استوار ساختن رشته های دوستی, در کسما با سران جنگل دیدار کردند.  در اکتبر 1917 قدرت نهضت جنگل به اوج رسید, قدرتی اسلامی و قدرتی الهی. و این امر نتیجه توان مندی و نفوذ سیاسی و مردمی این روحانی مبارز بود که سبب شده بود این نهضت در دل تک تک مردم جای بگیرد. سازماندهی گروه های مذهبی با همّت و برنامه ریزی روحانیان و علما, در مسجدها و هیأتهای مذهبی انجام می گرفت و این گروه ها, با نقش آفرینی و رهبری میرزا, کمکها و یاریهای خود را به سوی جنگلیها سرازیر می کردند.  فراخوانی سربازان روس از ایران  در همین زمان, مشی سیاسی روسها و طرز رفتار افسران و قزاقان روسی تغییر یافت و سبب شد کرنسکی رئیس دولت روسیه به ژنرال باراتوف, فرمانده قوای روس در ایران, دستور بازگشت بدهد. نبود پیوند و بستگی بین ژنرال باراتوف و فرماندهی ارتش قفقاز و مشکلاتی که در اثر انقلاب روسیه برای پرداخت حقوق و مخارج سربازان, پدید آمده بود, همچنین از هم گسیختن رشته های نظم قبلی, سبب گردید که ژنرال باراتوف از نظر قدرت فرماندهی و چیرگی بر روی افراد خود دچار سستی گردد و به سربازان خود دستور بازگشت بدهد. چندین هزار سرباز روس که خود را رها شده از هر قید و بند می دیدند, از کرمانشاه, همدان و قزوین به سوی شمال به حرکت درآمدند, تا خود را به بندرانزلی برسانند و از آن جا به وطن خود باز گردند. قزاقان روس در هنگام گذر از شهرها و روستاها, دست به کشتار مردم و به یغما بردن داراییهای آنان زدند و از هیچ زورگویی و درازدستی به اهالی بی دفاع روی گردان نبودند, حتی گه گاهی که با دفاع مردم  ( 346 )  روبه رو می شدند, به سوزاندن خانه ها و داراییها و بناهای آنان دست می یازیدند. همان گونه که در شهر همدان, بسیاری از خانه ها را به آتش کشیدند. جنگلیها با آگاهی از رفتار سربازان روس خود را برای رویارویی با آنان آماده کردند. اهالی گیلان به شدت وحشت زده و ناراحت بودند. دولت از رویارویی و در افتادن با قزاقان روس, ناتوان بود. در این برهه و هنگامه حساس, مردم به همّت والای میرزا کوچک خان چشم امید دوخته بودند. میرزا که وظیفه خود می دانست به دفاع از مردم مسلمان و ستمدیده برخیزد, شماری از نیروهای مسلح خود را در منجیل مستقر ساخت, راه گذر قزاقان روس را بست. همزمان با این پیش گیریها, نمایندگانی از سوی خود نزد فرمانده روس فرستاد و ضمن پیامی اظهار داشت: هیأت اتحاد اسلام و مسلمانان در گیلان, با بازگشت لشکر روسیه به کشورشان موافقت دارند و در این زمینه نیز از فراهم آوری هیچ گونه زمینه و بستری, برای آسان شدن و هموار گردیدن راه بیرون رفتن سربازان روسی خودداری نخواهند کرد; اما به شرطی که گذر از شهرها و دیه های ایران, مردمان را به رنج نیفکنند و مال و دارایی آنان, از سوی سربازان روسی, به یغما برده نشود. و پیروان آیینها و قانونهایی باشند که هیأت اتحاد اسلام ارائه خواهد کرد و در اجرای دقیق آنها, نظارت خواهد داشت.  با دریافت این پیام, فرماندهی قشون روسیه ترتیبی داد که از درازدستی قزاقان نسبت به اهالی جلوگیری شود و در ضمن به گفت وگو با هیأت اتحاد اسلام پرداخت که به عقد پیمانی در 9 ماده انجامید. برابر این پیمان, روسها عهده دار شدند که با دقت و سرپرستی و فرماندهی همه سویه, سربازان خود را از گیلان بگذرانند, و هیأت اتحاد اسلام, در برابر بر عهده گرفت زمینه ها, بسترها و مسائل و راه های لازم را جهت گذر سربازان روس فراهم سازد. بدین ترتیب با همّت  ( 347 )  بالای میرزا کوچک, یکی از گرفتاریهای اساسی مردم, از میان برداشته شد.  با پایان پذیرفتن دراز دستیهای افسران تزاری در امور گیلان, نفوذ مبارزان جنگل افزایش یافت. ژاندارمری, شهربانی, پادگان سربازان و سایر سازمانهای دولتی در اختیار مبارزان جنگل قرار گرفت و رئیسان این سازمانها, از سوی جنگلیها برگمارده شدند. جنگل, چنان قدرت و نفوذی پیدا کرد که حتی به کمک مردم تهران برخاست و برای آنان که دچار قحطی شده و با گرسنگی و بیماری دست به گریبان بودند, آذوقه و پول نقد ارسال داشت. در این هنگام نمایندگانی از تهران (حاجی آقا شیرازی و تدین) به جنگل گسیل شدند تا مبارزان جنگل را به ترک دشمنی و پیروی از دولت وادارند; امّا چون این نهضت پایه اش براساس اسلام و قرآن و دفاع از ستمدیدگان و رویارویی با ستم و استکبار بود, تلاش آنان به نتیجه نرسید.  جنگلیها سدّ راه انگلیسها در دسترسی به قفقاز  جنگلیها, که قدرت را در گیلان به دست گرفته بودند, اجازه نمی دادند قوای انگلیس به روسیه بروند. انگلیسیها بر آن بودند برای گسترش و پابرجا ساختن حاکمیت خود در دریای خزر و دست یافتن به مخازن نفتی, به قفقاز یورش برند و آن را در اختیار خود بگیرند. ژنرال دنسترویل فرمانده قوای انگلیس عامل اجرای این نقشه بود. وی درخاطرات خود به این موضوع اشاره می کند:  (تحصیل سیادت و حاکمیت بحر خزر, آخرین مقصود و از جمله تصمیمات قطعی ما بود. من یقین داشتم که حکومت متبوع من, معتقد خواهد شد, چنانچه عاقبت هم معتقد شد که حق نظارت و تفتیش بحر خزر, فقط در دست کسی خواهد بود که شهر بادکوبه را در تصرف داشته باشد.)11  ( 348 )  به هر ترتیب, جنگ در بالای پل سابق منجیل, محل کنونی سفیدرود, آغاز شد. این حمله براساس شناساییهایی انجام گرفت که از سوی دو هواپیمای انگلیسی پیش از حمله انجام و ارائه گردیده بود.  ابتدا, توپخانه کوهستانی روسها, سنگرها و خندقهای جنگلیها را زیر آتش گرفتند و زره پوشهای انگلیسی به سوی جنگلیها یورش آوردند و گروه های تیرانداز پیاده روسی و انگلیسی, بی درنگ جلگه را اشغال کردند. و اسکادران هوسار انگلیسی از دو سو به حمله پرداختند. جنگلیها, با شلیک گلوله های تفنگ و مسلسل پاسخ می دادند. وقتی نیروی دشمن, به پل منجیل رسید, جنگ تن به تن آغاز شد. در این هنگام, شماری از مبارزان جنگل, از جمله محمودخان ژولیده با هیجده تن از افرادش, که در نخستین سنگر موضع گرفته بودند, کشته شدند. جنگلیها, شروع به عقب نشینی کردند. شلیک بدون وقفه توپخانه روس, جنگلیها را واداشت از ایستادگی در جلوی خط آتش دست بکشند. شماری از جنگلیها شهید و شماری زخمی و شماری اسیر دشمن شدند. روایت گران روایت کرده اند: صد نفر شهید, 50نفر اسیر و شمار بیش تری هم, زخمی و ناپدید شده اند. از لشکر دشمن 50نفر به هلاکت رسیده اند.12  جنگ در پل منجیل, با شکست افراد جنگل پایان یافت و نیروهای روس و انگلیس به سوی رشت و انزلی حرکت کردند. انگلیسیها تا مدتی بر منطقه چیره بودند و شهر رشت در اختیار انگلیسیها قرار گرفت.  سربازان انگلیسی, که سخت خشمگین بودند, پس از واپس نشینی مجاهدان جنگل, خانه حاجی احمد کسمائی و عزت الله خان هدایت, نماینده جنگلیها را در رشت, آتش زدند و آقابالا مطبعه, تکیه مستوفی, مهمانخانه  ( 349 )  متروپل و چند خانه مسکونی را ویران کردند, سپس به بازرسی منزلها پرداخته و هر کجا که گمان می بردند مجاهدی به سر می برد, آن جا را به گلوله می بستند. بازرسی خانه ها و اذیت و آزار مردم از سوی سربازان هندی و انگلیسی به مدت چند روز ادامه یافت. ادامه درگیریها و نبردهای پارتیزانی بین جنگلیها و نیروی انگلیس, نیروهای هر دو سوی را از توان انداخته و خسته کرده بود.  انگلیسیها, همیشه در بیم به سر می بردند و هر آن احتمال می دادند که جنگلیها از راه برسند و شراره های مرگ را بر آنان فرو ریزند و به زندگی سرتاسر ننگ و نفرت آنان پایان دهند. از آن سوی, جنگلیها می دیدند بهره وافی و لازم را از جنگ نبرده و آن گونه که می خواستند نتوانستند ریشه های تباهی را بخشکانند و با این حال, اهالی رشت به سختی افتاده بودند و ادامه درگیری و جنگ و گریز, به مردمان فرودست آسیبهای جبران ناپذیری وارد می ساخت.  از این روی, وقتی کنسول فرانسه به میانجی گری برخاست, از سوی هر دو جبهه استقبال شد. هر دو طرف, پیشنهاد گفت وگو را پذیرفتند و نمایندگان خود را برای گفت وگو برگماردند. از طرف قوای انگلیس, کلنل ماتیوس و مستر مایر و از سوی جنگلیها دکتر ابوالقاسم فربد و رضا افشار برگزیده شدند. این کسان, روز 22 مرداد 1297 در صفه سر (سه کیلومتری رشت) با یکدیگر به بحث و گفت وگو پرداختند و دست آخر, برای عقد یک قرارداد 8 ماده ای به شرح زیر, به سازگاری و هم رأیی رسیدند:  (1. نمایندگان کمیته اتحاد اسلام متعهد می شوند قوای مسلح, در راه قزوین ـ انزلی, که معروف به راه عراق است, نزدیکیهای  ( 350 )  آن نگاه ندارند.  2. نمایندگان اتحاد اسلام متعهد می شوند صاحب منصبان خارجی را اخراج نموده و از دولتهایی که با انگلستان در حال جنگ هستند, صاحب منصب استخدام ننمایند.  3. نمایندگان کمیته اتحاد اسلام متعهد می شوند که تهیه خواربار لازم را برای نیروی موجود انگلیس در گیلان بنمایند و نمایندگان نظامی انگلیس متقبل می شوند که افراد مسلح, یا غیر مسلح برای جمع آوری آذوقه به صفحات گیلان اعزام ندارند.  4. نمایندگان اتحاد اسلام متقبل می شوند اسرای دولت انگلیس را که عبارت از کاپیتن نوئل و لیوتنان موریس و کلنل شامانف و کاپیتن استریک و صمصام الکتاب می باشند رد کرده, اسرای کمیته اتحاد اسلام را در هر نقطه باشند تحویل بگیرند.  5. نمایندگان نظامی انگلیس متعهد می شوند در امور داخلی ایران مداخله ننمایند, مگر در صورتی که ایرانیها با دشمنان انگلیس مساعدت کرده به ضد انگلیس اقدام کنند.  6. نمایندگان قشون انگلیس قول می دهند به هیچ وجه در مقاصد کمیته اتحاد اسلام, مادام که مربوط به پیش بردن منافع دشمنان انگلیس نباشد, ضدیت ننمایند.  7. از اهالی دعوت می شود که برای حفظ خود, حاکمی به طور موقت انتخاب کنند, تا حکومت ایران نماینده اش را بفرستد.  8. نمایندگان طرفین متعهد می شوند که قوای مسلح آنها به هیچ وجه داخل شهر نگردد.)  ( 351 )  پس از امضای قرارداد, بی درنگ اسرا مبادله شدند و چندین افسر آلمانی, اتریش و ترک عثمانی, که مجاهدان را آموزش می دادند, جنگل را ترک کردند.  جنگلیها به مفاد قرارداد عمل کردند و قوای انگلیس بدون برخورد با هیچ بازدارنده ای از گیلان گذشتند. امّا انگلیسیها پس از چند ماه قرارداد را آشکارا زیر پا نهادند.  اگر در نظر گرفته شود که قرارداد معروف 1919 وثوق الدوله در همین زمان بسته شده, انگیزه تغییر روش انگلیسیها و رفتار خشونت آمیز آنان روشن می شود.  از سوی دیگر شدت گرفتن اختلافهای میرزا و حاجی کسمایی, بویژه آهنگ و اراده کسمایی به تسلیم و پذیرش پیروی از دولت مرکزی, انگلیسیها و هم پیمان آنان, وثوق الدوله را برانگیخت که در برابر نهضت جنگل سیاست خشنی را در پیش بگیرند و به کار بندند.  اختلاف بین میرزا و حاجی احمد از مدتی قبل ظاهر شده بود. سخن چینی و آتش بیاری کینه ورزان در بروز این اختلاف نقشی اساسی داشت. پیرامونیان حاجی احمد و مجاهدان کسما, بر این نظر بودند که میرزا به کسما توجه ندارد و برای جلوگیری از افزایش نفوذ حاج احمد, پایگاه نظامی را در گوراب پایه گذاری کرده و بیش تر از افراد غیر محلی استفاده می کند. نزدیکان میرزا نیز مجاهدان کسما را به ناپای بندی به قانون و آیین, متهم کرده و بر این باور بودند که تفکر حاجی احمد با نیازهای زمان سازگاری ندارد.  حاجی احمد که از سویی, به خاطر بدگویی و سخن چینی کینه ورزان و  ( 352 )  آتش بیاران نسبت به میرزا بدبین شده بود, دچار ناامیدی و بیم شد و به فکر چاره جویی افتاد. از این روی, برادرش شیخ محمود کسمایی را محرمانه به تهران فرستاد و در پیامی به وثوق الدوله, دولت خواهی و وطن پرستی خود را به اطلاع وی رسانید و درخواست کرد که به او و کسانش تأمین جانی و مالی داده شود. شیخ محمود در تهران موضوع را به طور کتبی به آگاهی رئیس الوزراء رسانید و وثوق الدوله, که خود را به هدف نزدیک می دید, ضمن ارسال امان نامه شرایط دولت را تشریح کرد. حاجی احمد کسمایی بعد از دریافت امان نامه, سر تسلیم فرود آورد. بیش تر مجاهدان کسما نیز از او پیروی کرده و بستگی و پیوند خود را با نهضت جنگل گسستند.  شمار کمی از آنان نیز به اردوی میرزا کوچک خان پیوستند. مبارزان جنگل, درتنگنا قرار گرفتند. تسلیم حاجی احمد, روحیه ها را در هم شکست. از سویی دیگر هواپیماهای انگلیسی حمله ها و یورشهای خود را آغاز کردند و قوای دولتی به فرماندهی میرپنج ایوب خان از راه رشت و ماسوله به طرف جنگل به حرکت درآمدند. میرزا بر آن شد از جایگاه خود در فومنات عقب نشینی کرده, به قوای دکتر حشمت در لاهیجان بپیوندد. در راه حرکت به سوی لاهیجان, قوای جنگل هدف حمله هواپیماهای انگلیسی قرار گرفت و شماری از مبارزان شهید و شماری دیگر به سختی زخمی شدند. صبح روز بعد هنگامی که اردو در حال حرکت به سوی رانکوه و دیلمان بود, قاصدی از سوی سعد الدوله واردشد. سعدالدوله, در نامه ای به میرزا نوشته بود:  (اکنون چهارهزار قزاق وارد خاک تنکابن شده و شما از هر راهی که عبور کنید, با آنان روبه رو خواهید شد. از سوی وثوق الدوله, رئیس الوزراء نیز,اعلامیه ای منتشر شده که ضمیمه نامه ارسال  ( 353 )  می شود. بهتر است که پس از اطلاع از متن اعلامیه, حسن نیّت نشان داده سلاحهای خود را تحویل مأمورین دولت بدهید.)  در اعلامیه دولت خاطرنشان شده بود مجاهدانی که اسلحه خود را تحویل دهند آزاد خواهند بود و هیچ کس به آنان کاری نخواهد داشت. البته این نیرنگ و فریبی بیش نبود. دکتر حشمت, با این که امان نامه دریافت کرده بود, به دار آویخته شد.  میرزا, چون می دانست, استبدادیان پای بند به قول و وعده خود نیستند و امان دادن, دامی است که پیش پای جنگلیهای به تنگ آمده از یورشهای بی امان قوای استبداد و انگلیس, گسترده شده, سر تسلیم فرود نیاورد و وقتی شنید دکتر حشمت تسلیم شده, بی اختیار گفت: (انا للّه و انّا الیه راجعون) با اداء این آیه او را از دست رفته به حساب آورد.)13  در این هنگام, که حاجی احمد کسمایی و دکتر حشمت و یاران سر تسلیم فرود آورده بودند, گستاخیهای دولت مرکزی, بیش تر شد و قوای دولتی با سرسختی و جدیت هر چه تمام تر مجاهدان جنگل را تعقیب می کردند. عقب نشینیهای جنگلیهای پراکنده, بین گروه های رزمی و مبارز جدایی می افکند و تماس میان آنان را قطع می کرد, به طوری که پیاپی از وضع یکدیگر, بی اطلاع بودند. هر روز که می گذشت, از شمار جنگلیها کاسته می شد, شماری از بیماری و خستگی, چشم از جهان فرو می بستند و شماری دربرخورد با نیروهای دولتی به شهادت می رسیدند و یا دستگیر می شدند و شماری نیز فرار کرده به جاهای امن پناه می بردند. سختیها, دشواریهای توان فرسا و غیر در خور تحمل, سبب شده بود که شماری از مجاهدان نیز به کلی از ادامه مبارزه ناامید شده, خود را به قوای دولتی تسلیم نمایند. از سران جنگل که تا روزهای آخر به میرزا وفادار  ( 354 )  ماندند, تنها گائوک آلمانی و معین الرعایا آلیانی بودند که دوشادوش میرزا حرکت می کردند, تا به چنگ استبدادیان بی رحم نیفتند و بتوانند در کنامی قرارگیرند و در برهه ای دیگر شورآفرینند.  این سه تن دوشادوش راه می پیمودند, تا این که پسر عموی معین الرعایا, به نام کربلایی نقره, به عموزاده خود پیغام داد: داستان جنگل به پایان رسیده و مقاومت و فرار هیچ فایده ای ندارد, از این روی به خیر و صلاح شماست که دست از مقاومت برداری و سر تسلیم فرود آوری, تا در امان مانی.  معین الرعایا, پس از اندیشه بسیار, دست آخر, بر آن شد دست از مقاومت بردارد و تسلیم شود. او که تمام راه ها و کوره راه های جنگل را به خوبی می شناخت, در هنگامی که میرزا و گائوک متوجه نبودند, یا در خواب بودند, از آنان جدا شد و به عموزاده اش پیوست و توسط وی به قوای دولتی تسلیم گردید.  وی تنها کسی بود که از جای سلاحها و ساز و برگ و جنگ افزارهای جنگلیها آگاهی داشت و پس از آن که تسلیم شد, جای سلاحها را به قوای دولتی نشان داد.  میرزا, راه خلخال را در پیش گرفت. او, بر آن بود که به خلخال برود و با کمک عظمت خانم فولادلو, همشیره امیر عشایر شاطرانلو, خود را از دم تیغ استبدادیان برهاند و دوباره به سازمان دهی علیه استبداد و استعمار بپردازد.  عظمت خانم نیز, که از وضع میرزا آگاه شده بود, بسیاری از سواران خود را, در مسیرهایی که ممکن بود میرزا از آن مسیرها به سوی خلخال در حرکت باشد, قرارداد تا او را از خطر نجات داده, به خلخال رهنمایی کنند; اما افسوس که تلاش سواران بی نتیجه ماند; زیرا میرزا و گائوک که از سوی گروه های قزاق دنبال می شدند در هنگام فرار گرفتار برف و طوفان و سرمای  ( 355 )  سخت شده و در گردنه گیلوان از پای درآمدند.  ییک مکاری, به نام کَرَم که از خلخال, به سوی گیلان در حرکت بود, آنان را در واپسین آنات حیات, میان توده های برف پیدا کرد. کَرَم که میرزا را شناخت, با شتاب به خانقاه, نزدیک ترین دهکده رفت و از اهالی کمک خواست. مردم دهکده, در آن سرمای سخت و استخوان سوز, به محل واقعه شتافتند و جسدهای بی جان میرزا و گائوک را به دهکده حمل کردند. سالار شجاع برادر امیر مقتدر طالش, همین که از حادثه آگاه شد, به همراهی چند تن از سواران مسلح به خانقاه شتافت و در برابر دیدگان اشک آلود روستائیان, به رضا اسکستانی, از جیره خواران فرومایه خود, دستور داد سر میرزا را از بدن جدا سازد. جسد بدون سر در میان مویه, زاری و شیون مردان و زنان روستایی در گورستان دهکده به خاک سپره شد و سر پرشور سردار جنگل را, سالار شجاع به رشت برد و به فرماندهان نظامی تحویل داد. آنان نیز سر بریده را کنار سربازخانه, به مدت چند روز, در فرا دید اهالی قرار دادند.  خالوقربان, سربریده میرزا را برداشته و برای خوش خدمتی, به سردار سپه تقدیم کرد. سردارسپه دستور داد سر بریده میرزا را در گورستان حسن آباد دفن کنند. پس از چندی, کاس آقا حسام, که از دوستان صمیمی و یاران قدیمی میرزا بود, پنهانی سر را از گور کن گرفته به رشت برد و در محلی به نام سلیمان داراب, به خاک سپرد.14 پس از کناره گیری رضاشاه در شهریور 1320, علاقه مندان به میرزا, جسد وی را از خانقاه به رشت آوردند و در جوار سر او به خاک سپردند. پس از انقلاب اسلامی, بنای یادبودی در مزار او ساخته شد و اکنون مردم, عاشقانه بر سر مزار او گرد می آیند و بر روح بزرگ و والای آن بزرگ مرد, درود می فرستند و از خداوند برای آن عزیز طلب بخشش می کنند.  **پی نوشتها:**  1. فصل نامه تحقیقات تاریخی گنجینه اسناد, شماره 1.  2. مردی از جنگل, احمد احرار, نوین; میرزا کوچک خان, حسن افشاری14/ ـ 15 .  3 . روزنامه اراده آذربایجان, شماره آذرماه 1354 .  4 . خاطرات صدرالاشراف253/, وحید, تهران 1364.  5 . تاریخ نقلاب مشروطیت ایران, مهدی ملک زاده129/ ـ 179, ابن سینا, تهران; انقلاب مشروطه ایران, ایوانف, ترجمه آذر تبریزی124/, شبگیر و ارمغان, 1357.  6 . قیام جنگل, یادداشتهای میرزا اسماعیل جنگلی, خواهرزاده میرزاکوچک خان, با مقدمه اسماعیل رائین61/, جاویدان.  7 . نشریه سایبان, دوره 8, شماره 145, فروردین 1338, مقاله شهادت دکتر حشمت1/ ـ 4; دکتر حشمت که بود؟ جنگل گیلان چه بود؟ محمد تمیمی طالقانی128/, شرکت شعله, تهران.  8 . روزنامه جنگل, شماره 28, سال اول جمادی الآخر1336.  9 . خاطرات سیاسی فرخ, تقریر سید مهدی فرّخ (معتصم السلطنه) به اهتمام و تحریر پرویز لوشانی, ج20/1 ـ 21.  10 . فروغ, دوره اول, شماره 36 و 18, دی ماه 1324/1, 3 و 4; سایبان, دوره 6, شماره 86, 12آذر 1336, مقاله کوچک جنگلی و فدائیان جنگل.  11 . خاطرات ژنرال دنسترویل, ترجمه حسین انصاری203/, فرزان.  12 . همان.  13 . سردار جنگل, ابراهیم فخرایی177/ ـ 178, جاویدان.  14 . شهید میرزا کوچک خان جنگلی136/, اعلمی, تهران 1354. |

**آسیب شناسی نهضت جنگل**

**پدید آورنده** : حسین لطیفی

|  |
| --- |
| صفحه 357  بی گمان نهضت جنگل از فرازهای مهم تاریخ معاصر ایران به شمار می آید و به سبب اهمیت فراوانی که در تاریخ ما دارد, آن را مهم ترین جنبش ملی می دانند.با این همه, از جمله مهم ترین, ناشناخته ترین, رویدادهای تاریخی میهن ماست.  بر همین مبنی, امروز بیش از هر زمان دیگری به ارزیابی آسیب شناسانه این نهضت نیازمندیم, تا کاستیها و نارساییهای آن را بازشناسی و بازکاوی کنیم. نوشته حاضر با این نگاه, ضمن تصویری اجمالی از بنیان گذاری و مرحله های شکل گیری نهضت جنگل, کوشیده است تا سستیها و نارکارآمدیهای آن را در عرصه عمل نشان دهد.  نگاهی به شکل گیری نهضت  داستان نهضت جنگل, در متن آشفتگیهای حاصل از جنگ جهانی اول, در گیلان پدیدار شد و در پی بروز این جنگ, استعمارگران بین المللی برای حاکمیت خود بر دنیا و تقسیم مستعمرات و به دست آوردن سرمایه ها و امتیازها در بازار جهانی, ایران, به خلاف بی طرفی دولت, میدان تاخت وتاز دولتهای  ( 358 )  استعماری قرار گرفت.  نیروهای انگلیسی و روسی از یک سو و ترکیه عثمانی, از دیگر سو, کشور ما را در چنگ گرفتند و چتر سیطره خود را گستراندند.  این, در حالی بود که رژیم نوبنیاد مشروطه ناکام مانده بود و مشروطه خواهان درگیر اختلافها و درگیریهای درونی و از گشودن گره های اساسی کشور ناتوان مانده بودند.  در چنین چگونگی و حالی بود که میرزا کوچک خان, سردار قیام ملی گیلان, با رویدادها و آشفتگیهای ایران و نابسامانیهای کشور, مسیر زندگی خود را تغییر داد و رسالتی بر عهده اش قرار گرفت, تا صدای مستضعفان ایران را با غرش گلوله به گوش جهانیان برساند.  ییونس, معروف به میرزا کوچک خان, فرزند میرزا بزرگ, در سال 1256هـ.ش در خانواده ای مذهبی در محله استادسرای رشت, چشم به جهان گشود.او در سالهای نخستین عمر, به مدرسه حاجی حسن واقع در صالح آباد رشت, دوره فراگیری دانشهای مقدماتی خود را آغاز کرد و برای ادامه فراگیری دانشهای دینی, مدتی هم در مدرسه محمودیه تهران, در محضر استادان پارسا و نیک محضر حاضر شد.  خاطره هایی که از طلاب و دوستان روزگار تحصیل وی شنیده شده, تأیید کننده این معنی است که میرزا کوچک از همان دوران مدرسه, دارای ویژگیهای عالی اخلاقی بوده و بین طلاّب و همگنانش شاگردی با استعداد و طرفدار عدل و پشتیبان ستمدیده به شمار می رفته است.1  اندیشه ها و کارکردش در طول نهضت هفت ساله جنگل, به خوبی زیباییها و جلوه های نیک را فرا دید می نهد و می نمایاند که میرزا کوچک, مردی بود متدّین, پارسا, ملی, آزادی خواه و انگیزه ای جز حفظ استقلال ایران نداشت.  ( 359 )  میرزا کوچک خان در راه پیاده کردن و جامه عمل پوشاندن این نیّت, گام پیش نهاد و در محیط مساعد گیلان که مردمی پیشرو و آماده مبارزه داشت, به تشکیل کانون مقاومت پرداخت و به افشاندن بذر انقلاب دست زد.در مدت کوتاهی توفیق یافت از علاقه و پایگاه مردمی برخوردار شود و در قلبها جای بگیرد و توجه بسیاری از انقلابیون و آزادی خواهان را به خود جلب نماید.  اگر این حرکت به تمام و کمال جلوه گر می شد و این قیام مقدس دچار خیانتهای درونی نمی شد, بی گمان مسیر تاریخ کشور نیز عوض می شد و چه بسا که غنچه های امید و آرزوی آزادگان این سرزمین شکوفا می گشت و در وضعی قرار می گرفتیم که اکنون شرح و بیان دورنمای آن بی نتیجه است.2  مرحله های شکل گیری نهضت  بررسی و بازشناسی و آسیب شناسی نهضت جنگل, بسته به شرح و بیان تاریخ این جنبش است. حرکت پرفراز و نشیب نهضت جنگل را به طور کلی می توان به سه دوره تقسیم کرد:  **مرحله نخست:**  میرزا کوچک خان در راه پیاده کردن و جامه عمل پوشاندن به هدفهای خود در سالهای 1294 ـ 1295 شمسی, پس از رایزنی با آزادی خواهان و چند تن از علما و روحانیون وقت و سران ملیون ایران, اعضا و وابستگان به اتحاد اسلام در تهران, برخلاف ممنوع بودن از ماندن وسکنی گزیدن در گیلان, به سوی رشت حرکت کرد. پس از چندی زندگی مخفی, با فراهم دیدن زمینه مبارزه در گیلان, کانون مقاومت را در فومن, آشکارا تشکیل داد. مردم انقلابی گیلان, فوج فوج, چون پروانه به گرد شمع وجود میرزا گرد آمدند و میرزا کوچک, آشکارا مبارزه مسلحانه خود را علیه روس و انگلیس که سراسر خاک ایران را اشغال کرده بودند, آغاز کرد.  خوشبختانه, زمینه اجرای یک چنین نیّت و بارور شدن یک چنین نهال  ( 360 )  امید بخشی از پیش آماده شده بود; چه مردم ستمدیده و اهل درد, که مزه چیرگی بیگانگان و بی عدالتیهای ناشی از دخالتهای آنان را چشیده, فراوان بودند که از همان روزهای نخست به مجرد شنیدن نغمه آزادی, پروانه وار سر از پا نشناخته به جانب نهضت شتافتند, به گونه ای که در برهه ای از زمان, کانون فروزانی در جنگل پدید آمد که پروانه های عاشق پیشه را گرداگرد این مشعل به پرواز در آورد.3  این نهضت, با پیوستن دکتر حشمت, حاج احمد کسمایی و شماری از روحانیان, چون: شیخ بهاءالدین املشی, از روحانیون انقلابی مشروطه, در جنگلهای فومن بنیان گذاشته شد و شکل گرفت و کم کم دسته های مسلح کُرد به فرماندهی خالوقربان و احسان الله خان, عضو پیشین گروه انقلابی کمیته مجازات و شماری از روشنفکران و… به نهضت پیوستند.  میرزا کوچک, در این مرحله تلاش کرد تا به استوارسازی یگانگی, یکدلی و هماهنگی نیروها و سامان دهی درونی و سازمانی بپردازد و نیروهای کارآمد را به سوی خود بکشاند و نیز در این مرحله, تلاش بسیار می ورزید, منابع و پشتوانه های مالی نهضت را تأمین کند.  هدف جنگلیها, در آغاز, پیاده کردن و جامه عمل پوشاندن به چند شعار بود:  1 . بیرون راندن نیروهای بیگانه.  2.برقراری امنیت و رفع بی عدالتی.  3. مبارزه با خودکامگی و استبداد.  جنگلیها, ایدئولوژی و مرام سیاسی خود را چنین بیان کرده اند:  (ما قبل از هر چیز, طرفدار استقلال مملکت ایرانیم, استقلالی به تمام معنی کلمه; یعنی بدون اندک مداخله هیچ دولت اجنبی, اصلاحات اساسی مملکت و رفع فساد تشکیلات دولتی, هر چه  ( 361 )  بر سر ایران آمده از فساد این تشکیلات است.ما طرفدار یگانگی عموم مسلمانانیم. این است نظریات ما که تمام ایرانیان را دعوت به هم صدایی کرده, خواستار مساعدتیم.)4  آنچه به ما در بازشناسی نهضت جنگل کمک می کند, سه ویژگی اصلی این مرحله است:  **ویژگی نخست:**  نهضت جنگل, در روزگار خود و در آن برهه حساس, و از جنگ جهانی اول به این سو, مهم ترین, والاترین و ژرف ترین تلاشی بود که برای بازیابی مشروطه, پیشرفت و رهایی کشور از زیر سلطه بیگانگان شکل گرفت.  این جنبش از ابتدا, تا خرداد 1299, که جمهوری اعلام شد, جلوگیری از ادامه ستم و بی عدالتی و مبارزه با استبداد و استقرار کامل رژیم مشروطه را در دستور کار خود قرار داده بود که برای رسیدن به این هدفها توجه کامل به بیرون راندن بیگانگان از ایران را لازم و ضروری می شمرد.  اما از این تاریخ تا آذرماه 1300, در هدف خود تغییر جهت داد و به جای استواری بخشیدن به رژیم مشروطه, خواستار لغو این رژیم و برقراری جمهوری در ایران شد و سیاست جنگل را بر بنیاد مردم سالاری استوار ساخت. بدین ترتیب بود که نخستین جمهوری در قسمتی از کشور ما; یعنی گیلان تشکیل شد و این سرزمین را پایگاهی برای ادامه مبارزه با استبداد در آورد.  بدین سان, نظر جمهوری بر باطل شناختن قراردادها با بیگانگان, لغو کاپیتولاسیون و الغاء سلطنت قرار گرفت. اما ترویج کمونیسم که لغو مالکیت به طور مطلق را به همراه داشت, به سبب ناسازگاری آن با اسلام, نه تنها هماهنگ با باور و آیین و خوی منش و رفتار مسلمانان و همه ایرانیان نمی دانست, بلکه آن را مایه از هم گسستن جنبش جنگل به شمار می آورد.  ( 362 )  انقلاب جنگل, با همه جداییها و ناسانیهایی که با انقلاب مشروطیت داشت, یک وجه مشترک با مشروطیت داشت و آن این که:  (اگر در جنبش مشروطه, جناح به اصطلاح چپ جنبش به رهبری حیدرخان عمواوغلی وسیله اعمال مقاصد شوم استعماری روس و انگلیس و استبداد و ارتجاع داخلی ایران شد, در نهضت جنگل نیز, جناح به اصطلاح چپِ خالوقربان و احسان الله خان, آلت اجرای مقاصد شوم اتحاد جماهیر شوروی از یک سو و امپراطوری انگلیس و رژیم ایران از سوی دیگر شد.)5  در بازشناسی نهضت جنگل, شناساندن چهره واقعی کسانی چون: حیدرخان عمواوغلی, خالوقربان, احسان الله خان, سلیمان میرزا, تقی زاده و… ضروری و گزیر ناپذیر است.  پیش از مطالعه و داوری درباره نهضت جنگل و ترسیم چهره واقعی میرزا کوچک خان, شناساندن این چهره ها امری سخت ضروری می نماید. دربازشناسی که تا کنون از نهضت جنگل صورت گرفته است, این چهره ها کم تر شناخته شده اند. شخصیتهایی که ماهیت ضد مردمی خود را آشکارا در انقلاب مشروطیت, نشان دادند.  در هر دو انقلاب بیگانگان شمال و جنوب(روسیه و انگلیس) برای خلع سلاح و نابودی انقلاب, دست به دامن چپ روترین و انقلابی ترین و سوسیالیست ترین لوچ های وطنی شده اند.  به راستی نقش واقعی اینان در نهضت جنگل چه بوده است. آیا به راستی حیدرخان عمواوغلو, این شخصیت به اصطلاح (چکیده انقلاب) همچنان که حزب توده می گوید, برای برقراری همدلی و یگانگی بین سران قوم قدم به گیلان گذاشت؟  ( 363 )  چه کسانی علیه نهضت جنگل و شخص میرزا کوچک خان کودتا کردند؟  چه کسانی وقتی ضربه نهایی را بر پیکر نهضت جنگل زدند, بر کشتی نشستند و به کرملین نشینان پیوستند.  چه کسانی سر بریده رهبر نهضت را جهت خوش خدمتی نزد رضاخان بردند؟  حیدرخان عمواوغلو را چه کسی به گیلان فرستاد و هدف از فرستادن اوچه بود؟  آیا فرستادن حیدرخان با یک کشتی اسلحه از یک سو و ارسال نامه های روتشتین برای میرزا کوچک خان از سوی دیگر, همان سیاست به ظاهر دوگانه و ناسازگار و در حقیقت, سیاست سازش و مذاکره را برای نابودی انقلاب, پی گیری می کرد.7  با این همه, نهضت جنگل نسبت به انقلاب مشروطیت وجه امتیازهایی نیز دارد که از مهم ترین آنها, می توان به موارد زیر اشاره داشت:  1. در انقلاب گیلان, زمین داران بزرگ, خانها و تجار بزرگ, با دستگاه سلطنت و حکومت مرکزی و در نتیجه با استعمار انگلیس همکاری داشتند.  به طور طبیعی با این دسته بندی, صف و دسته مردم محروم, از مخالفین روشن و جدا می گردید.  2. در تفاوت با جنبش مشروطه, نقش دهقانان و زحمت کشان شهری در انقلاب گیلان برجسته بود.  ( 364 )  3. مرزبندی لایه ها, دسته ها, رسته ها و گروه ها در دوره انقلاب گیلان, بسیار روشن تر از دوران مشروطیت بود. بر این اساس , خواسته های لایه های گسترده مردم زحمت کش نیز, روشن تر بیان می گردید.  4. در انقلاب گیلان, تلاش و شرکت دهقانان وجه بارز بود.  5. در جنبش مشروطه, با این که تلاش و تکاپوی گسترده ای برای تشکیل مجلس و استقرار حکومت قانونی انجام گرفت; امّا مخالفتی بنیادی با رژیم سلطنتی نشد, ولی در جنبش گیلان, مسأله استقرار جمهوری و نابودی سلطنت مطرح گردید و همین امر, نشان دهنده جهت تکاملی جریان اجتماعی انقلابی ـ ملی بود.  **ویژگی دوم:**  دوره نخست پیوند این جنبش با هیأت اتحاد اسلام بود که رهبری معنوی و مرکز ثقل و مغز متفکر قیام جنگل را تشکیل می داد که در آغاز, بیش تر آنان از علمای دین ساکن رشت و تهران بودند.  اتحاد اسلام, سازمانی بود که با الهام از اندیشه های اندیشه وران و اصلاح گرانی چون:سید جمال الدین اسدآبادی, سید عبدالرحمن کواکبی, شیخ محمد عبده و رشید رضا پدیدار گشت و هدف آن مبارزه با استبدادیان و جلوگیری از رخنه گری بیگانگان در کشورهای اسلامی و برقراری هماهنگی, یکدلی و همدلی و یگانگی سیاسی بین کشورهای اسلامی بود. در واقع, اتحاد سیاسی که میرزا پدید آورد, به پیروی از این اندیشه وران بود.  میرزا کوچک خان , پس از بازگشت به زادگاهش, به فکر سازمان دهی قیامش افتاد و شماری را بدون توجه به منشأ طبقاتی (روحانی, بازاری, روزنامه نگار و…) در هیأتی به نام اتحاد اسلام, که سپسها این مرکز, به کمیته تغییر نام داد, به سال 1344 هـ.ق. در طالش جمع کرد.و پس از چندی مرامنامه این کمیته در 34 ماده نگاشته و سامان داده شد که همین مرامنامه, در  ( 365 )  واقع خط مشی نهضت جنگل را بیان می کرد.8  هرچند تصویر روشنی از هیأت اتحاد اسلام در این دوره از نهضت, فراروی نیست و اطلاعات به جای مانده, بیش تر, ناقص است; ولی سه نکته شایسته یادآوری است:  1. به چه علت این هیأت به کمیته تغییر نام داد؟در این باره دو تحلیل ارائه شده است:  نخست این که: زمینه حضور بیش از پیش غیر روحانیون در آن هموار شود.  دوم این که: این وضع که شماری از روحانیان زمام کار را به دست گرفته و رهبری امور انقلاب را عهد ه دار بودند, به مذاق شماری خوش نیامد و ترتیبی دادند که هیأت اتحاد اسلام به کمیته دگر شود و در نتیجه این دگرگونی در نام, غیر روحانیان نیز بتوانند به عضویت رسمی آن درآیند و بیش ترین اعضای کمیته را به دست آورند.  2. حضور و میدان داری شماری از روحانیان در ابتدای این دوره, چشم گیر بود, ولی در پایان این دوره, خیلی کم رنگ شد و در دوره های دیگر حضور نداشتند. با توجه به این که در طول پنج سال اول عمر نهضت جنگل, با نام هیأت اتحاد اسلام نقش آفرینی می کردند و حوزه نفوذ آن در شرق تا استرآباد, در غرب تا زنجان, در شمال تا آستارا و در اردبیل و در جنوب تا طارم سفلی گسترش یافته بود.  3. یکی از نقطه های بحث انگیز و دارای ابهام نهضت جنگل, مسأله مرامنامه است که باید مورد بازشناسی و بازکاوی دقیق قرار گیرد که آیا این مرامنامه از آن هیأت اتحاد اسلام است, یا از آنِ گروه سوسیالیستی که با نام (اجتماعیون) بین سالهای 1294 تا 1298ش, در عرصه بوده و تلاش می کرده است.  ( 366 )  شماری از محققان, این مرامنامه را با توجه به بندهای : تساوی حقوق زن و مرد, جدایی روحانیت از سیاست و… نتوانسته اند بپذیرند که مرامنامه از آنِ هیأت اتحاد اسلام است.9 امّا شماری پذیرفته و آن را از آنِ هیأت اتحاد اسلام دانسته اند.  **ویژگی سوم:**  یکی دیگر از ویژگیهای دوره نخست نهضت جنگل, ایمان به خدا, راستی و درستی و همت و شجاعت و جانبازی در راه آزادی سرزمین و میهن مقدس از چنگ بیگانگان بود, به گونه ای که:  (در نخسیتن سالهای قیام, با چوپ و چماق و داس و تبر و تعدادی سلاح کهنه, به جنگ دشمن می رفتند و معتقد بودند که همین وسایل ناچیز, با مقداری عشق و ایمان به وطن برای غلبه به خصم کافی است. تنها اندیشه شان این بود که چگونه می توانند به آزادی خدمت کنند و در تأمین آسایش هموطنان بکوشند.)10  این وضع, تا زمانی که هنوز مسأله سازمان نظامی مطرح نشده بود و جنگلیها در دایره محدودی از قدرت می زیستند, ادامه داشت. ولی تخم نفاق و خودخواهی پس از این دوره بود که گریبانگیر نهضت نوپای جنگل شد ,و یک پارچگی, هماهنگی و همدلی جنگلیها را بر هم زد و بین آنان دوگانگی و ناهماهنگی پدید آورد.  این ناهماهنگیها و جداییها و درگیرییها, در چند برهه و زمان حساس, نهضت را از حرکت بازداشتند و نگذاشتند نهضت از دستاوردهای خود بهره برد و به ثمره تلاش خود دست بیابد.11  دراز ترین دوره نهضت جنگل, همین دوره بوده است, با فراز و نشیبهای فراوان.در پایان این مرحله, رویدادهایی رخ داد که در روند نهضت, گسست پدید آورد و سبب فرود و افول آن را فراهم ساخت. یکی از مهم ترین رویدادها,  ( 367 )  تشکیل کابینه وثوق الدوله بود.  پس از آن که وثوق الدوله از طرف انگلستان مأمور تشکیل کابینه شد, وی, سعی فراوان کرد که مشکل نهضت جنگل را به سود اربابش, برای همیشه حل کند.  وی,ابتدا به میرزا نامه می فرستد که اگر به قوای دولتی تسلیم شود, به فرمانداری گیلان, گمارده خواهد شد. وقتی از طرف میرزا کوچک خان جواب رد شنید, تیمورتاش را, که در سفاکی شهره خاص و عام بود, به فرمانداری گیلان برگزید. تیمورتاش نیز با ترساندن و طمع انگیزی و نامه پراکنی, سعی کرد سران نهضت را به تسلیم وادارد و بین جنگلیها بذر تفرقه و نفاق افشاند.  همسو و هم جهت با تلاشهای ویران گر تیمورتاش , انگلستان نیز وارد کار شد و نیروهای آن کشور پایگاه ها و سرزمینهایی را که در اختیار جنگلیها بود, بمباران کردند. در این هنگام وضع داخلی نهضت چندان رضایت بخش نبود. شماری از یاران میرزا, از جمله حاجی احمد کسمایی خود و نیروهای تحت امرش را تسلیم دولت کرد. این حرکت, روحیه مجاهدان جنگل را خراب کرد و سبب گردید سستی و ناتوانی در بین آنان راه یابد. همزمان با بمباران پایگاه ها و جایگاه های جنگلیها از سوی نیروهای انگلیسی , قزاقان از راه رشت و ماسوله و شفت به حرکت در آمدند. جنگلیها, ناگزیر فومنات را ترک و به سوی لاهیجان حرکت کردند. در لاهیجان نیز با نیروی بیست هزارنفری دولتی روبه رو شدند, و در یک جنگ تعقیب و گریز با نیروهای انگلیسی و دولتی, به سوی دامنه های کوه های لنگرود روان شدند. در این هنگام دکتر حشمت همراه با سیصدنفر از نیروهای فرمانبر خود, تسلیم دولتیان شد. کارگزاران حکومت, به خلاف قولی که در پشت قرآن به وی داده بودند, او را به دار آویختند.  ( 368 )  خیانت خواسته یا ناخواسته دکتر حشمت به نهضت جنگل, بیش ترین ضربه را به نهضت وارد کرد.با تسلیم شدن دکتر حشمت ارکان نهضت جنگل از هم پاشید . به طور دقیق بعد از این دوره بود که مسیر نهضت عوض شد و میرزا ناگزیر شد به سوی شماری از افراد معلوم الحال دست اتحاد و همکاری دراز کند.  میرزا, بعد از چند هفته تعقیب و گریز با نیروهای دولتی و انگلیسی, در نقطه ای, به نام (گاوین) به پیروی از مولی و سرورش, حسین بن علی(ع) همراهانش را گرد آورد و به آنان یادآور شد: هر راهی را که می خواهند پیش بگیرند و اگر بیش از این توان ادامه ایستادگی, مبارزه و جنگ را در خود نمی بینند, اسلحه شان را تحویل دهند و راه خانه را در پیش گیرند. بدین گونه شمار زیادی از همراهانش پراکنده شدند و بیش از هشت تن با او نماندند.  میرزا, پس از چندین روز مخفی شدن در نقطه ای با گروه های احسان اللّه خان و خالوقربان برخورد کرد و برخلاف اختلافهای عقیدتی و سیاسی, با هم دوباره هماهنگ شدند.ولی در عمل نمی توانستند کاری از پیش ببرند. از این روی, آتش نبرد جنگلیان با قوای قزّاق و انگلیس, اگر چه خاموش نشد, ولی رو به افول گذاشت.12  **مرحله دوم:**  این مرحله, پس از قرارداد ننگین 1919, به تاریخ 1298 شمسی که میان وثوق الدوله و دولت انگلیس به امضا رسیده بود, شکل گرفت.این قرارداد ننگین که به موجب آن, ایران تحت الحمایه انگلیس قرار می گرفت,نقطه عطفی در مبارزه ها و خیزشهای بعدی انقلابیون قرار گرفت. جنگلیها که منتظر چنین فرصتی بودند, این قرارداد را سند فروش ایران نامیدند و فصل جدیدی را در مبارزه ها و حرکتهای خود علیه نفوذ بیگانگان  ( 369 )  در خاک ایران گشودند.  این مسأله به همراه حادثه دیگر, یعنی ورود ناوگان ارتش سرخ شوروی به سواحل غازیان و انزلی, انقلاب جنگل را وارد مرحله جدیدی کرد.  بامداد روز 28 اردیبهشت 1299 ناوگانی از ارتش سرخ, با شلیک چندین تیر توپ از دریای خزر به سواحل غازیان, به انزلی وارد شد.فرماندهی ناوگان ارتش سرخ, راسکولینکوف به همراهی اعضای کمیته عدالت باکو, خواهان دیدار با رهبر جنبش جنگل, میرزا کوچک خان , شدند. آنان در دیدار با میرزا, اعلام کردند هدف از ورود به آبهای ایران, خاموش کردن فتنه دنیکن, ژنرال ضدانقلابی روس است.در همین دیدار دست همکاری به سوی میرزا دراز کردند.13  میرزا در این برهه, چاره ای جز همکاری با بالشویکها را نداشت. بدین گونه , دو طرف پس از تبادل نظر و گفت گوهای بسیار, با شرطها و قیدهایی, از جمله: دخالت نکردن شورویها در انقلاب ایران, به اجرا نگذاردنِ اصول کمونیزم, از حیث مصادره اموال و الغای مالکیت و تبلیغ نکردن از مرام کمونیستی, به توافق رسیدند.  میرزا پس از امضای قرارداد, برای اجرای آن, که مهم ترین و اصلی ترین ماده آن بنیان گذاری جمهوری بود, به رشت بازگشت.14  با این پیمان, جان دوباره بر کالبد نهضت دمیده شد. مجاهدان دوباره یک پارچه شدند و بر ادامه مبارزه, هماهنگ و یکدل گردیدند. جنگلیها, دوباره شهر رشت را در اختیار گرفتند, و نخستین جمهوری ایران را اعلام کردند و به آگهی مردم رساندند.  (1. جمعیت انقلاب سرخ ایران اصول سلطنت را ملغا کرده و جمهوری را رسماً اعلام می نماید.  ( 370 )  2. حکومت موقت جمهوری, حفاظت جان و مال عموم اهالی را به عهده می گیرد.  3. هر نوع معاهده قراردادی که به ضرر ایران قدیماً و جدیداً با هر دولتی شده لغو و باطل می شناسد.  4. حکومت موقت جمهوری, همه اقوام بشر را یکی دانسته و تساوی حقوق در باره آنان قایل و حفظ شعائر اسلامی را از فرایض می داند.)15  هر چند میرزا, از این وضع چنان خرسند نبود و هدفها و آرمانهای بلندتر از این داشت و آن چیزی جز اجرای احکام دین مبین اسلام نبود.ولی کمونیستها به همین رضایت ندادند و اصول پیش گفته را نیز زیر پا گذاشته و دست به پاره ای کارهای ضد دینی و مذهبی زدند و به تبلیغ اندیشه های کمونیستی روی آوردند.و با مصادره ملکهای خرده مالکان, سببها و انگیزه های ناخشنودی, اذیت و آزار مردم را فراهم آوردند. میرزا کسی نبود که این همه بی عدالتی را ببیند و سکوت کند. اینها سبب شد میرزا از این جمهوری فاصله بگیرد و به نشانه اعتراض به حرکتهای ناشایست و چپ روانه مهاجران, به جنگل واپس بنشیندو زمام امور به دست رقبا, احسان الله خان و خالوقربان بیفتد.  **مرحله سوم:**  با ورود حیدرخان عمواوغلو, سوسیال دموکرات مشهور دوران انقلاب مشروطه به گیلان و تشکیل جمهوری شوروی گیلان و  ( 371 )  جلوگیری از حرکتها و کارهای تندروانه سران جمهوری, برای اتحاد و تشکیل جبهه واحد, با میرزا کوچک خان وارد گفت و گو شد و بدین ترتیب جمهوری شوروی گیلان را تشکیل داد.  ولی این ائتلاف نیز پایدار نماند. اختلاف و دودستگی, افترا و بدگمانی, به اوج خود رسید. و حیدرخان عمواوغلی در یک درگیری درون گروهی کشته شد و احسان الله خان نیز با شماری از نیروهای خود, انزلی را به قصد شوروی ترک گفت.  سرانجام با اتحاد سه جانبه شوروی, انگلیس و دولت وقت, نهضت جنگل بیش از پیش روبه افول گذاشت و ضعیف شد. هر سه قدرت بر نابودی نهضت جنگل, هم پیمان شدند. با این یورش سنگین و در هم کوبنده سه قدرت شوم, یاران میرزا کشته, تسلیم و یا پراکنده شدند .  حسن آلیانی, مشهور به معین الرعایا, از جمله کسانی بود که خود و همراهانش را تسلیم و امان نامه دریافت کرد. معین الرعایا برای این که خیانت خود را کامل کند, تمام پناه گاه ها و جای اسلحه های جنگلیها را به نیروهای دولتی گزارش داد و بدین ترتیب, عرصه بر میرزا تنگ و تنگ تر شد.  در این هنگام, میرزا به همراه رفیق آلمانی خویش,به نام هوشنگ(گائوک) آلمانی در حال فرار گرفتار بوران و توفان و سرما شد و سرانجام هر دو بر اثر شدت سرما جان سپردند و چراغ نهضت جنگل , در دل کوهساران پوشیده از برف و یخ, خاموش شد.  آنچه در این مرحله در خور درنگ و درس آموز است این که: میرزا با این که می توانست به شوروی پناهنده و یا از ایران خارج شود, به همه این موقعیتها , پشت پا زد و بر آرمان و هدف خود پای فشرد و به شهادت مدارک غیر درخور تردید, همه پیشنهادهای مصالحه و معامله سیاسی را به دلیل آن که با باورها و  ( 372 )  شرافت ملی وی ناسازگار بود, رد کرد و مرگ شرافت مندانه او در میان برف و کولاک , دلیل بارزی است بر این که به هیچ قدرت غیر ملی, سرفرود نیاورد و با وجود راه های گوناگون برای رهایی از مرگ و ادامه زندگی زیر بیرق بیگانگان,خود را تسلیم طبیعت کرد, نه تسلیم گرگهای آدمیخوار. این در حالی بود که رهبران چپ وابسته, که میرزا را ایدئولوک سرمایه داری می دانستند و فرصت طلبانی که به او لقب ضد انقلاب می دادند, با کمک و پشتیبانی دولت شوروی به قفقاز فرار کردند, تا جان به سلامت بیرون ببرند و چند صباحی در زیر بیرق بیگانه بزیند.16  علتها و انگیزه های فروپاشی نهضت جنگل  در مورد انگیزه ها و علتهای شکست این قیام, دیدگاه های گوناگون وجود دارد که به چند مورد از آن اشاره می شود:  1. دیدگاه اول از سوی پژوهش گرانی ارائه می شود که با نگاهی اسلام گرایانه, عامل شکست نهضت را گرایشهای مارکسیستی سران آن می دانند و می گویند سران این نهضت سعی داشتند با پیوند میان اسلام و مارکسیسم, به هدفهای خود دست یابند. از این روی همین ترکیب ناهمگون و ناهماهنگ, سبب ناسازگاری ایدئولوژیک و سرانجام شکست نهضت گردید.  این نظریه, اگر در حق شماری از سران نهضت درست باشد, درباره میرزا کوچک خان نمی تواند درست باشد; زیرا میرزا هر چند به ارزشهای انسانی, روحیه انقلابی و ضداستعماری انقلابیون بالشویکها احترام می گذارد, ولی با این حال, وقتی که شوروی و همه کسانی را که در طرح مطالب ضد مذهبی و ایدئولوژی شتاب داشتند, سرزنش می کند و با فرزانگی و فراست می نویسد:  (دفع دشمن جنگجویی لازم دارد, و رسوخ عقیده, ملاطفت, آن هم به مرور زمان)17  ( 373 )  2. دومین دیدگاه مبنای مارکسیستی دارد و بیش تر از سوی پژوهش گران مارکسیست بیان شده است. اینان بر این باورند: تا زمانی که دولت مارکسیستی شوروی از این نهضت پشتیبانی می کرد, این قیام پویا بود; اما به دنبال فروکش کردن تب صدور انقلاب و بر طرف شدن اختلافهای شوروی با رقیبان خود; یعنی انگلیس (عقد قرارداد 1921) و آلمان (قرارداد برست لیتوسک) این قیام نیز روبه افول و خاموشی گذاشت.  3. دیدگاه سوم, که در واقع نه اسلامی و نه مارکسیستی است, بیش تر تأکید بر ملی بودن این نهضت دارد و با یک دیدگاه جانبدارانه از جنگلیان با ارائه سندها و مدرکها, سعی بر این دارد که میرزا کوچک را یک فرد ملی گرا قلمداد کند. این گروه, عوامل اصلی شکست نهضت را افزون بر ناهماهنگی نیروها و به هم ریختگی سازمان آن, ناتوانی نظامی در رویارویی با قدرت نظامی مرکز می داند.  4. دیدگاه چهارم, علّتها و انگیزه های اصلی پدیدآمدن چنین قیامهایی را بی ثباتی نظام بین المللی می داند و می گوید: زمانی که میان بازیگران نظام بین المللی ناسازگاریها و شکافها از بین برود و یا کم گردد, ادامه این قیامها نیز, خود به خود, کارآیی نخواهد داشت.  اینان می گویند: این نهضت زمانی پدید آمدکه با انقلاب بالشویکی روسیه, نظام بین المللی دچار بی ثباتی شده بود. و شوروی برای گسترش و نفوذ دادن ایدئولوژی خود در دیگر سرزمینها, در تلاش و تکاپوی شدید بود و هر چندگاه در این سو و آن سوی دنیا بحران می آفرید.  امّا کم کم با آرام شدن اوضاع انقلابی و فراهم شدن زمینه های تفاهم میان قدرتهای برتر و ناسازگار, دیگر ادامه همکاری سیاسی نظامی و پشتیبانی از این گونه قیامها مفهومی نداشت.18  5. در یک جمع بندی و تحلیل کلی برای یافتن علتهای اصلی شکست این  ( 374 )  نهضت, افزون بر پذیرش بخشهایی از چهار نظریه یاد شده که برای شکست این قیام بیان شد, رقابت در کانون تصمیم گیری این نهضت را که در طول تاریخ آن, بویژه در مرحله های پایانی, به طور کامل دیده می شد, باید یاد کرد.  کمیته انقلابی رشت, جلوه تمام و کاملی از ناسازگاریهای فکری در کانون تصمیم گیری این نهضت بود. معروف ترین اعضای این کمیته: کازانف فرمانده قوای سرخ در ایران, احسان الله خان عضو پیشین کمیته مجازات, کامران آقایف, کمونیست عضو حزب عدالت باکو, جعفر پیشه وری سر دبیر روزنامه کمونیست گیلان, در کانون تصمیم گیری از یک طرف در برابر اینان, میرزا کوچک خان با انگیزه های قوی دینی و ملی قرار داشت.  این شکاف جدی در جبهه جنگلیان که به دنبال کودتای حزب کمونیست, ژرفا یافت و سبب شد که میرزا راهش را از دیگران جدا کند و به همراه شمار کمی از یاران, به اعماق جنگلهای گیلان واپس بنشیند و سرانجام سردی اتحاد جنگلیان به همراه سرمای شدید زمستان جنگل جسم میرزا کوچک را بفسرد; امّا فکر او را هرگز.19  6. یکی از رویدادهایی که سبب از هم پاشیدگی انقلاب جنگل گردید, خیانت شوروی به این انقلاب بود. حکومت تازه بنیاد کمونیستی در روسیه که از سوی انگلیس مورد فشار و هجوم قرار گرفته بود, سرانجام بر آن شد به نهضت جنگل که علیه هرگونه سلطه خارجی می جنگید, پشت کند و امتیازی به انگلستان بدهد تا دست دولت انگلیس برای روی کار آوردن عامل سرسپرده اش رضاخان باز باشد. بله, میرزا, در اثر سازش شرق و غرب از پای درآمد و غریبانه گرفتار بوران شد و جان به جان آفرین تسلیم کرد. بی گمان اگر هماهنگی شرق و غرب در سرکوبی نهضت جنگل نبود, دولت وقت هرگز نمی توانست شعله های نهضت جنگل را خاموش کند.  چنانکه سرپرسی سایکس, یکی از تاریخ نگاران خارجی در این باره می نویسد:  ( 375 )  (حکومت ایران در مقابل این جنبش, تقریباً, ناتوان بود و اگر اقدامات بریتانیای کبیر نبود, احتمال می رفت سلطنت را منقرض کند.)20  در یک تقسیم کلی علتها و سببهای شکست نهضت جنگل را باید از دو زاویه, مورد نقد و بررسی قرار داد که هر کدام سبب خاصی داشته اند.  1. بعد نظامی که حاصل سازش میان رهبران شوروی و انگلیس و حکومت مرکزی ایران بوده است. بویژه آن که شورویها, پیوند بین جنگلیها و کمونیستها را پدید آوردند, سپس خود آن را از هم گسستند.  جنگلیها در بادی امر, برای جلوگیری از هرج ومرج, به خطر افتادن استقلال کشور و آسیب دیدن مردم, به گونه تاکتیکی با این پیوند موافق بودند, امّا شورویها, در حقیقت, از جنگلیها, برای هدفهای خاص خودشان بهره برداری می کردند.  2. سببها و انگیزه های داخلی و خارجی نقش اثرگذاری در شکست این نهضت ایفا کردند که به پاره ای از آنها در این نوشته اشاره شده است.  سببها و انگیزه های داخلی و خارجی اثرگذار در شکست نهضت, به روشنی در خور جداسازی از یکدیگر نیستند. امّا بر مبنای شاهدها, سندها و مدرکهای موجود و درخور پذیرش, به نظر می رسد: در آغاز امر, زوال و فروپاشی نهضت, سر منشأ خارجی داشته است.  هر چند شماری در پی آن هستند که دستهای خارجی و نقش محوری و تعیین کننده آنها را انکار کنند و بر این پندار پای بفشارند که سببها و علتهای شکست نهضت جنگل و دیگر نهضتهای مانند آن را در ایران قرن بیستم, در ساختارهای ذهنی اقتصادی ـ جامعه شناختی که رهبری ایران را شکل می دهند, جست وجو کنند.  **پی نوشتها:**  1. سردار جنگل, ابراهیم فخرایی36/, جاویدان.  2. همان3/.  3. همان51/.  4. روزنامه جنگل, سال اول, شماره 28.  5. وقتی که مارکسیستها تاریخ می نویسند, واقف شریفی78/.  6. همان 63/; نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل, مصطفی شعاعیان196/ ـ 197.  7. همان104/.  8. جایگاه میرزا کوچک خان در احیاء اسلام, روزنامه سلام, 1375/9/14.  9. خورشید برفراز جنگل, مسعود کوهستانی نژاد, گنجینه اسناد, ش20/43.  10. سردار جنگل52/.  11. همان52/ ـ 55.  12. جنبش جنگل و سرانجام تراژیک آن, پرویز بابایی, فرهنگ و توسعه, شماره72/31.  13. همان; سردار جنگل232/ ـ 245.  15. سردار جنگل 200/ ـ 249.  16. نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران, دکتر شاپور رواسانی236/, نشر شمع.  17. سردار جنگل320/.  18. جایگاه میرزا کوچک خان در احیاء اسلام, روزنامه سلام, 1375/9/14; نهضت میرزا کوچک خان, رواسانی240, 270.  19. همان.  20. سردار جنگل353/ ـ 362; نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل, مصطفی شعاعیان 511/ ـ 529. |